**شيعه و اهل بيت**

**مؤلف:**

**علامه احسان الهي ظهير رحمه الله**

رئيس هيأت تحرير مجله‌ی ترجمان الحديث لاهور- پاكستان

**این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.**

www.aqeedeh.com

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **آدرس ايميل:** |  | book@aqeedeh.com | | |
| **سايت‌هاى مفيد** | | | | |
| www.nourtv.net  www.sadaislam.com  www.islamhouse.com  www.bidary.net  www.tabesh.net  www.farsi.sunnionline.us  www.sunni-news.net www.mohtadeen.com  www.ijtehadat.com  www.islam411.com | | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  www.ahlesonnat.com  www.isl.org.uk  www.islamtape.com  www.blestfamily.com  www.islamworldnews.com  www.islamage.com  www.islamwebpedia.com  www.islampp.com  www.videofarda.com |

**فهرست مطالب**

[مقدمه 5](#_Toc270545044)

[کتاب «شیعه و سنت» ما: 6](#_Toc270545045)

[جواب او: 7](#_Toc270545046)

[این کتاب: 10](#_Toc270545047)

[مخالفت شیعه با امامان خودشان: 12](#_Toc270545048)

[برادران و دوستانم! 13](#_Toc270545049)

[مقدمه‌ی چاپ پنجم 15](#_Toc270545050)

[باب اول: شيعه و اهل بيت 16](#_Toc270545051)

[تحقیق کلمه‌ی اهل بیت: 16](#_Toc270545052)

[معنای حقیقی کلمه‌ی اهل بیت: 20](#_Toc270545053)

[دانشمندان و مفسران شیعه این معنا را تأیید می‌نمایند: 21](#_Toc270545054)

[موضع گیری شیعه در قبال این مسأله: 25](#_Toc270545055)

[تحقیق لفظ شیعه: 25](#_Toc270545056)

[زیاده‌روی شیعیان درباره‌ی امامان شان: 29](#_Toc270545057)

[ائمه از پیامبران برترند: 31](#_Toc270545058)

[باب دوم: شيعه و مخالفت آنها با اهل بیت 35](#_Toc270545059)

[صحابه در قرآن: 35](#_Toc270545060)

[موضع‌گیری علی س در برابر صحابه: 42](#_Toc270545061)

[تمجید مهاجرین و انصار از جانب حضرت علی: 44](#_Toc270545062)

[اهل شورا: 46](#_Toc270545063)

[حکم مخالفت با صحابه: 47](#_Toc270545064)

[موضع گیری شيعه درباره‌ی صحابه: 53](#_Toc270545065)

[موضع گیری اهل بيت در برابر ابوبكر صديق: 57](#_Toc270545066)

[ديدگاه اهل بيت پیامبر درباره‌ی ابوبکر صدیق : 63](#_Toc270545067)

[خلافت ابوبكر صديق : 72](#_Toc270545068)

[اقتداي علي در نماز به ابوبكر و قبول كردن هديه از وي: 81](#_Toc270545069)

[همكاري ابوبكر صديق در ازدواج علي با فاطمه: 85](#_Toc270545070)

[خويشاوندی‌های سببی ميان ابوبكر و اهل بيت: 91](#_Toc270545071)

[قضيه‌ی فدك: 97](#_Toc270545072)

[ديدگاه اهل بيت درباره‌ی عمر فاروق : 107](#_Toc270545073)

[تمجید عمر فاروق توسط اهل بيت: 121](#_Toc270545074)

[علي ام كلثوم را به همسري عمر فاروق ش در می‌آورد: 122](#_Toc270545075)

[احترام عمر فاروق به اهل بيت و احترام آنها به ایشان: 127](#_Toc270545076)

[عشق و علاقه‌ی اهل بيت به حضرت عمر و بيعت آنها با وي: 131](#_Toc270545077)

[ديدگاه اهل بيت درباره‌ی عثمان ذي‌النورين: 153](#_Toc270545078)

[بیعت حضرت علی با حضرت عثمان: 165](#_Toc270545079)

[عثمان ذي النورين و رابطه اش با اهل بيت: 169](#_Toc270545080)

[ديدگاه شيعه درباره‌ی سه خليفه‌ی راشد: 174](#_Toc270545081)

[شجاعت حضرت علی : 177](#_Toc270545082)

[محدثين و فقهاي شيعه: 189](#_Toc270545083)

[بدترین شما، فدیه‌ی بهترین شماست: 227](#_Toc270545084)

[ديدگاه اهل بيت درباره‌ی دشمنان خلفای راشدين: 231](#_Toc270545085)

[باب سوم: شيعه و دروغ‌هايي كه به اهل بيت نسبت داده‌اند 238](#_Toc270545086)

[متعه (ازدواج موقت): 241](#_Toc270545087)

[متعه چيست؟ 246](#_Toc270545088)

[كيفيت متعه: 246](#_Toc270545089)

[متعه با چه كساني جايز است؟ 246](#_Toc270545090)

[آیا متعه با زن هاشمی جایز است؟ 247](#_Toc270545091)

[ازدواج موقت با دختر بچه: 248](#_Toc270545092)

[ازدواج موقت با دختر باکره بدون اذن ولی: 248](#_Toc270545093)

[متعه با چند زن جايز است؟ 249](#_Toc270545094)

[اجرت آن چقدر است؟ 249](#_Toc270545095)

[متعه براي چه مدت است؟ 249](#_Toc270545096)

[عاريه گرفتن فرج: 253](#_Toc270545097)

[اجاره كردن فرج: 253](#_Toc270545098)

[لواط با زنان: 253](#_Toc270545099)

[شريعت: 255](#_Toc270545100)

[ائمه: 266](#_Toc270545101)

[ظهور مهدي قائم: 270](#_Toc270545102)

[مسائل شگفت انگيز: 271](#_Toc270545103)

[چيزهاي عجيب و غريب: 274](#_Toc270545104)

[چیزهای خنده آور و گریه آور: 278](#_Toc270545105)

[باب چهارم: شيعه و اهانت آنها به اهل بيت 283](#_Toc270545106)

[گستاخی شيعه نسبت به خاتم الأنبياء: 284](#_Toc270545107)

[گستاخي نسبت به پیامبران: 289](#_Toc270545108)

[اهانت به اهل بيت: 292](#_Toc270545109)

[اهانت به پسر پيامبر : 294](#_Toc270545110)

[توهين به دختران پيامبر : 294](#_Toc270545111)

[توهين به خود علی : 295](#_Toc270545112)

[اهانت به فاطمه ل، دختر پیامبر: 301](#_Toc270545113)

[اهانت به حسن بن علي: 303](#_Toc270545114)

[توهين به حسين بن علي: 306](#_Toc270545115)

[توهين به ساير اهل بيت: 309](#_Toc270545116)

[توهين به علي بن حسين: 311](#_Toc270545117)

[توهين به محمد باقر و پسرش: 313](#_Toc270545118)

[اهانت به موسي بن جعفر: 315](#_Toc270545119)

[اهانت به علي بن موسي: 317](#_Toc270545120)

[توهين به امام نهم: 319](#_Toc270545121)

[توهين به امام دهم: 320](#_Toc270545122)

[توهين به امام يازدهم: 321](#_Toc270545123)

[توهین به امام دوازدهم: 322](#_Toc270545124)

[اهل بيت و شيعه 325](#_Toc270545125)

[مصادر و منابع کتاب 336](#_Toc270545126)

[منابع شيعه/ روافض: 336](#_Toc270545127)

[منابع اهل سنت و جماعت: 342](#_Toc270545128)

## مقدمه

**الحمد لله الذي هدانا للإسلام وما كنا لنهتدي لو لا أن هدانا الله والصلاة والسلام على نبيه محمد المصطفى، الذي تركَنا على المحجّة البيضاء، ‌ليلها كنهارها، لا يضلّ سالكها، ولا يهتدي تاركها، وعلى آله وأصحابه نجوم الهدى، وزين الورى، ‌ومن أحبّهم إلى يوم الفناء وزوال الأرض والسماء.**

بنده، نُه سال قبل كتابي درباره‏ی عقايد شيعه نوشتم. این کتاب در رد كساني كه با نام تقريب؛ يعني، نزديك كردن سنی و شيعه،‌ در كشورها و شهرهاي سنی نشین، اهل سنت را فريب مي‌دهند و در آن تقیه که ملازم مذهب شان است و دروغ‌هایی که بزرگترین آلت دست شیعه است، به کار می‌برند، نوشتم.‌

سپاس خدای را كه به وسیله‌ی این كتاب به همه، نزديك و دور، دوستان و بيگانگان فایده رساند به گونه‌ای که اصلاً تصورش نمی‌کردم، و آن را مرجع و منبعي براي وفاداران و مخلصانِ اصحاب پيامبر ع و سرچشمه‌ی شادی مؤمنان و پيروانِ گذشتگان و بزرگان این امت قرار داد؛ همان كساني كه پرچمداران دین خداوند در سرزمين‌های مختلف بودند و شوكت و قدرت دشمنان خداوند و جابران و ستمكاران را در هم شكستند و موجب شادماني كوچك و بزرگ شدند.

اکنون همه، ماهیت شيعه را كه مدت‌هاي مدید پنهان مانده بود، ‌مي‌شناسند؛ همان گروهي كه با حرفهاي باطل و بيهوده و با شعارهاي دوستي آل بيت و دعوت به سوی پیروی از آنها، مردم را فريب مي‌دهند.

همه مي‌دانند كه شیعه از ديني پيروي مي‌كنند كه غير از دين خداوند است، که حضرت محمدع پیامبر و برگزيده‏ی خدا آن را آورده، و به کتابي ايمان دارند كه غیر از قرآن نازل شده از طرف خداوند بر قلب پيامبرع توسط جبرئيل است و داراي عقايد و باورهايي هستند كه ربطی به اسلام ندارد و اسلام از آنها مبرا و بيزار است.

همچنین همه بغض و كينه توزی و دشنام شیعه نسبت به اصحاب پيامبرع را مي دانند.

شاید این اولین کتابی باشد که به ذكر منابع و کتابهای معتبر شیعه و با عبارات و اقوال خودشان همراه با ذكر صفحه و جلد و چاپ، اهتمام ورزیده باشد.

همچنين همه تقيّه‌ی شيعه و عقايدشان را درباره ی ائمه و این که ائمه را بالاتر از پیامبران و رسولان و حتي نزديك به خدای يگانه و بي‌همتا قرار مي‌دهند، مي‌دانند.

همه‌ی اینها را می‌دانند و خطر و مكرشان و آنچه که در پس پرده‌ی دعوت اهل سنت به تقريب و وحدت پنهان می‌کنند را، درک کرده اند.

کتاب «شیعه و سنت» ما:

اين كتاب درد بزرگي را در ميان شيعيان ايجاد كرد،‌ چون آنان را رسوا و رازهايشان را برملا كرد تا جايي كه يكي از مؤلفان شان که تلاش كرده ردي را بر آن بنويسد، فریاد زده است: صفحه اي از كتاب «الشيعة و السنة» را ورق بزن و بخوان و بنگر كه چه چيزي در آن نوشته شده است، آنگاه در مي‌يابي كه سخن من حق است و شبهه‌اي در آن وجود ندارد. می‌بینی كه مؤلف کتاب سعي مي‌كند نظر همگان را علیه شيعه تحريك كند- تا آنجا که مي‌گويد-: در اين سال موفق شدم كه حج عمره را به جاي آورم و دیدم كه عبارات و سخنان اين شخص بر زبان برخی از علمای اهل سنت بیشتر از سالهای قبل جاری است. آنان سخنان این شخص را تکرار می‌کردند دقیقاً به همان صورت که طوطي كلمات حفظ شده را تكرار مي‌كند، آنگاه فهميدم كه اين سخنان متأثر از آن كتاب است.[[1]](#footnote-1)

همچنين يكي از ائمه‌ی شيعه در كاظميه نامه‌اي به من نوشت و مرا سرزنش كرد: «در يكي از جمعه‌ها يكي از دوستان مخلص و صمیمی بغدادي خود را ديدم كه طبق معمول‌ به خطبه‌هاي من گوش داد اما این بار قبل از اقامه‌ی نماز،‌ آنجا را ترك كرد. بعدها وقتي او را ديدم علت انصرافش را قبل از نماز پرسيدم. گفت: من نماز خواندن پشت سر شما را جايز نمي‌دانم. حيرتم بيشتر شد و گفتم: چه اتفاقي افتاده است؟ گفت: من كتاب «الشيعة والسنة» را خواندم كه يكي از علماي پاكستان آن را نوشته و در آن اعتقادات شما را خواندم كه در گذشته نمي‌دانستم. من به خاطر علاقه به شما و سخنان و خطبه‌هايتان آمدم تا به آنها گوش دهم، اما براي نماز خواندن نيامده بودم».[[2]](#footnote-2)

جواب او:

من همان روز جوابش را دادم: آقاي س- خ اگر آنچه نوشته ام، دروغ و نادرست است، روشن كنيد و اگر راست است، ‌به راه حق باز گرديد و عقايدي را كه در دنيا براي شما ننگ است و در آخرت نیز، ننگ بيشتري دارد، رها كنيد. اگر این کار را کنید اجر و پاداش این کار نزد خدای متعال است.

در سال 80 ميلادی در مراسم حج و در مكه‌ی مكرمه بعضی از علمای بزرگ شيعه پيش من آمدند و درباره‌ی كتابم گفتند: درچنين زمان و شرایطی نوشتن امثال اين كتاب‌ها شايسته نيست. گفتم: آري، حق با شماست، اما به من بگویید آيا آنچه در اين كتاب آورده ام، غیر از چیزی است که در كتاب‌هاي خود شما وجود دارد؟

گفتند: آري،‌ تمامي این مطالب در كتاب‌هاي ما وجود دارد اما پخش چنين كتاب‌هايي شايسته نيست. گفتم: نظرتان چیست؟ چکار کنم؟

در حالي كه به خاطر گوش کردن من به سخنانشان، پر در آورده بودند،گفتند: ‌اين كتاب را توقيف كن و بسوزان و دوباره چاپ نكن.

گفتم: موافقم اما به يك شرط.

در حالي كه هنوز از فرط خوشحالي، سخن مرا تأييد نكرده بودند، گفتند: پیش از آنکه شروطت را بگویی باید شروط مقبولی باشد. گفتم باید آن را بگویم و آن فقط یک شرط است.

گفتند: خوب، شرطت را بگو.

گفتم: همه‌ی کتابهایی که این خرافات و چرند و پرندها را از آنها نقل کرده‌ام جمع آوری کنید و همه را بسوزانید تا پس از آن دیگر هیچ اختلافی میان ما نماند و دیگران از آنها نقل نکنند. باید ریشه را بکَنیم تا دیگر درختی از آن سر بر نیاورد. به خود آمدند و گفتند: تو مي‌داني كه اين مطالب در كتاب‌های مختلف پراكنده است و در دسترس هر كسي نيست، اما تو همه‌ی آنها را در يك كتاب جمع آوری كرده‌اي تا با آن، وحدت مسلمانان را از هم بپاشی.

آری، من اين عقايد را جمع‌آوری كرده‌ام تا در دسترس همگان قرار گيرد پس از آنکه نزد این گروه معروف و شناخته شده است و ديگران از آن بی خبر و ناآگاهند. تا هر يك از طرفين، بر اساس دلیل و آگاهی کافی با هم روبرو شوند و هيچ يك از طرفين فريب نخورند و تقریب دو طرفه و حقيقي ايجاد شود نه يك طرفه. همچنان كه فضل بن عباس مي گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **لا تطمعوا أن تهينونا ونكرمكم** |  | **وأن نكف الأذي عنكم و تؤذونا** |
| **الله يعلم أنا لا نحبكـــــــم** |  | **و لا نلومكــــــم إن لا تحبونا** |

«انتظار نداشته باشيد كه شما به ما توهين كنيد و ما شما را اكرام كنيم و دست از آزار و اذيت شما برداريم، در حالي كه شما ما را اذيت می‌كنيد. خداوند آگاه است كه اگر ما را دوست نداشته باشيد، ما نیز شما را دوست نداريم و شما را (بر این کار) سرزنش نمي‌كنيم.»

اما اين كه ما شما و بزرگان شما و افراد برجسته و سران شما را اكرام كنيم و شما نسبت به ما و گذشتگان و پیشینیان و نیکوکاران این امت و بانیان عظمت و شكوه این امت و فاتحان جنگ‌ها و مبارزان پيروز، بغض و كينه‌توزی داشته باشید؛ ما سخنان شما را تأييد و آنچه در قلب و درون خود داریم، آشكار كنيم ولی شما تقيه را به کار برید و خلاف آنچه که در درون داريد،‌ آشکار کنید، اصلاً منصفانه نیست و نزديكی و تقارب ممكن نبوده و هرگز نخواهد بود.

آري، ‌اگر در كتاب من مطالبی باشد كه در كتاب‌های شما وجود ندارد و چيزی را كه عقيده‌ی شما نيست، به شما نسبت داده ام؛ آن‌ وقت مديون شما خواهم بود. آيا در ميان شما يا غير شما كسي هست كه بتواند آن را اثبات كند؟

پس سپاس خدای را كه كسی غير از او قابل ستودن نيست و من نمي‌توانم او را چنان كه شايسته‌ی مقام و عظمت اوست، ستايش كنم، هيچ كس (نه عرب و نه عجم) جرأت نكرده كه به چنين كاري اقدام كند، هر چند كه ردهای زيادي بر كتاب من نوشته شده است.

حتی آقای س- خ وقتی از چنين كاری درمانده شد، نامه‌ها و خطبه‌هاي زیادی در رد این کتاب نوشت.[[3]](#footnote-3) شاعر از قدیم گفته است:

**كتب القتل والقتال علينا وعلى الغانيات جر الذيول**

**«**قتل و پیکار بر ما فرض شده ولی بر زنان آوازه خوان فرض شده که دامن هایشان را بکَشند».

عجيب اين است كه این نامه ها -به قول خودش- به پاكستان فرستاده شده ولی در لبنان به دست من رسيد.

به فرموده‌ی قرآن: آنان دل‌هایی دارند که با آن نمی‌فهمند.

نمي‌توانم چيزي بگويم جز اين كه: ای جناب س- خ، با اين ردّيه نوشتن ها، کار بیهوده‌ای انجام می‌دهی که خودت را خسته می‌کنی و در حقیقت علیه خودت ردیه می‌نویسی و امثال تو مثل خودت هستند.[[4]](#footnote-4)

**دع المكارم لا ترحل لبغيتها واقعد فإنك أنت الطاعم الكاسي**

«مكارم و ارزش‌های اخلاقي را كنار بگذار و از دايره‌ی بحث آن خارج شو و سر جاي خود بنشين و به خوردن خود مشغول باش.»

به هر حال اين كتاب با وجود حجم كم، فواید و نتايج بسیاری دارد و استقبال از آن شگفت انگیز بوده است، تا جایی که در خلال چند سال اخیر، بيش از صد هزار نسخه از آن به طور قانوني و با اجازه‌ی بنده چاپ شده، اما بدون اجازه‌ی من، خدا می‌داند كه چقدر چاپ شده است.[[5]](#footnote-5) تازه اين نسخه‌ها فقط به زبان عربی است و به زبان‌های دیگری از جمله فارسی و غیر فارسی که قابل شمارش نیست.

این کتاب:

اين كتاب،‌ كتابي جداگانه از کتاب «الشیعة و السنة» است و هدفم از نوشتن آن، تعريف و شناساندن شيعه و روشن شدن حقايق و امور پوشيده‌ی آن و بررسي شیعه و مسایل و عقایدی که ابداع کرده اند، می‌باشد.

چون ما درک کرده ایم که شیعه-به ویژه مردم عوام- مذهب حقیقی و عقاید واقعی شان را نمی‌شناسند.[[6]](#footnote-6) پس آنها نسبت به حقيقت مذهبي كه به آن معتقدند و آن را به ارث برده اند، در جهل كامل و غفلت عميق به سر می‌برند و با نام دوستي اهل بيت پيامبرع فريب خورده اند. آنان حتي اهل بيت را نمی‌شناسند؛ چون شیعیان، منظورشان از اهل بيت، اهل بيت پيامبر نيست بلكه در پس اين كلمات، اهل بيت علي را در نظر دارند نه اهل بيت پيامبر را. حتي تمام فرزندان علي را جزو اهل بيت نمي‌دانند با این كه فاطمه، دختر پيامبر آنها را به دنيا آورده است. پس در واقع منظورشان از اهل بيت، کسانی است كه تعدادشان كمتر از انگشتان يك دست است؛ همچنان كه خواننده در این کتاب خواهد دید.

در اصل اين كتاب را براي اين فريب خوردگان نوشته ام؛ ‌همان كساني كه حقيقت شيعه و اصل عقايد آنها را نمي‌شناسند؛ تا شاید خداوند آنها را توفیق دهد و به راه راست باز گردند و بفهمند كه اهل بيت پیامبرع و حتي اهل بيت عليس موافق شيعه و عقايد آنها نيستند. بلكه آنها درست در مقابل هم قرار دارند. همه‌ی این مطالب از كتاب های‌شیعه و سخنان خودشان است. این در حالی است که ادعا می‌کنند، مطيع و دوستدار اهل بیت هستند.

همچنین اين كتاب دليل قاطع و برهان بُرنده‌اي در دست اهل سنت و پيروان قرآن و سنت پیامبرع و پیروان و دوستداران اصحاب و پیروان سلف صالح این امت و سالکان راه آنان و پیروانشان می‌باشد؛ همان گونه که خداوند می‌فرماید: **ﭽ ﭖ ﭗ ﭘ ﭼ** التوبة: ١٠٠: «و کسانی که با نیکوکاری راه ايشان را به خوبي پيمودند.»

و تا مصداق این كلام خداوند قرار گیرند: **ﭽ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭼ** التوبة: ١٠٠: «خداوند از آنان خشنود است و آنان از خداوند خشنودند ‌و خداوند براي آنان بهشت را آماده کرده كه در زير (درختان و كاخهاي) آن، رودخانه‌ها جاري است و جاودانه در آن جا مي‌مانند. اين است پيروزي بزرگ و رستگاري سترگ».

از جمله کارهای عجيب شیعه اين است كه از شدت بغض و كينه‌ای که نسبت به اصحاب رسول الله ع دارند، حتي تعليمات ائمه‌ی خود را كه آنها را معصوم مي‌دانند که هیچ خطا و گناهی از آنان سر نمی‌زند، و در کتابهای خودشان آمده نه در کتابهای مخالفان و دشمنانشان، رها كرده اند.

همان طور که روابط و رفتار ائمه با اصحاب دیگر از جمله ابوبكر صديق،‌ عمر فاروق، عثمان ذي النورين، معاويه (دايي/ مامای مؤمنان) و ساير اصحاب بزرگوار و یاران و وزيران و مشاوران و شاگردان و مريدان پيامبر ع كه همگي در كتاب هايشان آمده است، را فراموش کرده اند.

خواننده‌ی اين كتاب، شگفتي‌های بسياري را مشاهده خواهد كرد كه در نوع خود منحصر به فرد است. پس از مشاهده‌ی درستی دلايل، غبار كينه و حسدهای قديمي و به ارث رسيده و جهل را مي‌بيند كه با نام اهل‌بيت از نسلي به نسل ديگر منتقل شده است در حالی که اهل بيت، مخلص ترينِ مخلصان و پاك‌ترين دوستانِ رسول خدا ع و اصحاب ایشان بودند كه و به صحابه‌ی کرام زن می‌دادند و از آنان زن می‌گرفتند.

مخالفت شیعه با امامان خودشان:

خواننده در مي‌يابد كه چطور اين نكات را از زوايای پنهان كتاب‌هايشان بيرون مي‌آوريم؛ همان زوايايی كه با غلاف‌های بسیار آن را پوشانده اند و از ترس رسوایی، آن را از مردم عوام مخفي كرده اند. خدا را شکر می‌کنم كه ما براي اثبات حقيقت و ابطال امور باطل و برداشتن نقاب از چهره‌ی حقيقت به يك كتاب و يك روايت تاريخي غیر از روایات و کتابهای خود شیعه استناد نكرده ايم تا اینکه حجت، محکم تر باشد و الزامي براي شيعه ايجاد كند و دیگر مجالي براي فرار و تأويل و تزوير نداشته باشند. پس كتاب‌های خود شیعه علیه آنان گواهی می‌دهد و روايت‌هايشان بر ضد آنان سخن می گوید: **ﭽ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﭼ** النور: ٢٤: «در آن روزی كه عليه آنان زبان و دست و پايشان بر كارهایی كه كرده اند، گواهي مي‌دهند.»

امامان شیعه گواهی مي‌دهند که شیعیان در حیات آنان مخالف ائمه بوده اند و پس از وفاتشان نيز، مخالف آنها بودند، و شیعیان با رفتار و اعمال خود ثابت كرده اند كه اکنون نیز مخالف ائمه بوده و پیوسته مخالف‌شان هستند و خلاف آنچه ائمه امر كرده اند، انجام می‌دهند و چیزی می‌گویند که ائمه بدان امر نکرده اند و با كساني كه ائمه دوست شان داشته، دشمني مي‌ورزند و به دامادهای آنان دشنام می‌دهند و به كساني كه ائمه مشاور و وزیرشان بودند، فحش و ناسزا می‌گویند. تازه به اينها اكتفا نکرده اند بلکه به اهل بيت خودشان هم، اهانت كرده و آنها را مورد طعن و نقد و جرح قرار داده و تحقير کرده اند. و در اين بي‌ادبي و دشنام‌گويي به حدي رسيده اند كه به پیامبران و رسولان الهي نيز، گستاخی کرده و به بهترین مخلوق خدا و سرور بشر، حضرت محمدع نیز اهانت کرده اند. به آنها دروغ می‌بندند و مسائلی را به آنان نسبت می‌دهند، که عقل آنها را نمی‌پذیرد و اندیشه آن را رد مي‌كند و فطرت سالم از آن سرباز مي‌زند و ذوق نيز، آن را انكار مي‌كند. تمامي اين‌ها در كتاب‌هاي معتبر شیعیان وجود دارد كه خودشان چاپ كرده اند و مراجع و منابع آن را با ذكر صفحه و جلد و چاپ و ... آورده ایم.

گمان نمي‌كنم كسي از شیعیان جرأت داشته باشد، گفته‌ها و اظهارات ما را تکذیب کند و آنچه که اثبات کرده‌ایم، انکار نماید.

بر این باوریم كه خداوند با اين كتاب به مردم نفع مي‌رساند و كساني كه هدايت الهي را بطلبند، با آن راه مي‌یابند.

برادران و دوستانم!

به این ترتيب، كتابي که در کتاب اول مان وعده داده بوديم که به دنبال این کتاب خواهیم نوشت، به خوانندگان تقديم مي‌كنيم. این همان کتابی است که اکنون در دست خوانندگان قرار دارد. از خوانندگان گرامی خواهش‌مندیم که نظرات و انتقادات خود را پيرامون این کتاب بنویسند و برای ما بفرستند. آيا پس از این نيازي به کتاب مختصر دیگر هست تا به آنان وعده دهیم و تقدیم شان کنیم؟ چون ما، در اثناي مطالعه‌ی کتاب‌های شیعه، موارد گنگ و مبهمی یافتیم. از خداوند متعال مي‌خواهيم كه اسباب رفع اين ابهامات و آشکار کردن آنها برای مردم فراهم كند.

در پایان باید خاطرنشان سازم که اساتید و بزرگان و برادران زیادی که در تأليف و انتشار اين كتاب، دست داشتند، از من اصرار کردند تا در این باره کتابی تأليف كنم؛ موضوعی که امروزه نیاز مردم به آن زیاد شده؛ چون نسبت به عقاید حقیقی شیعه و موضع‌گیری شان در قبال گذشتگان و نیکان این امت شناخت واقعی ندارند و چون نویسندگان و مؤلفان شیعه به نوشتن کتابهایی علیه اهل سنت و گذشتگان و عقایدشان که مبتنی بر قرآن و سنت می‌باشد، زیاد مشغولند. اکثر این کتابها پر از نسبت دادن عیب و نقص به یاران پیامبرع و در رأس آنان، سه خلیفه‌ی راشد و مادران مؤمنان و همسران پاک آن حضرتع و نفرین و دشنام دادن به آنان و کسانی که آنان را دوست دارند و از آنان پیروی می کنند، می‌باشد.

همچنین به خاطر بی‌خبری اغلب اهل سنت از تهمت‌ها و دروغ‌هایی که برادران یوسف؛ سر هم کردند و بی‌خبری شان از توطئه‌ها و دسیسه‌هایی که درباره‌ی اهل سنت و علیه آنان انجام می‌گیرد، نوشتن این کتاب ضروری می‌نماید.

درود و سلام خدا بر پیامبرع و بر یاران و خاندان پاک آن حضرت و پیروانشان تا روز قیامت باد! والله حسبي وهو ولي التوفيق، ونعم الوكيل.

**إحسان إلهي ظهير**

**ابتسام كاتيج- لاهور**

**8 شوال 1402 هـ**

مقدمه‌ی چاپ پنجم

هیچ روزی اصلاً تصور نمی‌کردیم که این کتاب تا این حد مورد قبول و استقبال مردم قرار بگیرد، به گونه‌ای که به محض اینکه از زیر چاپ بیرون می‌آمد، تمام نسخه‌های کتاب در یک ماه تمام می‌شد و مجبور بودیم دوباره و با نسخه‌های بیشتری فقط برای ماه بعدی چاپ کنیم. همچنین تصور نمی‌کردیم که ماه دیگری سپری شود و به چاپ مجدد آن با تعداد نسخه‌های بیشتری از ماه اول و دوم نیاز پیدا کنیم. برآوردهای ما دوباره به خطا رفت و به چاپ چهارم نیاز پیدا کردیم. اینک این چاپ پنجم است که هنوز نه ماه از انتشار آن نگذشته است. شکر و سپاس مخصوص خداست. اوست که ما را برای این کار که جز برای کسب رضای خدا و به خاطر حب و دوستی اصحاب پیامبرعانجام ندادیم، توفیق داد.

شایان ذکر است که در طی این مدت کتابی دیگر از ما درباره‌ی شیعه به نام «الشیعة و القرآن» منتشر شده که به لطف خدا مورد قبول همگان قرار گرفته است.

همچنین کتابی دیگر به نام «البریلویة» از ما چاپ و منتشر شده است.

پروردگارا! به خاطر نعمت‌های بیشمارت و کرم و لطف نامحدودت تو را سپاس می‌گوییم و از تو می‌خواهیم که توفیق بیشتری جهت بالا بردن شأن و جایگاه دینت و دفاع از حوزه‌ی آن به ما بدهی. بار الها! بر فرستاده و پیامبرت، حضرت محمدع و کسانی که از سنت و روش وی پیروی می‌کنند، درود و سلام بفرست.

**إحسان إلهي ظهير**

24/ سپتامبر / 1983

## باب اول شيعه و اهل بيت

شيعه گمان مي‌كند كه پيرو اهل بيت پيامبر ع و دوستدار آنها است و مذهبشان برگرفته از اقوال و افعال آنها و مبني بر آراء و روايت‌هاي آنها مي‌باشد.

تحقیق کلمه‌ی اهل بیت:

قبل از اين كه بحث را آغاز کنیم ‌و راست يا دروغ بودن اين گفته‌ها را دریابیم، مي‌خواهیم در ابتدا بگويیم كه اهل بيت چه كساني اند و منظور شیعه از اهل بیت چه كساني است؟ معناي شيعه چيست و منظور آنان از شيعه چه كساني است؟

اهل بيت مركب از دو كلمه‌ی: اهل و بيت است. صاحب قاموس مي‌گويد: اهل الأمر؛ متوليان آن امر هستند. اهل البيت: ساكنان خانه و اهل المذهب: معتقدان به آن مذهب هستند. براي مرد، همسرش اهل وي است و براي پيامبر، همسران و دختران وي و دامادش، عليس اهل وي هستند.[[7]](#footnote-7) و براي هر پيامبري، امت وي اهل و آل وي مي‌باشند.[[8]](#footnote-8)

زبيدي مي‌گويد: اهل المذهب؛ يعني،كساني كه به آن مذهب معتقد و پایبندند. و اهل الرجل؛ يعني، همسر آن مرد و فرزندان وي، و آيه‌ی: **ﭽ ﭖ ﭗ ﭼ** القصص: ٢٩ را به زن و فرزندانش تفسیر کرده است. اهل النبي؛ زنان و دختران و داماد پیامبرع، عليس، يا زنانش می‌باشد. بعضی گفته اند كه اهل پیامبر ع همان خاندان وي است كه شامل نوه‌ها و نتيجه‌هاي او نيز، مي‌شود. اين آيات نيز، بيانگر آن است: **ﭽ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﭼ** طه: ١٣٢: «خانواده‌ی خود را به گزاردن نماز دستور بده و خود نيز، بر آن ثابت قدم بمان.»، **ﭽ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﭼ** الأحزاب: ٣٣ «خداوند قطعاً ‌مي‌خواهد پليدي را از شما اهل بيت (پيامبر) دور كند.»، **ﭽ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭼ** هود: ٧٣: «اي اهل بيت، رحمت و بركات خدا شامل شما می‌شود. بي گمان خدا ستوده‌ی بزرگوار است». اهل هر پیامبری، امت وی می‌باشد. **همچنین خداوند می‌فرماید:** **ﭽ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭼ** مريم: ٥٥ «و اهل خود را به نماز و زکات فرمان می‌داد».

راغب و به تبع وي مناوي گفته اند: اهل الرجل: كساني هستند كه نسب يا دين يا حرفه‌‌ی آنها در يك خانه و يك شهر، مشترك باشد. و اهل الرجل كساني اند كه در يك خانه با هم هستند. اهل بيت فقط درباره‌ی خانواده‌ی پيامبر ع به كار رفته است. آل خدا و رسولش، ‌اولياء و ياران وي هستند. اين شعر عبدالمطلب در داستان فيل نيز، مؤيد آن است:

**وانصر علي آل الصليب وعابديه اليوم آلك[[9]](#footnote-9)**

«خاندان صلیب را یاری کن و پرستش کنندگان صلیب امروز خاندان تو هستند».

ابن منظور افریقی گوید: اهل مذهب کسانی اند که پایبند به آن مذهب اند، و اهل امر، متولیان و سرپرستان آن امر هستند. اهل مرد، نزدیک‌ترین و صمیمی‌ترین افراد به او هستند و اهل بیت پیامبرع، همسران و دختران و داماد وی، یعنی علیس می‌باشند. بعضی گفته اند که اهل پیامبرع، همسران وی هستند. اهل هر پیامبری، امت وی می‌باشد. - تا آنجا که گوید:- اهل مرد، زن وی می‌باشد. وأهل الرجل يأهل أهلاً وأهولاً وأهل؛ یعنی ازدواج کرد. وأهل فلان امرأة يأهل؛ هرگاه با آن زن ازدواج کند، پس زن اهل آن مرد می‌باشد. تأهُّل به معنای ازدواج می‌باشد. در دعا آمده است: «آهلك الله في الجنة إيهالاً»: یعنی خدا در بهشت به تو زن بدهد و تو را داخل بهشت گرداند! در سنت آمده که پیامبرع به متأهل، دو سهم و به مجرد، یک سهم می‌داد. متأهل کسی است که زن دارد و مجرد کسی است که زن ندارد. آل مرد، همان خانواده‌ی وی هستند و آل خدا و پیامبرع، دوستان خدا می‌باشند. اصل آل، اهل می‌باشد سپس هاء به همزه تبدیل شده و بعد چون دو تا همزه کنار هم قرار گرفته اند، همزه ی اول در همزه ی دوم ادغام شده و آن وقت به الف تبدیل می شود.[[10]](#footnote-10)

جوهری گوید: «أهل فلان» یعنی ازدواج کرد.

ابوزید گوید: «آهلک الله فی الجنة» یعنی خدا تو را داخل بهشت گرداند و در بهشت به تو زن بدهد![[11]](#footnote-11)

زمخشری در کتاب «الأساس» گوید: «تأهَّلَ» یعنی ازدواج کرد، و «آهلک الله فی الجنة إیهالاً» یعنی خدا در بهشت به تو زن بدهد![[12]](#footnote-12)

خلیل گوید: اهل مرد، زن وی می‌باشد، و تأهُّل به معنای ازدواج است. اهل مرد، نزدیک ترین افراد به آن مرد می‌باشند. و اهل بیت، ساکنان خانه و اهل اسلام، کسانی اند که پایبند به دین اسلام می‌باشند.[[13]](#footnote-13)

راغب اصفهانی گوید: اهل مرد کسانی اند که به خاطر نسب یا دین یا چیزهایی از این قبیل مثل شغل و خانه و شهر آنان را گرد هم آورد. پس اهل مرد کسانی اند که در یک مسکن جای می‌گیرند. سپس از روی مجازی اهل بیت بر کسانی که نسب، آنان را دور هم جمع کند اطلاق می‌شود، و هرگاه کلمه‌ی اهل بیت گفته شود، فقط منظور خانواده‌ی پیامبرع است؛ چون خدای عزّ وجل می‌فرماید**: ﭽ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﭼ** الأحزاب: ٣٣و از اهل مرد به زن او و اهل اسلام به کسانی که پایبند اسلامند، تعبیر می‌شود -تا آنجا که می گوید:- تأهَّلَ یعنی ازدواج کرد و از همین کلمه گرفته شده که: آهلک الله فی الجنة؛ یعنی خدا در بهشت به تو زن عطا کند![[14]](#footnote-14)

راغب اصفهانی زیر لفظ آل می‌گوید: «آل» مقلوب أهل است – تا آنجا که می‌گوید:- اهل درباره‌ی کسانی که ذاتاً به یک انسان اختصاص دارند حالا یا از طریق فامیلی نزدیک و یا از طریق موالات و دوستی، به کار برده می‌شود. خداوند در قرآن می‌فرماید: **ﭽ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖﭼ** آل عمران: ٣٣ در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: **ﭽ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﭼ** غافر: ٤٦ **«آل فرعون را در شدیدترین عذاب داخل کنید».**

**بعضی گفته اند: آل پیامبر، نزدیکان و بستگان آن حضرتع هستند، و بعضی دیگر گفته اند: کسانی اند که از لحاظ علم دینی به آن حضرتع اختصاص دارند؛ چون اهل دین دو دسته اند: دسته‌ای علم ریشه‌دار و عمیق و عمل محکم دارند که به آنان آل پیامبرع و امتش گفته می‌شود، و دسته‌ای دیگر از روی تقلید علم دارند که به آنان امت حضرت محمدع گفته می‌شود، ولی آل حضرت محمدع گفته نمی‌شود. پس هر آل پیامبرع امت وی است اما هر امت پیامبر، آل پیامبرع نیست. به جعفر صادق گفته شد: مردم می‌گویند که مسلمانان همه شان آل پیامبرع هستند، گفت: هم دروغ می‌گویند و هم راست می‌گویند. گفتند: این به چه معناست؟ گفت: دروغ می‌گویند از این جهت که همه‌ی امت آل پیامبرع می‌باشد و راست می‌گویند از این جهت که هرگاه شریعت پیامبرع را کاملاً اجرا کنند، آل پیامبرع محسوب می‌شوند.[[15]](#footnote-15)**

معنای حقیقی کلمه‌ی اهل بیت:

**محمد جواد مغنیه، شیعی معاصر می‌گوید: اهل خانه در لغت به ساکنان خانه گفته می‌شود، و آل مرد همان خانواده‌ی مرد می‌باشد. و لفظ آل تنها برای افراد خانواده‌ی مرد که در آن خانه جایگاهی دارد، به کار برده می‌شود. کلمه‌ی اهل بیت در دو آیه‌ی قرآن آمده است: یکی آیه‌ی 73 سوره‌ی هود؛ آنجا که می‌فرماید: ﭽ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭼ** هود: ٧٣**: «رحمت و برکات خدا بر شما باد ای اهل بیت»، و دیگری آیه‌ی 33 سوره‌ی احزاب؛ آنجا که می‌فرماید: ﭽ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﭼ** الأحزاب: ٣٣ **«ای اهل بیت پیامبر! همانا خدا می‌خواهد پلیدی را از شما دور گرداند و شما را خوب پاکیزه گرداند». مفسران اتفاق نظر دارند بر اینکه منظور از اهل بیت در آیه‌ی اولی، اهل خانه‌ی**

**ابراهیم؛ و منظور از اهل بیت در آیه‌ی دومی اهل خانه‌ی حضرت محمد بن عبداللهع می‌باشد. به تبع قرآن، مسلمانان لفظ اهل بیت و آل بیت را فقط برای اهل بیت پیامبرع به کار می‌برند تا جایی که این لفظ علامت و مشخصه‌ی خانواده‌ی پیامبرع شده است؛ به گونه‌ای که غیر از اهل خانه‌ی پیامبرع از این کلمه فهم نمی‌شود مگر اینکه قرینه‌ای باشد؛ همان طور که لفظ مدینه برای یثرب، شهر پیامبرع مشهور گشته است.**

**مسلمان راجع به تعداد همسران پیامبرع اختلاف نظر دارند؛ عده‌ای معتقدند که آن حضرت هیجده زن داشته و عده‌‌ی دیگری بر این باورند که تعدادشان یازده زن بوده است. به هر حال پیامبرع سی و هفت سال با همسرانش زیسته و در طی این مدت، پسران و دخترانی داشته که همگی در حیات مبارک آن حضرتع فوت کردند و تنها دخترش، فاطمه پس از حیات ایشان زیسته است. همچنین مسلمانان متفق القول اند که علی بن ابی‌طالب و فاطمه و حسن و حسین، آل بیت پیامبرع هستند.[[16]](#footnote-16)**

**از همه‌ی اینها چنین بر می‌آید که کلمه‌ی اهل بیت در اصل به طور خاص بر زنان اطلاق می‌شود، سپس از روی مجاز برای فرزندان و خویشاوندان به کار برده می‌شود. این چیزی است که در قرآن کریم ثابت شده؛ همان طور که در ذکر داستان حضرت ابراهیم؛ موقعی که فرستادگان خدا مژده‌ی فرزند را به او دادند، آمده است؛ آنجا که خداوند می‌فرماید:** **ﭽ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭼ** هود: ٧١ – ٧٣ «‏همسر ابراهيم (ساره كه در آنجا) ايستاده بود (از اين خبر كه آنان فرشتگان خدايند و براي نجات برادرزاده‌ی شوهرش لوط و ساير مؤمنان از دست كفّار آمده‌اند شادمان شد و) خنديد، ما (توسّط همان فرشتگان) بدو مژده (تولّد) اسحاق (از او)، و به دنبال وي (تولّد) يعقوب (از فرزندش اسحاق) را داديم. ‏‏ گفت: اي واي! آيا من كه پيرزني هستم و اين هم (ابراهيم) شوهرم كه پيرمردي مي‌باشد، فرزندي مي‌زايم! اين چيز شگفتي (و محالي) است (مگر ممكن است از ما دو نفر انسان فرتوت و فرسوده، بچّه‌اي پديد آيد؟!). ‏گفتند: آيا از كار خدا شگفت مي‌كني‌؟ اي اهل بيت (نبوّت)! رحمت و بركات خدا شامل شما است (پس جاي تعجّب نيست اگر به شما چيزي عطاء كند كه به ديگران عطاء نفرموده باشد).»

پس خدا این لفظ را بر زبان فرشتگانش درباره‌ی همسر ابراهیم؛ به کار برده و لاغیر.

دانشمندان و مفسران شیعه این معنا را تأیید می‌نمایند:

علماء و مفسران شیعه همچون طبرسی[[17]](#footnote-17)در مجمع البيان[[18]](#footnote-18) و كاشاني[[19]](#footnote-19) در منهج الصادقين[[20]](#footnote-20) به این امر اذعان نموده اند هر چند بعد از آن به تأویلات و توجیهات نادرستی روی آورده اند.

همچنین خداوند در قرآن در داستان موسی؛ می‌فرماید: **ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭼ** القصص: ٢٩ «هنگامي كه موسي مدّت را به پايان رسانيد و همراه خانواده‌اش (از مدين به سوي مصر) حركت كرد، در جانب كوه طور آتشي را ديد به خانواده‌اش گفت: بايستيد من آتشي مي‌بينم.»

**پس منظور از اهل در آیه‌ی فوق، همسر موسی؛ می‌باشد همان گونه که همه‌ی مفسران شیعه اجماع دارند که منظور از اهل در این آیه زن حضرت موسی؛ می‌باشد؛ چون غیر از او کسی دیگر همراه موسی؛ نبود. طبرسی در تفسیر اهل موسی در آیه‌ی: ﭽ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﭼ** النمل: ٧ **می‌گوید: یعنی زن موسی؛ که همان دختر شعیب؛ می‌باشد.[[21]](#footnote-21)**

همچنین زیر آیه‌ی: **ﭽ ﭖ ﭗ ﭼ** القصص: ٢٩ **می‌گوید: یعنی زنش را برد.[[22]](#footnote-22)**

**همچنین قمی[[23]](#footnote-23)در تفسیرش چنین گفته است.[[24]](#footnote-24)**

عروسي حويزي[[25]](#footnote-25)در تفسيرش، نور الثقلين[[26]](#footnote-26) و كاشاني در تفسيرش، منهج الصادقين[[27]](#footnote-27)و دیگران نیز چنین اظهار داشته اند.

لفظ اهل بیت در قرآن مجید در آیه‌ی 33 سوره‌ی احزاب به همین معنا وارد شده است؛ آنجا که می‌فرماید: **ﭽ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﭼ** الأحزاب: ٣٣ **و این لفظ فقط در سیاق داستان زنان پیامبرع به طور خاص وارد شده است:** **ﭽ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﭼ** الأحزاب: ٣٣ – ٣٤ «و همچون جاهليّت پيشين در ميان مردم ظاهر نشويد و خودنمائي نكنيد (و اندام و وسائل زينت خود را در معرض تماشاي ديگران قرار ندهيد) و نماز را برپا داريد و زكات را بپردازيد و از خدا و پيغمبرش اطاعت نمائيد. خداوند قطعاً مي‌خواهد پليدي را از شما اهل بيت (پيغمبر) دور كند و شما را كاملاً پاك سازد.»

بديهي است کسی که در نگاه اول اين آيات را قرائت مي‌كند، به نظرش می‌رسد اين لفظ، فقط درباره‌ی زنان پيامبر ع آمده است؛ چون ابتدای این آيه و آيه‌ی قبل نيز، فقط زنان پيامبر ع را مخاطب قرار مي‌دهد. همچنین در آيه‌ی بعدی نیز از غیر همسران پیامبرع یاد نمی‌کند.

بر این اساس ابن ابي‌حاتم و ابن عساكر با روايت عكرمه و ابن مردويه با روايت سعيد بن جبير از ابن عباس آورده اند كه اين آيه فقط درباره‌ی همسران پيامبر ع نازل شده است.[[28]](#footnote-28)

شوكاني در تفسير خود بيان كرده است: ابن عباس و عكرمه و عطاء و كلبي و مقاتل و سعيد بن جبير گفته اند: اهل بيت مذكور در آيه‌ی فوق فقط زنان پيامبر ع هستند. آنان اظهار داشته اند که مراد از بيت، خانه‌ی پيامبر ع و مسكن همسران وي است؛ چون خداوند مي‌فرمايد: **ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ**  (احزاب: 34) یعنی: و آنچه از آیات خدا و حکمت در خانه‌های شما خوانده می‌شود، یاد کنید.

همچنين سياق آيه به همسران پيامبرع بر مي‌گردد: **ﭽ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﭼ** الأحزاب: ٢٨ یعنی:ای پیامبر، به همسرانت بگو...

تا آخر اين آيه كه مي‌فرمايد: **ﭽ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﭼ** الأحزاب: ٣٤ [[29]](#footnote-29)

همچنين در حديث آمده كه پيامبرع وارد حجره‌ی عايشهلشد و فرمود: السلام عليك اهل البيت و رحمة الله و عايشه جواب داد: و عليك السلام و رحمة الله و بركاته.[[30]](#footnote-30)

پس منظور از بيت النبي ع، خانه‌ي است كه پيامبرع با همسرانش در آن زندگي مي‌كردند.

در نتيجه مراد از اهل بيت پیامبرع در حقيقت و در اصل، همسران پيامبرع است كه اولاد و عموها و پسر عموها نيز، از روی مجاز مشمول اهل بیت قرار می‌گیرند؛ همچنان که در حديث آمده كه پيامبرع فاطمه و حسن و حسین و علي را داخل عبایش قرار داد و فرمود: «اللهم هؤلاء أهل بيتي»: «خدايا، اينان را نيز، جزو اهل بيت من اند» تا شامل اين آيه بشوند: **ﭽ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﭼ** الأحزاب: ٣٣ یعنی: خدا می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

همان طور که عمويش، عباس و فرزندان وي را زير عبايش گرفت تا مشمول اين آيه شوند.

در بعضي از روايت‌ها آمده كه تمام بني‌هاشم جزو اهل بيت پیامبر ع هستند.

اما شيعه برخلاف اين نظر، اهل بيت پیامبر را به اين چهار نفر منحصر مي‌كنند: علي، ‌فاطمه،‌ حسن و حسين. و بقیه‌ی افراد را از دایره‌ی شمول اين آيه خارج مي‌كنند. سپس روش ديگري را ابداع نموده اند و فرزندان علی غير از حسن و حسین ش را از اهل بیت خارج کرده و بقيه‌ی فرزندانش از جمله: محمد بن حنفيه،‌ ابوبكر، ‌عمر، عثمان، عباس،‌ جعفر،‌ عبدالله،‌ عبيدالله و يحيي را از اهل بیت به حساب نمی‌آورند. همچنین دوازده پسر آنان و هیجده یا نوزده دختر آنان- با توجه به اختلاف روایات- را از اهل بیت به حساب نمی‌آورند. همان طور که فاطمهلرا از اهل بیت دانسته و یقیه‌ی دختران آن حضرته؛ زینب و ام کلثوم و فرزندان آنان را اهل بیت به شمار نمی‌آورند. همين طور اولاد حسن بن علي را داخل اهل بيت قرار نمی‌دهند و همچنين تمامي فرزندان حسين كه روش آنها را نداشته اند،‌ جزء اهل بيت محسوب نكرده اند. این عجیب تر از اولی است.

به همین خاطر بسياري از فرزندان حسين را به دروغگويي و ظلم و ستم و حتي كفر و ارتداد متهم كرده اند. همچنان كه پسر عموها و پسر عمه‌هاي پيامبر ع و فرزندان آنها را و حتي فرزندان ابوطالب غير از عليس را دشنام داده و تكفير مي‌كنند.

موضع گیری شیعه در قبال این مسأله:

شایان ذکر است که شیعیان سه دختر پيامبر ع غير از فاطمه، و شوهران و فرزندان آنها را از همان ابتدا جزو اهل بيت به حساب نمي‌آورند. ما نمي‌دانيم كه اين تقسيم بندي را چگونه و بر چه اساس و مبنايي انتخاب کرده اند؟

اين، حقیقتِ مفهوم اهل بيت از نظر شيعه بود. اگر بخواهيم این مطلب را باز کنیم، كلام به درازا مي‌كشد؛ فعلاً به این مقدار بسنده مي‌كنيم.

تحقیق لفظ شیعه:

راجع به کلمه‌ی شیعه، ‌زبيدي مي‌گويد: هر گروهي كه بر امري جمع شوند و اجتماع داشته باشند، شيعه نام دارند. و هر كس انساني را یاری و جانبداری كند، شيعه نام دارد. اصل شیعه از مشایعت گرفته شده که به معنای دنباله روی و مطاوعت می‌باشد.[[31]](#footnote-31)

ابن منظور افریقی می‌گوید: شیعه گروهی هستند که بر کاری جمع می‌شوند و هر گروهی که بر امری گرد هم آیند، شیعه نامیده می‌شوند. و اين اسم غالباً براي دوستداران ح عليس و اهل بيتش به کار می‌رود.[[32]](#footnote-32)

نوبختي[[33]](#footnote-33)، امام شيعيان، در کتاب «الفرق» مي‌گويد: شيعه طرفداران حضرت علي بن ابي طالب هستند كه در زمان پيامبرع و بعد از آن به شيعه و پیروان علي معروف شدند و قائل به امامت حضرت علي می‌باشند. شيعه سه فرقه است: فرقه‌اي از آنها معتقدند كه اطاعت از امام علي پس از پيامبر ع واجب بوده[[34]](#footnote-34)و امامت در نسل وی جاری است. فرقه‌ی دیگری می‌گویند: حضرت علی از همه‌ی صحابه نسبت به جانشینی پیامبرع مستحق‌تر است و پس از او خلافت حضرت ابوبکر و حضرت عمر را قبول دارند و آن دو را اهلیت خلافت می‌دانند، و اظهار می‌دارند که حضرت علی خلافت را به آنان واگذار کرده و به این کار راضی بوده و به دلخواه خود و بدون هیچ اجباری با آنان بیعت کرد.[[35]](#footnote-35)

يكي از شيعيان معروف، ‌سيد محسن امين، ‌در كتابش به نقل از ازهري مي‌گويد:

شيعه، دوستداران عترت پيامبر ع و پيروان آنها هستند.[[36]](#footnote-36)

همچنين از تاج الدين حسيني، رهبر حلب، اين گونه نقل مي‌كند:

شيعه‌ی كسي شدن، به معناي پيرو و ياور شدن اوست. گفته می‌شود: شايَعَهُ؛ یعنی او را پيروي كرد؛ همان طور که گفته می‌شود: والاه یعنی او را دوست داشت. گويي چون شيعه از این امامان پیروی کردند و به اعتقادات آنها معتقد شدند به اين اسم معروف شدند؛ چون آنان یاوران و یاران و پیروان ائمه بودند.

وقتی خلافت از بني‌هاشم به بني‌اميه منتقل شد و معاويه بن صخر آن را از حسن بن علي گرفت و هر یک از حكام بني‌اميه، یکی پس از دیگری خلافت را به دست گرفتند، بسياري از مهاجرین و انصار از بني‌اميه دل‌سرد شده و به بني‌هاشم روي آوردند. بنی‌هاشم آن زمان به دو گروه پسران علي و پسران عباس تقسيم مي‌شدند. وقتی این مسلمانان به بنی‌هاشم ملحق شدند و معتقد بودند که از بني‌اميه به خلافت شايسته ترند و آنها را ياري و جانبداری و حمایت كردند، به شيعه‌ی آل محمد معروف شدند. در اين هنگام ميان بني‌عباس و بني‌علي اختلاف نظری وجود نداشت. اما هنگامي كه بني‌عباس بر سر كار آمدند و قدرت را از بني‌اميه گرفتند،‌ شيطان ميان عباسيان و علویان جدايي افكند. عباسیان نسبت به حق علويان كوتاهي كردند. از این رو گروهي از شيعيان از عباسيان اعلام بيزاري كردند چون از عملكرد آنها راضي نبودند؛ سپس به علويان پيوستند و معتقد بودند كه علويان به ولايت شايسته‌تر و عادل‌ترند. پس اسم تشيع از آن وقت تا به امروز همراه آنهایی است كه معتقد به امامت ائمه از ميان نوادگان حضرت علي تا مهدي (محمد بن حسن) هستند.[[37]](#footnote-37)

شيعه‌ای ديگر از معاصران مي‌گويد: شيعه در اصل معناي لغوی اش، به معنای پيروي كردن و ياري كردن كسي است، و اين اسم غالباً‌ برای دوستداران حضرت علي و اهل بيت وي به کار می‌رود.

با توجه به اين امور معلوم شد كه شيعه، پيرو آل بيت پيامبر ع نيستند، بلكه پيروان آل علي هستند. و فرق اين دو بسيار روشن و اضح است.[[38]](#footnote-38)

قبلاً ‌اثبات كرديم جز اندكي از شيعيان، بقیه تابع اهل بيت علي نيستند و با آنها و تعاليم حقيقي آنها مخالفت مي‌ورزند. همچنان كه بعداً‌ به آن مي‌پردازيم.

مغنيه مي‌گويد: شيعه كساني هستند كه دوستدار حضرت علي بوده و دنباله رو او مي‌باشند.[[39]](#footnote-39)

محمد حسين كاشف الغطاء مي‌نويسد: اين اسم (یعنی شيعه) غالباً برای پيروان حضرت علي و فرزندانش[[40]](#footnote-40)و دوستداران آنان به کار می‌رود به گونه‌اي كه اين اسم مخصوص آنها گشته است.[[41]](#footnote-41)

پس معناي شيعه و اهل بيت و مصداق آنها روشن شد.

زیاده‌روی شیعیان درباره‌ی امامان شان:

شيعيان در پيروي و دوستداري و تمجید حضرت علي و فرزندانش بيش از حد مبالغه كرده اند به طوری که دين و مذهب خود را بر اساس همين دوستداري و تمجید آنها بنا نهاده و مذهبی مستقل و دينی جداگانه از آنچه حضرت محمد ع آورده، ايجاد كرده اند و روايات دروغين و احاديث جعلي ساخته اند و گفته اند: دين جز پيروي از علي و آل وي و دوستدارانش و محبان وي و اظهار عشق و علاقه و محبت و احترام به آنها نيست؛ همچنان كه در حديثي از اصول كافي این مطلب را آورده اند.[[42]](#footnote-42)

از ابوجعفر؛ روایت شده که گفت: آيا دين چيزي جز حب و دوست داشتن است... و مردي نزد پيامبرع آمد و گفت: من نمازگزاران را دوست دارم اما نماز نمي‌خوانم و روزه داران را دوست دارم اما روزه نمي‌گيرم. پيامبرع به او گفت: تو همراه كسي هستي كه دوستش داري و عملكرد خودت به خودت بر می‌گردد. آنگاه ابوجعفر گفت: دیگر چی می‌خواهید و دنبال چی هستید؟ اگر بلايي از آسمان نازل شود همه به پناهگاهي پناه مي‌برند و ما به پیامبر خود پناه مي‌بريم و شما به ما پناه مي‌آورید.[[43]](#footnote-43)

همچنين در كتاب اصول كافي آمده كه ابوجعفر؛–امام پنجم شیعیان– گفت: دوست داشتن ما نشانه‌ی ايمان و بغض و كينه نسبت به ما، نشانه‌ی كفر است.[[44]](#footnote-44)

همچنين آمده است: «كسي كه حب ما را در دل داشته باشد، خدا قلبش را پاك مي‌گرداند و خداوند قلب بنده‌ای را پاك نمي‌کند تا زماني كه بر ما سلام بفرستد. وقتي كه بر ما سلام بفرستد، خداوند او را از حساب سخت روز قیامت، سالم نگه مي‌دارد و از ترس و وحشت قيامت، حفظش مي‌كند.[[45]](#footnote-45)

همچنين در كتاب كافي، به نقل از امام غائب شان نقل کرده اند که: ما براي شيعيان كافي هستيم.[[46]](#footnote-46)

از ابوحمزه نقل كرده اند كه او گفت: ابوجعفر؛ به من گفت: تنها كسي خدا را می‌پرستد که او را می‌شناسد و كسي كه خدا را نمي‌شناسد با حالت گمراهی او را می‌پرستد. گفتم: فدايت شوم، معرفت خداوند چيست؟ گفت: تصديق خدا و پیامبرع و پيروي از حضرت علي؛ و اعتقاد به امامت وي و ساير ائمه‌ی هدي و برائت از دشمنانشان. اين چنين است معرفت و شناخت خدا.[[47]](#footnote-47)

امامان آنها مقام و منصبي دارند كه پایين‌تر از نبوت و رسالت نيست همچنان كه خميني رهبر ايران در كتاب «ولايت فقيه يا حكومت اسلامي» خود آورده است:

«از جمله ضروريات مذهب ما اين است كه هيچ مقام معنوي و روحاني حتي فرشتگان مقرّب و پيامبران به مقام معنوي ائمه نمي‌رسند. همچنین روايت شده كه ائمه قبل از ايجاد هستي به صورت نورهايي در زير عرش بودند و آنها (ائمه) مي‌گويند كه ما احوالی با خدا داریم كه هيچ فرشته‌ی مقرب و پيامبري مرسل این احوال را ندارد، و اين عقايد از اصول و مباني‌ای است كه مذهب ما بر آن استوار است».[[48]](#footnote-48)

آنچه خميني گفته، مطلب جديد و عجيبي نيست بلكه عقيده‌ی شيعه درباره‌ی امامانشان است. همچنان كه ابن بابويه قمي ملقب به صدوق در كتاب خود كه يكي از صحاح اربعه‌ی شيعه مي‌باشد، ‌روايتی را به پيامبرع نسبت داده كه جابر بن عبدالله انصاري روزي از پيامبرع پرسيد: اي رسول خداع، وضعيت ما اين گونه است، ‌وضعيت شما و جانشيان پس از شما چگونه است؟ پيامبرع اندكي ساكت شد و سپس فرمود: اي جابر، از امر بسيار عظیمی پرسيدي كه جز انسان‌هاي خوشبخت تاب آن را نمي‌آورند. انبياء و اوصياء از نوري خلق شده اند كه خداوند متعال نور آنها را به شکل ديوارهاي محكم در آنها به امانت گذاشته است و توسط ملائكه حفظ مي‌شوند و خداوند با حكمت خود آنها را پرورش مي‌دهد ... و به عنوان خليفه‌ی بندگانش و نور سرزمين‌هايش قرار می‌دهد و آنها را حجت و برهانی قاطع براي مردم قرار داده است. اي جابر، اينها از اسرار پوشيده‌ی علم است پس آن را پوشيده نگه دار و جز براي اهلش باز مگو.[[49]](#footnote-49)

ائمه از پیامبران برترند:

كليني اظهار داشته كه امامت بالاتر از نبوت و رسالت و خلیل بودن است. همچنان كه شیعه بر زبان جعفر بن محمد باقر–امام ششم شیعیان– دروغ بسته اند كه گویا او گفت: «خداوند متعال قبل از اين كه ابراهيم را پیامبر كند وي را بنده‌ی خود قرار داد و قبل از آن كه او را رسول گرداند، او را پیامبر کرد و قبل از آنكه خليل و دوست صمیمی خود قرارش دهد، او را رسول قرار داد و قبل از آنكه امام باشد، خليل بوده است».[[50]](#footnote-50)

حر عاملي[[51]](#footnote-51) باب مستقلي را به عنوان «ائمه‌ی دوازده‌گانه که از ساير مخلوقات و انبياء و اوصياي گذشته و فرشتگان برترند و پیامبران از فرشتگان برترند» همراه با روايت‌هاي بسیاری آورده است؛ از جمله از جعفر روايت كرده كه گفت: «خداوند پيامبران اولوالعزم را آفریده و آنها را با علم برتري بخشيده و علمشان را به ما رسانده و ما را در علمشان بر آنان برتری داده، و به رسول خداع چیزهایی یاد داده که به آنان یاد نداده و علم رسول اللهع و علم آنان را به ما یاد داده است».[[52]](#footnote-52)

كليني از ابوعبدالله، نقل كرده كه گفت: «آنچه علي آورده، به آن عمل می‌کنم و از آنچه که نهي كرده، دست می‌کشم. علی فضل و برتری‌ای همچون فضل و برتری پيامبرع دارد و حضرت محمد بر تمام مخلوقات خداوند برتري دارد. پس كسي كه از علي پيروي كند مانند اين است كه از خدا و رسولش پيروي كرده باشد و كسي كه در امر كوچك يا بزرگ از او پيروي نكند، در حد شرک به خداست. امير المؤمنين دروازه‌ی رسيدن به خداست و جز از طریق او نمي‌توان به خدا رسيد و كسي كه از راهی غير از اين راه وارد شود، نابود مي‌شود. همين جريان براي هر كدام از ائمه نيز، ادامه دارد. خداوند آنها را ستون زمين و حجت و برهان براي تمامي موجودات روي زمين قرار داده است. اين امير المؤمنين بود كه مي‌گفت: من تقسيم كننده‌ی بهشت و جهنم و فاروق اکبر و صاحب عصا هستم. تمامي فرشتگان و پيامبران به مانند آنچه براي محمد ع اقرار كرده اند، برای من نیز ‌اقرار کردند و مانند پيامبرع به من وحي مي‌شود و پيامبرع ادعاي نزول وحي كرد و خود را پوشاند و من نيز، ادعا كردم و خود را پوشاندم. از او خواسته شد سخن بگوید؛ از من نيز خواسته شد كه سخن بگويم. به من ويژگي‌هايي بخشيد كه هيچ كس قبل از من آنها را نداشته است. من آرزوها و دردها و نسب‌ها و فصل الخطاب ها را مي‌دانم و كسي قبل از من اينها را نداشته است و چیزی از من پنهان نيست».[[53]](#footnote-53)

ابراهيم قمي -امام مفسران شيعه، کسی كه درباره‌ی تفسيرش گفته شده که اين تفسير اصل و اساس تفاسیر زیادی است و در حقيقت تفسير دو امام صادق (یعنی جعفر و باقر) است كه مؤلف آن در زمان امام عسكري بوده، و پدرش که اين اخبار را براي پسرش روايت كرده، يكي از اصحاب امام رضا ؛ بوده است[[54]](#footnote-54)- زیر آيه‌ی: ﭽ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﭼ آل عمران: ٨١ می‌گوید: خداوند عهد پيامبرش، حضرت محمد ع را از پیامبران گرفت -تا آن جا كه مي‌گويد:- خداوند از زمان آدم تا به حال هيچ پيامبري را نفرستاده مگر اين كه علي را ياري داده باشد، و این همان فرموده‌ی خداوند است که می‌فرماید: **ﭽ ﮫ ﮬ ﭼ** آل عمران: ٨١ یعنی به رسول الله ایمان بیاورید و **ﭽ ﮭ ﭼ** آل عمران: ٨١ منظور اميرالمؤمنين است.[[55]](#footnote-55)

عياشي[[56]](#footnote-56)در تفسیر خود زير اين آيه آورده كه خداوند هيچ پیامبر و رسولي را نفرستاده مگر اين كه نزد اميرالمؤمنين ؛ جنگيده باشد.[[57]](#footnote-57)

تفصيل اين نظريه را در كتاب «الشيعة والسنة» بنگريد.[[58]](#footnote-58)

پس اينها امامان شیعه و آنان شیعیان و پیروانشان هستند؛ کسانی که مي‌پندارند كه محبّان و دوستداران ائمه هستند و خود را به آنان منسوب مي‌کنند و دیگر مسلمانان به خاطر دوستی شیعیان با آنان و تبعیت از آراء و افكارشان و تمسک جستن به گفتار و كردارشان و پیروی از اوامر و فتواهایشان، با شیعیان دشمنی می‌ورزند.

اين مطالب گزيده‌اي از گفته‌ها و روايات و ادعاهايي بود كه از عبارات و كتاب‌هاي خود شیعیان برداشت شده است.

به طور خلاصه، شيعه قومي هستند كه ادعا مي‌كنند از يازده نفر از فرزندان عليس و خود او پيروي مي‌كنند و آنها را مانند پيامبران و فرستادگان الهی معصوم مي‌دانند. و حتي آنها را از پیامبران و فرشتگان مقرب خداوند برتر مي‌دانند و ادعا مي‌كنند كه مذهب آنها بر اساس آراء و افكار آنان ایجاد شده است. البته در این پژوهش معلوم شد که گفته‌ی کسی که می‌گوید منظور از اهل بیت، اهل بیت پیامبرع است، صحت ندارد؛ چون خود شیعیان آن را انکار می‌کنند.

اما ادعاي اطاعت و پيروي شیعیان از اهل بيت علي را هم، در مباحث بعدی خواهيم ديد تا خداوند حقيقت را پایدار و باطل را نابود كند هر چند كه خوشايند مجرمان نباشد.

## باب دوم: شيعه و مخالفت آنها با اهل بیت

شيعيان سعي مي‌كنند كه مردم را اين گونه فريب دهند كه آنها پيروان و دوستداران اهل بيت پیامبر ع هستند و از میان سایر گروه‌ها و مذاهب، نزديك‌ترين شان به صحت و صواب و برترين آنها و راه يافته‌ترين شان مي‌باشند، و می‌پندارند كه به اقوال اهل بیت تمسّك جسته و سخت پایبندند و به سنت و روش آنان عمل مي‌كنند و بر راه و روش آنها بوده و تنها آنان پیرو اهل بیت پیامبرع و تعالیم شان هستند.

قبلاً به تفصيل بيان كرديم که منظور شیعه از اهل بيت، اهل بيت پیامبرع نيست ‌بلكه منظور آنها عليس و عده‌اي معدود از فرزندان وي مي‌باشد.

صحابه در قرآن:

در اين باب مي‌خواهيم اثبات كنيم كه شيعه در ادعایشان مبنی بر اطاعت و پيروي از اهل بيت پيامبر ع و اهل بیت عليس راست نمی‌گویند؛ چون آنها از سنت و روش اهل بیت تبعیت نکرده و به رأي و نظر آنان اقتدا نكرده و از منهج آنان پیروی نکرده و از اوامر و تعليمات آنها اطاعت نمي‌كنند بلكه آشكارا در قول و عمل، مخالف آنها عمل مي‌كنند و با آراء آنها به خصوص‌ آرایشان درباره‌ی خلفای راشدين پيامبرع و همسران پاك و اصحاب مخلص و پارسای ایشان كه حاملان و ناشران دين و اعلام كنندگان رسالت آن جناب به تمام دنيا و علَم‌داران دین الهي و اعلام كنندگان كلام الله و مبارزان راه وي و جان نثاران و بخشندگان اموال در راه رضاي خدا و اميدواران به رحمت خدا و بیم دهنده‌گان از عذاب وي و شب زنده‌داران و روزه‌داران بودند، صريحاً مخالفت مي‌ورزند. کسانی که خداوند در قرآن كريم درباره‌ی شان می‌فرماید: **ﭽ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﭼ** فصلت: ٤٢ «هيچ گونه باطلي، از هيچ جهتي و نظري متوجه قرآن نمي‌شود، قرآن فرو فرستاده‌ی يزدان است كه با حكمت ستوده است.»

درباره‌ی این اصحاب می‌فرماید: **ﭽﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﭼ** السجدة: ١٦ «پهلوهايشان از بسترها دور مي‌شود، ‌پروردگار خود را با بيم و اميد به فرياد مي‌خوانند‌ و از چيزهایي كه به ايشان داده ايم، مي‌بخشند.»

در جای دیگری مي‌فرمايد: **ﭽ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﭼ** آل عمران: ١٩١ «كساني كه خدا را ايستاده و نشسته و افتاده بر پهلوهايشان، ‌ياد مي‌كنند و درباره‌ی آفرينش آسمانها و زمين مي‌انديشند (مي‌گويند:) پروردگارا، اين (دستگاه شگفت كائنات) را بيهوده و عبث نيافريده‌اي؟ تو منزه و پاكي، پس ما را از عذاب آتش محفوظ دار.»

اصحاب رسول خداع را توصيف مي‌كند و مي‌فرمايد: **ﭽ ﭑ ﭒ ﭓﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﭼ** الفتح: ٢٩ «محمد فرستاده‌ی خداست،‌ و كساني كه با او هستند در برابر كافران تند و سرسخت،‌ و نسبت به يكديگر مهربان و دلسوزند. ايشان را در حال ركوع و سجود مي‌بيني. آنان همواره فضل خداي را مي‌جويند و رضاي او را مي‌طلبند. نشانه‌ی ايشان بر اثر سجده در پيشاني هايشان نمايان است. اين، ‌توصيف آنان در تورات است، ‌اما توصيف ايشان در انجيل چنين است كه همانند كشتزاري هستند كه جوانه‌هاي خود را بيرون زده و آنها را نيرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌هاي خويش راست ايستاده اند به گونه‌اي كه برزگران را به شگفت مي‌آورند یا كافران به سبب آن خشمگين می‌گردند. خداوند به كساني از ايشان كه ايمان بياورند و كارهاي شايسته انجام دهند،‌ آمرزش و پاداش بزرگي را وعده مي‌دهد.»

درباره‌ی شركت كنندگان در غزوه‌ی تبوك مي‌فرمايد: **ﭽﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﭼ** التوبة: ١١٧ «خداوند توبه‌ی پيغمبر و توبه‌ی مهاجرين و انصار را پذيرفت. مهاجرين و انصاري كه در روزگار سختي از پيغمبر پيروي كردند. بعد از آن كه دلهاي دسته‌اي از آنان اندكي مانده بود كه منحرف شود. باز هم خداوند توبه‌ی آنان را پذيرفت چرا كه او بسيار رئوف و مهربان است.»

همچنین درباره‌ی شركت كنندگان در غزوه‌ی حديبيه مي‌فرمايد: **ﭽ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﭼ** الفتح: ١٨ - ١٩ «خداوند از مؤمنان راضي گرديد همان دم كه در زير درخت با تو بيعت كردند، خدا مي‌دانست آنچه در دلهايشان نهفته بود، ‌لذا اطمينان خاطري به دلهايشان داد،‌ و فتح نزديكي را پاداششان كرد. همراه با غنيمت‌هاي بسياري كه آن را به دست خواهند آورد. خداوند چيره‌ی شكست ناپذير و فرزانه‌اي است كه كارهايش بر اساس حكمت است.»

همچنين مي‌فرمايد: **ﭽ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﭼ** آل عمران: ١٩٥ «آنان كه هجرت كردند و از خانه‌هاي خود رانده شدند، ‌و در راه من،‌ اذيت شدند‌ و جنگيدند و كشته شدند، ‌هر آينه گناهانشان را مي‌بخشم و به بهشتشان در مي‌آورم كه رودها در زير آن روان است. ‌اين پاداشي از سوي خداست، ‌و پاداش نيكو تنها نزد خداست.»

به ايمان حقيقي و ثابت آنها گواهي داده و مي‌فرمايد: **ﭽ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﭼ** الأنفال: ٧٤ «بي گمان كساني كه ايمان آورده اند و مهاجرت كردند و در راه خدا جهاد نمودند‌، و همچنين كساني كه پناه داده اند و ياري كرده اند، آنان حقيقتاً مؤمن و با ايمانند و براي آنان آمرزش و روزي شايسته است.»

درباره‌ی اصحاب مهاجر و انصار مي‌فرمايد: **ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭼ** التوبة: ١٠٠ «پيشگامان نخستين مهاجر و انصار و كساني كه به نيكي روش آنان را در پيش گرفته اند و راه ايشان را به خوبي پيموده اند،‌ خداوند از آنان خشنود است و ايشان هم از خدا خشنودند و خداوند براي آنان بهشت را آماده ساخته است كه در زير آن رودخانه‌ها جاري است و جاودانه در آنجا مي‌مانند. اين است پيروزي بزرگ و رستگاري سترگ.»

همچنان كه مهاجرين و انصار را به طور عام ذكر كرده و رستگاري و نجات را براي آنها تضمين كرده و مي‌فرمايد: **ﭽ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﭼ** الحشر: ٨ – ٩ «همچنين غنائم از آنِ فقرای مهاجري است كه از خانه و كاشانه و اموال خود بيرون رانده شده اند؛ آن كساني كه فضل خدا و خشنودي او را مي‌خواهند،‌ و خدا و پيغمبرش را ياري مي‌دهند. اينان درست کردارند. و آناني كه پيش از آمدن مهاجران، خانه و كاشانه را آماده كردند و ايمان را در دل خود استوار داشتند. كساني را دوست مي‌دارند كه به پيش ايشان مهاجرت كرده اند،‌ و در درون احساس نياز به چيزهايي كه به مهاجران داده شده است، نمی‌کنند و ايشان را بر خود ترجيح مي‌دهند، ‌هر چند كه خود سخت نيازمند باشند. كساني كه از بخل نفس خود مصون و محفوظ گردند، ايشان قطعاً‌ رستگارند.»

خداوند متعال درباره‌ی مؤمنان قبل از فتح مكه و بعد از آن كه انفاق كرده اند، مي‌فرمايد: **ﭽ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﭼ** الحديد: ١٠ «كساني از شما كه پيش از فتح بخشيده اند و جنگيده اند،‌ برابر و يكسان نيستند. آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام كساني است كه بعد از فتح بذل و بخشش نموده اند و جنگيده اند، اما خداوند به همه‌ی آنها،‌ وعده‌ی پاداش نيكو مي‌دهد. او آگاه از هر آن چيزي است كه مي‌كنيد.»

سپس اصحاب را همراه با پیامبر و برگزيده‌ی خود، حضرت محمد ع و بدون فاصله ذكر مي‌كند به گونه‌اي كه آنها را در يك جمله آورده و مي‌فرمايد: **ﭽ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﭼ** آل عمران: ٦٨ «سزاوارترين مردم به ابراهيم كساني هستند كه از او پيروي نموده اند و نيز، اين پيغمبر (محمد) و كساني كه به او ايمان آورده اند».

همچنين مي‌فرمايد: **ﭽ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﭼ** المائدة: ٥٥ «تنها خدا و پيغمبر او و مؤمنان ياور و دوست شمايند.»

در جای دیگری می‌فرماید: **ﭽ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﭼ** التوبة: ١٠٥ «بگو: انجام دهيد که به زودی خداوند و پيغمبر و مؤمنان اعمال شما را مي‌بينند».

باز مي فرمايد: **ﭽ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭼ** التوبة: ٨٨ «ولي پيغمبر و مؤمناني كه با او هستند، با مال و جانشان به جهاد برخاسته اند».

در جایی دیگر مي‌فرمايد: **ﭽ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﭼ** المنافقون: ٨ «عزّت و قدرت از آن خدا و فرستاده‌ی او و مؤمنان است،‌ و ليكن منافقان نمي‌دانند.»

همچنين مي‌فرمايد: **ﭽ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﭼ** الفتح: ١٢ «بلكه شما گمان برديد كه پيغمبر و مؤمنان هرگز به سوي خانواده‌ای خویش بر نمي‌گردند».

نیز مي‌فرمايد: **ﭽ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﭼ** الفتح: ٢٦ «خدا اطمينان خاطري نصیب پيغمبرش و مؤمنان كرد».

خداوند مؤمنان را جزو امت محمد ع و در رأس آنها، اصحاب پيامبر ع را كه مؤمنان اولي و حقيقي هستند، ‌همراه پيامبر ع ذكر كرده و مي‌فرمايد: **ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭼ** الفتح: ١٠ «بي‌گمان كساني كه با تو پيمان مي‌بندند، در حقيقت با خدا پيمان مي‌بندند و در اصل دست خدا بالاي دست آنان است.»

همچنين خداوند متعال خروج پيامبرع از مكه و هجرت ایشان را همراه خروج اصحاب و هجرت آنها ذكر كرده و مي‌فرمايد: **ﭽ ﭢ ﭣ ﭤﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭼ** الممتحنه: ١ «پيغمبر و شما را به خاطر ايمان آوردن به خدا كه پروردگارتان است، بيرون مي‌رانند.»

همچنين درباره‌ی يار و ياور وي در غار مي‌فرمايد: **ﭽ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﭼ** التوبة: ٤٠ «در اين هنگام پيغمبر به رفيقش گفت: غم مخور كه خدا با ماست. خداوند آرامش خود را بهره‌ی او ساخت.»

درباره‌ی همسران پاك پيامبر ع مي‌فرمايد: **ﭽ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜﯝ ﯞ ﯟ ﭼ** الأحزاب: ٦ «پيغمبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسران پيامبر، مادران مؤمنان هستند.»

همچنین مي‌فرمايد: **ﭽ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭼ** الأحزاب: ٣٢ «اي همسران پيامبر، شما مثل هيچ يك از زنان نيستيد.»

و آيات فراوان ديگري که در اين زمينه آمده است.

پس شيعيان را که مدعی پيروی اهل بيت و مدعي دوستداري و دنباله روي آنان هستند، ببینیم و ائمه‌ی معصوم آنها– طبق گفته خودشان– می‌بینیم که درباره‌ی اصحاب رسول الله ع چه مي‌گويند؟ و چه اعتقادي درباره‌ی آنها دارند؟

آيا اهل بيت پیامبر ع اصحاب پیامبرع را دشنام و ناسزا مي‌دهند؟ اصلا آنان را تكفير و لعن مي‌كنند؟ يا با آنها دوست بودند و به آنها محبت مي‌ورزيدند و در مشكلات كمكشان مي‌كردند و با آنها مشورت، و مصيبت و غم‌هاي خود را با آنها تقسيم مي‌كردند و در امور دين و دنيا با آنها مشاركت مي‌نمودند و در امر حكومتداری به آنها خدمت مي‌كردند و با اميران و سلاطين خود بيعت و در زير پرچم آنها مبارزه مي‌كردند و از غنائمي كه به دست مي‌آمد، بهره‌اي مي‌بردند. و از بین هم داماد و عروس انتخاب مي‌كردند. از آنها زن مي‌گرفتند و به آنها زن مي‌دادند و فرزندانشان را به نام آنها، ‌نامگذاري مي‌كردند و به سخن گفتن از آنان در مجالس تبرّك مي‌جستند. در مسائل و مشكلات خود به آنها مراجعه مي‌كردند و فضائل و محاسن آنها را بيان مي‌نمودند و به فضل و بخشش آنها و به علم علماي آنها و به تقواي متّقيان آنها و پاكي و زهد عموم آنها اقرار مي‌كردند.

با خود عهد كرده ايم، هر امري را كه بيان مي‌كنيم به كتاب‌هاي خود شیعیان ارجاع دهيم تا حق، آشكار و راستي، هويدا و باطل و دروغ نابود شود. فقط براي تأييد و استشهاد، نه به عنوان اصل و استدلال، امور نادري از کتاب های اهل سنت را آورده ام، و براي محکوم کردن طرف مقابل، فقط از كتاب‌ها و سخنان خودشان و از زبان کسانی که گمان می‌کنند امامان شان هستند در حالي كه ائمه از آنها بيزارند، استفاده کرده ایم. از قدیم گفته اند: سحر آن است كه مسحور را نزديك گرداند و حق آن است كه منكر به آن گواهي بدهد.

هدف ما از این پژوهش، فقط اظهار اين نكته است كه ائمه‌ی حق و اهل بيت، نه در امور جزيی و نه در امور كلي با شیعه نیستند. تا شاید خدا به وسیله‌‌‌ی آن افرادی را هدایت کند كه با دوست داشتن اهل بيت فریب خورده اند، به گونه‌ای که گمان کرده اند اصول و عقايد شيعه را ائمه‌ی اهل بيت وضع كرده و پایه‌های آن را بنا نهاده و ریشه‌های آن را محکم نموده اند. پس آنان را دوست دارند و با دشمنان شان که –به زعم شان- حق آنها را غصب كرده و آنها را از ميراث پیامبرع محروم كرده و به آنها ظلم كرده اند، دشمني مي‌ورزند.

موضع‌گیری علی س در برابر صحابه:

با اين بحث، رابطه‌ی حقيقي شيعه با اهل بيت و ارتباط اهل بيت با آنها روشن مي‌شود.

اين علي بن ابي طالبس– خليفه‌ی چهارم ما و امام معصومِ اول شیعه و سالار اهل بيت – است كه اصحاب را به طور كلي ذكر و آنها را مدح و ستايش می‌کند و مي‌گويد: «من اصحاب محمد ع را ديدم كه هيچ كس شبيه به آنها نيست! آنها ژوليده و خاك آلود، شب را به صبح مي‌رساندند و سجده كنان و ايستاده صبح را به شب مي‌رساندند. و ميان لباس گشاد (عبا) خود استراحت مي‌كردند و هنگام ذكر قيامت، گويي كه بر روي زغال افروخته ايستاده اند! پيشاني آنها از شدت طولاني بودن سجده هايشان كبود مي‌‌گشت! هنگام ذكر خداوند چشمانشان پُر از اشك بود که از لباس‌هايشان جاري مي‌گشت. و از ترس عقاب و اميد به ثواب مانند يك درخت در روز طوفاني مي‌لرزيدند».[[59]](#footnote-59)

اين سرور و سالار اهل بيت است كه اصحاب پيامبر ع را به طور كلي مي‌ستايد و آنها را بر اصحاب و شيعه‌ی خود ترجيح مي‌دهد. همان كساني كه در جنگ‌ها او را خوار كرده اند و از مواجهه با دشمن مي‌ترسيدند و او را تنها گذاشتند. سپس آنها را با هم مقايسه كرده و می‌گوید: «ما همراه رسول خداع بودیم، پدران و پسران و برادران و عموهای خود را می‌کشتیم و این کار به ایمان و تسلیم و ثابت قدمی ما و صبر بر دردها و مصایب و جدیت در جنگ با دشمن می‌افزود. یکی از ما و یکی از دشمن همچون گاو نر به هم حمله می‌کردند تا اینکه کدام یک حریفش را شکست می‌دهد؟ دفعه‌ای ما پیروز می‌شدیم و دفعه‌ای دشمن. وقتی خدا صدق و راستی ما را دید، دشمن مان را خوار و شکست داد و ما را پیروز گردانید تا اینکه اسلام خوب مستقر و پایه‌هایش محکم شد. به جان خودم قسم، اگر آنچه برای ما پیش آمد برای شما پیش می‌آمد، دیگر هیچ پایه‌ی این دین بر جا نمی‌ماند و هیچ شاخه‌اش سبز نمی‌گردید، و قسم به خدا که خونریزی و پشیمانی برای دین به بار می‌آوردید».[[60]](#footnote-60)

همچنین، صفات شيعيان منافق و پست خود را ذكر مي‌كند و اين گونه به حال آنها تأسف مي‌خورد: «كجايند آن قومي كه به اسلام فرا خوانده شدند و آن را قبول كردند و به خواندن قرآن دعوت شدند و به آن حكم كردند و به جنگ تشويق شدند و شمشيرها را در نيام نكردند و به نقاط مختلف زمين پيشروي کردند و بعضي‌ها كشته شدند و بعضي‌ها نجات يافتند. به زندگي دلشاد نبودند و به مرگ نيز، عزادار نبودند. چشمانشان از شدت گريه تلخ و شكم هایشان از شدت روزه تهي بود. ‌لب‌هايشان از شدت دعا كردن خشك و رنگشان از شدت بي‌خوابي زرد مي‌شد. بر سيمايشان گَرد و غبار انسان‌هاي خاشع ديده مي‌شد. اينها برادران رفته‌ی من بودند و حقيقتاً‌ از فراقشان دردمندم».[[61]](#footnote-61)

صحابه را و نعمت‌هاي دنيا و آخرت را که به دست آورده و بهره‌ی فراوان از كرم و احسان الهي برده اند، یاد می‌کند و مي‌گويد: «بدانيد اي بندگان خدا، كه انسان‌هاي باتقوا نقد دنيا را به نسيه‌ی آخرت مي‌دهند. در امور دنيوي با دنياداران مشاركت مي‌كنند اما هرگز با اهل دنيا در آخرتشان مشاركت نمي‌كنند. در دنيا به بهترين وجه زندگي كرده اند و از بهترين چيزها خورده اند و آنچه انسان‌هاي مرفه از دنيا گرفته اند، و آنچه جابران متكبر از دنيا گرفته اند، مي‌گيرند سپس آن را به عنوان توشه و كالاي سودمندي برای آخرت استفاده مي‌كنند. لذت زهد را در دنيايشان چشيدند و مطمئن بودند كه در آخرت از مقربان خداوند هستند. خداوند دعای آنها را رد نمی‌کند و سهم آنان را از لذت كم نمي‌كند».[[62]](#footnote-62)

تمجید مهاجرین و انصار از جانب حضرت علی:

در جواب سؤال معاويه بن ابی سفيانس، مهاجرين را تمجید مي‌كند و مي‌گويد: «پيشينيان ما با پيشينه‌ی خود رستگار شدند و مهاجرين نخستین فضلشان را بردند».[[63]](#footnote-63)

همچنين درباره‌ی مهاجران مي‌گويد: «در میان مهاجرين خير بسياری وجود دارد که تو می‌دانی. خداوند به آنها بهترين پاداش را عطا فرمايد.»[[64]](#footnote-64)

همچنين انصار را كه از اصحاب حضرت محمد ع بودند اين گونه مي‌ستايد: «قسم به خدا، آنها اسلام را رواج دادند و دستان بخشنده و زباني توانگر داشتند.»[[65]](#footnote-65)

همچنين، اصحاب خود و معاويه را با یاران پیامبرع مقایسه می‌کند و مي‌گويد: «اي مردم، به خدا سوگند كه اهالي شهرها و قلمرو شما بسيار بيشتر از انصار عرب هستند و هيچ گاه از رسول الله ع و مهاجرين همراه وي ممانعت نكردند تا پیامبرع بتواند پيام پروردگارش را برساند. تنها دو قبيله‌ی كوچك براي پيامبر ع مانع ايجاد كردند و آنها نيز، جزو اعراب قديمي نبودند و تعدادشان زياد نبود. وقتي كه پيامبر ع و اصحابش را پناه دادند و خدا و دين وي را ياري کردند، تمامي عرب از هم گسيخت و يهوديان نيز، با مخالفان هم پيمان شدند و همراه آنان جنگیدند و اين تنها به خاطر نصرت و ياري دين خداوند بود. و تمام قراردادهايي كه ميان آنها با عرب بسته شده بود،‌ قطع شد و آن را به اهالي نجد و تهامه و مكه و يمامه اعلام كردند، آنان دين را برپا كردند و بر عياشي‌هاي جلادان صبر كردند تا اين كه عربها، خود، نزد پيامبر ع آمدند و روشني چشمان خود را در دين وي دانستند؛ قبل از اين كه خداوند آن روشنی را از آنها بگيرد. پس شما در ميان مردم بیشتر از اعراب آن زمان هستيد».[[66]](#footnote-66)

خود پيامبر ع انصار را به گفته‌ی شیعیان تمجید می‌کند و می‌فرماید: «اللهم اغفر للأنصار، وأبناء الأنصار، وأبناء أبناء الأنصار، يا معشر الأنصار! أما ترضون أن ينصرف الناس بالشاه والنعم، وفى سهمكم رسول الله صلى الله عليه وسلم»[[67]](#footnote-67): **«خدایا! انصار و فرزندان انصار و فرزندان فرزندانِ انصار را ببخشای! ای جماعت انصار! آیا راضی نیستید که مردم گوسفندان و چهارپایان را ببرند و در سهم شما رسول خداع باشد؟»**

همچنین آن حضرتع می فرماید: «الأنصار كرشي وعيني، ولو سلك الناس وادياً، وسلك الأنصار شعباً لسلكت شعب الأنصار»[[68]](#footnote-68): «انصار چشم و ابروي من هستند و اگر مردم دره‌ی بسيار وسيعي را براي زندگي انتخاب كنند و انصار راه كوچكي را انتخاب كنند، من راه کوچک انصار را انتخاب مي‌كنم».

مجلسي[[69]](#footnote-69) از طوسي و از علي بن ابي‌طالب روايت كرده كه او به اصحابش گفت: «شما را درباره‌ی اصحاب رسول خدا ع سفارش مي‌كنم، آنان را دشنام ندهيد؛ چون آنها یاران پیامبر شما هستند و آنها كساني هستند كه در دين بدعتی ایجاد نکردند و هیچ بدعتگذاری را تأیید نکردند. آري، رسول الله ع درباره‌ی اين اصحاب به من سفارش كرد».[[70]](#footnote-70)

همچنین مهاجرين و انصار را تمجید كرده است، به گونه‌اي كه اختيار تعيين و انتخاب امام را به خودشان داده است. آنان در قرن اول در ميان مسلمانان جزو اهل حل و عقد بودند و كسي بر آنها ايرادي نگرفته و بدون آنها تصرفي انجام نداده و نسبت به سخنان آنها اعتراضي نكرده است؛ چون آنان پایه و رکن مسلمانان بودند.

همچنان که به معاويه، امير شام، نامه‌ای در ردّ ادعايش مبنی بر اینکه او امام و فرمانده‌ی و حاكم مسلمانان نوشت که امام کسی است که توسط اصحاب محمد ع انتخاب شده است. اين علي بن ابي طالبس است كه اين حقيقت را به معاويه یادآوری می‌کند و به برحق بودن خودش به امامت، استدلال مي كند. اين سخن از كتاب هاي خود شیعه است.

اهل شورا:

علی س در این نامه که به معاویه س نوشت، اظهار می‌دارد: «شورا حق مهاجران و انصار است، هر گاه آنان بر امام بودن مردي اجماع كردند و او را امام ناميدند، رضايت خداوند در آن است. اگر کسی از روی عیب و ایراد به رأی شورا یا از روی بدعت از فرمان آنان خارج شد، او را به تبعیت از رأی شورا بر می‌گردانند. اگر خودداری کرد و از شورا تبعیت نکرد، به خاطر پیروی از غیر راه مؤمنان با او می‌جنگند و خدا او را به راهی که در پیش گرفته، می‌گرداند».[[71]](#footnote-71)

پس موضع گیری شيعه در قبال حضرت علی و سخنانش چیست که:

**نخست**: شورا را ميان مهاجرين و انصار از اصحاب پيامبر ع می‌داند و حل و عقد نيز بر خلاف پندار شیعه به دست آنان بود.

**دوم**: توافق آنها بر امام بودن شخصي نشانه‌ی رضايت خداوند و موافقت وي می‌داند.

**سوم**: از نظر علی س امامت در زمان مهاجرین و انصار بدون حضور آنان و بدون اختيار و رضايت آنان منعقد نمي‌شود.[[72]](#footnote-72)

**چهارم**: علی س معتقد است که هيچ كس نمي‌تواند از قول و حكم صحابه خارج شود مگر شخص بدعتگزار و سرکش و كسي كه پيرو غیر راه مؤمنان است.

حکم مخالفت با صحابه:

**پنجم**: از نظر علیس مخالف صحابه به قتل مي‌رسد و حكم شمشير درباره‌ی وي اجرا مي‌شود.

**ششم**: علاوه بر اين، چنين كسي نزد خداوند معاقبه مي‌شود چون با اصحاب و دوستداران رسول خدا ع؛يعني، مهاجرين و انصار ـ رضي الله عنهم ورضوا عنه ـ مخالفت كرده اند.

علي بن حسين ملقب به زين العابدين ـامام معصوم چهارم شيعيان و سالار اهل بيت زمان خودـ ‌از اصحاب حضرت محمد ع نام برده و در نمازهاي خود براي آنها رحمت و آمرزش خواسته است. چون آنها برترين آفريده‌ی خداوند بوده اند و پیامبر ع را در نشر دعوت توحيدي و تبليغ رسالت الهي، ياري داده اند. او مي‌گويد: «خداوندا، اصحاب محمدع را بيامرز؛ همان كساني كه بهترين ياران پيامبر ع بودند و امتحان ياري پيامبر ع را به نيكي جواب دادند و او را به سرعت ياري دادند و خود را در راه برتري كلمه‌ی حق، و پدران و فرزندان خود را در راه تثبیت نبوت پیامبرع، فدا کردند و آن زمان كه سخت پايبند قبيله و عشيره بودند از آن جدا شدند و هنگامي كه در زير سايه‌ی قرابت پيامبر ع جاي گرفتند ساير قرابت‌ها را کنار نهادند. خداوندا، آنچه به جا گذاشتند براي تو و در راه تو بود و رضايت و خشنودي آنها در رضايت توست؛ چون از آنچه عليه تو بود، حاشا كردند و اين به خاطر تو و براي توست. به خاطر ترك ديار خود و رها كردن نعمت‌هاي زياد و پناه آوردن به سختي، شكرگزار تو بودند و نيز، به خاطر تقويت دين تو از كثرت جمعيت به جمعيت كمي روي آورده اند. خداوندا، ما را جزو پیروان آنها به نیکی قرار بده؛ کسانی كه مي‌گویند: **ﭽ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭼ** الحشر: ١٠ «خداوندا، ما را و برادران ما را كه در ايمان بر ما پيشي جسته اند بيامرز». آنان كه قصد تعالي و آزادي داشتند. و اگر آنها را به خودشان وا مي‌گذاشتي، شكي در بصيرتشان و در پيروي از آنان به خود راه نمي‌دادند و بر دين آنها و هدايت آنها مي‌رفتند و به آنچه آنان به آن رسيده بودند، اتهام وارد نمي‌‌كردند».[[73]](#footnote-73)

يكي از ذریه‌ی وي؛ يعني، حسن بن علي معروف به حسن عسكري–امام يازدهم شيعيان–در تفسيرش مي‌گويد: «موسي كليم الله از خداوند پرسيد كه آيا در ميان اصحاب پیامبران فاضل تر از اصحاب من وجود دارد؟ خداوند فرمود: اي موسي، آيا نمي داني كه اصحاب محمد ع بر تمام اصحاب رسولان برتري دارند، همچون محمد عکه بر ساير پیامبران و رسولان برتری دارد».[[74]](#footnote-74)

بعد از آن در تفسير حسن عسکري آمده است: «اگر کسی نسبت به آل حضرت محمد و اصحاب برتر وي و يا يكي از آنها كينه و بغض داشته باشد،‌ خداوند متعال عذابي به او مي‌دهد كه اگر آن عذاب را بر تمامي انسانها تقسيم كني،‌ همگي نابود مي‌شوند».[[75]](#footnote-75)

به همين دليل جدّ بزرگ وي علي بن موسي ملقب به رضا – امام هشتم شيعيان – هنگام سؤال درباره‌ی اين حديث پيامبر ع كه مي‌فرمايد: «أصحابي كالنجوم فبأيهم اقتديتم اهتديتم»[[76]](#footnote-76): «اصحاب من مانند ستارگان هستند به هر كدام اقتدا كنيد، هدایت می‌یابید»، مي‌گويد: اين حديث صحيح است.[[77]](#footnote-77)

روایتی را نقل می‌کنیم كه پسر عموي پيامبر ع و پسر عموي عليس؛ عبدالله بن عباس، فقيه اهل بيت و کارگزار عليس، درباره‌ی صحابه گفته است: «خداوند پاك و منزه، اصحابي را براي پيامبرش ع اختصاص داد كه او را بر جان و مال خود ترجيح مي‌دادند و جان خود را در هر حالتي، فداي او مي‌كردند و خداوند متعال در قرآن آنها را اين گونه توصيف كرده است: **ﭽ ﭚ ﭛﭼ** الفتح: ٢٩

) کسانی كه دین را برپای داشتند و نهایت تلاش خود را در راه خدمت به مسلمانان به خرج دادند تا اینکه راه‌های دین پاك، و اسبابش قویّ، و نعمت‌های خداوند آشکار شد و دينش، مستقر و پایه‌هایش، روشن و هويدا شد، و شرك را به وسیله‌ی آنان نابود و پایه‌های شرک را محو کرد و سخن و برنامه‌ی خدا، بالا و برنامه‌ی کفر، پایین آمد. پس سلام و درود خدا بر چنين روح‌هاي پاك و متعالي باد. آنها در دنيا، اولياي خداوند و پس از مرگ، زنده اند. براي بندگان خدا خیرخواه و پند دهنده بودند. قبل از اینکه بمیرند، به دنیای آخرت رحلت کردند و در حالی که در دنیا بودند، از دنیا بیرون رفتند».[[78]](#footnote-78)

پسر علي بن زين العابدين، محمد باقر روايتي را آورده كه نفاق و دورويي را از اصحاب رسول الله ع نفي مي‌كند و ايمان و محبت خداوند متعال را براي آنها ثابت می‌کند همچنان كه عياشي و بحراني[[79]](#footnote-79)در تفاسير خود در ضمن آيه‌ی: **ﭽ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟﭼ** البقرة: ٢٢٢  **آورده اند.**

از سلام نقل شده كه مي‌گويد: من نزد ابوجعفر بودم كه حمران بن اعين بر او وارد شد و درباره‌ی چيزهايي از او سؤال كرد. وقتي كه حمران خواست بلند شود به ابوجعفر ؛ گفت: «آيا مي‌داني كه خداوند شما را باقي مي‌گذارد و ما را توسط شما رزق مي‌دهد. من نزد تو ‌آمده‌ام و تا قلبم لطيف نشود و روح خود را از امور دنيوي خالي نكنم و بر ما آرامش عرضه نكني، بیرون نمی‌روم. اگر این کار را کردی، از نزد تو می‌رویم. ولی وقتی همراه مردم و تاجران باشیم، دنيا دوست می‌شویم؟

ابوجعفر گفت: اين همان قلب است كه گاهي سخت و گاهي نرم است. سپس ابوجعفرگفت: اما اين كه اصحاب رسول الله ع مي‌گفتند: ای رسول الله ع، ما از نفاق مي‌ترسيم. رسول خدا به آنها می‌گفت: چرا از آن مي‌ترسيد؟ می‌گفتند: ما هنگامي كه نزد شما هستيم، و مطالب را به ما یادآوری می‌کنی، این امر باعث شادي و جلاي روح ما و فراموشي دنيا و باعث زهد مي‌شود گويي كه آخرت و بهشت و جهنم را مي‌بينيم. اما وقتی از نزد تو بيرون مي‌رويم و وارد خانه‌هاي خود مي‌شويم و فرزندانمان را بغل مي‌کنيم و اهل و عيال و اموال خود را مي‌بينيم، از حالي كه نزد شما داشتيم، منقلب مي‌شويم؛ تا جايي كه گويي هيچ حالي نداشته ايم، ‌می‌ترسيم اين امر نفاق باشد! رسول الله ع به آنها گفت: هرگز نترسيد؛ ‌بلكه اين از القائات شيطان مي‌باشد كه شما را به امور دنيا تشویق و علاقمند می‌كند. به خدا قسم اگر شما بر آن حالي كه بوديد،‌ ادامه بدهيد و بر آن حالي باشيد كه خود وصف كرديد، ملائكه با شما همنشين مي‌شوند و می‌توانید بر روي آب راه برويد اما اگر شما گناهكار باشيد از خداوند طلب آمرزش كنيد و خداوند شما را مي‌آمرزد. همانا مؤمن هميشه در حال آزمايش و امتحان است و هميشه توبه مي‌كند. مگر نشنيده‌اي كه خداوند مي‌فرمايد: **ﭽ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﭼ** البقرة: ٢٢٢ .. در جای دیگری می‌فرماید: **ﭽ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﭼ** هود: ٣ «از او طلب آمرزش كنيد و سپس به سوي او باز گرديد.»[[80]](#footnote-80)

اما پسر باقر جعفر ملقب به صادق مي‌گويد: «اصحاب رسول الله ع دوازده هزار نفر بودند. هشت هزار نفر از مدينه، دو هزار نفر از مكه و دو هزار نفر از مكياني بودند كه پس از فتح مكه مسلمان شدند. از ميان اين اصحاب، قدريه يا مرجئه و حروريه و معتزله يا صاحب رأی ديده نشده است. آنها شب و روز گريه مي‌كردند و مي‌گفتند: پروردگارا، قبل از اين كه به رفاه برسیم، روح ما را بگير».[[81]](#footnote-81)

همچنين علي بن موسي الرضا از رسول الله ع روايت كرده كه آن حضرت فرمودند: «من زارني في حياتي أو بعد موتي فقد زار الله تعالى»[[82]](#footnote-82): «كسي كه در دوران زندگي من يا بعد از مرگم، مرا زيارت كند، در حقيقت خداوند را زيارت كرده است».

خود پيامبر ع كه بسيار صادق،‌ امين و سرور تمام انسان ها است، اصحابش را به سعادت و بهشت وعده داده است. آن طور كه قمي[[83]](#footnote-83)، محدث شيعيان و امام آنها، ملقب به صدوق از ابوامامه نقل کرده كه گفت: رسول خدا ع فرموده است: «طوبى لمن رآنى وآمن بي»[[84]](#footnote-84): «خوشا به حال كسي كه مرا ديده باشد و به من ايمان آورده باشد».

حميري قمي[[85]](#footnote-85)، مانند اين روايت را از جعفر بن باقر از پدرش روايت کرده كه پيامبر ع فرمود: «من زارني حياً وميتاً كنت له شفيعاً يوم القيامة »[[86]](#footnote-86): «كسي كه در حال حيات یا پس از مرگم مرا زيارت كرده باشد، در روز قيامت شفيع وي خواهم بود.»

موضع گیری شيعه درباره‌ی صحابه:

اين موضع گیری اهل بيت درباره‌ی اصحاب رسول الله ع، برگزيدگان خلق خدا و برگزيدگان هستي، بود.

اما شيعياني كه خود را پيروان اهل بيت و دوستدار آنها معرفي مي‌كنند، معتقد به نظري غير از نظر اهل بيت هستند كه با اين نظر مبارزات مدام و فتوحات فراوان صحابه را به زعم خویش بي‌اثر كردند و قدرت و اعتبار گذشته‌ی آنها را در هم شكستند و اجتماع و احزاب آنها را از هم گسستند و سرزمين آنها را نابود كردند؛ صحابه‌اي كه شرك مشركان را خوار و بت ها را ‌نابود کردند و ملك و سلطنت مشرکان و كاخ‌ها و منازل آنها را ویران كردند و پرچم توحيد و عَلَم رفيع اسلام را بر افراشتند. پس فرزندان مجوسي و يهودي و فرزندان مشركان هلاك شده كه مي‌خواستند جلو اين نور را بگيرند و از سيل آن جلوگيري كنند، با هم متحد شدند در حالی که سرشار از كينه و حسد و انتقام بودند و به اسم حبّ اهل بيت – در حالي كه اهل بيت از آنها بيزار هستند – شمشير قلم و زبان خود را علیه آن مبارزان نيكوكار و آن دوستان رسول الله ع و اصحاب مستغرق در حب او و مطیع و پیرو او و ایثارگران جان و مال، تيز كردند. ‌اصحابي كه با كوچك ترين اشاره‌ی پيامبر ع پدر و فرزند و جان خود را قرباني مي‌كردند،‌ اصحابي كه دنباله رو پيامبر ع بودند و از راه و روش ایشان پيروي مي‌كردند. خداوند از همگي آنها خشنود باد!

يكي از شيعيان گفته است: تمامي صحابه پس از رسول خدا ع مرتد شدند به جز چهار نفر.[[87]](#footnote-87) امثال اين سخنان بسیار است.

چنان كه گذشت،‌ بخاري شیعیان، محمد بن يعقوب كليني، پا را فراتر از اين گذاشته و مي گويد: مسلمانان پس از پيامبر ع جز سه نفر، همگي مرتد شدند و آن سه نفر: مقداد بن اسود، ‌ابوذر غفاري و سلمان فارسي بودند.[[88]](#footnote-88)

مجلسي مانند همین را بيان كرده و مي‌گويد: همه‌ی مسلمانان پس از وفات رسول الله ع هلاك شدند، بجز سه نفر:‌ مقداد و سلمان و ابوذر.[[89]](#footnote-89)

یک نفر باید از اين انسان‌هاي تيره بخت بپرسد كه اهل بيت پیامبر ع کجا رفتند که عباس عموي پيامبر ع و ابن عباس پسر عموي وي و عقيل برادر علي و حتي خود علي و حسن و حسین نوه‌هاي پيامبر ع جزو آنان بودند؟

حتي كليني در اين باره، در كتاب خود مطالب بيشتري گفته است. وی اظهار می‌دارد: وقتي مي‌گوييم مسلمانان مرتد شدند، اهل سنت داد و فریاد راه می‌اندازند... آنگاه می‌گوید: مسلمانان پس از وفات پيامبر ع، به زمان جاهليت برگشتند. ‌انصار از ابوبكر كناره‌گيري كردند،‌ اما به خوبي كناره‌گيري نكردند. (يعني، کارشان، انتخاب حق و ترك باطل نبود بلكه به دليل تعصب، باطلي را به جای باطل دیگر انتخاب کردند آن گونه که محشی این روایت را آورده است). آنان شروع به بیعت با سعد کردند و این ابیات جاهلی را می خواندند:

**يا سعد، أنت المرجأ، وشعرك المرجل! وفحلك المرجم[[90]](#footnote-90)**:

«ای سعد، تو امید مایی و موی سرت فردار است و گاو نرت قوی و قدرتمند است».

معنای این گفته‌ها این است كه كسي مسلمان باقي نمانده و همگی حتي ابوذر و سلمان و مقداد همگي مرتد شدند.

البته يك شيعه‌ی معاصر دقیقاً برعكس آن را اظهار داشته؛ چون شیعه ادعا مي‌كنند كه همه‌ی صحابه – العياذ بالله – پس از اسلام آوردن، مرتد شدند. اما يكي از باقي ماندگان اين قوم، حتی اسلام آوردن صحابه را انكار مي‌كند. او به عنوان رد به ما مي‌گويد كه ما در اتهام خود به شيعيان – به زعم خود – انصاف نداشته ايم، که شیعیان اصحاب رسول الله ع را كافر مي‌دانند و در اثناي اين ردّيه گفته‌های ما را تأیید می‌کند و بدان اعتراف می‌نماید. بنگريد كه چگونه با دست خود، خود را گرفتار مي‌كنند. با وجود آن مي‌گويم: اعراب تنها زماني به حضرت محمد ع ايمان آوردند كه ندای اسلام به گوش آنها رسيد.[[91]](#footnote-91) یعنی حضرت محمدع آنها را به اسلام دعوت كرد كه بعضي‌ها ايمان آوردند و بعضي‌ها دیر ایمان آوردند و بعضي‌ها بسيار ديرتر اسلام آوردند و بعضي‌ها تخم نفاق در اسلام کاشتند و بعضي‌ها پس از اين كه زمين بر آنها تنگ شد،‌ دچار ترس و وحشت شدند جز مؤمنان و هيچ كس با استدلال عقلش اسلام نیاورد جز یک نفر[[92]](#footnote-92) که براي دستیابی به حقيقت از سرزمين خود خارج شده بود و با سختي‌ها و خطرات زيادي روبرو شد تا زماني كه حقيقت را نزد حضرت محمد ع يافت و به آن ايمان آورد؛[[93]](#footnote-93) منظورم سلمان فارسی است.

قمي ذيل تفسير آيه‌ی: **ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭼ** المائدة: ٧١ مي‌گويد: كتاب خداوند از اصحاب رسول خداع خبر مي‌دهد و مي‌فرمايد: **ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭼ** المائدة: ٧١ يعني، آنها را امتحان و آزمايشي نمي‌كند و آنها را به وسیله‌ی امير المؤمنين امتحان نمي‌كند (پس آنها كر و كور شدند). سپس مي‌گويد: وقتی رسول الله ع در ميان آنها بود (آنها كر و كور بودند) و هنگامي که رسول الله ع وفات كرد و امير المؤمنين ؛ امام و سرپرست آنان شد،‌آنها تا زمان قيامت كر و كور شدند.[[94]](#footnote-94)

امثال اين سخنان زياد است.[[95]](#footnote-95)

اين ديدگاه شيعه درباره‌‌ی صحابه بود و آن هم ديدگاه اهل بيت درباره‌‌‌ی آنان.

موضع گیری اهل بيت در برابر ابوبكر صديق:

بعد از اين مي‌خواهيم ديدگاه اهل بيت را درباره‌ی يار غار پيامبر ع و صدّيق اکبر س بيان كنيم. پسر عموي پيامبر ع و داماد وي و پدر نوه‌هاي پيامبر ع، علي بن ابي طالب س، از بيعت با ابوبكرصدیق پس از وفات رسول الله ع که با هجوم مردم مواجه شد[[96]](#footnote-96)و مردم به سرعت براي بيعت با ابوبكر مي‌شتافتند، می‌گوید: «در اين هنگام پيش ابوبكر رفتم و با او بیعت کردم و در آن رویدادها قیام کردم تا باطل نابود شود و كلام خداوند بالاترين باشد هر چند كه خوشايند كفار نباشد. پس ابوبكر ولايت امور را بر عهده گرفت و محكم و استوار به ولايت خود با ميانه‌روي ادامه داد و من هم تا زمانی که از خدا اطاعت می‌کرد، از او اطاعت می‌کردم و در زمان خلافتش با دشمنان جهاد می‌کردم».[[97]](#footnote-97)

در نامه‌ای ديگر كه به اهالي مصر و کارگزار خود، قيس بن سعد بن عباده انصاري نوشته بود، اظهار می‌دارد:

«به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان، از بنده‌ی خدا، علي، امير المؤمنين به هر مسلماني كه اين نامه به دست او مي‌رسد. سلام عليكم، حمد و سپاس خداي را كه يگانه و بي همتاست. خداوند متعال با حسن خلقت و تقدير و تدبير خود اسلام را به عنوان دين خود و فرشتگان و پیامبران خود قرار داد و پیامبرانی را براي دعوت به آن، فرستاد و آنها را از بهترين مردم انتخاب كرد و چون خداوند متعال به اين امت كرم و عنايت بيشتري داشته است،‌ حضرت محمد ع را براي آنان فرستاده تا به آنها كتاب و حكمت و ادب و سنت و فرايض را بياموزد و راه هدايت را نشان دهد و آنها را كنار هم جمع كند تا تفرقه ايجاد نشود. هنگامي كه اين کارها را انجام داد، تقدير الهي روحش را باز گرفت. سلام و رحمت و خشنودي خداوند بر او باد. مسلمانان پس از وي دو نفر را از ميان صالح ترين مسلمانان انتخاب كردند كه به كتاب خداوند عمل كردند و رفتار و روش نیکی داشتند و از سنت پیامبرع تجاوز نکردند. سپس آن دو نيز، از دنيا رفتند. خداوند آنها را بيامرزد».[[98]](#footnote-98)

همچنين درباره‌ی خلافت ابوبكر صديق و سيره‌ی او مي‌گويد: «مسلمانان بعد از پيامبرع مردي را از ميان خود برگزيدند كه با ترس و جدیت در حد توانش کوشید تا دین خدا اجرا شود».[[99]](#footnote-99)

چرا مسلمانان ابوبكر را به عنوان خليفه و امام خود برگزيدند؟ علی مرتضيس و پسر عمه‌ی پيامبر ع، زبير بن عوام، به اين سؤال پاسخ داده و می‌گویند: «چون ابوبكر شايسته ترين مسلمان برای خلافت بود و او يار غار پيامبرع و دومین دو نفر در غار بود و ما به خاطر سنش به او احترام می‌گذاشتیم و پيامبر ع در حال حيات خود، او را به امامت نماز امر كرد».[[100]](#footnote-100)

اين سخن به اين معناست كه خلافت وي با اشاره و رهنمود رسول الله ع بوده است.

علي بن ابي طالب مانند اين سخن را در رد ابوسفیان زمانی که او را برای درخواست خلافت تحریک می کرد، گفته است؛ همچنان كه ابن ابي الحديد[[101]](#footnote-101)آورده است. ابوسفيان نزد علي ؛ آمد و گفت: «پست ترين خانه ی قريش را برای اين امر گمارديد.‌ قسم به خدا،اگر بخواهي مردان و جنگجويان خود را مي آورم تا آن را از او باز پس گيريم. علي ؛ گفت: چه بسا كه اسلام و مسلمانان فريب بخورند،‌ آن وقت چه ضرري به شما مي رسد؟ ما نيازي به اسب و مردان تو نداريم. اگر ما ابوبكر را شايسته ی خلافت نمي دانستيم،‌ قطعاً ‌او را رها می کردیم».[[102]](#footnote-102)

اين سخن را بارها تكرار كرده و كتاب‌هاي نخستين شيعه نيز، آن را تأييد كرده اند؛ يعنی، حضرت علي، حضرت ابوبكر صديقس را شايسته‌ی خلافت و بهترين مردم برای اين كار می‌دانست. چون او فضيلت‌هاي فراوان و مناقب زیادی دارد. حتي هنگامي كه عليس پس از آنکه ابن ملجم به او ضربه زد و در شُرُف مرگ بود، از او سؤال شد كه امام و خليفه‌ی بعد از تو كيست؟ او در جواب- آن گونه که ابووائل و حكيم از وی روایت كرده اند- چنین می‌گوید. در این روایت آمده که به او گفته شد: «آيا وصيت نمي‌كني؟ گفت: رسول خدا ع وصيت نكرده من نيز، وصيت نمي‌كنم. اما پيامبر ع فرموده است: اگر خداوند خيري را براي امت من خواسته باشد آنها پس از من بر آن جمع مي‌شوند».[[103]](#footnote-103)

علم الهدي نيز، روايتي مانند آن را ذكر كرده است.[[104]](#footnote-104) در كتاب الشافي مي‌گويد: از امير المؤمنين؛ نقل شده كه در جواب به این سؤال که «آيا وصيت مي‌كني؟ گفت: اگر رسول خداع وصيت مي‌كرد من نيز، وصيت مي‌كردم اما اگر خداوند خير مردم را در چیزی دانسته باشد، ‌آنها را بر آن جمع می‌کند، همچنان كه آنها پس از پیامبرع بر آن جمع شدند».[[105]](#footnote-105)

علي بن ابي‌طالبس براي شيعیان و پیروانش آرزو مي‌كند كه خداوند مرد صالح و فاضلي را بر آنها بگمارد. همچنان كه امت اسلامي را بعد از وفات پیامبر ع با مرد صالحي موفق گرداند؛ يعني، بهترين مردم بعد از پيامبرع، ابوبكر صديق که امام هدايت بود و بعد از پيامبر ع به او اقتدا شد. همچنان كه سيد مرتضي علم الهدي در كتاب خود از جعفر بن محمد و او از پدرش روايت كرده كه شخصي قريشي نزد امير المؤمنين آمد و گفت: شنيده ام كه تو اخيراً‌ در خطبه‌اي گفته‌اي: خداوندا! چنان كه خلفاي راشدين را صالح گردانيده اي، ما را نيز، صالح بگردان.‌ گفت: منظور از خلفاي راشدين كيست؟ حضرت علی گفت: «دو دوست من و عموهاي تو، ابوبكر و عمر، دو امام هادي و دو بزرگمرد اسلام و دو مرد قريشي كه پس از رسول خداع به آنها اقتدا شده است. هر کس به آنها اقتدا كند، از انحراف و گمراهی، محفوظ و هر کس از آنها تبعيت كند، به راه راست هدايت مي‌يابد».[[106]](#footnote-106)

در همین كتاب تكرار کرده كه حضرت علي؛ در خطبه‌ي خود گفت: «بهترين افراد اين امت بعد از پيامبر ع ابوبكر و عمر بوده اند. چرا اين را نگوید در حالی که حضرت علی همان کسی است که روایت کرده که ما همراه پيامبرع بر كوه حراء بوديم، ‌وقتي كه كوه حركت كرد، پیامبرع فرمود: ای کوه! بايست چون غیر از پیامبر و صديق و شهيد كسي بر تو نيست.»[[107]](#footnote-107)

‌اين نظر حضرت علي؛ درباره‌ی حضرت ابوبكرس بود. آری این، نظر علي س، چهارمین خلیفه‌ی راشد ما و امام اول شيعیان، بود؛ كسي كه شيعه درباره‌ی او ادعا مي‌كند هر کس ولايت او را انكار كند، كافر است. همچنان كه گفته اند: كسي كه از او پيروي كند نجات يافته و كسي كه با او دشمني كند، كافر است و كسي كه غير از او را به دوستي برگزيند، گمراه و مشرك است.[[108]](#footnote-108)

آنان از امامانشان نقل كرده اند كه: «خداوند متعال در روز قیامت ابا دارد از اين كه قومي از قومي تبعيت كند که در عمل با آنها مخالف باشند. هرگز، قسم به پروردگار كعبه قسم».[[109]](#footnote-109)

اين قوم كه ادعاي پيروي از حضرت علي و فرزندانش را دارند پس بايد از آراء و عقاید آنان درباره‌ی صحابه و مخصوصاً يار غار پيامبر ع، پيروي كنند. کسی كه سخنان و نظراتش را از كتاب‌هايشان و با عبارات خودشان هم اکنون نقل كرديم. به امید خدا آراي بقیه‌ی اهل بيت را بیان خواهیم کرد.

ديدگاه اهل بيت پیامبر درباره‌ی ابوبکر صدیق :

ابن عباس كه پسر عموي پيامبرع و پسر عموي علي؛ و يكي از کارگزاران وي بوده كه جعفر بن باقر درباره اش گفته است: «هنگامي كه ابن عباس درگذشت، پرنده‌اي سفيد پرواز كنان از كفنش خارج شد و به طرف آسمان پرواز كرد و مردم به آن مي‌نگريستند تا وقتي كه از ديده‌ها پنهان شد. آنگاه جعفر گفت: پدرم او را بسيار دوست مي‌داشت».[[110]](#footnote-110)

مفيد[[111]](#footnote-111)درباره اش مي‌گويد: امير المؤمنين شبي را نزد حسن و شبي را نزد حسين و شبي را نزد عبدالله ابن عباس سپری می‌کرد.[[112]](#footnote-112)

اين ابن عباس است كه درباره‌ی ابوبكر صديق مي‌گويد: «خداوند ابوبكر را بيامرزد، او نسبت به فقرا بسيار مهربان و بخشنده بود و هميشه قرآن مي‌خواند و از منكر نهي مي‌كرد و آشنا به دين خود بود و از خدا مي‌ترسيد و از نهي شده‌ها منع مي‌كرد و امر به معروف و شب زنده‌داري مي‌كرد و روزها روزه بود، و در تقوا بر اصحاب خود برتر بود و در زهد و پاكدامني سرور آنها بود».[[113]](#footnote-113)

حسن بن علي ــ امام دوم معصوم شيعيان و همان كسي كه به گمان شيعيان خداوند تبعيت از وي را واجب كرده است ـ درباره‌ی ابوبكر صديق مي‌گويد و این گفته را به پيامبر ع نسبت مي‌دهد که: «إن أبابكر مني بمنزلة السمع»[[114]](#footnote-114): «ابوبكر نسبت به من مانند گوش است».

حسن بن عليس تا حدی احترام برای ابوبكر و عمرب قایل است که يكي از شروط براي معاويه بن‌ابي سفيان این شرط قرار داد كه در میان مردم مطابق كتاب خدا و سنت رسول الله ع و سيره‌ی خلفاي راشدين - و در نسخه‌ی ديگري- خلفاي صالح حكم كند.[[115]](#footnote-115)

از امام چهارم شیعیان، علي بن حسین بن علي روايت شده كه چند نفر از عراق نزد وي آمدند و درباره‌ی ابوبكر و عمرس سخن گفتند و هنگامي كه فارغ شدند، علي بن حسین به آنها گفت: «به من بگوئيد كه آیا شما از جمله‌ی **ﭽ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﭼ** الحشر: ٨ هستيد؟ گفتند: خير. گفت: آيا شما از جمله‌**ی ﭽ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﭼ** الحشر: ٩ هستيد؟ گفتند: خير. گفت: شما تبري جستيد از اين كه يكي از اين دو گروه باشيد و من شهادت مي‌دهم كه شما از جمله كساني نيستيد كه خداوند درباره شان فرموده است: **ﭽ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭼ** الحشر: ١٠ از نزد من برويد،‌ خداوند شما را از بین ببرد».[[116]](#footnote-116)

از پسر زين العابدين محمد بن علي بن حسين ملقب به باقرـ امام پنجم و معصوم شيعيان ـ درباره‌ی آراستن شمشير سؤال شد چنان كه علي بن عيسي اربلي[[117]](#footnote-117)در کتاب «کشف الغمة» روايت كرده است: از ابوعبدالله جعفی از عروه بن عبدالله روايت شده كه گفت: «از ابوجعفر محمد بن علي؛ درباره‌ی آراستن شمشير سؤال کردم! او گفت: اشكالي ندارد،‌ چون ابوبكر صديق گاهي شمشيرش را مي‌آراست. راوی گوید: گفتم: مي گويي صديق؟ يك باره از جایش پرید و به طرف قبله ايستاد و گفت: بله صديق.‌ چون اگر كسي نگويد صديق‌، خداوند در دنيا و آخرت هيچ یک از اقوال وي را تصدیق نمی‌کند».[[118]](#footnote-118)

رسول الله ع كه وحي ناطق بوده، او را صديق ناميده است. همچنان كه بحراني شيعي در تفسيرش، «البرهان» از علي بن ابراهيم آورده است: پدرم از برخی از راویانش از ابوعبدالله؛ روايت كرده که: «وقتي رسول الله ع در غار بود به ابوبكر گفت: گويي قايقي را مي‌بينم كه جعفر و پيروانش در دريا بر آن نشسته اند و به انصار می‌نگرم که در حیاط شان خود را پنهان کرده اند. ابوبكر گفت: آنها را مي‌بيني ای رسول خدا ع؟ فرمود: آري. ابوبکر گفت: به من نيز، نشان بده. پس رسول اللهع چشمان ابوبكر را لمس كرد و ابوبکر آنها را دید. آنگاه رسول خداع فرمود: تو صدّيق هستي».[[119]](#footnote-119)

طبرسي[[120]](#footnote-120)از باقر روايت كرده كه گفت: «فضل ابوبكر را انكار نمي‌كنم. فضل عمر را نيز، انكار نمي‌كنم، اما ابوبكر از عمر برتر و فاضل‌تر بود».[[121]](#footnote-121)

سپس از ابوعبدالله، جعفر ملقب به صادق، - امام ششم و معصوم شيعيان – درباره‌ی ابوبكر و عمر سؤال شد چنان كه قاضي نورالله شوشتري[[122]](#footnote-122)-شیعی اهل غلو که به سال1019 کشته شد- روايت مي‌كند که شخصي از امام صادق؛ پرسيد: «اي فرزند رسول خدا ع،درباره‌ی ابوبكر و عمر چه نظري داري؟ گفت: دو امام عادل و بر حق بودند كه در راه حق فوت كردند. رحمت و آمرزش خداوند در روز قيامت شامل آنها باد».[[123]](#footnote-123)

كليني در الفروع، حديث طولاني از امام جعفر صادق درباره‌ی ابوبكر روايت كرده که مي‌گويد: «ابوبكر هنگام مرگش در جواب درخواست «وصيت كن» گفت: به خمس وصيت مي‌كنم، و خمس هم زیاد است. خداوند متعال به خمس رضايت داده است. پس به خمس وصیت کرد، و خداوند به يك سوم هنگام مرگ رضايت داده است. و اگر مي‌دانست كه يك سوم براي وي بهتر است، به آن وصيت مي‌نمود.

سپس به فضل و زُهد سلمان و ابوذر پرداخته است. سلمان وقتي هديه‌اي را دريافت مي‌كرد، به اندازه‌ی غذای یک سالش از آن بر می‌داشت تا اینکه سال بعدی دوباره چیزی به او بخشیده می‌شد. به او گفتند: ای ابوعبدالله، تو که زاهدی چرا این کار را می‌کنی؟ و تو نمي‌داني شاید امروز یا فردا بمیری. جوابش اين بود كه شما را چه شده كه اميدي به بقاي من نداريد، همان طور كه از فنا نيز مي‌ترسيد. بدانيد اي انسانهاي نادان، كه نفس اگر مقدار معیشتی نداشته باشد که بر آن تکیه کند، به صاحبش می‌پیچد و آرام و قرار ندارد اما وقتي معيشت خود را به دست آورد، آرام مي‌گيرد. ابوذر شتران و گوسفندان اندكي داشت كه آنها را مي‌دوشيد و هرگاه خانواده اش، اشتهای گوشت مي‌كردند، یا مهمانی داشت، حيواني سر مي‌بريد و گوشت حیوان را میان آنان تقسیم می‌کرد و خودش مانند آنان یک سهم بر می‌داشت و از آنان بیشتر بر نمی‌داشت. چه کسی از اینان پارساتر است، و رسول خداع آن احادیث را درباره شان فرموده است؟[[124]](#footnote-124)

اين روايت اثبات می‌کند كه جايگاه ابوبكر در زهد و پارسایی در ميان امت، در درجه‌ی اول است و پس از وي، ابوذر و سلمان در رده‌های بعدی قرار دارند.

اربلي از جعفر صادق روایت می‌کند که می‌گفت: «ابوبکر از دو جهت پدر من است.»[[125]](#footnote-125) چون مادرش ام فروه، دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بكر بود و مادر ام فروه، اسماء دختر عبدالرحمن بن ابی‌بكر بود.[[126]](#footnote-126)

سيد مرتضي در كتاب «الشافي» خود از جعفر بن محمد آورده كه او ابوبکر و عمر را دوست می‌داشت، و بر سر قبرشان مي‌آمد و در ضمن سلام کردن به رسول خداع به آنان نیز سلام می‌کرد.[[127]](#footnote-127)

برای جلوگیری از اطناب کلام به آخرين امام شيعيان؛ يعني، حسن بن علي ملقب به حسن عسكري – امام يازدهم شیعیان – مي‌پردازيم. او در توضيح واقعه‌ی هجرت پيامبرع مي‌گويد: بعد از اين كه پيامبرع از عليس خواست تا در بسترش بخوابد، به ابوبكرس فرمود: «أرضيت أن تكون معي يا أبا بكر تطلب كما أطلب، وتعرف بأنك أنت الذي تحملني على ما أدعيه فتحمل عني أنواع العذاب؟ قال أبو بكر: يا رسول الله! أما أنا لو عشت عمر الدنيا أعذب في جميعها أشد عذاب لا ينزل عليّ موت صريح ولا فرح منج، وكان ذلك في محبتك لكان ذلك أحب إلي من أن أتنعّم فيها وأنا مالك لجميع مماليك ملوكها في مخالفتك، وهل أنا ومالي وولدي إلا فداءك، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: لا جرم أن اطلع الله على قلبك، ووجده موافقاً لما جرى على لسانك.. جعلك مني بمنزلة السمع والبصر، والرأس من الجسد، والروح من البدن»[[128]](#footnote-128): «آيا راضي هستي كه با من باشي و آن چنان كه من مي‌خواهم تو نيز بخواهي. مي‌داني كه تو با قبول اين امر، انواع سختي‌هايی كه براي من -در طول راه- پيش می‌آيد، براي تو نيز، پيش می‌‌‌‌آيد. ابوبكر گفت: ای رسول خدا، اگر من به اندازه‌ی عمر دنيا زندگي كنم و در آن به سخت‌ترين عذاب‌ها دچار شوم اما در راه محبت تو باشد،‌ اين براي من از آسايش و رفاه زندگي و دارايي تمام ممالک در صورت مخالفت با تو بهتر است. خودم و اموال و اولادم همگی فدای تو باد! رسول خدا ع فرمود: در حقیقت، خداوند از درون تو آگاه است و آن را موافق زبانت مي‌داند و تو را به منزله‌ی گوش و چشم و سر براي بدن من، و روح براي جسم من قرار داده است».

ما اين روايات را از کتابهای خود شیعیان از پيامبرع، امام دو هستي و رسول ثقلين، – خودم و پدر و مادرم فدايش باد – و از علي بن ابي طالبس- امام معصوم اول شيعيان- تا آخرين امام، نقل كرديم.

براي كامل کردن بحث دو روايت ديگر از اهل بيت علي س و از كتاب‌هاي خود شيعه نقل مي‌كنيم.

روایت اول از زيد بن علي بن حسین بن علی بن ابي طالب، برادر محمد باقر و عموي جعفر صادق است كه درباره‌اش گفته اند: او همنشين و هم پيمان قرآن بود.[[129]](#footnote-129) و بسياری از شيعيان، اعتقاد به امامت وي دارند و علت اعتقاد آنها خروج و شورش وي عليه حكومت وقت بوده است.[[130]](#footnote-130)

ابوالفرج اصفهاني شيعي[[131]](#footnote-131)از أشناني از عبدالله بن جرير نقل کرده كه گفت: جعفر بن محمد (یعنی جعفر صادق) را دیدم كه پشت سر زيد، سوار بر اسب بود و لباس‌هايش بر زين اسب آويزان بود.[[132]](#footnote-132)

اين همان زيد بن زين العابدين است كه صاحب كتاب ناسخ التواريخ[[133]](#footnote-133)از او نقل مي‌كند كه درباره‌ی ابوبكر گفت: «چند نفر از رؤساي كوفه و بزرگان قوم آمدند تا با زيد بيعت كنند ‌و به او گفتند: خدايت بيامرزد،‌ نظرت درباره‌‌‌‌ی ابوبكر و عمر چيست؟ گفت: جز خير درباره‌ی آنها چه مي‌توانم بگويم، همچنان كه مانند اهل بيت پیامبرع تا به حال جز خير درباره شان چیزی نشنیده ام. آن دو به ما و به هيچ كس ظلم نكردند و به كتاب خدا و سنت پیامبر ع عمل كرده اند».[[134]](#footnote-134)

او مي‌گويد: وقتي اهل كوفه اين گفته را از زید شنيدند، او را ترک كردند و به باقر پناه آوردند. زيد مي‌گويد: امروز ما را ترک كردند و به همين علت، اين جماعت به رافضي مشهور شدند.[[135]](#footnote-135)

روايت دوم از شخصي است كه شيعه اسطوره‌هاي زيادي درباره‌اش درست كرده است؛ يعني، سلمان فارسي كه درباره اش گفته اند: سلمان محمدي، او ‌مردي از ما، اهل بيت است و به راستی سلمان از اهل بيت است[[136]](#footnote-136). همه‌ی مسلمانان پس از رسول الله ع مرتد شدند جز سه نفر: مقداد، ابوذر و سلمان (رحمهم الله).[[137]](#footnote-137)

علي درباره اش گفته است: «سلمان دروازه‌ی خداوند بر روي زمين است. هر کس او را بشناسد، ‌مؤمن و هر کس او را نشناسد، كافر است».[[138]](#footnote-138)

اين سلمان است كه مي‌گويد: «رسول الله ع درباره‌ی صحابه اش مي‌فرماید: ابوبكر به خاطر نماز و روزه بر شما پيشي نجسته است، بلکه به خاطر ايمان و اعتقادي كه در قلب دارد بر شما پيشي گرفته است».[[139]](#footnote-139)

رسول الله ع درباره‌ی ابوبكر بسيار حريص بود تا حدی که وقتي ابوبكر مي‌خواست در جنگ بدر با پسرش كه مسلح و سواره بود، ‌بجنگد، پيامبر ع او را منع كرد و فرمود: «شم سيفك، وارجع إلى مكانك، ومتعنا بنفسك»[[140]](#footnote-140): «شمشيرت را غلاف كن و به جاي خود برگرد و ما را با وجود خودت نفع برسان». پيامبر ع بقاي ابوبكر را نعمتي براي خود دانسته است. اين آخرين مطلبی بود كه ما، در اين باب به آن پرداختيم.

خلافت ابوبكر صديق :

پس از اين كه ديدگاه و آراي اهل بيت پیامبرع را درباره‌ی سرور خلايق بعد از پیامبران و رسولان، یعنی ابوبكر صديقس، بيان كرديم، حال به این مطلب مي‌پردازیم که اختلافي ميان ابوبكرصدیق و اهل بيت در مسأله‌ی خلافت و فرمانروایی و امامت مسلمانان وجود نداشت و اهل بيت نيز، مانند سايرين با او بيعت كردند و همگام و همراه با او بودند و در خوشي‌ها و ناخوشي‌ها با وي شريك بودند و در صلاح و رستگاري امت، با وي مشاركت داشتند. علي س يكي از مشاوران نزدیک ابوبکر س بود كه در مسائل دولتي و امور مردم با او مشورت مي‌كرد و بر حسب فهم و نظر نهایی خود، آنچه به صلاح مسلمانان بود، انجام می‌داد. هيچ مانعي نمي‌توانست علی را از اين كار باز دارد. علی س به وي اقتدا و به دستوراتش عمل مي‌كرد و به قضاوت‌هاي او حكم و به احكام وي استناد مي‌كرد و سپس به خاطر عشق و علاقه‌اي كه به او داشت، فرزندانش را به نام وي نامگذاری می‌کرد.

علاوه بر اين، ابوبکرصدیق و فرزندانش با اهل بيت رابطه‌ی سببی و دامادی داشتند؛ يعني، از آنها دختر می‌گرفتند و به آنها دختر می‌دادند، و عهد و پيمان‌هاي محكمي با هم داشتند. آنها شاخه‌هاي يك درخت و ثمره‌ی يك درخت خرما بودند،‌ نه چنان كه فرزندانِ يهوديان كينه توز و دشمن امت حضرت محمدع و حسودان و مخالفانِ حاملانِ اسلام و اعلان کنندگان برنامه‌ی اسلام و برافراشتگان پرچم اسلام، مي‌پندارند.

خلافت ابوبكر صديق و انعقاد آن به گونه‌اي است كه علي بن ابي طالبس به صحت آن استدلال مي‌كند و در رد معاويه بن ابوسفيانس، امير شام، مي‌گويد: «همان كساني كه با ابوبكر و عمر و عثمان بيعت كردند و بر همان چيزي كه بيعت كردند با من نيز، بيعت كردند.‌ هيچ حاضری –بجز انتخاب شورا- حق انتخاب و رأی ندارد و هیچ غايبی نمی‌تواند آن را رد کند. شورا فقط حق مهاجرين و انصار است. اگر آنها با مردي بيعت كردند و او را امام ناميدند،‌ مورد رضايت خداوند می‌باشد، و اگر کسی از روی عیب و ایراد به رأی شورا يا به خاطر بدعتي از امر آنها خارج شد، او را به توبه كردن و قبول رأی شورا امر مي‌كنند. اگر از این کار خودداري كرد، با او می‌جنگند و خداوند او را به راهی که در پیش گرفته، می‌گرداند».[[141]](#footnote-141)

در جایی دیگر مي‌گويد: «شما بر آنچه با خلفاي قبل از من بيعت كرديد با من نيز، بيعت مي‌كنيد. و انتخاب با مردم است، ‌قبل از اینکه بيعت كنند. اما اگر بيعت كردند، ديگر اختياري ندارند».[[142]](#footnote-142)

اين نص صریح و آشكاري است كه هيچ ابهام و اشكالي در آن راه ندارد كه امامت و خلافت با اتفاق نظر مسلمانان و اجماع آنها بر یک شخص منعقد مي‌شود. مخصوصاً در عصر اول كه با اجماع انصار و مهاجرين بود؛ چون آنها بر تعیین ابوبكر صدیق و عمر فاروق به عنوان خلیفه اجماع كردند و دیگر برای هيچ حاضری حق انتخاب باقی نماند و هیچ غايبي نتوانست آن را رد کند. چنان كه به زودي دو روايت را از علي بن ابي‌طالب در الغارات ثقفي[[143]](#footnote-143)نقل خواهیم کرد که مردم سراسیمه به طرف ابوبكر صدیق شتافتند تا اين كه همگي، به خلافت و امامت وي اعتراف و اقرار كردند.

روایت ديگري در غير كتاب «الغارات» وجود دارد كه اين مطلب را تأیید مي‌كند. این روایت از علی س نقل شده که او از خلافت و امامت چنین سخن می‌گوید: «ما به قضاي الهي راضي و تسليم امر او شديم. سپس در امر خلافت انديشه كردم، دیدم که اطاعت و پيروي از دستور خلیفه بر بیعت من با او پیشی گرفت؛ چون ‌با پیامبرع عهد و پيمان بسته ام که گوش به فرمان خلفاء باشم».[[144]](#footnote-144)

هنگامي كه چنين فكری مي‌كرد به طرف ابوبكر صديق رفت و مانند مهاجرين و انصار با او بيعت كرد؛ و نه تقيه كرد و نه طبق پندارهاي شیعه آنچه در درون داشت، مخفي كرد. او درباره‌ی حوادث گذشته، مي‌گويد: «در اين هنگام پيش ابوبكر رفتم و با او بيعت كردم و در آن اتفاقات از جاي برخاستم. ابوبكر ولايت امور را به عهده گرفت و كارها را سهل و هموار كرد و با ميانه‌روي و عدالت رفتار كرد، من هم همواره از روی خیرخواهی با او همراه بودم و در آنچه که از خدا اطاعت می‌کرد، از وی اطاعت کردم».[[145]](#footnote-145)

به همين دليل، هنگامي كه ابوسفيان و ابن عباس، خلافت را بر وي عرضه كردند او پیشنهادشان را نپذیرفت؛ چون بعد از انعقاد خلافت ديگر او حقي نداشت.

در نامه‌اي كه به معاويه، امير شام، نوشته بود، به خلافت خليفه‌ی اول، ابوبكر صديق، و افضل بودن وي اقرار كرده بود و بعد از مرگش براي وي طلب مغفرت و بخشش كرده و نسبت به وفات وي تأسف خورد؛ چنان كه مي‌گويد: «خداوند از ميان مسلمانان فردي را برگزيد و توسط او آنها را تقويت كرد. منزلت او نزد مسلمانان به اندازه‌ی فضايلش در اسلام بود. خیرخواه‌ترین مسلمانان به خاطر خدا و پیامبرع، ابوبکر صديق و عمر فاروق بودند. به جان خودم، جايگاه آنان در اسلام بسيار عظيم مي‌باشد و مشكلات و بلاهايي که آنها در اسلام با آن مواجه شدند،‌ بسيار شديد بود. خداوند آنها را بيامرزد و به بهترين وجه آنها را جزاي نيكو دهد!»[[146]](#footnote-146)

طوسي[[147]](#footnote-147) از علي روايت كرده كه وقتی در جمع شكست خوردگان جنگ جمل بود، به آنها گفت: «شما با ابوبكر بيعت كرديد در حالي كه از من روي گردانديد، من نيز، با ابوبكر بيعت كردم چنان كه شما بيعت كرديد. با عمر نيز، بيعت كردم و به آن وفادار ماندم. با عثمان بيعت كرديد و من نيز، با او بيعت كردم. سپس سراغ من آمدید در حالی که در خانه نشسته بودم، بدون اين که شما را دعوت كنم یا کسی را مجبور كنم[[148]](#footnote-148)، براي بيعت نزد من آمديد. پس شما همچنان كه با ابوبكر و عمر و عثمان بيعت كرديد، ‌با من نيز، بيعت كرديد».[[149]](#footnote-149)

طبرسي همچنين از محمد باقر نقل مي‌كند: علي همچنان به خلافت ابوبکر، اقرار و به امامتش، اعتراف مي‌كرد و همچنان در خلافت ابوبکر بر سر بیعتش بود؛ همچنان كه مي‌گويد: اسامه بن زيد، محبوب پيامبرع، وقتی خواست به جنگ برود، آن حضرتع به ملكوت اعلي پيوست. هنگامي كه نامه‌اي به اسامه رسيد، همراه با يارانش منصرف شد تا اين كه وارد مدينه شد. وقتي كه اجتماع مردم را در مقابل ابوبكر ديد، به طرف علي رفت و گفت: چه خبر است ای علي؟ گفت: مي‌بيني كه معلوم است. اسامه گفت: آيا با ابوبکر بيعت كردي؟ گفت: بله.[[150]](#footnote-150)

يكي از شيعيان متأخر و امامي از امامان آنان، محمد حسين آل كاشف الغطاء، این مطلب را تأیید می‌کند و مي‌گويد: هنگامي كه رسول الله ع دار فاني را به طرف دار باقي ترك كرد، گروهي از اصحاب معتقد بودند كه خلافت به علت سن كم يا قريشي بودن به علي نمي رسد،‌ چون نمي خواستند كه نبوت و خلافت براي بني‌هاشم باشدـ تا آنجا که مي‌گويد- وقتی حضرت علی دید که خليفه‌ی اول و دوم در نشر كلمه‌ی توحيد و آماده كردن سپاه اسلام و توسعه‌ی فتوحات اسلامی بسيار تلاش كردند و هيچ گاه منزوي نشدند و منحرف نشدند، با آنها بيعت كرد و روابط صمیمانه و محبت آمیزی با آنان داشت.[[151]](#footnote-151)

حال این سؤال مي‌ماند كه چرا علی س چند روز دیرتر با حضرت ابوبکر صدیق س بیعت کرد؟ ابن ابي‌الحديد به اين سؤال جواب داده مي‌گويد: سپس ابوبكر برخاست و از مردم معذرت‌خواهي كرد و گفت: بيعت با من ناگهاني بود. خداوند ما را از شر آن حفظ كند و ترسيدم كه فتنه‌اي ايجاد شود. قسم به خدا هرگز حریص خلافت نبوده ام. امر عظيمي بر دوش من گذاشته شده كه طاقت و توان آن برايم سخت است. دوست داشتم كه قوي‌ترين مردم جاي من باشد. او همچنان از مردم معذرت خواهي می‌كرد. مهاجرين عذر وي را پذيرفتند. علي و زبير گفتند: ما فقط از اين ناراحتیم كه با ما مشورت نشد و گرنه ابوبكر لايق‌ترين مردم به خلافت است؛ زیرا او يار غار پيامبر ع است و رسول الله ع او را در حال حياتش به جاي خود به امام جماعت مردم امر كرد.[[152]](#footnote-152)

ابن ابي‌الحديد روايت ديگری را در شرح خود از عبدالله بن ابي‌اوفی خزاعی آورده که گوید: خالد بن سعيد بن عاص از کارگزارانِ رسول خدا ع در يمن بود. هنگامي كه رسول الله ع درگذشت، به مدينه آمد در حالي كه مردم با ابوبكر بيعت كرده بودند. او مدتي با ابوبكر بيعت نكرد در حالی كه مردم با وي بيعت كردند. او سراغ بني‌هاشم آمد و گفت: وقتي شما راضي باشيد ما نيز، راضي هستيم و وقتي شما خشمگين هستيد ما نيز، خشمگين هستيم. به من بگوئيد كه آيا شما با اين مرد بيعت كرديد؟ گفتند: آری. گفت: با رضايت و دل خوشی همراه جماعت بيعت كرديد؟ گفتند: آري.گفت: من نيز، راضي ام و با او بیعت می‌کنم؛ وقتی شما بيعت كرديد. اما قسم به خدا اي بني هاشم! شما شاخه‌ها و ثمره‌هاي درخت نبوت هستيد. سپس با ابوبكر بيعت كرد.[[153]](#footnote-153)

اقتداي علي در نماز به ابوبكر و قبول كردن هديه از وي:

پس از آن بیان می‌کنیم که عليس به خلافت ابوبكر صديق س راضي بود و در امور و قضايای امت با وی مشاركت مي‌كرد و از او هديه قبول مي‌كرد و گلايه و شكايت خود را به وي ارجاع مي‌داد. در نماز خواندن به وي اقتدا مي‌كرد و با وي با محبت رفتار مي‌كرد و دوستدار او بود و با كساني كه به ابوبكر بغض مي‌ورزيدند، دشمنی مي‌ورزيد.

بزرگترين دشمنان خلفاي راشدين و اصحاب پيامبر ع و پيروان آنها، به این امر گواهی می‌دهند.

روايتی كه قبلاً‌ آن را بيان كرديم،‌ اين است كه حضرت علي هنگامي كه مردم از وي خواستند، خليفه و امير بشود، گفت: «من براي شما وزير باشم بهتر است از اینكه امير باشم».[[154]](#footnote-154)

علي اين سخن را در زمان خلافت ابوبكر و عمر فاروقش به پيروانش گفته است. همان زماني كه مشاور و گوش به فرمان اين خلفا بود و سخنانش نافذ بود. همچنان كه يعقوبي[[155]](#footnote-155) درباره‌ی دوران خلافت صديق اکبرس مي‌گويد: «ابوبكر مي‌خواست با روم بجنگد،‌ پس با گروهي از اصحاب رسول الله ع مشورت كرد و با علي بن ابي طالب نيز، مشورت كرد. علی پیشنهاد کرد كه فلان كار را انجام بدهد. ابوبكر گفت: اگر انجام بدهم، پيروز مي‌شوم؟ علي گفت: به كار خيري بشارت داده شده ام. سپس ابوبكر برخاست و برای مردم خطبه خواند و آنان را براي جنگ با روم امر کرد.[[156]](#footnote-156)

در روايتي آمده كه ابوبكر صديق از علي پرسيد: از كجا به تو بشارت داده شد؟ گفت: «از پيامبر ع شنيدم که به آن امر، بشارت مي‌داد. سپس ابوبكر گفت: اي ابوالحسن، با آنچه از رسول الله ع شنيده‌اي، مرا خوشحالي كردي!‌ خداوند تو را خوشحال كند.»[[157]](#footnote-157)

يعقوبي مي‌گويد: از جمله كساني كه در زمان خلافت ابوبكر از او فقه ياد مي‌گرفتند علي بن ابي طالب و عمر بن خطاب و معاذ بن جبل و أبي بن كعب و زيد بن ثابت و عبدالله بن مسعود بودند.[[158]](#footnote-158)

ابوبكر، عليبرا بر تمام پيروانش مقدم مي‌داشت و این، نشان دهنده‌ی روابط گرم و صمیمی آنها با هم و مقدم کردن علی س بر سایرین در مشورت و قضاوت است.[[159]](#footnote-159)

اين روايت را يك شيعي افراطي به نام محمد بن نعمان عكبري ملقب به شيخ مفيد تأييد مي‌كند به طوري كه باب خاصي را در كتاب «الإرشاد» خود با عنوان: «قضايا و مسائل اميرالمؤمنين ؛ در زمان خلافت ابوبكر»، به آن اختصاص داده است.

سپس تعدادی روایات را درباره‌ی قضاوت‌هاي علي در زمان خلافت ابوبكرب ذكر مي كند؛ از جمله: مردي را نزد ابوبكر آوردند كه شراب نوشيده بود، ‌ابوبكر خواست كه حد شرعي را درباره اش اجرا كند. آن مرد گفت: من شراب نوشيده ام اما نمي‌دانستم كه حرام است، چون من در ميان قومي زندگي مي‌كنم كه آن را حلال مي‌دانند و كسي تا به حال از تحريم آن خبر نداشت. ابوبكر مردد شد و نمي‌دانست كه چه حكمي را درباره‌اش اجرا كند. بعضي از حاضران كه در آن جا بودند، گفتند: به علی خبر بدهيد. ابوبكر مردي را نزد او فرستاد تا از او سؤال كند. علي ؛ گفت: به دو نفر مسلمان معتمد بگویید كه آن مرد را در مجالس مهاجرین و انصار بگرداند که آيا کسی هست که آيه‌ی تحريم را برای آن مرد خوانده باشد یا حدیثی از پیامبرع در این باره برایش روایت کرده باشد؟ اگر دو شاهد به آن، شهادت دادند،‌ حد اجرا مي‌شود و اگر شهادت ندادند،‌ از او درخواست توبه کن و آزادش کن. ابوبكر چنين كرد. هیچ یک از مهاجرين و انصار شهادت نداد كه آيه‌ی تحريم برای او خوانده یا حدیثی از رسول الله ع در این زمینه برایش روایت کرده باشد. ‌ابوبکر از او درخواست توبه كرد و آزادش كرد و قضاوت علی را در این باره قبول کرد.[[160]](#footnote-160)

حضرت علی از دستورات حضرت ابوبکر پیروی می‌کرد. همان طور که روايت شده كه گروهي از كفار به مدينه‌ی منوره آمدند و ديدند كه مسلمانان ضعيف هستند چون براي جهاد و پايان دادن به جريان مرتدها به نقاط مختلف رفته بودند. حضرت ابوبكر خطر آنها را بر پايتخت اسلام و مسلمانان، احساس كرد. از این رو دستور داد از مدينه نگهبانی شود و نگهبان‌هايي را در گذرهاي مدينه قرار داد تا لشكريان و سربازان استراحت كنند و به علي و زبير و طلحه و عبدالله بن مسعود امر كرد كه اين نگهبان‌ها را سرپرستي كنند و آن گروه بر همين حال ماندند تا از آنها احساس امنیت کردند.[[161]](#footnote-161)

براي اثبات روابط صمیمی و مهربانی و عشق و علاقه‌ی آنها به همديگر همين بس كه علي، سرور اهل بيت و پدر نوه‌هاي پيامبر ع از ابوبكر هدايايي قبول مي‌نمود و اين امر ميان آنها به صورت يك عادت در آمده بود. همچنان كه در جنگ عين التمر، كنيز اسير شده؛ يعني، صهباء را از ابوبكر قبول كرد. اين كنيز دو فرزند به نام‌هاي عمر و رقيه براي حضرت علي به دنيا آورد. عمر و رقيه از کنیزش از طایفه‌ی تغلب بود که به وی صهباء می‌گفتند و در زمان خلافت ابوبكر و امارت خالد بن وليد در عين التمر اسير شد».[[162]](#footnote-162)

نام وی، ام حبيب دختر ربيعه بود.[[163]](#footnote-163)

همچنين حضرت ابوبكر،‌ خوله دختر جعفر بن قيس كه همراه اسيران جنگ يمامه اسير شده بود، را به حضرت علي هديه كرد و او بهترين اولاد حضرت علي بعد از حسن و حسين؛ يعني، محمد بن حنفيه را به دنيا آورد.

او از اسيران اهل رده بود كه پسرش توسط او شناخته مي‌شود و محمد بن حنفيه به او نسبت داده شده است.[[164]](#footnote-164)

همچنين روايت‌هاي متعددی وجود دارد مبني بر اين كه علي و فرزندانش هداياي مالي و خمس و اموال فيء را از ابوبكر دريافت می كردند. علي خود تقسیم کننده و متولي خمس و فيء در زمان ابوبكرب بود.[[165]](#footnote-165) اين اموال به دست علی و سپس به دست حسن و بعد به دست حسين و بعد به دست حسن بن حسن و سپس زيد بن حسن بود.[[166]](#footnote-166)

حضرت علي نمازهاي پنجگانه را در مسجد مي‌خواند و به حضرت ابوبكر اقتدا مي‌كرد و به امامت وي راضي بود و اتفاق و یکدلی خود را با حضرت ابوبکر به مردم نشان می‌داد.[[167]](#footnote-167)

طوسي درباره‌ی اقتداي حضرت علي به حضرت ابوبكر مي‌گويد: اين قضیه، امري مسلم و ظاهر و واضح است.[[168]](#footnote-168)

همكاري ابوبكر صديق در ازدواج علي با فاطمه:

ابوبكر صديق بر عليب منت گذاشت؛ زیرا واسطه‌ی ازدواجش با فاطمهل شد و به او كمك كرد. به طوری كه او يكي از شاهدان ازدواج وي بود كه به درخواست رسول الله ع بود. اين طبق روايتي است كه يكي از بزرگان شيعه معروف به شيخ الطائفه ابوجعفر طوسي از ضحاك بن مزاحم آورده که گوید: من از علي شنيدم كه گفت: ابوبكر و عمر نزد من آمدند و گفتند: اگر پيش رسول الله ع رفتي، فاطمه را از او خواستگاري كن. علی گوید: من نزد وي رفتم و ديدم كه رسول الله ع تبسمي بر لب دارد و مي‌فرمايد: تو را چه شده اي علي، و چه مي خواهي؟ علي گفت: قرابت و سابقه‌ی اسلام را و ياري كردن اسلام و جهاد خود را براي پيامبر ع ياد آوري كردم. پيامبر ع فرمود: اي علي، تو راست مي گويي، تو برتر از آن هستي كه ذكر كردي. گفتم: اي رسول الله، ع فاطمه را به عقد من در بياور.[[169]](#footnote-169)

اما مجلسي كه قادر نيست نام صحابه و به خصوص ابوبكر و عمر را بياورد مگر با چند فحش و ناسزاي قبيح و القاب كثيف، مانند بد چهره و شياطين – پناه بر خدا – همين مجلسي ملعون اين واقعه را اين گونه بیان مي‌كند و آن را بیشتر توضیح می‌دهد و می‌گوید:

روزي از روزها ابوبكر و عمر و سعد بن معاذ در مسجد رسول الله ع نشسته بودند و درباره‌ی ازدواج فاطمه با هم بحث مي‌كردند.[[170]](#footnote-170) ابوبكر گفت: اشراف و بزرگان قريش فاطمه را از پيامبرع خواستگاري كردند اما رسول الله ع فرمود: اين كار در دست خداوند متعال است – و گمان مي كنم كه فاطمه از آنِ علي بن ابي‌طالب باشد – اما علي به دليل فقر و مشکل مالی براي اين كار اقدامي نكرده است. سپس ابوبكر به عمر و سعد گفت: برخيزيد با هم برويم و علي را تشويق كنيم كه اين درخواست را از پيامبر ع بكند. او مشکل مالی دارد باید کمکش کنیم.[[171]](#footnote-171) سعد جواب داد: این بهترين نظر است. پس آنها به خانه‌ی اميرالمؤمنين، علی رفتند. هنگامي كه به او رسيدند،‌ علی از آنها پرسيد: ‌چرا در اين وقت به اینجا آمده ايد؟ ابوبكر گفت: اي ابوالحسن، دارای ويژگي‌های خوبی هستی پس چه چيزي باعث شده كه فاطمه را از پيامبر ع خواستگاري نكني؟ وقتي علي اين سخن را از ابوبكر شنيد، ‌اشك از چشمانش جاري شد و گفت: اين آرزويي است كه مدتهاست آن را پنهان داشته ام.[[172]](#footnote-172) کیست که نخواهد با وي ازدواج كند، اما فقر و مشکل مالی مانع اين كار شده است.[[173]](#footnote-173) و از ابوبکر شرم داشتم كه بگويم و من در این حال و وضعیت هستم ... تا آخر.[[174]](#footnote-174)

علاوه بر اين، ابوبكر صديق همان كسي است كه حضرت علي را به ازدواج با فاطمه تشويق كرد و همان كسي است كه عملاً به حضرت علی کمک نمود و اسباب و زمینه‌ی ازدواج را براي او فراهم نمود.

همچنان كه طوسي روايت مي‌كند كه علي زره خود را فروخت و پولش را نزد پيامبر آورد. سپس رسول الله ع درهم‌ها را با دو دستش از او گرفت و به ابوبكر داد و گفت: لباس و وسايل خانگي لازم را براي فاطمه بخر. عمار بن ياسر و تعدادی از اصحاب را همراه ابوبکر فرستاد. به بازار رفتند. آنان هر چیز مناسبی را که می‌دیدند، نمي‌خريدند مگر اين كه آن را به ابوبكر نشان مي‌دادند. اگر ابوبکر آن را می‌پسندید، می‌خریدند تا اینکه خريد وسايل تمام شد. ابوبكر مقداري از وسایل را برداشت و اصحاب رسول الله ع که همراهش بودند، بقيه‌ی آن را برداشتند.[[175]](#footnote-175) البته ابوبكر صديق و دوستانش به درخواست خود رسول الله ع شاهد ازدواج آنها بودند.‌ همچنان كه خوارزمي شيعي[[176]](#footnote-176) و مجلسي و اربلي بيان مي‌كنند كه ابوبكر صديق و عمر فاروق و سعد بن معاذ وقتي علي را به نزد پيامبر ع فرستادند،‌ در مسجد منتظر وي ماندند تا از پاسخ مثبتي که پيامبر به وي مي دهد،‌ خوشحال شوند. پس چنان كه انتظار داشتند، پيش آمد... علی گفت: «از پیش رسول خداع رفتم در حالی که از خوشحالی در خودم نمی‌گنجیدم. ابوبکر و عمر به روی من آمدند و به من گفتند: چی شد؟ گفتم: رسول الله ع دخترش فاطمه را به عقد من در آورد... ابوبکر و عمر به خاطر این خبر خیلی خوشحال شدند و به مسجد بازگشتند. در این هنگام رسول خداع به ما پیوست و از خوشحالی و شادی چهره اش می‌درخشید، آنگاه فرمود: اي بلال! بلال جواب داد: گوش به فرمانم ای رسول خدا ع. آن حضرت فرمود: مهاجرین و انصار را جمع كن. بلال آنها را جمع كرد. سپس پيامبر ع يك پله از منبر بالا رفت و خداوند را حمد و سپاس گفت و فرمود: اي مردم، جبرئيل اندكي پيش نزد من آمد و به من خبر داد كه پروردگارم، فرشتگانش را نزد كعبه گرد آورده و همه‌ی آنها را شاهد گرفته كه او فاطمه دختر رسول الله را به عقد علي بن ابي طالب در آورده است، و به من نيز امر كرد كه در زمين او را به عقد علي در بياورم و شما را بر این ازدواج شاهد گیرم».[[177]](#footnote-177)

اربلي در كتاب خود شاهدان ازدواج حضرت علی با فاطمه را نام برده و مي‌گويد: از انس روايت شده كه او گفت: نزد رسول الله ع بودم،‌ وحي بر او نازل شد و هنگامي كه به حالت عادي برگشت، به من گفت: اي انس،‌ آيا مي‌داني كه جبرئيل از نزد صاحب عرش براي من چه چيزي آورد؟ گفتم: خدا و رسول وي آگاه ترند. فرمود: مرا امر كرد كه فاطمه را به عقد علي در بياورم. برو و ابوبكر و عمر و عثمان و علي و طلحه و زبير و تعدادي از انصار را نزد من فرا خوان. انس گوید: من رفتم و آنها را فرا خواندم. وقتي آنان به خدمت رسول الله ع رسيدند، پيامبر ع بعد از حمد و سپاس خدا فرمود: من شما را شاهد مي‌گيرم كه فاطمه را با مهریه‌ی چهارصد مثقال نقره به عقد علي در آوردم.[[178]](#footnote-178)

هنگامي كه علي و فاطمه، صاحب حسن شدند، ‌ابوبكر صديق، دوست پدر بزرگِ حسن و يار غارش و دوست پدرش، علي و ياري دهنده‌ی آنها در امر ازدواجشان، حسن را بر شانه هايش مي‌گذاشت و با او بازي مي‌كرد و مي‌گفت: جانم فدايت بيشتر شبيه پیامبر هستي تا شبيه علي.[[179]](#footnote-179)

فاطمه دختر رسول الله ع نيز، همين سخن را مي‌گفت.[[180]](#footnote-180)

روابط محکم و صمیمی آنها تا جايي بود كه همسر ابوبكر، اسماء دختر عميس، در زمان بيماري فاطمهل از او پرستاري مي‌كرد و تا نفس‌هاي آخر همراه وي بود و در غسل و كفن کردن او شرکت داشت. حضرت علي خودش از فاطمه پرستاری می‌کرد و ‌اسماء بنت عميس حضرت علی را در امر پرستاری فاطمه کمک می‌کرد.[[181]](#footnote-181)

فاطمه وصيت كرده بود كه كفْن و دفن و تشييع جنازه‌ی وي با اسماء باشد.[[182]](#footnote-182) اسماء همین کار را کرد. او همان كسي بود كه تا نفس‌هاي آخر همراه فاطمه بود، و همان كسي است كه علي در وفاتش، او را مدح و ثنا گفت.[[183]](#footnote-183) و او در غسل فاطمه شرکت داشت.[[184]](#footnote-184)

حضرت ابوبكر صديق مدام با حضرت علي در ارتباط بود و از حال دختر پيامبرع مي‌پرسيد. برخلاف آنچه که شیعیان مي‌پندارند.

«فاطمهل مريض شد و حضرت علي نمازهاي پنجگانه را در مسجد مي‌خواند، وقتي كه نماز تمام مي‌شد، حضرت ابوبكر و حضرت عمر مي‌گفتند: حال دختر رسول الله ع چطور است؟»[[185]](#footnote-185)

از طرف ديگر،‌ همسر ابوبكر به پرستار و مراقب معروف شده بود، چون پرستار حقيقي او بود.

وقتي فاطمه از دنيا رفت،‌ مدينه مملو از گريه‌ی مردان و زنان شد. مردم در آن روز مانند روز وفات پيامبر ع ناراحت بودند. حضرت ابوبكر و حضرت عمر به حضرت علي تسلیت عرض می‌کردند و می‌گفتند: اي ابوالحسن،‌ پیش از ما بر دختر رسول خداع نماز جنازه مخوان.»[[186]](#footnote-186)

خويشاوندی‌های سببی ميان ابوبكر و اهل بيت:

روابط ميان منزل نبوت و منزل ابوبكر بسيار محكم و قوي بود به طوري كه هيچ گونه اختلاف و دوري در میان آنها نبود، هرچند اسطوره‌ها و اباطيلی را برخلاف این بافته اند: **ﭽ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﭼ** العنكبوت: ٤١ «به راستي كه سست‌ترين خانه‌ها خانه‌ی عنكبوت است اگر بدانند.»

عايشه صديقه، دختر ابوبكر صديق و همسر پيامبر ع، از محبوب‌ترين افراد، نزد علی بود. بگذار حسودان بسوزند و مخالفان غرق شوند، ‌اما اين حقيقتی ثابت است. عايشه به شهادت قرآن، پاك و مطهر بود هر چند باطل‌گرایان و مخالفان، آن را انكار كنند.

اسماء بنت عميس، همان كسي كه اندكي قبل ذكر آن گذشت،‌ همسر جعفر ابن ابي طالب برادر علي بود.‌ هنگامي كه جعفر درگذشت،‌ ابوبكر با او ازدواج كرد و صاحب پسري به نام محمد شدند ، ‌كه علي او را والي مصر كرده بود، و هنگامي كه ابوبكر درگذشت، علي بن ابي طالب با او ازدواج كرد و از او صاحب پسري به نام يحيي شد.

يكي از نوه‌هاي ابوبكر صديق با محمد باقر – امام پنجم شيعيان و نوه‌ی عليس – ازدواج كرد. همچنان كه كليني در اصول خود تحت عنوان فرزندان جعفر، بيان مي‌كند: «ابوعبدالله ؛ در سال 83 به دنيا آمد و در شوال 148 درگذشت. او 65 سال سن داشت و در بقيع دفن شد؛ همان قبري كه پدرش و جدش و حسن بن علي ؛ و مادرش، ام فروة دختر قاسم بن محمد بن ابي‌بكر و مادرش، اسماء بنت عبدالرحمن بن ابي‌بكر،‌ دفن شده بودند».[[187]](#footnote-187)

ابن عنبه[[188]](#footnote-188)مي‌گويد: مادر جعفر، ام فروة دختر قاسم بن محمد بن ابي بكر بود . مادر او نيز، اسماء ‌بنت عبدالرحمن بن‌ابي بكر بود. به همين دليل امام صادق گفته است: ابوبكر دو بار مرا به دنيا آورده است.

همچنان كه قاسم بن محمد بن ابي بكر، نوه‌ی حضرت ابوبكر س بوده و علي بن حسين بن علي بن ابي طالب، نوه‌ی حضرت علي س بوده است و هر دو پسر خاله بودند‌؛ همچنان كه مفيد وقتی از علی بن حسین سخن به میان می‌آورد، می‌گوید: امامِ بعد از حسن بن علي ؛، پسرش ابو محمد، علی بن حسين مشهور به زين العابدين ؛ بود. كه او نيز، كنيه‌ی ابو الحسن داشت. و مادرش «شاه زنان» دختر يزد گرد بن شهريار بن خسرو پرويز بوده است. گفته مي‌شود كه اسم او شهربانو بود.

امير المؤمنين، حضرت علی حريث بن جابر حنفي را والي شرق كرده بود. او دو دختر يزد گرد بن شهريار بن خسرو را نزد علي فرستاد كه يكي از آنها (شاه زنان) را پسرش حسين، عقد كرد كه زين العابدين از وي به دنيا آمد و ديگري را محمد بن ابي‌بكر عقد كرد كه قاسم بن محمد بن ابي بكر را به دنيا آورد. پس قاسم و زين العابدين پسر خاله هستند.[[189]](#footnote-189)

مجلسي آن را در جلاء العيون بيان كرده و رواياتي را كه مفيد و ابن بابويه آورده اند، صحیح دانسته است؛ مبني بر اين كه شهربانو در زمان خلافت حضرت علي اسير نشد، آن طور كه مفيد مي‌گويد و در زمان خلافت حضرت عثمان اسير نشد چنان كه ابن بابويه قمي مي گويد،‌ بلكه چنان كه قطب راوندي[[190]](#footnote-190) روايت كرده در زمان خلافت حضرت عمر اسیر شد. سپس بعد از آن اعتراف مي كند كه قاسم بن محمد بن ابي بكر و زين العابدين بن حسين بن علي پسر خاله بودند.[[191]](#footnote-191)

نسب‌شناسان و مورخين، قرابت ديگري را ذكر مي‌كنند و آن ازدواج حفصه، دختر عبدالرحمن پسر ابوبکر صديق با حسين بن علي بن ابي طالبساست که بعد يا قبل از عبدالله بن زبير بوده است.

محمد بن ابي‌بكر از اسماء بنت عميس است که فرزند خوانده‌ی حضرت علي و محبوب وي بود و ولايت مصر را در زمان خود به او سپرد.

حضرت علي ؛ مي‌گويد: محمد، پسر من از پشت ابوبكر است.[[192]](#footnote-192)

از نشانه‌های محبت اهل بيت نسبت به ابوبكر صديق و دوستی و صمیمیتی که میانشان بود، اين است كه آنها فرزندانشان را به نام ابوبكر مي‌ناميدند. نخستين آنها علي بن ابي‌طالب است كه يكي از فرزندانش را ابوبكر ناميده چنان كه مفيد تحت عنوان «بيان اولاد امير المؤمنين و تعداد آنها و اسامي آنها و خلاصه‌اي از سرگذشت آنها» می‌گوید:

«... 12- محمد اصغر با كنيه‌ی ابوبكر 13- عبيدالله كه هر دو همراه برادرشان، حسين شهيد شدند و از يك مادر، به نام ليلي دختر مسعود دارمي بودند.»[[193]](#footnote-193)

يعقوبي مي‌گويد: علي چهارده فرزند پسر به نام‌های حسن و حسين و ... و عبيدالله و ابوبكر- این دو نفر فرزند نداشتند- داشته كه مادر اين دو نفر، يعلي دختر مسعود حنظلي از طایفه‌ی بنی‌تمیم بود.[[194]](#footnote-194)

اصفهاني در «مقاتل الطالبين» تحت عنوان «بيان خبر حسين بن علي بن ابي‌طالب و محل شهادت وي و كساني كه از خانواده‌اش به همراه وي كشته شدند» مي‌گويد: از جمله خانواده‌ی وي «ابوبكر بن علي بن ابي‌طالب و مادرش؛ يعلي، دختر مسعود بوده است ... ابوجعفر مي‌گويد: مردي همداني او را به قتل رساند. مدائني مي‌گويد: او در ميدان جنگ پيدا شد و معلوم نبود كه چه كسي او را كشته است.»[[195]](#footnote-195)

آيا اينها دليل بر عشق و علاقه و برادري و احترام حضرت علي به حضرت ابوبكرس نيست؟

شایان ذکر است كه این فرزند پس از به خلافت رسیدن حضرت ابوبکر، بلکه پس از وفات ابوبکر بود. این قضیه بدیهی و مسلم است.

آيا اين عشق و علاقه به ابوبکر در ميان شيعياني كه ادعاي عشق به علي و اولادش را دارند، وجود دارد تا فردی از خود را ابوبكر بنامند؟ آيا آنها پيرو علي هستند يا مخالف او؟ مي‌خواهیم توجه شما را به اين نكته جلب كنیم كه علي جز به دليل مباركي و تبرّك و عشق و علاقه و وفاداري، نام فرزندش را ابوبكر ننهاد به طوری که در ميان بني‌هاشم كسي قبل از علي وجود نداشت كه فرزندش را به اين نام، ‌نامگذاري كند. – طبق شناخت و مطالعه‌اي كه از كتاب‌هاي شیعه داریم–.

تنها علي، به اين مباركي و تبرّك و اظهار محبت و عشق و علاقه بسنده نكرد بلكه پس از وي فرزندانش نيز، اين روند را ادامه دادند.

این فرزند بزرگ علي و پسر فاطمه و نوه‌ی رسول الله ع، حسن بن علي – امام معصوم دوم شيعیان– است كه طبق آنچه يعقوبي مي‌گويد، يكي از فرزندانش را ابوبكر نام می‌نهد.

«حسن هشت فرزند پسر داشت كه عبارتند از: حسن بن حسن كه خوله مادرش بود ... و ابوبكر و عبدالرحمن و طلحه و زبير.»[[196]](#footnote-196)

اصفهاني مي‌گويد: ابوبكر بن حسن بن علي بن ابي‌طالب نيز، از جمله كساني بود كه همراه حسين در كربلا شهید شد.[[197]](#footnote-197)

حسين بن علي نيز، يكي از پسرانش را ابوبكر نام مي‌نهد. همچنان كه مورخ شيعي، مشهور به مسعودي در «التنبيه والإشراف» و هنگام بيان كشته‌شدگان كربلا به همراه حسين از او نام مي‌برد.

«كساني كه در كربلاء كشته شدند و فرزند حسين بودند سه نفر بودند: علي اكبر و عبدالله که کودک بود و ابوبكر. اینان فرزندان حسين بن علي بودند.»[[198]](#footnote-198)

بعضی گفته اند كه زين العابدين كنيه اش ابوبكر بوده است.[[199]](#footnote-199)

همچنين حسن بن حسن بن علي؛ يعني، نوه‌ی علي بن ابي‌طالب يكي از پسرانش را ابوبكر نام نهاد. همچنان كه اصفهاني از محمد بن علي حمزه علوي روايت مي‌كند كه او همراه ابراهيم بن حسن بن حسن بن علي بن ابي‌طالب كشته شد و او ابوبكر بن حسن بن حسن بود.

امام هفتم شيعيان، امام موسي بن جعفر ملقب به كاظم نيز، يكي از پسرانش را ابوبكر نام نهاد.

اصفهاني مي‌گويد: كه پسر او، علي – امام هشتم شیعیان – نيز، كنيه‌ی ابوبكر داشت، و از عيسي بن مهران از ابوصلت هروي روايت مي‌كند كه گفت: روزي مأمون درباره‌ی مسأله‌اي از من پرسيد و من گفتم: ابوبكر ما بايد آن را حل كند. عيسي بن مهران مي‌گويد: به ابوصلت گفتم: ابوبكر شما كيست؟ گفت: علي بن موسي الرضا كه كنيه‌ی ابوبكر داشت و مادرش کنیز بود.[[200]](#footnote-200)

شایان ذکر است كه موسي كاظم يكي از دخترانش را به نام دختر ابوبكر صديق، ‌عايشه‌ی صديقه ناميد؛ همچنان كه مفيد تحت عنوان «بيان تعداد اولاد موسي بن جعفر و نگاهي به اخبار آنها» آورده است.

ابوالحسن موسي ؛ 37 فرزند دختر و پسر داشت كه از جمله‌ی آنها علي بن موسي الرضا ؛ و فاطمه و .... و عايشه و ام سلمه بودند.[[201]](#footnote-201)

همچنان كه جد وي علي بن حسين يكي از دخترانش را عايشه ناميده بود.[[202]](#footnote-202)

همچنين، علي بن محمد هادي ابوالحسن ـ امام دهم شیعیان ـ يكي از دخترانش را عايشه ناميده بود. مفيد مي‌گويد: ابوالحسن ؛ در رجب سال 354هـ‌ درگذشت و در خانه‌ی خود، سامراء دفن شد و فرزنداني از او به نام های ابومحمد حسن، پسرش و ... دخترش، عايشه به جاي ماند.[[203]](#footnote-203)

پیش از اين كه به اين بحث خاتمه دهیم، دوست داریم بگويیم: بسياري از بني‌هاشم خود يا فرزندان خود را ابوبكر نام نهادند. از آن جمله برادرزاده‌ی حضرت علی؛ یعنی عبدالله بن جعفر طیار بن ابی‌طالب است که یکی از پسرانش را ابوبكر ناميد؛ همان طور که اصفهانی می‌گوید:

«ابوبكر بن عبدالله بن جعفر بن ابي‌طالب در جنگ حره در حادثه‌ی ميان مسرف بن عقبه و اهل مدينه كشته شد.

اين يكي از نشانه‌هاي عشق و علاقه و صميميت ميان اصحاب بود كه برخلاف پندار شيعيان امروز است؛ زیرا معتقدند میان اصحاب دشمني و كينه‌توزی و جنگ و جدال هميشگي بوده است.

قضيه‌ی فدك:

قبل از اين كه به بحث درباره‌ی عمر فاروق س و رابطه‌ی وي با اهل بيت بپردازيم، باید درباره ی سؤالی که پیرامون اختلاف اين اصحاب گرانقدر مطرح مي‌شود‌، کمی درنگ کنیم. سؤال این است كه اگر عشق و علاقه و صمیمیت صحابه به یکدیگر این است، پس قضيه‌ی فدك چيست؟

قضیه‌ی فدک قضيه‌اي است كه منافقان و دشمنان امت حضرت محمد ع جهت مقاصد پست و آمال بدشان، بزرگ جلوه داده اند و از آن برای تفرقه و ایجاد اختلاف شديد ميان اصحاب رسول الله ع و به خصوص ميان اهل بیت و میان عموم مسلمانان استفاده‌ی ابزاری کرده اند. از ديدگاه آنها گویی اهل بيت در يك طرف و مهاجرين و انصار و ساير امت اسلامی در طرف ديگر مي‌باشند.

مسأله اين قدر بزرگ و پر اهميت نبود بلکه آنها آن را بهانه‌اي براي طعن و لعن قرار دادند. کل ماجرا اين بوده كه هنگام وفات رسول خداع و پس از بيعت با ابوبكر صدیق س و به خلافت رسيدن وي، ‌فاطمه، دختر پيامبرع، نزد ابوبكر رفت و ميراثي را كه خداوند از فدک به پيامبرع داده بود، ‌از او خواست.[[204]](#footnote-204) ابوبكر جواب داد كه رسول اللهع فرموده اند: «نحن معاشر الأنبیاء لا نورث، ما تركنا فهو صدقة، إنما يأكل آل محمد من هذا المال يعني مال الله … وإني والله لا أغيّر شيئاً من صدقات النبي صلى الله عليه وسلم التي كانت عليها في عهد النبي صلى الله عليه وسلم، ولأعملن فيها بما عمل فيها رسول الله صلى الله عليه وسلم، وقال: والذي نفسي بيده لقرابة رسول الله صلى الله عليه وسلم أحب إليّ من أن أصل من قرابتي»: «كسي از ما، پیامبران ارث نمي برد. آنچه از ما باقي مي‌ماند، صدقه است. آل محمد تنها از اين مال؛ يعني، مال خدا روزي مي‌خورند ...

بعد ابوبکر گفت: قسم به خدا من چيزي از صدقات پیامبر را كه در دوران ایشان بوده تغيير نمي‌دهم و همان گونه كه رسول الله ع درباره‌ی آنها عمل كرده است، ‌عمل مي‌كنم. آنگاه گفت: قسم به كسي كه جان من در دست اوست،‌ خويشاوندان رسول الله ع نزد من محبوب تر از خويشاوندان خودم است».

وقتي ابوبكر صديق اين سخن را به فاطمه گفت: فاطمه بازگشت و تا هنگام وفاتش ديگر سخني از آن نگفت. حتي در بعضي از روايت‌هاي شيعه آمده كه فاطمه به اين پاسخ راضي و قانع شد؛ همچنان كه ابن ميثم شیعی[[205]](#footnote-205)در شرح نهج البلاغه روايت مي‌كند که ابوبكر به فاطمه گفت: «مال پدرت مال توست. رسول خدا ع از فدك روزي شما را مي‌داد و باقيمانده را تقسيم مي‌كرد و آن را در راه خدا مي‌داد. تو نيز، بايد همان كار را بكني. فاطمه به اين كار راضي شد و بر آن عهد بست»[[206]](#footnote-206).

دنبلي نيز، مانند همين را در شرح خود «الدرة النجفية» آورده است.[[207]](#footnote-207)

اما شيعه خوشحال نيست كه فاطمه به راحتي به چنين كاري تن داده باشد، ‌پس صفحات و اوراق بسياري را سياه كرده اند و كتاب‌هاي زيادي را در اين باب نوشته اند كه انباشته از طعن و سرزنش اصحاب رسول الله ع و تكفير و فاسق خواندن و مرتد دانستن و ظالم شمردن آنهاست و گفته اند كه به اهل بيت ظلم كرده اند، و حتی ابوبكر تنها به حرف اكتفا نكرده بلكه در عمل نيز، آن قضيه را دنبال كرده است. همچنان كه ابن ميثم و دنبلي و ابن ابي‌الحديد و شيعي معاصر فيض الاسلام علي نقي، اظهار داشته اند که: «ابوبكر درآمد حاصل از فدك را مي‌گرفت و به اندازه‌ی نياز به اهل بيت مي‌داد و باقيمانده‌ی آن را تقسيم مي‌كرد. ‌همچنان كه عمر و عثمان نيز، اين كار را انجام دادند و علي نيز، اين كار را انجام داد.»[[208]](#footnote-208)

ولی شیعیان چگونه راضی می‌شوند؟ بزرگ آنها؛ يعني، مجلسي[[209]](#footnote-209)می‌گوید:

از مصيبت‌هاي بزرگ و بلاهاي عظيم اين است كه ابوبكر و عمر، فدك را از اهل بيت رسالت غصب كردند. اين قضيه‌ی هولناك زمانی بود كه ابوبكر خلافت را از اميرالمؤمنين غصب كرد و به زور از مهاجرين و انصار بيعت گرفت و امر حكومت را در دست گرفت. در فدك طمع كرد؛ زیرا ترسيد اگر فدك در دست اهل بیت بماند، مردم به اموالشان گرايش پيدا كنند و اين ظالمين (يعني، ابوبكر و دوستانش) را رها خواهند كرد. پس خواستند كه اهل بیت را مفلس و بي‌چيز كنند تا چيزي براي آنها باقي‌نماند و مردم به آنها گرايش پيدا نكنند و خلافت ناحقّشان را باطل نكنند. به همين دليل اين روايت كثيف و دروغين را جعل كرده اند كه ما، پیامبران چيزي به ارث نمي‌گذاريم، آنچه از ما باقي مي‌ماند، صدقه است.»[[210]](#footnote-210)

عده‌‌اي از افراد نيز، پيرو اين مسلك هستند اما آنها چه كساني هستند؟ تمام اینها برای این است که كينه‌ها و خشم‌ها را به سبب قضیه‌ای که اصلاً وجود ندارد،‌ بيدار كنند اما انسان‌هاي احمق اين قوم نمي‌دانند خانه‌اي كه آنها ساخته اند،‌ خانه‌ی عنكبوتی است و در مقابل طوفان حقيقت، چيزي از آن باقي نمي‌ماند.

روايتي كه از روي حسادت و كينه نسبت به ابوبكر-اگر نمی دانند- رد كرده اند، ‌امام پنجم خودشان آن را از رسول الله ع نقل كرده و در كتاب‌هاي خودشان موجود مي‌باشد. آري در كتاب «الكافي» خودشان، ‌كه آن را جزو صحيح‌ترين كتاب‌هاي خود مي‌دانند و درباره‌اش مي‌گويند: اين كتاب براي شيعه كافي است. ‌كليني در اين كتاب از حماد بن عيسي از قداح از ابوعبيدالله ؛ روايت كرده است:

پيامبر ع فرمود: «كسي كه راهي را جهت طلب علم بپیماید، خداوند آن راه را برایش راهی جهت رسيدن به بهشت قرار مي‌دهد، و فضل و برتري عالم بر عابد، مانند برتری ماه شب چهارده بر ساير ستارگان است. علما، وارثان انبياء هستند و دينار يا درهمي از آنها به ارث نمي‌برند بلكه علم را از آنها به ارث مي‌برند،‌ پس كسي كه علم را برگزيند خوشبخت است.»[[211]](#footnote-211)

روايت ديگر اين است كه ابوعبدالله، جعفر صادق مي‌گويد: «علما وارثان انبياء هستند و كسي از آنها دينار يا درهمي به ارث نمي‌برد، بلكه تنها احاديث را از آنها به ارث مي‌برند.»[[212]](#footnote-212)

پس مجلسي و همراهانش چه مي‌گويند؟ اگر اين جرم است چرا در شهر خود آن را انجام مي‌دهند؟

غير از اين روايت، دو روايت ديگر وجود دارد كه شيخ صدوق آن را روايت كرده و اين روايت را تأييد مي‌كند:

«از ابراهيم بن علي رافعي،‌ از پدرش،‌ از جدش ابورافع روايت شده كه گفت: فاطمه دختر رسول الله ع با پسرانش، حسن و حسين نزد رسول الله ع آمد و گفت: اي رسول خدا، اينها فرزندان تو هستند. پس چيزي از ارث به اينها بده. فرمود: هيبت و شكوه من براي حسن، و شجاعت و بخشش من براي حسين.[[213]](#footnote-213)

روايت دوم این است که فاطمه گفت: ای رسول خدا ع، اينها فرزندان تو هستند، ‌هديه‌اي به آنان بده. رسول الله ع فرمود: هديه‌ی حسن، هيبت و شكوه من و هديه‌ی حسين، شجاعت و بخشش من است.[[214]](#footnote-214)

مجلسي و بسیاری دیگر خواسته اند كه اثبات كنند، ابوبكر و همراهانش اين امر را نمي‌دانستند و فقط مي‌خواستند علي و اهل بيت را مفلس كنند تا مردم به مال و منال آنها روي نياورند. اين قوم و تفكرشان بسیار تعجب آور هستند. آيا آنها گمان مي‌كنند كه علي و اهل بيت، مانند حکومت‌طلبان و ریاست طلبان هستند که به وسیله‌ی مال و رشوه دنبال حکومت و قدرت باشند؟ اگر اين گونه بود آنها مال زيادي داشتند؛ چون كليني از ابوالحسن – امام دهم شیعیان– روایت مي‌كند كه ديوارهاي هفت گانه وقف فاطمه شده و آنها عبارتند از: 1- دلال 2- عوف 3- حسني 4- صافيه 5- آنچه مادر ابراهيم داشت 6- مثيب 7- برقه.[[215]](#footnote-215)

آيا كسي كه اين ديوارهاي هفت‌گانه را دارد،‌ چیزی از مال کم دارد؟

آنان گمان مي‌كنند كه پیامبر ع اموال دولت را، اموال و ملك خودش دانسته است؟ اين چيزي است كه عقل حتي در اين عصر كه عصر غارت و چپاول و عصر بي‌مبالاتي و عدم تمسّك به دين است، به اين كار راضي نيست. در چنين دوره‌اي می‌بینی كه پادشاهان و حكام اگر بر سرزميني چيره شوند و آن را فتح كنند، ‌آن را ملك خود قرار نمي‌دهند بلكه ملك دولت قرار می‌دهند و در راه مصالح ملت و امور عام و خاص در آن دخل و تصرف مي‌كنند. پس آيا رسول الله ع –پدر و مادر و جانم فداي ایشان باد – از ديدگاه شیعه خودشان را بر ديگران ترجيح مي‌دهد؟ سبحان الله كه اين دروغ و بهتاني بيش نيست. پيامبرِ بزرگوار و مهربان و بخشنده، از چنين تهمتي مبرا است.

نكته‌ی ديگري كه باقي مي‌ماند اين است كه اگر فدك ميراث رسول الله ع است، تنها فاطمه وارث آن نبوده، بلكه دو دختر ابوبكر صديق و عمر فاروق نيز، وارثان آن بوده اند. ابوبکر صديق و عمر فاروق، از فدک چیزی به ارث دو دخترشان درنیاوردند همان طور كه چیزی را به ارث فاطمه درنیاوردند. همچنین عباس، عموي پيامبر ع، كه زنده بود و بدون شك از وارثان پیامبرع بود، ولی با این وجود چیزی از فدک به ارث نبرد.

آیا تصور می‌کنی که معترضان شیعه نمي‌دانند كه در مذهب خودشان، زن از زمين و اموال غير منقول چیزی به ارث نمي‌برد؟

محدثانشان ابواب جداگانه‌ای در اين زمينه آورده اند. به كتاب كليني بنگريد كه باب مستقلي را به نام «زنان از اموال غير منقول چیزی به ارث نمي‌برند» با روايات زيادي در ذيل آن آورده است.

از ابوجعفر – امام معصوم چهارم شیعیان – روايت شده كه گفت: «زنان از زمين و اموال غير منقول چيزي به ارث نمي‌برند».[[216]](#footnote-216)

صدوق، ابن بابويه قمي، در کتاب خود، «من لا يحضره الفقيه» از ابوعبدالله جعفر – امام پنجم شیعیان– آورده كه گفت: «از جعفر سؤال كردم كه زنان در چه چيزهايي ارث مي‌برند؟ گفت: زنان در زمين و اموال غير منقول ارث نمي‌برند.»[[217]](#footnote-217)

آنان اتفاق علمايشان مبنی بر اینكه زن در زمين و اموال غير منقول ارث نمي‌برد[[218]](#footnote-218)، ذكر كرده اند. پس وقتي زن در زمين و اموال غير منقول ارث نمي‌برد، چگونه فاطمه– طبق قول شیعه – خواستار فدك بود؟ بدون شك فدك نيز، جزو اموال غير منقول است و هيچ اختلافي در آن نيست.

اما اين كه ابوبكر، فاطمه را ناراحت كرده و فاطمه برگشته و تا زمان وفاتش ديگر با ابوبکر سخن نگفت، در جواب باید گفت که فاطمه از گرفتن فدك منصرف شد و با رضایت و دلخوشی تا آخر زندگي اش از اين موضوع سخن نگفت.

اما راجع به غصب حقوق فاطمه توسط ابوبکر باید گفت که همین مجلسی با وجود تعصب و بددهنی اش ناچار می‌شود به این واقعیت اعتراف کند که: وقتی كه ابوبكر متوجه شد که فاطمه از او ناراحت است، به او گفت: من فضل و نزديكي تو را با رسول الله ع انكار نمي‌كنم و جز براي پيروي از امر رسول الله ع تو را از فدك منع نكردم، و خدا را شاهد مي‌گيرم كه من از رسول الله ع شنيدم كه فرمود: «نحن معاشر الأنبياء لا نورث، وما تركنا إلا الكتاب والحكمة والعلم»: «ما، جماعت پیامبران ‌از خود چيزي به جاي نمي‌گذاريم جز كتاب و حكمت و علم». من این کار را به اتفاق همه‌ی مسلمانان انجام داده ام و تنها من نیستم که این کار را می‌کنم. اگر تو مال و دارايي مي‌خواهي، هر چقدر از اموال من مي‌خواهي بردار، ‌چون تو عزیز پدرت و شجره‌ی طيبه‌ی فرزندانت هستي و هيچ كس نمي‌تواند فضل تو را انكار كند.[[219]](#footnote-219)

آيا بعد از اين مي‌توان گفت كه ابوبكر او را ناراحت كرده و حقّش را غصب كرده و خواسته كه او را آزار بدهد و او را مفلس كند تا به اهداف و آرزوهاي خود برسد؟

مگر كساني كه قلبشان، قفل و عقلشان بسته و ذهنشان کُند و حواسشان مختل باشد!. بنایی كه آنها مي‌خواستند بر پایه‌ی این اصول سست، جهت اجراي مجالس ماتم و لعن و طعن و غصب حقوق اهل بيت و اثبات کینه‌توزی و دشمني ميان خلفاي پيامبر ع و اصحابش با اهل بيت، برپا کنند، همان روزی که قصد ساختنش کردند، ویران شده است، و داستاني كه مي‌خواستند آن را از وهم و خيال بسازند، برباد رفته و‌ قبل از برپایی در مسير تند بادی قرار گرفت و پراكنده شد.‌ چنان كه سيد مرتضي ملقب به علم الهدي، از روزي كه علي بن ابي‌طالب، همسر فاطمه، خلافت را به دست گرفت، سخن می‌گوید: «وقتي كه اين جريان به علي بن ابي‌طالب رسيد، او در رد فدك سخن گفت و بيان كرد: من از خداوند خجالت مي‌كشم كاري را كه ابوبكر از آن منع كرده و عمر آن را تأیید كرده، ‌بخواهم.»[[220]](#footnote-220)

به همين دليل، وقتي از ابوجعفر محمد باقر در اين باره سؤال شد كه «ای ابوجعفر، جانم فداي تو باد! آيا معتقد هستي كه ابوبكر و عمر حق شما را خورده و به شما ظلم كرده اند؟ گفت: خير،‌ قسم به كسي كه قرآن را نازل كرده تا جهانيان را از عذاب قيامت بترساند،‌ به اندازه‌ی يك دانه خردل به ما ظلم نكرده اند. گفتم: آيا آنان را دوست بدارم؟ گفت: آري در دنيا و قيامت آنان را دوست بدار، و هر گناهی که به خاطر دوست داشتن آنها به تو رسید، به گردن من باشد».[[221]](#footnote-221)

زيد بن علي بن حسين، برادر باقر، نيز، مانند آنچه جدّ اولش، علي بن ابي طالب، درباره‌ی فدك مي‌گويد، تكرار مي‌كند و برادرش، محمد باقر، وقتي كه بحتري بن حسان از او سؤال مي‌كند، ‌مي‌گويد: «به زيد بن علي ؛ گفتم كه من كاري را كه ابوبكر كرده،‌ زشت مي‌دانم؛ زیرا او فدك را از فاطمه گرفت. زید گفت: ابوبكر مرد مهربان و بخشنده‌اي بود و ناپسند می‌دانست از اين كه كاري را كه رسول الله ع انجام داده،‌ تغيير بدهد. پس فاطمه نزد وي آمد و گفت: رسول الله ع فدك را به من داده است. ابوبکر گفت: آيا شاهدي برای آن داري؟ پس علي ؛ را آورد و علی بر آن شهادت داد. سپس ام ايمن آمد و گفت: آيا شما شهادت نمي‌دهيد كه من بهشتي هستم؟ گفتند: چرا، شهادت می‌دهیم که تو بهشتی هستی. پس ام ايمن گفت: من شهادت مي‌دهم كه رسول الله ع فدك را به فاطمه داد. ابوبكر گفت: مرد يا زن ديگري بياوريد كه شهادت بدهد تا مستحق آن حق شويد. سپس زيد گفت: قسم به خدا اگر اين مسأله براي من پيش مي‌آمد، مانند ابوبكر قضاوت مي‌كردم».[[222]](#footnote-222)

آيا پس از اين توضيحات، نيازي به توضيح بيشتر وجود دارد؟

قبل از اين كه بحث را در اين باره به پايان برسانیم، می‌خواهیم دو روايت از كليني را در اینجا بیاوریم:

روايت اول، روایتی است كه وي از ابوعبدالله جعفر، روايت كرده كه گفت: «انفال مادامی که سواره یا جماعتی که بر آن مصالحه کرده اند یا جماعتی که این مال به دستشان داده شده، به آن دسترسی پیدا نکرده باشند و هر زمين خرابه و ويرانه و درون دره ها، از آنِ رسول خداع و امامِ بعد از وي است که به صلاحدید خود آن را خرج می‌کند».[[223]](#footnote-223)

اين روایت به صراحت‌ بيان مي‌كند كه امام بعد از پيامبر ع لايق‌ترين مردم برای تصرف در اين امور بوده است.

روايت دوم كه می‌خواهیم بیاوریم، باز از اصول كافي روايت شده که ابوالحسن موسي – امام هفتم شیعیان – بر مهدي وارد شد و ديد كه او چيزهايي را كه به ستم گرفته شده اند به صاحبانش باز مي‌گرداند. گفت: «ای اميرالمؤمنين، ‌چيزهايي كه به ستم از ما گرفته شده اند، ‌چه مي‌شود؟ گفت: چه چيزهايي اي ابوالحسن؟ ‌گفت: فدك. مهدي به او گفت: حدود آن را برايم مشخص كن. گفت: از كوه احد تا عريش مصر و تا سيف البحر و دومة الجندل.»[[224]](#footnote-224)؛ يعني، نصف دنيا. بنگريد به اين قوم و دروغ هايشان. يكي از روستاهاي خيبر كجا و نصف دنيا كجا؟

جاي بسي تعجب است كارهاي اين قوم و دروغ‌هاي آنان كه چگونه يك امر كوچك را بزرگ جلوه مي‌دهند و همين سخنان دليل مبالغه و بيهوده‌گويي‌های اين قوم است.

بدین صورت اين بحث درباره‌ی فدك و فضايل امير المؤمنين و خليفه‌ی صادق رسول الله ع و افضل بودن و برحق بودنش برای خلافت و امامت بعد از پیامبر ع و محبتش نسبت به اهل بيت که در پرتو اقوال و افعال اهل بیت و از كتاب‌هاي خودشان بود، را به پایان می‌بریم. سپس به خليفه‌ی دوم،‌ عمرفاروقس، جدا كننده‌ی حق از باطل مي‌پردازيم.

ديدگاه اهل بيت درباره‌ی عمر فاروق :

عمر بن خطابس، قائد اسلام، امير مؤمنان، قهرمان ملت، سنگ مرکزی آسياي مسلمانان، باني عظمت و شوكت آنها، فاتح قيصريه، شكست دهنده‌ی كسري، بالابرنده‌ی پرچم الهي، تعالي دهنده‌ی كلام خدا و رساننده‌ی اسلام از قلب جزيرة العرب به نقاط دور دست دنيا، ناشر عدل و اجرا كننده‌ی احكام شريعت براي دور و نزديك و فقیر و ثروتمند، شجاع و نترس در مقابل سرزنش سرزنش كنندگان، نابود كننده‌ی شرك و بدعت و كفر و گمراهي، حامي حق و شريعت، جدا كننده‌ی حق از باطل، عادل ميان تمام مردم چه امير و چه مأمور، مایه‌ی تقويت دين خدا، نابود كننده‌ی طاغوت و كفر و بتها، راهنما، راستگو، امانتدار، مرشد و مصلح، محبوب اهل بيت بود همان طور كه محبوب سرور فرزندان آدم، حضرت محمد ع بود. همان كسي در حالی كه بر زمين راه مي‌رفت، پیامبرع درباره اش فرموده است: «دخلت الجنة … ورأيتُ قصراً بفنائه جارية، فقلت: لمن هذا؟ فقالوا: لعمر بن الخطاب»[[225]](#footnote-225) :«وارد بهشت شدم... و قصري دیدم که در حیات آن یک کنیز بود.. گفتم: اين مال كيست؟ گفتند: مال عمر بن خطاب است.

پيامبرع كه از روي هوي و هوس صحبت نمي‌كند و تنها از روي وحي سخن مي‌گويد، می‌فرماید: «بينا أنا نائم رأيتني على قليب عليها دلو، فنزعت منها ما شاء الله، ثم أخذها ابن أبي‌قحافة الصديق، فنزع منها ذنوباً[[226]](#footnote-226) أو ذنوبين وفى نزعه ضعف، والله يغفر له ضعفه، ثم استحالت غرباً[[227]](#footnote-227) فأخذها عمر بن الخطاب فلم أر عبقرياً ينزع نزع عمر حتى ضرب الناس بعطن»[[228]](#footnote-228) – وفي رواية – «حتى روى الناس وضربوا بعطن»[[229]](#footnote-229): «در حالي كه خواب بودم، ديدم كه دلوي بر چاهی گذاشته شده بود، هر چه خدا خواست از آن آب کشیدم. سپس ابن ابي قحافه (ابوبكر صديق) آن را گرفت و یک دلو یا دو دلو از آن آب کشید و در کشیدنش کمی ضعف وجود داشت و خدا ضعفش را می‌بخشاید. سپس دلو به دلو عظیمی تبدیل شد و عمر بن خطاب آن را گرفت. هيچ قهرمانی ندیده ام که همچون عمر از چاه آب بکشد. آن قدر آب از چاه کشید که مردم شترانشان را سیراب کردند و همان جا شتران را فرو خواباندند و اطراف آب برایشان آغل ساختند-و بر اساس روایت دیگری تا اینکه مردم سیراب شدند و برای چهارپایانشان کنار آب آغل ساختند».

پيامبر ع -كه از روي هوي و هوس صحبت نمي‌كند و تنها از روي وحي سخن مي‌گويد- مي‌فرمايد:«إن الله جعل الحق على لسان عمر وقلبه» : **«**خداوند حق را بر زبان و قلب عمر قرار داده است».[[230]](#footnote-230)

اين عمر بن خطابس از زبان پيامبر ع بود. اين سه حديثي كه از امام دو عالم و رسول ثقلين – جانم و پدر و مادرم فدايش باد – ذكر كرديم از كتب معتبر اهل سنت بود. البته اين برخلاف روش و عادت ما در اين كتاب است؛ زیرا قرار بود جز از كتاب‌هاي خود شیعه، چيزي ذكر نكنيم؛ چون از علي بن ابي طالبس، امام معصوم و اول شیعه، روایت خواهیم کرد که ‌اين حديث را با اقوال واضح و صریح خود که در کتاب‌های شیعه روایت شده، تأييد می‌کند.

پس بنگريم كه اهل بيت و سرور آنها درباره‌ی اين مصلح نيكوكار امت اسلامي، چه مي‌گويند.

علي بن ابي‌طالبس مي‌گويد: فاروق و ولايت وي تصدیق کننده‌ی رؤياي سرور فرزندان آدم، پیامبرع بود كه عمر بن خطابس را به آن بشارت داد: «يك والي، سرپرستی مردم را به عهده گرفت كه به وسيله‌ی وي ثبات و استواري در دين ايجاد شد.»[[231]](#footnote-231)

ميثم بحراني شيعي، شارح نهج البلاغه، و همچنين دنبلي در شرح سخن وي مي گويند: اين والي، عمر بن خطاب بوده و استواري وي كنايه از ثبات و استقامت و پايداري در راه دين است.[[232]](#footnote-232)

ابن ابي‌الحديد معتزلي شيعي در ذيل اين خطبه مي‌گويد: اين والي، عمر بن خطاب بوده و اين سخن از سخنان علي است که در زمان خلافت طولاني عمر بن خطاب گفته است و در آن به نزديكي وي با پيامبر ع اشاره كرده است. تا جايي كه مي‌گويد: مردم پس از پيامبر ع با رأي خود كسي را انتخاب كردند كه در حد توانش میانه‌روی کرد و راستی و درستی را ایجاد کرد. سپس بعد از او خليفه‌ای دیگر سرپرستی مردم را به عهده گرفت. پس دین را بر پای داشت و خودش ثابت قدم و استوار ماند تا اینکه دين استواری و ثبات خود را به دست آورد.[[233]](#footnote-233)

پس به حضرت علي بنگريد كه چگونه اين اوصاف را به حضرت ابوبكرس و حضرت عمرس نسبت مي‌دهد و آنها را دقیقاً تصدیق کننده‌ی رؤياي پيامبر مي‌داند، و عمر فاروق را مصداق مژده‌ی پیامبرع قرار می‌دهد، و بنگرید که چگونه اعتراف می‌کند که دین در زمان خلافت مبارك حضرت عمر فاروق استقرار یافت و اسلام در ایام خلافتش قدرت گرفت. آيا كسي از ميان شيعه پيدا مي‌شود كه به اين سخن علي بن ابي طالب– امامي كه از ديدگاه خود آنها خطا و اشتباه نمي‌كند- تمسک جوید؟

به علاوه، خطبه‌اي كه حضرت علی در آن به مدح حضرت عمر پرداخته و او را مصداق بشارت رسول اكرم ع دانسته،‌ همان خطبه‌اي است كه در ايام خلافت خود بيان كرده است، به طوري كه ضرورتي براي تقيّه‌ی دروغ شيعه وجود نداشت كه آن را امامانشان نسبت داده اند.

چه بسيار خطبه‌هايي كه حضرت علي در نهج البلاغه آورده و بر این مفهوم دلالت مي‌كند كه عمر فاروق سبب عزت دين و سربلندي اسلام و عظمت مسلمانان و توسعه‌ی سرزمين‌هاي اسلامي بود و او مردم را به راه روشن و راست هدايت مي‌كرد و فتنه‌ها را ريشه كن و كجي‌ها را راست و باطل را نابود و سنت اطاعت از خداوند همراه با ترس را زنده كرد. به پسر عموي پيامبر و پدر نوه‌هاي وي بنگريد كه چگونه در مدح عمر فاروق مبالغه كرده و مي گويد: «ماشاالله به فلانی! او كجي را راست نمود و بيماري را معالجه كرد و سنت را برپا داشت و تباهكاري را پشت سر انداخت و پاك جامه و كم عيب از دنيا رفت. نيكويي خلافت را دريافت و از شرّ آن پيشي گرفت. طاعت خدا را به جا آورد و از نافرماني او پرهيز كرد و حقش را ادا نمود و پس از وفاتش مردم راه‌هاي گوناگون را در پیش گرفتند که هیچ گمراهی نمی‌تواند راه درست را پیدا کند و هدایت یابد و هیچ هدایت کننده‌ای به راه درستش يقين و باور ندارد».[[234]](#footnote-234)

ابن ابي‌الحديد مي‌گويد: در اين جا منظور از فلاني عمر بن خطاب است. من نسخه‌اي را با خط ابوالحسن رضا، گرد آورنده‌ی نهج البلاغه، يافته ام كه در زير فلاني، نوشته شده بود: عمر. و از ابوجعفر يحيي بن ابي زيد علوي در این باره پرسيدم، به من گفت: او عمر است. به او گفتم: آيا امير المؤمنين او را ستود؟ گفت: آري.[[235]](#footnote-235)

ابن ميثم[[236]](#footnote-236)و دنبلي و علي نقي در الدرة النجفية[[237]](#footnote-237)و شرح النهج فارسي[[238]](#footnote-238)، مانند آن را آورده اند.

بنگريد كه عليس چگونه در ملأ عام با صداي بلند درباره‌ی عمر فاروق مي‌گويد: «او كجي را راست و بيماري‌ها را دوا كرد و به سنت نبوي عمل كرد و فتنه‌ها را نابود كرد و به سمت پروردگارش رفت در حالي كه چيزي او را نمي‌آزرد و بهترين ولايت و خلافت را داشت. به طرف خداي متعال شتافت در حالي كه دستش به قتل و خونريزي كه ميان مسلمانان رخ داد، آلوده نشد. او خدا را اطاعت مي‌كرد و معصيت نمي‌ورزيد و در اداي حق الله، تقوا داشت و در آن كوتاهي و ظلم نمي‌کرد».

عمر همان شخصیتي است كه زیبا است درباره‌اش گفته شود: در عصر وي، دين با وجود او استواري يافت. -علي همان رهبر اهل بيت- فاروق را پناهگاه اسلام و مسلمانان و مرجع آنها مي‌شمارد. بنگر كه چگونه او را با اين اوصاف توصيف مي‌كند و هنگام جنگ با روم در مشورت با او مي‌گويد:

«تو خود به باطن اين دشمن آگاهي،‌ مواجهه با آنها مساوي با شكست است.‌ مسلمانان در سرزمين‌هاي دوردست، قدرتي ندارند و بعد از تو مرجعي نيست كه به آن مراجعه كنند. ‌يك نفر مبارز را به همراه ناصحان و مصلحان نزد آنها بفرست. اگر خداوند مسلمانان را پیروز کرد، این همان چیزی است که تو دوست داری و اگر خلاف آن پيش بيايد، تو یاور و پناهگاه مسلمانان باقی می‌مانی».[[239]](#footnote-239)

ابن ابي الحديد در شرح این خطبه می نویسد: «تنكب» مجزوم است؛ زیرا بر «تسر» عطف می‌شود و «كهفة» یعنی غاری که بدان پناه برده می‌شود. «كانفة» هم روایت شده یعنی جهت و سمتی که انسان را حفظ می‌کند. «حفزت الرجل أحفزه» یعنی به شدت او را کشید. «ردأ» یعنی یاور، و «مثابة» یعنی محل امن و پناهگاه **ﭽ ﯠ ﯡ ﯢ ﭼ** البقرة: ١٢٥ علیس پیشنهاد کرده که عمرفاروق شخصاً به جنگ نرود از ترس اینکه مبادا بلایی سرش بیاید و همه‌ی مسلمانان به خاطر از بین رفتن او که به منزله‌ی سر برای بدن مسلمانان است، از بین بروند، بلکه به جای خود فرمانده‌ای بفرستد و خودش در مدینه بماند که اگر خدای ناکرده مسلمانان شکست خوردند، او مرجع و پناهگاه شان باشد.[[240]](#footnote-240)

وقتي خواننده این خطبه را مي‌خواند، عشق و علاقه‌ای عميق در خلال كلمات علی و حرص بر شخصيت و حيات و اميد و آرزو به بقاي حكومت و خلافت عمر را احساس می‌کند تا او ذخيره‌اي براي اسلام و مسلمانان باشد. اين بر خلاف پندار انسان‌هاي كينه توز و سركش است. شایان ذکر است که عمر فاروق خود تصميم قاطع داشت كه همراه لشكريان اسلام به جنگ با روم برود و علي نيز، اين را مي‌دانست و با وجود اين مي‌خواست، تا جايي كه مي‌تواند مانع وي بشود، چرا كه او باعث عزت و سربلندي اسلام و افتخار و عظمت آن بود و تا اين كه هيچ امر بدي، نتواند چهره‌ی اسلام و دولت اسلامی را دگرگون كند. تازه اميرالمؤمنين عمر بن خطاب س مي‌خواست كه علي س را در پايتخت اسلام جايگزين خود كند.[[241]](#footnote-241) و اين فرصتي طلايي براي علي س بود كه اگر به گمان اين خيالباف‌ها حقش ضايع شده بود، حقش را بگيرد. گماني كه كتاب‌های خود را از آن انباشته كرده اند و چه بسا به خاطر آن گريه‌اي طولاني همچون گریه‌ی برادران يوسف داشته اند. در حقیقت قضيه کاملاً برعكس بود؛ چون علی‌ای که شیعیان از وی حمایت می‌کنند و خود را وكيل‌مدافع و حامي وي به حساب می‌آورند بلكه به جای او می‌جنگند و کاسه از آش گرم ترند، علی دقیقاً خلاف آنچه که شیعه پنداشته اند عمل کرد و در طول مدتِ خلافت عمر، همراه وي بود و مانند يك نگهبان خود را برای او به خطر می‌انداخت و مصالح و بقا و دوام او را می‌خواست. خیرخواه وي بود و صلاح امت و رستگاری آنها را می‌خواست. به همين دليل وقتي عمر س درباره ی رفتن شخص خود به جنگ با ايران با علی س مشورت كرد، علی او را از این کار منع كرد و گفت:

1. ياري نمودن و خوار كردن اين امر به انبوهي و كمي نیست و این دين خداست كه آن را پيروز کرده و لشكر خداست كه آن را مهيا ساخته و كمك کرده تا به مرتبه‌اي برسند كه بايد برسند، و جائي كه بايد آشكار شود آشكار شده است و ما منتظر وعده‌های خداوند هستیم.
2. جایگاه زمامدار دين و حكمران مملكت، مانند رشته مهره‌ای است كه آن را گرد آورده و به هم پيوند مي‌زنند، پس اگر رشته بگسلد، مهره‌ها از هم جدا شده، پراكنده مي‌گردند، ‌و هرگز همه‌ی آنها گرد نمی‌آیند.
3. اگر چه امروز عرب اندك است، اما به سبب دين اسلام بسيارند،‌ و به خاطر اجتماع و اتحاد و یکپارچگی شکست ناپذیرند.

پس تو مانند ميخ وسط آسياب باش ‌و آسياب را با عرب بگردان و آنان را به جنگ بفرست و خود به كارزار مرو؛ ‌زيرا اگر تو از اين زمين بيرون روي، عرب از اطراف و نواحي آن، عهد تو را شكسته و فساد و تباهكاري مي‌نمايند، تا كار به جائي مي‌رسد كه حفظ و نگهباني سرحدات كه در پشت سر گذشته‌اي، برای تو از رفتن به كارزار مهم تر مي‌گردد.

1. ايراني‌ها تو را ببينند، مي‌گويند: اين پيشواي عرب است که اگر او را از بين ببريد، آسودگي می‌يابید، ‌و اين حرص، ايشان را بر تو و طمعشان را در تو سخت تر و زيادتر مي‌گرداند.
2. آنچه تو راجع به آمدن ايراني‌ها به جنگ با مسلمانان يادآوري نمودي،‌ خداوند سبحان از آمدن ايشان بيش از تو كراهت دارد و او به برطرف نمودن آنچه از آن كراهت دارد، تواناتر است.
3. اما آنچه راجع به تعداد بسيار زیاد ايشان ذكر كردي، پيش از اين به خاطر لشکر زیادی جنگ نمي‌كرديم،‌ بلكه به كمك و ياري خداوند متعال مي‌جنگيديم.[[242]](#footnote-242)

آيا بعد از اين براي كسي شكي باقي مي‌ماند كه عليس، عمر فاروق س را مصداق رؤياي رسول الله ع مي‌دانست، رؤيايی كه از آن خبر داده بود و به مسلمانان مژده داده بود كه اسلام در عصر و عهد وي توسعه مي‌يابد و به همين دليل عليس گفت: «خداوند به ما وعده داده و او وعده اش را عملي مي‌كند و لشكريانش را ياري مي‌دهد... تا آخر کلامش».

علي به اين كلام پيامبر ع اشاره كرده كه مي‌فرمايد: **«ثم استحالت غرباً فأخذها عمر بن الخطاب، فلم أر عبقرياً ينزع نزع عمر حتى ضرب الناس بعطن»:** «سپس این دلو به دلو بزرگی تبدیل شد و عمر بن خطاب آن را برداشت، هیچ قهرمانی را ندیده ام که همچون عمر آب از چاه بکشد. –آن قدر آب از چاه کشید- تا جایی که مردم کنار آب برای چهارپایان شان، آغل ساختند». رسول الله ع راست گفت.

علاوه بر اين، توجه مردم را به اين كلام و وعده‌ی الهي جلب مي‌كند كه در كتابش كه باطل در آن راه ندارد، آمده است:

**ﭽ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﭼ** النور: ٥٥ «خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، وعده‌ی نیکو داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین قرار می‌دهد، همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند، جانشین قرار داد، و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند».

منظور از بيان اين نكته كه مي‌گويد: ما بر اين وعده‌ی الهي هستيم، اين است كه خداوند به مؤمنان و صالحان قدرتمند در روي زمين وعده داده است، پس ما مؤمن هستيم و تو اي فاروق، امير مايي؛ و خداوند وعده‌ی خود را درباره‌ی خدمت تو عملي مي‌كند و لشكريانش را كه زير پرچم رهبري حكيمانه‌ی تو و توضيحات مرشدانه‌ی تو هستند،‌ ياري مي‌دهد. چون دين خداوند بايد آشكار و غالب باشد؛ چون تو والي امر آن و تدبیر کننده‌‌ی مسائل آن هستي و تو شأن و جايگاه مخصوص خود را داری. چون اگر تو بميري، وضعیت دین و مسلمانان آشفته و اتحاد و جمع مسلمانان متفرق می‌شود و نيروها ضعيف می‌گردند قدرت و شوكت شان از بین می‌رود. مردم پراكنده مي‌شوند تا جايي كه اميدي به اجتماع و اتحاد آنها بعد از آن وجود ندارد.[[243]](#footnote-243) پس وقتي نظم حكومت از بین برود، واحدهاي آن نیز، از هم گسيخته مي شوند. (دانه‌‌هاي تسبيح پراكنده مي‌شوند و هيچ‌گاه جمع نمي‌شوند.)

همچنين به اين دعای پيامبرع اشاره دارد كه فرمود: «اللهم أعز الإسلام بعمر بن الخطاب»: «خداوندا، اسلام را به واسطه‌ی عمر بن خطاب عزيز و قدرتمند بفرما». مجلسي آن را در بحار الأنوار از محمد باقر روايت كرده است.[[244]](#footnote-244) دعاي پيامبرع حتماً قبول می‌شود.

سالار اهل بيت خاطرنشان ساخته كه عمر فاروق مانند هيچ انسان ديگري نيست. بلكه او محوري است كه سنگ آسياب اسلام و مسلمانان عرب پيرامون وي مي‌چرخند. وقتي محور نباشد،‌ سنگ آسياب نمي‌تواند بچرخد. به همين دليل پیشنهاد کرده كه اگر تو از اين سرزمين بيرون بروي عرب از اطراف و نواحي آن، عهد تو را شكسته و فساد و تباهكاري مي‌نمايند. چون مي‌دانند كه عمر فاروق اصل است. اگر اصل از بين برود،‌ اثري از فرع باقي نمي‌ماند؛ چون او محور است و اگر بشكند، سنگ آسياب نيز، مي‌شكند و نمي‌چرخد و چون تو حامي واقعي قوم هستي و حافظ عورت آنها مي‌باشي،‌ ما تو را رها نمي‌كنيم كه خود را به دست مردن بسپاري، ‌چون ما و اقوام ديگر به تو نيازمنديم.

علي س چقدر نيكو و زيبا آنچه در دل داشته گفته است و چقدر زيبا اعتقاد خود را نسبت به عمر فاروق بيان كرده است.

اين عليس است كه معتقد است خداوند حقيقت را بر زبان و قلب عمر س قرار داده است. او معتقد بود كه حضرت عمر بيان کننده‌ی احاديث رسول الله ع است و به همين دليل با سيره‌ی عملی وي حتي در امور كوچك و پيش پا افتاده هم، اختلاف ندارد. دينوري شيعي[[245]](#footnote-245)نقل كرده که وقتي علی قدم در كوفه گذاشت به او گفتند: ای امير المؤمنين، آيا در قصر فرود مي‌آيي؟ گفت: «نيازي به قصر ندارم،‌ چون عمر بن خطاب از آن خوشش نمي‌آمد،‌ در ميدان عمومي اين جا فرود مي‌آيم. سپس وارد مسجد بزرگ شهر شد و آن جا دو ركعت نماز خواند، سپس در ميدان عمومي شهر فرود آمد».[[246]](#footnote-246)

هنگامي كه درباره‌ی رد فدك سخن گفت،‌ حضرت علي از اين كه كاري خلاف آنچه که حضرت عمر انجام داده، بکند خودداري ورزيد. اين سيد مرتضي است كه می‌گوید: وقتي قضيه‌ی فدک به گوش علی رسيد، در رد فدک گفت: «من از خداوند شرم دارم كاري را كه ابوبكر از آن منع كرده و عمر آن را تأیید كرده، انجام دهم».[[247]](#footnote-247)

در اين جا براي تأييد اين سخن سه روايت را از كتاب‌هاي شیعه ذكر مي‌كنيم:

روايت اول از حسن بن علي بن ابي طالبس است كه مي‌گويد: «من ندیدم كه علي در جايي با عمر مخالفت كرده باشد يا موقع رفتن به کوفه، آنچه که عمر انجام داده بود،‌ تغيير دهد.»[[248]](#footnote-248)

روايت دوم اين است كه اهالي نجران نزد علي آمدند تا از كارهايي كه عمر در حقّ آنها انجام داده بود، شكايت كنند. علي در جواب آنها گفت: «كارهاي عمر همه درست است، و من چيزي از آنها را تغيير نمي‌دهم».[[249]](#footnote-249)

روايت سوم آن است كه حضرت علي هنگامي كه پا در كوفه گذاشت، گفت: «گره اي را كه عمر زده، هيچ گاه باز نمي‌كنم».[[250]](#footnote-250)

تمامي اينها نشانگر اين است كه حضرت علي معتقد بود، حضرت عمر کسی است كه با توجه به خبر پيامبر ع به وي الهام شده و شخصي است محكم و مصمم كه حقيقت در هر جايي همراه وي است.

اما اين كه حضرت عمر بهشتي بوده است، چنان كه در حديثي كه از رسول الله ع روايت كرديم،‌ آمده است، ‌علي بن ابي‌طالب و پسر عمويش و يكي از رجال معتمد و امير معتمدان، عبدالله بن عباس س، به آن شهادت داده اند.

ابن ابي‌الحديد، اين روايت را آورده كه: «هنگام ضربه خوردن عمر از ابولؤلؤ مجوسي ايراني، دو پسر عموي رسول الله ع، عبدالله بن عباس و علي بن ابي‌طالب، بر او وارد شدند. ابن عباس گفت: ما صداي وا عمراي ام كلثوم (دختر علي) را شنيديم كه زن‌هاي ديگر همراه او بودند و از گريه‌ی آنها خانه به لرزه در آمده بود. عمر گفت: واي بر مادر عمر اگر خدا عمر را نبخشد.‌ گفتم: امیدوارم که جهنم را نبینی جز آن مقداری كه خداوند در كتابش آورده است: **ﭽ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﭼ** (مريم: ٧١) غير از اين نیست كه ما مي‌دانيم تو اميرالمؤمنين و سيد و سالار مسلمانان هستي که مطابق كتاب خدا قضاوت می‌کردی و به صورت مساوي تقسيم می‌کردی. از گفته‌ی من خوشش آمد. پس ‌نشست و گفت: ای ابن عباس! آيا برای من به این امر گواهی می‌‌دهی؟ ترسيدم و لرزيدم و علي بر شانه‌هاي من زد و گفت: شهادت بده. در روايتی دیگر آمده است: چرا مي‌ترسي اي امير مؤمنان؟ قسم به خدا كه اسلام تو قوي و امارت تو افتخار بود كه زمين را از عدل پر كردي. گفت: آيا تو نيز، اين گونه شهادت مي‌دهي، اي ابن عباس؟ راوی گوید: گويي ابن عباس از اين شهادت خوشش نيامد و ساکت شد. علي به او گفت: بگو بله و ‌من نيز، با تو هستم. پس ابن عباس گفت: بله، شهادت می‌دهم».[[251]](#footnote-251)

علاوه بر اين، حضرت علي معتقد بود كه حضرت عمر بهشتي است؛ چرا كه از زبان پيامبر شنيده بود. به همين دليل، آرزو مي‌كرد كه خداوند اعمالي را كه حضرت عمر در زندگي انجام داده به وي القا كند. همچنان كه سيد مرتضي و ابوجعفر طوسي و ابن بابويه و ابن ابي‌الحديد روايت كرده اند:

هنگامي كه عمر را غسل و كفن كردند، علي وارد شد و گفت: «سلام و درود خدا بر او باد كه كسي محبوب‌تر از اين شخص کفن شده که در حضور شماست،‌ نيست.‌ در حالي كه نامه‌ی عمل خود را به خدا عرضه مي‌دارد».[[252]](#footnote-252)

اين روايت به طور كامل در كتاب‌هاي اهل سنت از جمله المستدرك حاكم[[253]](#footnote-253)، التلخيص ذهبي، مسند احمد و طبقات ابن سعد آمده است.[[254]](#footnote-254) و مانند آن در صحیح بخاري و صحیح مسلم آمده است.

اما ابن ابي‌الحديد بيان مي‌‌كند: وقتی به امير المؤمنين، عمر ضربت زدند، مردم از نماز خواندن منصرف شدند؛ در حالي كه او در خونش مي‌غلتيد، ديگر نماز صبح نخواند. گفتند: «ای امير المؤمنين، نمازت را بخوان. ‌سرش را بلند كرد و گفت: به خدا در اسلام كسي كه نمازش ضايع بشود، خوشبخت نيست. پس خواست برخيزد ناگاه خون از جراحتش جهيد و گفت: دستاري برايم بياوريد. ‌سپس زخمش را با آن بست و نماز خواند و مناجات كرد و سپس به پسرش عبدالله نگريست و گفت: صورتم را بر زمين بگذار، ‌ای پسرم عبدالله. عبدالله گفت: جرأت نكردم و فكر كردم كه مقداري از مغزش روي صورتش ريخته است. بار ديگر گفت: پسرم،‌ صورتم را بر زمين بگذار. عبدالله گفت: من اين كار را نكردم. ‌بار سوم گفت: صورتم را بر زمين قرار بده. فهميدم كه مقداري از مغزش بود و مانعش شدم كه او سرش را بر آن قرار بدهد، پس سرش را بر زمين گذاشتم و به ريشهايش نگاه كردم كه مملو از خاك بود و هنگامي كه چشمم به گِلي كه به چشمانش چسبيده بود افتاد،‌گريستم و گوشهايم را جلو بردم، شنيدم كه گفت: واي بر مادر عمر، اگر خداوند از عمر نگذرد». در روايتي دیگر آمده كه علي آمد و بالاي سر او گفت: «كسي محبوب‌تر از این شخص كفن شده، نزد من نيست كه نامه‌ی عمل خود را به خدا عرضه مي‌دارد».[[255]](#footnote-255)

آيا پس از اين، مجالي باقي مي‌ماند براي كسي كه بگويد علي عمر را بهشتي محسوب نكرده است؟ آيا از ميان مردم كسي آرزو مي‌كند كه عمل و كارنامه‌ی عملش، مانند عمل و كارنامه‌ی وي باشد؟

آيا بيشتر از اين وجود دارد؟ ‌چرا كه حضرت علي س شهادت داده كه: «بهترين اين امت پس از پیامبرع، ابوبكر و عمر بوده اند».[[256]](#footnote-256)

حضرت علی درباره‌ی حضرت عمر و حضرت ابوبکر در نامه‌اش می‌گوید: این دو نفر امامان هدایت و بزرگان اسلام و کسانی اند که پس از رسول خداع به آنان اقتدا می‌شود و هر کس به آنان اقتدا کند، از گمراهی و انحراف محفوظ می‌ماند».[[257]](#footnote-257)

همچنين از رسول الله ع روايت شده كه فرمود: «إن أبابكر مني بمنزلة السمع، وإن عمر مني بمنزلة البصر»[[258]](#footnote-258): «ابوبكر براي من مثل گوش، و عمر مثل چشم است».

شایان ذکر است كه اين روايتی که حضرت علي از رسول الله ع روايت كرده، پسرش حسن نيز، آن را از علي روايت كرده است.

تمجید عمر فاروق توسط اهل بيت:

ابن عباسس، يكي از برجسته‌ترين افراد اهل بيت نبوت و بزرگ آنان و پسر عموي پيامبر ع، حضرت عمر را این گونه تمجید می‌کند: «خداوند عمر را بيامرزد، ‌او همنشين اسلام و پناهگاه يتيمان بود و نیکی‌ها به او ختم می‌شد و جايگاه ايمان و قلعه‌ی ضعيفان و پناهگاه پاكان بود. در راه خدا صبر ورزيد تا دين وي را واضح و آشكار كرد و سرزمين‌ها را فتح كرد و بندگان را امنیت داد».[[259]](#footnote-259)

ساير اهل بيت نيز، در مدح و ثناي وي مبالغه كرده اند. همچنان كه در سخن گفتن از ابوبكر صديقس توضيح داده شد كه از زين العابدين علي بن حسين بن علي، ‌از پسرش محمد باقر و زيد شهيد، ‌از جعفر بن باقر ملقب به صادق روايت شده، و اینکه او بر مزار حضرت ابوبکر و حضرت عمر رفته و بر آن دو سلام و درود می‌فرستاد و آنان را دوست می‌داشت. تمام اين مطالب، هنگام سخن از ابوبكر بن ابي‌قحافهس توضيح داده شد.

قبل از اين كه به مطلب ديگری بپردازيم، روايت ديگري را به آنچه گفته ايم، ‌اضافه می‌كنیم و آن روايتي است كه كليني در كتاب الروضة من الكافي، آورده است:

جعفر بن محمد–امام ششم شيعیان– تنها به دوستی با ابوبكر و عمر اكتفا نكرده بلكه پیروانش را به دوستی با آنان، نیز امر كرده است. یار و رفیق مشهور وی از نظر شیعه، یعنی ابوبصير مي‌گويد: «نزد ابوعبدالله ؛ نشسته بودم، ‌كه مادر خالد بر ما وارد شد، اجازه گرفت که پیش ابوعبدالله برود. ابوعبدالله گفت: آیا خوشحال می‌شوی كه كلام او را بشنوي؟ ابوبصیر گوید: گفتم: آري. ابوعبدالله گفت: پس اجازه اش بده که داخل شود. ابوبصیر گفت: ابوعبدالله مرا بر روی بوریا نشاند. وی افزود: سپس مادر خالد وارد شد و سخن گفت. دیدم که زن بلیغ و ناطقی است و درباره‌ی ابوبكر و عمر سؤال كرد. ابوعبدالله گفت: آنها را دوست بدار. ام خالد گفت: هنگام ملاقات با خدا می‌گويم تو مرا به دوستی با آنها امر كرده اي؟ ابوعبدالله گفت: چشم.[[260]](#footnote-260)

اين همان امام ششم شیعیان است كه آنان مذهب خود را به اسم او نامگذاری کرده و شريعت خود را بر اساس شريعت وي گذاشته اند، به طوري كه خود را جعفري نامیده اند. سَر مذهبشان، امام جعفر تنها خودش ابوبكر و عمر را دوست ندارد و بس، بلكه پيروانش را به دوستی با آنها امر كرده است. رحمت خداوند بر همگي آنها باد! و رحمت خداوند بر كساني باد كه از امر وي و امر اجدادش درباره‌ی دوستی با ابوبكر و عمر فاروق و ساير اصحاب (رضوان الله عليهم اجمعين) تبعيت كرده اند.

علي ام كلثوم را به همسري عمر فاروق ش در می‌آورد:

بر این اساس، علي بن ابي طالبس دخترش را كه از فاطمه، دختر پيامبرع، متولد شده بود به عقد عمر فاروقس در مي‌آورد. اين هنگامي بود كه حضرت عمر درخواست ازدواج با وي را مطرح كرده بود و حضرت علي به درخواست وي رضايت داد؛ زیرا از وي مطمئن بود و به وي اعتماد داشت و به فضايل و مناقب و محاسن و نيك رويي او اعتراف مي‌كرد و روابط محكم و مبارك و صمیمانه‌ی خود را با وي اظهار مي‌داشت؛ روابطي كه قلب حسودان يهودي و دشمنان اين امت را مي‌سوزاند و آنها را نااميد مي‌كند. در واقع تمام مورخان و نسب‌شناسان و محدثان و فقها و بزرگان و ائمه‌ی معصوم شيعه به این ازدواج اعتراف كرده اند. ما روايت‌هاي مخصوص به آن را در كتاب «الشيعة و السنة» آورده ايم. براي كامل كردن مبحث، روايات ديگري را اینجا مي‌آوريم كه در آن کتاب نیاورده ایم. مورخ شيعي، احمد بن ابي‌يعقوب، در تاريخ خود تحت عنوان «حوادث سال هفدهم از خلافت اميرالمؤمنين عمر بن خطابس» مي‌آورد:

«در اين سال عمر، ام كلثوم، دختر علي و فاطمه، را از علي خواستگاري كرد. علي گفت: او كوچك است. عمر گفت: از رسول الله ع شنيدم كه گفت: هر نسب و سببي در روز قيامت از بين مي‌رود جز سبب و نسب و دامادی من. مي‌خواهم داماد رسول الله ع باشم. پس با او ازدواج كرد و ده هزار دينار مهریه به او داد.[[261]](#footnote-261)

همچنين طبري در تاريخ خود «الأمم والملوك»[[262]](#footnote-262)، حافظ ابن كثير در البداية و النهاية[[263]](#footnote-263)، ابن اثير در الكامل[[264]](#footnote-264) و طبقات ابن سعد[[265]](#footnote-265) و دیگران که زیادند، آن را آورده اند.

صاحبان صحاح اربعه‌ی شيعه به این ازدواج اعتراف كرده اند و ابوجعفر محمد بن يعقوب كليني در كتاب كافي آورده كه علي، ام كلثوم، دخترش، را به عقد عمر بن خطاب در آورد.[[266]](#footnote-266)

همچنين از سليمان بن خالد روايت كرده كه گفت: «از ابوعبدالله ؛-یعنی جعفر صادق- درباره‌ی زني پرسيدم كه شوهرش وفات كرده است كه چه وقت عدّه اش تمام مي‌‌شود؟ در خانه‌ی شوهرش بماند يا در جاي ديگر؟ گفت: هر جا كه بخواهد. آنگاه گفت: وقتي عمر وفات كرد، علي پیش ام كلثوم آمد و دستش را گرفت و او را به خانه‌ی خودش آورد».[[267]](#footnote-267)

روايت ديگري هست كه طوسي از جعفر– امام ششم شیعیان– و او از پدرش روايت كرده که او گفت: «ام كلثوم، دختر علي، و پسرش، زيد بن عمر بن خطاب، در يك زمان با یکديگر مردند و كسي نمي‌دانست كه كدام يك زودتر از ديگري وفات كرده است، پس هيچ كدام از ديگري ارث نبردند، و بر هر دوشان در یک زمان نماز جنازه خوانده شد».[[268]](#footnote-268)

اين ازدواج از طرف محدثان و فقهاي شيعه از جمله سيد مرتضي علم الهدي در كتاب «الشافي»[[269]](#footnote-269)و در كتاب «تنزيه الأنبياء» [[270]](#footnote-270)و ابن شهر آشوب[[271]](#footnote-271) در كتاب «مناقب آل ابي‌طالب»[[272]](#footnote-272) و اربلي در «كشف الغمة في معرفة الأئمة»[[273]](#footnote-273) و ابن ابي‌الحديد در «شرح نهج البلاغة»[[274]](#footnote-274)و مقدس اردبيلي در «حديقة الشيعة»[[275]](#footnote-275) و قاضي نور الله شوشتري كه او را شهيد ثالث ناميده اند در كتاب «مجالس المؤمنين»[[276]](#footnote-276)ذكر شده است.

مقداد ابن اسود مي‌گويد: پيامبر ع دخترش را به عثمان داد و علي دخترش را به عمر داد.[[277]](#footnote-277)

همچنين اين ازدواج در كتاب «مصائب النواصب»[[278]](#footnote-278) آمده است. همچنين سيد نعمت الله جزائري در كتاب خود، «الأنوار النعمانية» و ملا باقر مجلسي در كتاب «بحار الأنوار»[[279]](#footnote-279) و مورخ شيعي، عباس علي‌قلي در تاريخ خود[[280]](#footnote-280) و محمد جواد شري در كتاب خود، «امير المؤمنين»[[281]](#footnote-281) و عباسي قمي در منتهي الآمال[[282]](#footnote-282) و ديگران در كتاب‌هاي خود آورده اند كه تعدادشان به حد تواتر رسيده و جز جاهلان بزرگ و منكران مجادله‌گر، كسي آن را انكار نمي‌كند.

فقهاي شيعه به اين ازدواج بر جايز بودن نكاح هاشمي با غیر هاشمی استدلال كرده اند. حلي در شرائع الإسلام مي‌گويد: نكاح زن آزاده با برده؛ زن عرب با مرد عجم، و زن هاشمي با غير هاشمي، جايز است.[[283]](#footnote-283)

شارح شرائع الإسلام، زين الدين عاملي ملقب به شهيد ثاني ذیل اين موضوع می‌نویسد: «پيامبر ع دخترش را به عثمان و دختر ديگرش، زينب را به ابو العاص بن ربيع داد كه هيچ كدام از بني‌هاشم نبودند. همچنين علي دخترش، ام كلثوم، را به عمر داد و عبدالله بن عمرو بن عثمان با فاطمه، دختر حسين، ازدواج كرد و مصعب بن زبير با خواهر فاطمه دختر حسین که سكينه نام داشت، ازدواج كرد. همگي اينها از غير بني‌هاشم بوده اند.[[284]](#footnote-284)

می‌خواهیم این موضوع را با روايت ديگري از ابن ابي‌الحديد، معتزلي شيعي، خاتمه دهیم. در این روایت آمده است: «عمر بن خطاب پیکی را نزد پادشاه روم فرستاد. ام كلثوم، همسر عمر، چیز خوبی را به چند دینار خريد و آن را در ظرفي قرار داد و به زن پادشاه روم هديه كرد. وقتي فرستاده‌‌ی عمر به نزد ام كلثوم بازگشت، دو ظرف پر از جواهر همراهش بود. عمر بر ام کلثوم وارد شد و او جواهر را بر روي سنگي ريخت. عمر گفت: اينها را از كجا آورده‌اي؟ جریان را برایش تعریف کرد. عمر آنها را از او گرفت و گفت: اين جواهر مال مسلمانان است. ام کلثوم گفت: چطور،‌ اين در مقابل هديه‌ی من بود. گفت: ‌پدرت، علي میان ما قضاوت کند. حضرت علی گفت: به اندازه‌ی قيمت هديه‌ای که به او دادی، مال تو و بقیه، مال مسلمانان است؛ چون فرستاده‌ی مسلمانان آن را آورده است.[[285]](#footnote-285)

نسب شناسان و شرح حال نويسان نيز، به اين ازدواج اشاره كرده اند؛ مانند بلاذري در «انساب الأشراف»[[286]](#footnote-286)و ابن حزم در «جمهرة أنساب العرب»[[287]](#footnote-287)و بغدادي در كتاب «المحبر»[[288]](#footnote-288) و دينوري در «المعارف»[[289]](#footnote-289) و ديگران.

احترام عمر فاروق به اهل بيت و احترام آنها به ایشان:

اين روابط يك طرفه نبود بلکه هر دو طرف به اين روابط توجه مي‌كردند. عمر بن خطاب بيشتر از آنچه اهل بيت به وي احترام مي‌گذاشتند، به آنها ‌احترام مي‌گذاشت. او در حقوق و عطايا، آنها را بر خانواده اش مقدم مي‌داشت. تمام مورّخان گفته اند كه وقتي عمر بن خطاب مالي را از بيت المال تعيين می‌كرد، بني‌هاشم را بر همه مقدم مي‌داشت؛ چون با پيامبر قرابت داشتند و از اهل بيت بودند.

يعقوبي مي‌گويد:

عمر دیوان‌ها را تدوين كرد و در سال بیست عطايا را مقرر نمود و گفت: «اموال زياد شده است». پیشنهاد تدوين ديوانها به او داده شد. پس عقيل بن ابي‌طالب و مخرمه بن نوفل و جبير بن مطعم بن نوفل بن عبد مناف[[290]](#footnote-290)را صدا زد و گفت: مردم را با توجه به منزلت و جایگاهشان نام‌نویسی کنید و از بني‌عبد مناف شروع كنيد. پس اولين كسانی را كه نوشتند، علي بن ابي‌طالب با پنج هزار، حسن بن علي با سه هزار و حسين بن علي با سه هزار درهم بودند.[[291]](#footnote-291) و براي خود چهار هزار درهم برداشت[[292]](#footnote-292).. «اولين مالي كه به علي اعطا شد توسط ابوهريره در بحرين بود[[293]](#footnote-293) كه مبلغ آن هفت هزار درهم بود. عمر فاروق گفت: مردم را با توجه به منزلت و جایگاه شان نام‌نویسی کنید و از بني‌عبد مناف شروع كنيد. بعد از آنان ابوبكر و قومش را بیاورید، سپس عمر بن خطاب و قومش را بنویسید. وقتي عمر نگريست،‌ گفت: قسم به خدا من نيز، دوست داشتم با پيامبر ع چنين قرابتي داشتم، اما از رسول الله ع شروع كنيد سپس به ترتیب از نزديكان وي شروع كنيد و عمر را در جایی بگذارید که خدا گذاشته است».[[294]](#footnote-294)

ابن ابي‌الحديد گفت: «نه بلکه از رسول الله ع و خانواده اش شروع كنيد و سپس از نزديكانش به ترتیب قرابت شروع کنید. پس از بني‌هاشم سپس بني عبدالمطلب بعد عبد شمس و نوفل و سپس ساير طايفه‌هاي قريش شروع شد. بعد عمر اموال را بين زنان مدينه تقسيم كرد. پارچه‌ای زیبا باقی مانده بود. عده ای كه در اطراف وي بودند، گفتند: ای امير المؤمنين، این پارچه را به دختر رسول الله ع كه نزد توست (منظورشان ام كلثوم دختر علي بود) بده. گفت: ای ام سليط، این پارچه را به ام کلثوم بده.[[295]](#footnote-295)

ثابت شد كه عمر فاروق به اهل بيت احترام مي‌گذاشت و احترامي كه به آنها مي‌گذاشت به ديگران و حتي به خانواده‌ی خودش نمي‌گذاشت.

دختر يزدگرد، شاه ایران، بزرگترين پادشاه آن زمان، وقتي كه همراه اسراي ايراني اسير شد، همراه اسرا نزد امير المؤمنين و خلیفه‌ی رسول خداع، عمر فاروق، آورده شدند. مردم به دختر یزدگر چشم دوختند و همه گمان كردند كه عمر اين دختر را به فرزند امير المؤمنين و پسر مبارز و شجاع خودش مي‌دهد؛ همان كسي كه در زير پرچم رسول الله ع در غزوه‌هاي زيادي شركت داشت. چون تنها او مناسب دختر یزدگرد بود اما عمر او را به خود و پسرش و خانواده‌ی خود اختصاص نداد، بلكه اهل بيت پیامبرع را ترجيح داد و او را به حسين بن علي بخشيد. اين دختر همان كسي است كه علي بن حسين، تنها بازمانده‌ی كربلا، را به دنيا آورد و نسل وي ادامه يافت.[[296]](#footnote-296)

نسب شناس مشهور شيعي، ابن عنبه، اظهار داشته كه اسم اين كنيز شهربانو بود و گفته اند در جنگ مدائن اسير شد و عمر بن خطاب او را به حسين داد.[[297]](#footnote-297)

همچنين محدث معروف شيعه در صحيح خود، الكافي في الاصول، از محمد باقر آورده است: «وقتي دختر يزد گرد بر عمر وارد شد،‌ جوانان مدينه به او نگریستند و هنگام ورود شهربانو مسجد نوراني شد. وقتي عمر به او نگريست صورتش را پوشاند و گفت: واي بر هرمز. عمر گفت: آيا مرا ناسزا گفت؟ امير المؤمنين، علی به او گفت: نه به تو چیزی نگفت. او را مخیّر کن تا مرد ‌مسلماني را انتخاب كند تا آن مرد به جاي فيء خود، او را بردارد. عمر او را مخیر کرد. شهربانو آمد و دستش را روی سر حسين گذاشت. امير المؤمنين به او گفت: اسمت چي هست؟ گفت جهان شاه. امیر المومنین گفت: نه شهربانويه. سپس به حسين گفت: ای ابوعبدالله، ‌اين زن بهترين فرد روي زمين را براي تو به دنيا مي‌آورد. سپس علي بن حسين از او به دنيا آمد. به علي بن حسين ؛ پسر دورگه می‌گفتند. رگی از عرب‌ها و بني‌هاشم و رگی از عجم و ايراني. روايت شده كه ابواسود وائلي درباره‌ی علی بن حسین گفته است:

وإن غلاماً بين كسرى وهاشم لأكرم من نيطت عليه التمائم**[[298]](#footnote-298)**

«پسري ميان فارس و هاشمي است كه به بالاترين درجه‌ی اكرام مي‌رسد».

عمر قبل از آن، به پدرش علي؛ در ازدواج با فاطمه كمك كرده بود.

عمر فاروق دادن خمس و غنايم را از اهل بيت نبوت شروع می‌کرد.‌ همچنان كه پيامبر ع نيز، همين طور عمل مي‌كرد و پس از وي نيز، ابوبكر همين طور عمل كرده بود. قبلاً ‌هنگام بحث از ابوبكر به مسأله‌ی فدك اشاره كرديم كه ابوبكر درآمد حاصل از فدك را مي‌گرفت و به اندازه‌ی كافي به اهل بیت مي‌داد و باقيمانده را میان مسلمانان تقسيم مي‌كرد. عمر نيز، اين گونه رفتار مي كرد. عثمان و علي نيز، به روش آنها عمل كردند.[[299]](#footnote-299)

درباره‌ی اكرام و احترام عمر فاروق س نسبت به اهل بيت همين بس كه ابن ابي‌الحديد از يحيي بن سعيد نقل مي‌كند که گوید: «عمر به حسين بن علي امر كرد كه برای کاری نزد وي بياید. حسين ؛، عبدالله بن عمر را دید و او از حسین پرسيد: كجا مي‌روي؟ عبدالله بن عمر گفت: نزد امیرالمؤمنین می‌روم. عبدالله گفت: ایشان مشغول اند. حسين بازگشت و فردا عمر او را ديد و گفت: چه چيزي تو را از آمدن نزد من منع كرد؟ گفت: من داشتم نزد تو مي‌آمدم كه پسرت عبدالله اجازه نداد و من بازگشتم. عمر گفت: تو نزد من مانند او هستي. آيا موهاي سرتان با هم فرق دارد؟»[[300]](#footnote-300).

حضرت عمر درباره‌ی همه‌ی بنی‌هاشم این چنین احترام می‌گذاشت. علي بن حسین از پدرش، حسين بن علي نقل كرده که گوید: عمر بن خطاب گفت: عيادت بني‌هاشم، سنت و ديدار با آنها نافله است.[[301]](#footnote-301)

طوسي و صدوق نقل كرده اند كه عمر هرگز به سخن کسی که به علی عیب و ایراد وارد می کرد و از او بدگویی می‌کرد، گوش نمی‌داد و آن را تحمل نمی‌کرد. دفعه‌ای کسی در حضور عمر از علی بدگویی کرد. عمر گفت: آيا صاحب اين قبر را مي‌شناسي؟ علي را جز به نيكي ياد مکن؛ چون اگر او را بيازاري،‌ صاحب اين قبر را آزرده ای.[[302]](#footnote-302)

عشق و علاقه‌ی اهل بيت به حضرت عمر و بيعت آنها با وي:

اهل بيت نبوت عشق و علاقه و احترامی دو طرفه با حضرت عمر س داشتند و به کسانی که درباره‌ی عمرفاروق صحبت می‌کردند یا عیب و ایرادی به ایشان وارد می‌کردند یا به نحوی از او بدگویی می‌کردند، گوش نمی‌دادند، بلکه از كساني كه چنين می‌كردند، دوری جسته و او را سرزنش می‌کردند. به امید خدا این موضوع به طور مفصل خواهد آمد.

بالاتر از آن در مقابل احترام و ارزش نهادن حضرت عمر به اهل بیت، آنان نیز در مقابل به او احترام و ارج می‌نهادند تا جایی که يكي از ثمره‌هاي نبوت را به او بخشيده اند و ام کلثوم بنت فاطمه را به عقدش در آورده اند. از او اطاعت می‌کردند و وفادار و گوش به فرمان و خیرخواهش بودند و به بهترين امر با او مشورت می‌کردند و او آنها را به وزيري گرفته و آنها او را به وزيري می‌گرفتند و آنها را جانشين خود كرده و آنان این را قبول می‌کردند، و در زير پرچم وي می‌جنگیدند و در خیرخواهی به او و خواسته‌هایش مطابق قرآن و سنت كوتاهي نمی‌کردند و تمام چيزهاي ارزشمند و گرانبهاي خود را فداي او می‌کردند.

علي بن ابي‌طالب در نامه‌اي كه پس از قتل محمد بن ابی‌بكر، ‌کارگزار خود در مصر،‌ به اصحابش نوشت،‌ به این مطلب اعتراف می‌کند. پس از بيان حوادث اتفاق افتاده بعد از پيامبر ع، مي‌گويد: «ابوبكر متولي امور شد ... هنگامي كه درگذشت عمر جانشين او شد و ما مطيع و گوش به فرمان او و خیرخواه او بوديم»[[303]](#footnote-303)– سپس طبق عادت خود در مدح و ثناي وي مبالغه مي‌كند – و عمر متولي امور شد كه سيره‌اي رضايت پسند و شخصيتي مبارك داشت.[[304]](#footnote-304)

ما، در بيعت با او تأخير نكرديم و از شنيدن و اطاعت و نصيحت وي كوتاهي نكرديم،‌ چون سيره اش پاك و شخصيتش مبارك بود و در كارهايش موفق و در خواسته‌هايش پيروز بود.

طوسي، شيخ الطايفه‌ی شیعه در امالی خود آورده كه علي بن ابي طالب گفت: «همچنان كه شما بيعت كردید، ‌من نيز، با عمر بيعت كردم بر سر اين بيعت پايدار و فادار ماندم و زماني كه كشته شد مرا ششمینِ شش نفر قرار داد و مرا در جایی قرار داد که خدا مرا در آنجا قرار داده بود».[[305]](#footnote-305)

پس حضرت علي با حضرت عمر بيعت كرد و از او اطاعت كرد و هر آنچه او امر مي‌كرد،‌ اطاعت مي‌كرد و خیرخواه او بود و جزو کمیته‌ای شد که حضرت عمر برای انتخاب خلیفه از میان آن تعیین کرده بود. حضرت علی وزير و مشاور و قاضي حضرت عمر بود و همان طور كه بيان كرديم در موارد متعددی حضرت عمر با او مشورت می‌كرد و از ميان نظر مشاورانش به نظر حضرت علي عمل می كرد به طوري كه يعقوبي، مؤرخ شیعی مي‌گويد:

«عمر درباره‌ی زمين‌هاي كوفه با بعضي از اصحاب رسول الله ع مشورت كرد،‌ بعضي از آنها گفتند: آن را ميان ما تقسيم كن. عمر با علي مشورت كرد، علی گفت: اگر امروز آن را ميان ما تقسيم كني براي كسي كه بعد‌ از ما مي‌آيد، چيزي باقي نمي‌ماند،‌ اما به نظر من آنها را در دست صاحبان اراضي باقي بگذار تا در آن کار کنند که هم براي ما باشد و هم براي افراد بعد از ما. عمر گفت: خداوند تو را توفیق داد، این رأی درست است».[[306]](#footnote-306)

همچنين روايت‌هاي زيادی در مسائل قضائي وجود دارد که حضرت علي در يك طرف و ساير اصحاب در طرف ديگر بودند، اما عمر فاروق قضاوت و نظر حضرت علي را ترجيح مي داد. شيخ مفيد باب مستقلي را تحت عنوان «قضاوت‌هايي كه علي در زمان امارت عمر انجام داد» آورده و زیر آن قضاوت‌هاي زيادي را آورده که حضرت عمر به قضاوت حضرت عليب عمل كرده است، از جمله:

زن حامله‌اي را كه زنا كرده بود، نزد عمر آوردند و عمر حكم به سنگسار وي كرد. علي ؛ به وي گفت: راهي براي جنيني كه در شكمش است، پيدا كن؛ چون خداوند متعال مي‌فرمايد**: ﭽ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﭼ** الأنعام: ١٦٤ عمر گفت: زنده نمانم اگر معضل و مشکلی پیش آید و ابوالحسن نباشد. سپس گفت: ‌با این زن چكار كنيم؟ علي گفت: از سنگسار این زن دست نگه دار تا بچه متولد شود. اگر بچه متولد شد و كسي پيدا کردی كه كفالت بچه را به عهده بگيرد، حد را بر مادرش اجرا کن. پس عمر به اين قضاوت علي، حكم كرد.[[307]](#footnote-307)[[308]](#footnote-308)

همچنین مفید می‌گوید: عمر زني را كه مردان کنار او صحبت مي‌كردند، ‌فرا خواند. هنگامي كه فرستاده‌ی عمر نزد آن زن رفت، او ترسيد و همراه آن مردان بيرون رفت و سُر خورد و بر زمين افتاد و بچه اش سقط شد و مرد. سپس این خبر را به عمر دادند. عمر اصحاب رسول الله ع را جمع كرد و حكم اين مسأله را از آنها جويا شد. همگي گفتند: ما جز خير در تو نمي‌بينيم و در اين باره هيچ گناهی بر تو نيست. امير المؤمنين علي ؛ نشسته بود و در این باره سخن نمي‌گفت: عمر به او گفت: نظر تو چيست ای ابوالحسن؟ حضرت علی گفت: شنيدم آنچه گفتند. عمر گفت: نظر تو چيست؟ علی گفت: شنيدم آنچه گفتند. عمر گفت: تو را قسم مي‌دهم كه نظرت را بگویی. حضرت علی گفت: اين قوم تو را بسيار تمجيد می‌کنند و فريبت می‌دهند و اینان اشتباه می‌‌کنند، ديه بر عاقله‌ی توست؛ چون قتل كودك در اثر اشتباه تو بوده است. عمر گفت: قسم به خدا، تو از میان همه‌ی اینان خیرخواه من بودی. به خدا باید ديه را بر بني عدي اجرا کنی. علي اين كار را انجام داد.[[309]](#footnote-309)

همچنين از يونس از حسن روايت شده كه زني را نزد عمر آوردند كه شش ماهه بچه به دنيا آورده بود. عمر خواست او را سنگسار كند. امير المؤمنين؛ به او گفت: اگر مي‌خواهي با كتاب خدا دشمني كني، پس این کار را بكن؛ چون خداوند مي‌فرمايد: **ﭽ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭼ** (الأحقاف: ١٥) ، **در** جايی ديگر مي‌فرمايد: **ﭽ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﭼ** ( البقرة: ٢٣٣) پس وقتي زن شیرده دو سال را تمام کرد و دوران بارداري و شیردهی سي ماه باشد، پس دوران بارداری شش ماه می‌باشد. عمر آن زن را رها كرد و به آن حکم نمود و صحابه و تابعين تا زمان حال نيز، به آن عمل كرده اند.[[310]](#footnote-310)

همچنین چند نفر شاهد علیه زنی شهادت دادند که وی را در میان بعضی آب‌های عرب دیده اند که با مردی نزدیکی کرده و آن مرد شوهرش نبود. عمر به سنگسار زن دستور داد و آن زن شوهر داشت. زن گفت: خدایا! خودت می‌دانی که من بی‌گناهم. عمر خشمگین شد و گفت: تو گواهان را ناعادل می‌دانی. امیرالمؤمنین؛ گفت: این زن را بیاورید و از وی بپرسید شاید عذری داشته باشد. زن آورده شد و از وی پرسیده شد که جریان را تعریف کند. زن گفت: شوهرم شتری داشت. به دنبال شتر شوهرم رفتم. شتر شوهرم شیر نداشت. شریک ما نیز بیرون آمد و شترش شیر داشت. آب من تمام شد و از وی خواستم که کمی شیر به من بدهد تا تشنگی ام رفع شود. او خوداری کرد که شیر به من بدهد مگر به شرطی که خودم را در اختیارش بگذارم. من از این کار امتناع کردم. در این هنگام که سعی کردم خودم را نجات دهم، او به زور با من نزدیکی کرد. امیرالمؤمنین؛ گفت: الله اکبر **ﭽ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﭼ** البقرة: ١٧٣ وقتی عمر این را شنید، زن را آزاد کرد.[[311]](#footnote-311)

حضرت عمر در تمامي اين قضايا به قضاوت حضرت علي؛ عمل كرد و هر آنچه مي‌گفت، اجرا مي‌كرد؛ چون حضرت عمر طبق روايت‌هاي شيعه، مي‌گفت: علي از همه‌ی ما در قضاوت آگاه تر است.[[312]](#footnote-312)

اينها قضاوت‌هاي حضرت علي و مشورت‌هاي وي بود. آيا بعد از اين مي‌توان گفت كه علي با عمر مخالفت کرده يا ميان آنها كينه‌اي بوده است؟ تا جایی که گفته شود: علی و خویشاوندانش با عمر بيعت نكردند. آيا مي‌توان تصور كرد كه شخصي به ولايت و خلافت كسي اقرار نكند اما در مسائل و مشكلات مهم با او مشورت كند و رأي قاطع خود را اعلام كند و به رأي وي عمل شود؟ و میان مردم قضاوت کند و قضاوتش اجرا شود؟

بالاتر از آن، اين كه حضرت علی تنها قاضي و مشاور و وزيرِ داماد خود و جانشین رسول الله ع و امير مؤمنان و خليفه‌ی مسلمانان، عمر فاروق س، نبود و بس، بلکه در امور حكومتي و دولتی نيز، نائب حضرت عمر بود. در سال 15 هجري حضرت عمر او را جانشین خود کرد؛ آنگاه که اهل شام براي حمله به فلسطين از حضرت عمر كمك خواستند و او با اصحاب مشورت كرد،‌ حضرت علي او را منع كرد و گفت: تو خودت بيرون نرو، چون دشمن تو سگ صفت است. حضرت عمر گفت: من پیش از مرگ عباس بن عبدالمطلب به رویارویی با دشمن می‌روم؛ چون ‌اگر شما عباس بن عبدالمطلب را از دست بدهيد، ‌شر دامن شما را مي‌گيرد ـ بنگريد كه عشق و علاقه‌ی عمر فاروق به اهل بيت و به خصوص‌ عموي پيامبر چگونه بوده است[[313]](#footnote-313) ـ پس حضرت عمر شخصاً به طرف شام رفت و حضرت علي ؛ جانشين وي در مدينه شد.[[314]](#footnote-314)

مورخان بيان كرده اند كه فاروق س، علي مرتضي را سه بار در حكومت و پايتخت مسلمانان، جانشين خود كرد: يك بار در سال 14 هجري هنگامي كه خودش به جنگ عراق رفته بود، يك بار در سال 15 هجري وقتي كه به جنگ با روم رفته بود.[[315]](#footnote-315) و بار سوم هنگام خروج به طرف أيله در سال 17 هجري.[[316]](#footnote-316)به همين دليل، هنگامي كه مردم مي‌خواستند با حضرت علي بيعت كنند، گفت: بهتر است كه من وزير شما باشم تا اين كه امير شما باشم.[[317]](#footnote-317) حضرت علی به وزارت خودش در دوران خلافت ابوبكر صديق و به خصوص ‌عمر فاورق اشاره دارد. به همين دليل او و فرزندان و نوه‌هايش و خانواده‌اش، همگي در زير پرچم حضرت عمر جنگيدند و از او غنيمت و هديه و كنيز و اسير قبول كردند. اگر خلافت حضرت عمر حق نباشد، چگونه مي‌توان جنگيدن در زير پرچم وي را جهاد ناميد، و قبول كنيزان و اسيران او و استفاده از آنها جايز نبود. تمام این مسائل ‌ثابت شده همان طور که قبلاً آن را از کتاب‌های روافض بیان کردیم. همچنان كه شيعه روايت كرده اند: حسن بن علي، نوه‌ی رسول الله ع، زير پرچم عمر فاروق جنگيد و در دوران خلافت وي و در سايه‌ی راهنمايي‌هاي او در لشكري كه به جنگ با ايران فرستاده شد، ‌جهاد كرده است. آنان مي‌گويند: در اصفهان مسجدي معروف به لسان الأرض (زبان زمين) بود. به اين دلیل به اين اسم ناميده شده است كه وقتی حسن مجتبي در زمان عمر بن خطاب براي جنگ و جهاد در راه خدا و فتح اين سرزمين‌ها ‌به اصفهان رفت، در اين مسجد، فرود آمدند و زمين در اين جا با وي سخن گفت. از این رو اين قسمت از زمين را لسان الأرض ناميده اند؛ زیرا با حضرت حسن صحبت كرده است.[[318]](#footnote-318)

همه‌ی اینها نشان دهنده‌ی صدق و راستی مطالبی است که گفته ایم.

در پایان مي‌خواهم اين بحث را با نمادي به پايان برسانم كه آشكارا دلالت بر عشق و علاقه‌ی اهل بيت به فاروق اعظم -رضوان الله عليهم اجمعين- دارد. آن نماد، اين است كه اهل بيت به خاطر محبت و دوستی نسبت به حضرت عمر و خوش آمدن از شخصيتش و قدرداني از كارهاي ارزشمند و ارزش‌هاي عظيم اخلاقی ایشان و خدمات گرانبهايي كه به اسلام كرده و اقرار به روابط صميمانه و محكم و خویشاوندی و دامادی كه با اهل بیت داشته است، فرزندانشان را به نام فاروق یا ‌عمر، نام نهاده اند.

نخستين كسي كه فرزندش را عمر ناميد،‌ امام اول معصومي است كه بر اساس اعتقاد شیعه اشتباه نمي‌كند. او پسرش را كه از ام حبيب، دختر ربيعه بكري كه ابوبكر صديقس به او بخشيده بود، عمر نام نهاد. همچنان كه مفيد و يعقوبي و مجلسي و اصفهاني و صاحب الفصول این را اظهار داشته اند. مفيد در باب «بيان فرزندان امير المؤمنين و تعداد و نام‌هاي آنها» مي‌گويد: فرزندان امير المؤمنين 27 نفر پسر و دختر بودند: 1- حسن 2- حسين ... 6- عمر 7- رقيه، كه هر دوي اينها دوقلو بودند و مادرشان ام حبيب دختر ربيعه بوده است.[[319]](#footnote-319)

يعقوبي مي‌گويد: علي 14 پسر داشت: حسن و حسين و محسن كه در كودكي درگذشت و مادرشان فاطمه، دختر رسول الله ع بود ... و عمر كه مادرش، ام حبيب، دختر ربيعه بكريه بود.[[320]](#footnote-320)

مجلسي مي‌گويد: عمر بن علي ؛ از جمله كساني بود كه در كربلا همراه حسين كشته شد و مادرش ام البنين، دختر حزام كلابي، بوده است.[[321]](#footnote-321)

صاحب کتاب الفصول در ذيل بيان اولاد علي بن ابي‌طالب مي‌گويد: و عمر بن علی از زنی از طایفه‌ی تغلبی بود. این زن همان صهباء دختر ربيعه از جمله اسيراني بود كه خالد بن وليد در عين التمر به آنان حمله كرده بود. عمر تا 85 سالگي عمر كرد و نصف ميراث علي را صاحب شد؛ چون تمامي برادرانش كه عبدالله و جعفر و عثمان بودند، همگي قبل از وي و همراه حسين كشته شده اندـ يعني، او همراه آنها كشته نشد و از آنان ارث بردـ.[[322]](#footnote-322)

بعد از وی، حسن بن علی نیز، در اين عشق و علاقه به عمر فاروق س از پدرش تبعیت کرد و يكي از پسرانش را عمر ناميد.

مفيد در باب «بيان اولاد حسن بن علي ؛ و تعدادشان و نام هايشان» مي‌گويد:

«فرزندان حسن بن علي 15 پسر و دختر بودند: 1- زيد... 5- عمر 6- قاسم 7- عبدالله كه مادرشان کنیز بود.»[[323]](#footnote-323). مجلسي مي‌گويد: «عمر بن حسن، از جمله كساني بود كه همراه حسين در كربلاء شهید شد.»[[324]](#footnote-324)

اما اصفهاني معتقد است كه او كشته نشد بلكه اسير شد و مي‌گويد:

«و خانواده‌ی حسين پس از شهادتش، اسيران را برداشتند كه عمر و زيد و حسن پسران حسن بن علي بن ابي‌طالب در ميان آنها بودند.»[[325]](#footnote-325)

پسر دوم حضرت علی از فاطمه، یعنی حضرت حسینس نيز، يكي از پسرانش را عمر ناميد؛ همچنان كه مجلسي ذيل «بيان كساني كه همراه حسين و از خانواده‌ی وي در کربلا كشته شدند» مي‌گويد: از پسران حسین، علي اكبر و عبدالله- که در اتاقش شهید شد- کشته شدند. بعضي مي‌گويند: همچنین از پسران حسین، عمر و زید کشته شدند.[[326]](#footnote-326)

پس از حسين فرزندش علي ملقب به زين العابدين نيز، يكي از پسرانش را به نام عمويش و شوهر عمه اش و دوست پدربزرگش،‌ عمر ناميده است. همچنان كه مفيد در باب «بيان اولاد علي ؛» مي‌گويد: فرزندان علي بن حسين 15 نفر بودند: 1- محمد با كنيه‌ی ابوجعفر، باقر كه مادرش ام عبدالله، دختر حسن، بود... 6- عمر بن علی که مادرش کنیز بود.[[327]](#footnote-327)

همچنين اصفهاني مي‌گويد كه اين عمر از برادران پدري و مادري زيد بن علي بوده است. او در شرح حال زيد بن علي مي‌گويد: زيد بن علي بن حسين بن علي بن ابي‌طالب ... كه مادرش کنیز بود که مختار بن ابي عبيده او را به علي بن حسين هديه داده بود و او زيد و عمر و علي و خديجه و ... را به دنيا آورد ... مختار كنيزي را به سي هزار درهم خريد و به او گفت: پشت کن. او پشت کرد.‌ سپس به او گفت: رو کن. او رو کرد. سپس گفت: هيچ كس را شايسته تر از علي بن حسين برای وي نمي‌بينم. پس او را برای علی بن حسین فرستاد، و او مادر زید بن علی است.[[328]](#footnote-328)

شایان ذکر است كه بسياري از نوادگان اين عمر همراه پسرعموهای خودشان علیه عباسيان شورش كرده اند.[[329]](#footnote-329)

همچنين موسي بن جعفر ملقب به كاظم–امام هفتم شیعیان– يكي از پسرانش را عمر ناميده است، كه اربلي آن را تحت عنوان اولاد وي ذكر مي‌كند.[[330]](#footnote-330)

پس این پنج امام معصوم شیعه،‌ عشق و علاقه و محبتي را كه نسبت به عمر فاروق در سينه داشتند، در زمان وي و بعد از وفاتش ابراز كرده اند.

آیا نمادی بزرگتر از این نماد وجود دارد که محبت و دوستی و علاقه به یک شخصیت بی‌نظیر اسلامی، و قهرمان اسلام، عمر فاروق س را نشان دهد؟

بعد از اين افراد بزرگ و مشهور، اين اسم در ميان فرزندان آنها رواج یافت. همچنان كه در كتاب‌هاي انساب و تاريخ و سيره آمده است. اصفهاني بعضي از آنها را در «المقاتل» و اربلي در «كشف الغمة» آورده اند. اصفهاني مي‌گويد:

از جمله كساني كه برای خواستاری حکومت شورش کردند، يحيي بن عمر بن حسين بن زيد بن علي بن حسين بن علي بن ابي طالب بود ‌كه در زمان مستعين شورش کرد.

یکی دیگر از آنان، عمر بن اسحاق بن حسن بن علي بن حسين كه همراه حسين معروف به صاحب فخ بود که در زمان موسي الهادي شورش كرد.[[331]](#footnote-331)

یکی دیگر از آنان، عمر بن حسن بن علي بن حسن بن حسين بن حسن بود.[[332]](#footnote-332)

ولی ما به پنج نفر اول، اكتفا كرديم چون شیعه قائل به عصمت و امامت آنها هستند.

اين ديدگاه اهل بيت درباره‌ی یکی از اصحاب رسول الله ع، عمر فاروق بود كه مانند ابوبكر صديق به او احترام می‌گذاشتند و او را دوست می‌داشتند و از او اطاعت مي‌كردند و با نامگذاري فرزندانشان به نام او پس از وی، نامش را زنده نگه مي‌داشتند و با او رابطه‌ی سببی و دامادی داشتند و خود را به او نزدیک می‌کردند.

ديدگاه اهل بيت درباره‌ی عثمان ذي‌النورين:

عثمان ذي‌النورين، خليفه‌ی سوم راشد، ‌و صاحب بخشش و حيا، محبوب رسول الله ع و همسر دو دختر ایشان؛ ام كلثوم و رقيه است كه در اين مقام بزرگ، بی‌نظیر بوده و كسي از ميان امت‌هاي اوليه و بعد از آن، به این مقام نرسیده اند. او باجناق ح علی س بود. و بعد از خليل الله، اولين مهاجري بود كه پرچم اسلام را برداشت و به مکان‌هايي كه اسلام به آن نرسيده بود، رساند و شهرهاي جديد و سرزمين‌هاي وسيعي را فتح كرد ‌و با امدادهاي بسیار مسلمانان را یاری مي‌كرد. چاه رومه را براي مسلمانان خريداري كرد آن هم زمانی كه آنها بعد از هجرت پيامبر ع به مدينه، چاهي نداشتند كه از آن آب بنوشند. همچنین زميني را براي ساخت مسجد خريداري كرد كه آخرين مسجد پیامبران محسوب مي‌شود.

كمك‌هاي وي به عموم مسلمانان و مصالح اجتماعی شان مانند آماده كردن ارتش و سربازان تنگدست و ... .

تنها اين امور نیست و بس، بلكه او خیّر، بخشنده، نيكوكار و سخاوتمندی بود كه اموال خود را به عام و خاص مي‌بخشيد. او به امام اول – معصومي كه او را بالاتر از پیامبران و فرشتگان مقرب خدا مي‌دانند-[[333]](#footnote-333) در ازدواج با فاطمه، كمك كرد و تمام مخارج ازدواج را به وي داد. همچنان كه خود علي بن ابي‌طالب به این امر اعتراف مي كند: «وقتي من نزد رسول الله ع رفتم تا فاطمه را از او خواستگاري کنم، به من گفت: زره ات را بفروش و پولش را بياور تا با آن براي تو و دخترم فاطمه آنچه لازم است، بخرم. زره را برداشتم و به بازار رفتم و آن را به چهارصد درهم به عثمان بن عفان فروختم. وقتي كه درهم ها را از او گرفتم و او زره را از من گرفت، گفت: ای ابوالحسن! آیا تو نسبت به من برای زره و این درهم ها شایسته‌تر و مستحق‌تر نیستی؟ گفتم: آري. گفت: اين زره، هديه‌‌‌‌ی من به تو باشد. پس زره و درهم‌ها را گرفتم و نزد رسول الله ع رفتم و زره و درهم‌ها را پيش وي گذاشتم و از كاري كه عثمان كرده بود به او خبر دادم. پس رسول الله ع براي عثمان دعاي خير كرد.[[334]](#footnote-334)

بر این اساس عبدالله بن عباس، پسر عموي پيامبر ع، مي‌گويد: خداوند به ابوعمرو (عثمان بن عفان) رحم كند! ‌قسم به خدا او كريم‌ترين و بخشنده‌ترين نيكوكاران است و سحرگاهان بيشتر از همه عبادت می‌کند و هنگام ذكر بسيار اشك مي‌ريزد و هنگام هر اكرام و بخششي بيدار است و از همه بخشندگان، جلوتر است. دوست وفادار من است و صاحب لشكری قدرتمند و داماد رسول الله ع است.[[335]](#footnote-335)

رسول الله ع عثمان را از جمله‌ی كساني قرار داد كه بر ازدواج فاطمه با علي شاهد باشند؛ همچنان كه از انس روايت كرده اند كه پيامبر ع فرمود: برويد و ابوبكر و عمر و عثمان ... و سه نفر از انصار را بياوريد. گفت: رفتم و آنها را صدا زدم. وقتي كه به حضور پيامبر ع رسيدند، فرمود: من شما را بر ازدواج فاطمه با علي با مهریه‌ی 400 مثقال نقره شاهد مي‌گيرم.[[336]](#footnote-336)

براي حضرت علي، همين افتخار بس كه پيامبر ع يكي از دخترانش را به وي داده و او را جزو دامادهای خود كرده است. شيعه اين امر را نشان افضل بودن حضرت علي برای خلافت و امامت بعد از پيامبر ع دانسته اند. پس چطور است كسي كه دو دختر از پيامبر ع یکی پس از دیگری گرفته باشد مستحق خلافت و امامت نیست؟ همين افتخار براي حضرت عثمان بس است كه در دنيا، كسي مانند او به چنين شرف و جايگاهي نرسيده كه با دو دختر پيامبر ع ازدواج كرده باشد و هيچ كس در اين امر مهم و مبارک مثل وي نيست. چون حضرت عثمان با رقيه دختر پيامبر ع در مكه ازدواج كرد و اين ازدواج به فرمان الهي بوده است. چرا كه پيامبر ع از روي هوا و هوس سخن نمي‌گويد. و بعد از وفات رقيه پيامبر ع دختر ديگرش، ام كلثوم را به عقد حضرت عثمان در آورد. همچنان كه علماي شيعه به آن اعتراف كرده اند. مجلسي – همان شيعي مشهور و متعصب كه هميشه لعن و نفرين مي‌كند – در كتاب خود حياة القلوب، به نقل از ابن بابويه قمي و با سند صحيح نقل مي‌كند كه رسول الله ع از خديجه صاحب قاسم و عبدالله ملقب به طاهر و ام كلثوم و زينب و فاطمه شد و علي با فاطمه و ابوالعاص بن ربيعه با زينب ازدواج كردند و ابوالعاص مردي از بني‌اميه بود.[[337]](#footnote-337)

همچنان كه عثمان بن عفان با ام كلثوم ازدواج كرد اما قبل از همبستر شدن با وي درگذشت. سپس وقتي پيامبر ع خواست كه به غزوه‌ی بدر برود،‌ رقيه را به او داد.[[338]](#footnote-338)

حميري روايتي را از جعفر بن محمد از پدرش نقل كرده كه گفت: پيامبر ع از خديجه، قاسم و طاهر و ام كلثوم و رقيه و زينب و فاطمه را داشت. علي با فاطمه ازدواج كرد و ابوالعاص بن ربيعه كه از بني‌اميه بود، با زينب ازدواج كرد و عثمان بن عفان با ام كلثوم ازدواج كرد اما قبل از همبستر شدن با او درگذشت. سپس رسول الله ع رقيه را به جاي او به عثمان داد.[[339]](#footnote-339)

عباس قمي نيز، روايتي را مانند اين روايت، از منتهي الآمال از جعفر صادق روايت كرده كه مامقاني نيز، آن را در تنقيح الرجال روايت كرده است.[[340]](#footnote-340)

شري نيز، به اين امر اعتراف كرده و مي‌نويسد: عثمان از لحاظ همنشيني و سابقه‌ی ايمان كمتر از ابوبكر و عمر نبود. او از مسلمانان با وقار بود که دو بار داماد پيامبر شد. حضرت عثمان با رقيه، دختر پيامبر ع، ازدواج كرد و از او صاحب فرزندي شد كه در 6 سالگي درگذشت و مادرش قبل از وفات او نيز، درگذشته بود. پيامبر ع دختر دوم خود، ام كلثوم را به وي داد كه او نيز، ديري نپاييد كه در دوران پدرش درگذشت.[[341]](#footnote-341)

مسعودي تحت عنوان «بيان اولاد پيامبر ع» آورده است:

تمامي فرزندان پيامبر ع جز ابراهيم همگي از خديجه بودند. قاسم از خديجه به دنيا آمد كه كنيه‌اش، همين است و بزرگترين پسر وي مي‌باشد. رقيه و ام كلثوم زنان عتبه و عتيبه بن ابي‌لهب (عموي پيامبر) بودند كه آنها را بر اساس روایتی كه بيان آن به طول مي‌انجامد،‌ طلاق دادند و سپس عثمان با آنها يكي پس از ديگري ازدواج كرد.[[342]](#footnote-342)

براي رد ادعاي كساني كه مي‌گويند، رقيه و ام كلثوم دختران پيامبر ع نيستند؛ روايتي را از كليني و عروسي حويزي تحت عنوان فرزندان پیامبر ع ذكر مي‌‌‌‌‌‌كنيم:

پيامبر ع با خديجه ازدواج كرد در حالي كه او جواني بيست و چند ساله بود كه قبل از بعثت، صاحب قاسم و رقيه و زينب و ام كلثوم شدند و بعد از بعثت نيز، صاحب طيب و طاهر و فاطمه علیها السلام شدند.[[343]](#footnote-343)

علي بن ابي‌طالب نيز، به اين امر شهادت داده است. همچنان كه به ايمان و همنشيني و علم و معرفت و سابقه‌ی عثمان در اسلام، شهادت داده بود. همه‌ی اينها در سخنان وي، هنگام قتل حضرت عثمان و هنگامي كه مردم از وي سؤال كردند، ‌پيداست؛ «علي بر عثمان وارد شد و گفت: مردم پشت سر من هستند و از من مي‌پرسند كه ميان تو با آنها چه چيزي گذشته است. به خدا قسم نمي‌دانم چه چيزي به تو بگویم. چیزی نمی‌دانم که تو آن را ندانی؛ چون آنچه ما مي‌دانيم، تو هم ‌مي‌داني و هر چیزی پیش از تو بدانیم به اطلاعت می‌رسانیم و هر مطلبی که در غیاب تو برایمان پیش آید، از آن باخبرت می‌کنیم. آنچه دیده ایم و شنیده ایم، تو هم دیده‌ای و شنیده‌ای و مثل ما رفیق و همراه رسول خداع بوده ای و پسر ابوقحافه و پسر خطاب در عمل از تو شایسته‌تر نبودند. تو از ابوبکر و عمر به رسول الله ع نزديكتر بودي و بیشتر از آن دو خویشاوند آن حضرتع بودی و در دامادی پیامبرع به درجه‌ای رسیده‌ای كه آنان به آن درجه نرسیده اند. پس مراقب خودت باش. چون – قسم به خدا – كوركورانه نمي‌نگري و جاهلانه حكم نمي‌دهي».[[344]](#footnote-344)

بنگريد كه خليفه‌ی چهارم ما و امام معصوم شیعیان چه مي‌گويد؟. بعد از اين برای کسی شكي باقي نمي‌ماند که عثمان س به رسول الله نزديكتر بوده، و هم چنین ایشان عالم فاضلی بوده و کورکورانه نمی‌نگرد و جاهلانه حکم نمی‌دهد! اين هم پس از اعتراف عليس می‌باشد.

اين در حالي است كه رسول اللهع حضرت عثمان را به منزله‌ی قلب خود قرار داده است، همچنان كه از آن حضرت روايت كرديم كه فرمودند: ابوبكر نزد من به منزله‌ی گوش و عمر به منزله‌ی چشم و عثمان به منزله‌ی قلب من است.[[345]](#footnote-345)

مبارکش باد که رسول خداع او را به منزله‌ی قلبش قرار داده است، و نوه‌ی پیامبرع و پسر سرور زنان بهشتی، حضرت فاطمه، یعنی حسین بن علی[[346]](#footnote-346)س و نیز حسن بن علي از او روایت مي‌كنند.[[347]](#footnote-347)

از ميان اهل بيت غير از حسن و حسين و پدرشان علي بن ابي طالب،‌ ساير آنان نيز، حضرت عثمان س را تمجید کرده اند. همچنان كه كليني از جعفر بن باقر – امام معصوم ششم شيعيان- آورده كه بشارت به بهشتي بودن او داده و در مدح وي گفته است: اول هر روز ندا دهنده‌اي از آسمان مي‌آيد كه علي ؛ و پیروانش همان رستگارانند و آخر هر روز ندا دهنده‌اي مي‌‌آيد كه عثمان و پيروانش رستگارند.[[348]](#footnote-348)

جعفر همچنين جايگاه عثمان بن عفانس را نزد پيامبر ع و اطمينان و اخلاص و نيابت و وفاداري و پيروي بي نظير وي را بيان مي‌كند؛ اطاعتی كه يكي از ويژگي‌هاي بارز حضرت عثمان بوده است. او همان كسي است كه رسول الله ع با يكي از دست‌هاي خود به جاي او بيعت كرد كه در داستان صلح حديبيه هست، به طوري كه مي‌گويد:

رسول الله ع عثمان را فرستاد و فرمود: نزد مؤمنان قوم خود برو و به آنها بشارت بده كه خداوند به من وعده‌ی فتح مکه داده است. وقتي عثمان رفت، ‌أبان بن سعد را ملاقات كرد و عثمان را با خود برد. عثمان نزد قوم رفت و پیام رسول خداع را به آنها گفت. سهيل بن عمرو نزد رسول الله ع نشسته بود و عثمان در میان لشكر مشركان بود. رسول الله ع با مسلمانان بيعت كرد و يك دست خود را بر ديگري زد و به جاي عثمان نيز، بيعت كرد. مسلمانان گفتند: خوشا به حال عثمان طواف خانه‌ی خدا را كرده و سعی ميان صفا و مروه را انجام داده و اکنون از احرام خارج شده است. رسول الله ع فرمود: امکان ندارد عثمان اين كار را انجام دهد. وقتي عثمان برگشت: رسول الله ع از او پرسيد،‌ آيا طواف كعبه كردي؟ عثمان گفت: چطور مي‌توانم طواف كنم در حالي كه رسول الله طواف نكرده اند؟ سپس جريان را برايشان تعريف كرد.[[349]](#footnote-349)

آيا اطاعتي بالاتر از اين وجود دارد كه شخصي وارد حرم شود و طواف خانه‌ی خدا نكند به این دلیل که سرور و دوستش ع طواف نكرده است؟

مجلسی مانند آن را در کتابش، «حیاة القلوب» آورده و گوید: وقتی به پیامبرع خبر رسید که عثمان کشته شده، فرمود: از این جا تکان نمی‌خورم مگر اینکه با قاتلان عثمان بجنگم. پس به آن درخت تکیه زد و آنجا از مسلمانان بیعت گرفت، و آن موقع این آیات نازل شد: **ﭽ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﭼ** الفتح: ١٨ و **ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭼ** الفتح: ١٠ سپس تمام داستان را آورد.[[350]](#footnote-350)

این هم امام شهید و سومین خلیفه‌ی راشد بود. خدا از وی راضی باد و او را راضی و خشنود گرداند!

بیعت حضرت علی با حضرت عثمان:

حضرت علی به صحت امامت و خلافت حضرت عثمان به خاطر اجماع مهاجرین و انصار بر انتخاب وی به عنوان خلیفه، معتقد بود و خلافت وی را از رضایت خدا می‌دانست به طوری که کسی نمی‌‌‌تواند پس از آن، خلافت او را رد کند یا امامتش را انکار نماید؛ چه حاضر باشد و چه غایب؛ همان طور که در یکی از نامه‌هایش در رد معاویه بن ابی سفیان می‌گوید: «شورا فقط حق مهاجرین و انصار است. اگر آنان بر کسی اجماع کردند و او را امام نامیدند، خدا به این کار راضی است. اگر کسی از روی عیب و ایراد به نظر شورا و یا به خاطر بدعتی از دستور شورا خارج شد، او را به تبعیت از دستور شورا باز می‌گردانند، اگر از این کار سرباز زد، به دلیل تبعیت از غیر راه مؤمنان با وی می‌جنگند و خدا او را به راهی که در پیش گرفته، می‌گرداند».[[351]](#footnote-351)

حضرت عثمان از جمله شش نفری بود که حضرت عمر فاروق جهت انتخاب خلیفه از میان آنان، تعیین کرده بود. وقتی عبدالرحمن بن عوف پس از آنکه با شورای مهاجرین و انصار نظرخواهی کرد و دید که شورا جز حضرت عثمان کسی دیگر را به عنوان خلیفه نمی‌خواهند، او نخستین کسی بود که با حضرت عثمان بیعت کرد. پس از عبدالرحمن بن عوف، حضرت علی با وی بیعت کرد:

«نخستین کسی که با عثمان بیعت کرد، عبدالرحمن بن عوف و پس از او علي بن ابي‌طالب بود».[[352]](#footnote-352)

حضرت علی این مطلب را این گونه بیان می‌کند: «وقتی عمر فاروق به قتل رسید، مرا ششمین شش نفر قرار داد و من ناپسند دانستم که جماعت مسلمانان را متفرق کنم و وحدت آنان را بشکافم. شما با عثمان بیعت کردید، من هم با او بیعت کردم».[[353]](#footnote-353)

وی افزود: «شما می‌دانید که من از همه نسبت به خلافت شایسته ترم. به خدا مادام که امور مسلمان سر و سامان گیرد، تسلیم هستم و در این کار هیچ ظلم و ستمی به من نشده و این تسلیم، اجر و پاداش دارد».[[354]](#footnote-354)

ابن ابی‌الحدید معتزلی شیعی زیر این خطبه در شرح خود نوشته که عبدالرحمن بن عوف به علی گفت: با عثمان بیعت کن؛ چون اگر این کار را نکنی، از غیر راه مؤمنان تبعیت کرده ای... پس علی گفت: شما می‌دانید که من از همه نسبت به خلافت شایسته ترم ... سپس دستش را دراز کرد و با عثمان بیعت کرد.[[355]](#footnote-355)

حضرت علی از جمله وفاداران و مخلصان و خیرخواه حضرت عثمان بود، و در زمان خلافت حضرت عثمان، وزیر، یا قاضی بود؛ همان طور که در زمان خلافت حضرت ابوبکر و حضرت عمر، وزیر یا قاضی بود. محدثان و مؤرخین شیعه ابواب جداگانه‌‌ای آورده اند و در آن قضاوت‌های حضرت علی در زمان خلافت حضرت عثمان را آورده اند. مفید در کتاب «الإرشاد» زیر عنوان «قضاوت‌‌‌‌های علی در زمان فرمانروایی عثمان» تعدادی از قضاوت‌‌‌‌‌‌هایی که حضرت علی به آن حکم کرده و حضرت عثمان آن را اجرا کرده، آورده است. می‌گوید:

«پیرمردی با یک زن ازدواج کرد و زن باردار شد. پیرمرد می‌گفت که وی با آن زن رابطه‌‌‌‌ی زناشویی نداشته و حمل را انکار می‌کرد. قضیه برای عثمان مبهم بود و از زن پرسید که آیا این پیرمرد با تو نزدیکی کرده یا نه؟ زن که هنوز باکره بود، گفت: خیر. عثمان گفت: حد را بر زن اجرا کنید. امیرالمؤمنین، علیس گفت: زن دو سوراخ دارد: یکی مربوط به خون حیض است و دیگری مربوط به ادرار. شاید این پیرمرد با این زن نزدیکی کرده و آب منی اش را در سوراخی که مربوط به خون حیض است، ریخته و در نتیجه زن بر اثر آن باردار شده است. پس در این باره از مرد سؤال کن. از پیرمرد در این باره سؤال شد، در جواب گفت: من آب منی ام را در دُبر زن می‌ریختم بدون اینکه عمل دخول را انجام داده باشم. امیرالمؤمنین؛ گفت: حمل و بچه از آنِ اوست، و معتقد بود که این پیرمرد باید به خاطر انکار بچه، مجازات شود. عثمان به قضاوت علی حکم کرد و از قضاوتش خوشش آمد».[[356]](#footnote-356)

مردي کنیزی داشت كه بچه اي را براي او به دنيا آورد و سپس از کنیز كناره‌گيري كرد و او را به ازدواج برده اش درآورد. سپس صاحب برده درگذشت و کنیز به وسیله‌ی ملک پسرش آزاد شد و فرزندش از شوهر این زن ارث برد. سپس پسرش وفات یافت و از پسرش سهم ارث شوهر دومش را داد. زن و شوهر دومش با هم اختلاف داشتند و قضیه را پیش عثمان بردند. زن می‌گفت: این برده ام است و مرد می‌گفت: این زن من است و من از وی جدا نشده ام. عثمان گفت: این قضیه، مبهم است. علی س نيز، در آنجا حاضر بود و گفت: از زن بپرسید که آيا بعد از ارثی كه به این مرد داده، مرد با او همبستري كرده است؟ زن گفت: خير. علی گفت: اگر مي‌دانستم كه مرد اين كار را انجام داده، ‌او را مجازات مي‌كردم. برو كه او برده‌ی توست و او حقی بر گردن تو ندارد. اگر خواستي آزادش كن يا او را بفروش،‌ چون مال خودت است.[[357]](#footnote-357)

كليني در صحيح خود از ابوجعفر محمد باقر روايت مي‌كند كه گفت: وقتي كه عليه وليد بن عقبه شهادت داده بودند كه شراب نوشيده است، عثمان به علي گفت: ميان وي و كساني كه مي‌پندارند شراب نوشيده است، قضاوت كن. علي ؛ امر كرد كه او را با تازيانه‌اي دو سر، چهل ضربه بزنند.[[358]](#footnote-358)

يعقوبي مي‌گويد: وقتي وليد نزد عثمان آمد، عثمان گفت: چه كسي او را می‌زند؟ مردم به دليل خويشاوندي او با عثمان، ‌چيزي نگفتند؛ چون ولید برادر مادری عثمان بود. علي بلند شد و او را تازیانه زد.[[359]](#footnote-359)

اين كار فقط از كسي بر مي‌آيد كه به خلافت و صحت خلیفه اعتراف و آن را صحیح بداند و اوامر خليفه را برآورد و در حكم با حاکم مشاركت داشته باشد. علي بن ابي‌طالب و پسرانش و بني‌هاشم، همگي از خليفه‌ی سوم راشد، حضرت عثمان اطاعت مي‌كردند.

سخن حضرت عليس بعد از شهادت آن امام مظلوم ـ وقتی مردم می‌خواستند با وي بيعت كنند- که در مقدس‌ترين كتاب شیعه آمده، بر آن دلالت دارد؛ آنجا كه گفت: «مرا رها كنيد و دنبال ديگري بروید... و اگر مرا رها كنيد، من نيز، مانند يكي از شما هستم، ‌و چه بسا كه از شما بیشتر به خليفه‌ی شما گوش بدهم و از وی اطاعت کنم».[[360]](#footnote-360)

عثمان ذي النورين و رابطه اش با اهل بيت:

هاشمي‌ها در زمان خلافت حضرت عثمان، مناصبي را از وی قبول می‌كردند؛ مثلاً مغيره بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب منصب قضاوت را در زمان وي قبول كرد.[[361]](#footnote-361) و حارث بن نوفل نيز، منصب قضاوت را قبول كرد.[[362]](#footnote-362)

عبدالله بن عباس سرپرستی حج را در سال 35 هجری قبول كرد.[[363]](#footnote-363)

همچنين هاشمی‌ها در زير پرچم عثمان و در ارتش و سپاه و لشکری که حضرت عثمان برای مبارزه با كفار و دشمنان امت اسلامي تدارک دیده بود، جهاد می‌کردند. پسر عموي پيامبر،‌ عبدالله بن عباس در جنگ‌هاي اسلامي سال 26 هجري در آفريقا شركت كرد.[[364]](#footnote-364)

حسن و حسين، فرزندان علي بن ابي‌طالب، و عبدالله بن جعفر بن ابي‌طالب و عموي آنها و پسر عموي پيامبر ع، عبدالله بن عباس (رضي الله عنهم)، در زير فرماندهي عبدالله بن ابي‌سرح به برقه و طرابلس و آفريقا لشكركشي كردند.[[365]](#footnote-365)

حسن و حسين و عبدالله بن عباس زیر پرچم سعيد بن عاص اموي در جنگ‌هاي خراسان و طبرستان و گرگان شركت داشتند.[[366]](#footnote-366) و در ساير غزوات و جنگ‌ها نیز، شركت داشتند.

همچنين حضرت عثمان غنايم و هدايا به هاشمی‌ها مي‌داد همین طور كنيز و خدمتكار را برایشان می‌فرستاد. مامقانی از رضا –امام هشتم شيعيان– نقل كرده كه گفت: «وقتي عبدالله بن عامر بن كريز، خراسان را فتح كرد، دو دختر از دختران يزد گرد بن شهريار پادشاه ايران را ديد،‌ و آنها را نزد عثمان فرستاد. عثمان يكي را به حسن و ديگري را به حسين بخشيد و هر دو نزد حسن و حسین وفات یافتند.[[367]](#footnote-367)

عثمان بن عفان، حسن و حسين را اكرام می‌كرد و آنها را دوست می‌داشت. به همين دليل، وقتي عثمان از طرف شورشيان محاصره شده بود،‌ علي حسن و حسين را فرستاد و به آنها گفت: با شمشيرهاي خود برويد و جلو در منزل عثمان بايستيد و نگذاريد كسي به او نزدیک شود».[[368]](#footnote-368)

همچنین عده‌اي از اصحاب پيامبر ع فرزندانشان را فرستادند تا مانع ورود شورشیان به منزل عثمان بشوند. از جمله مدافعاني كه بر در منزل عثمان ايستاده بود، پسر عموي حضرت علي، عبدالله بن عباس، بود، و هنگامي كه در اين روزهاي ويرانگر و سياه، عثمان او را به حج امر كرده بود، گفت: «قسم به خدا اي امير المؤمنين، جهاد براي من بسيار محبوب‌تر از حج است. قسم خوردم تا مرا از آن رها كني».[[369]](#footnote-369)

همچنان كه خود علي مرتضي، نخستين بار براي دفاع از او حاضر شد. خود را بارها آماده كرد و شورشیان را از او دور مي‌كرد و پسرانش و برادرزاده اش، عبدالله بن جعفر، را براي نجات او گمارد.[[370]](#footnote-370)

بعد از اين كه مدتی طولانی با دست و زبان از او دفاع كرد ولی دفع شورشیان ممکن نبود، كناره‌گيري كرد.[[371]](#footnote-371) با دست و زبان و فرزندانش، شورشیان را دفع می‌کرد، اما ره به جايي نبرد.»[[372]](#footnote-372)

او خودش این مطلب را اظهار داشته و مي‌گويد: قسم به خدا آن قدر از او دفاع كردم تا جايي كه گمان کردم گناهکارم.[[373]](#footnote-373)

چون عثمان آنها را از دفاع كردن منع كرده بود و مي‌گفت: «شما برگرديد و سلاح تان را زمین بگذارید و در خانه‌هاي خود بمانيد».[[374]](#footnote-374)

حسن بن علي و عبدالله بن زبير و محمد بن طلحه ... و گروهي از فرزندان انصار مانع شورشيان مي‌شدند كه عثمان آنها را منع مي‌کرد و می‌گفت: شما در زمره‌ی كساني هستيد كه مرا ياري مي‌كنيد.[[375]](#footnote-375)

از میان اهل بيت و فرزندان صحابه، حسن بن علی و برده‌ی آزاد شده اش، قنبر زخمی شدند.[[376]](#footnote-376)

هنگامي كه شورشيان عثمان را از آب منع كردند، علي به آنها گفت:

«اي مردم،‌ كاري كه شما انجام مي‌دهيد نه شبيه كار مسلمانان است و نه شبيه كار كافران. ايرانيان و رومياني كه اسير شدند، غذا و آب به آنها داده شد. شما را به خدا قسم، آب را از این مرد قطع نکنید. و او سه ظرف پر از آب را همراه گروهي از جوانان بني‌هاشم براي عثمان فرستاد».[[377]](#footnote-377)

در پايان مي‌خواهيم از مسعودي[[378]](#footnote-378) نقل كنيم كه گوشه‌اي از اين فاجعه‌ی هول‌انگيز و ناراحت‌كننده را بيان مي‌كند: «وقتي علي متوجه شد كه شورشيان مي‌خواهند عثمان را بكشند؛‌ پسرانش حسن و حسين را با چند نفر فرستاد تا شمشير به دست از در خانه‌ی عثمان مراقبت كنند و او را ياري دهند و به آنها امر كرد كه نگذارند، كسي وارد بشود. زبير، فرزندش عبدالله و طلحه، فرزندش محمد و بسياری از صحابه، فرزندانشان را فرستادند تا از خانه‌ی وي محافظت كنند. پس كسي كه معروف به تيرانداز بود،‌ تيري انداخت و همگي پراكنده شدند و حسن زخمي شد و قنبر خراش برداشت و محمد بن طلحه زخمي شد. پس از آن، این افراد ترسيدند كه در مقابل بني‌هاشم و بني‌اميه قرار گیرند، از این رو این افراد را در جنگ بر در عثمان رها كردند و چند نفر از آنها به خانه‌ي جماعتی از انصار رفته و بالای خانه‌ها رفتند. از جمله کسانی که به عثمان رسیدند، محمد بن ابي بكر و دو مرد ديگر بودند. همسر عثمان همراهش بود و خانواده اش و دوستدارانش مشغول دفاع بودند. محمد بن ابی‌‌بكر، ریش عثمان را گرفت. عثمان گفت: اي محمد، قسم به خدا اگر پدرت تو را مي‌ديد‌، سرزنشت مي‌كرد. او دستش را پایین نهاد و از خانه خارج شد. دو نفر دیگر عثمان را ديدند و او را ‌در حالي كه قرآن در جلویش بود و آن را می‌خواند، كشتند. ‌سپس زنش برخاست و فرياد كشيد: امير المؤمنين كشته شد. ناگاه حسن و حسين و چند نفر از بني‌اميه داخل شدند و ديدند كه فوت كرده است. پس گريه كردند. خبر به علي و طلحه و زبير و سعد و گروهي از مهاجرين و انصار رسيد. آنان «إنا لله وإنا إلیه راجعون» گفتند‌. علي داخل خانه شد و خيلي ناراحت و اندوهگين به پسرانش گفت: اميرالمؤمنين چگونه كشته شد در حالي كه شما جلوی خانه بوديد؟ یک سیلی به حسن زد و به سينه‌ی حسين زد و محمد بن طلحه را سرزنش كرد و عبدالله بن زبير را نفرین كرد.[[379]](#footnote-379)

سپس علي و خانواده اش، شبانه او را به خاک سپردند و بر او نماز خواندند؛ همچنان كه ابن ابي‌الحديد شيعي معتزلي مي‌گويد:

افراد کمی از خانواده اش به همراه حسن بن علي و ابن زبير و ابو جهم بن حذيفه در فاصله‌ی بین نماز مغرب و عشاء،‌ جنازه‌ی عثمان را بیرون بردند و در يكي از زمين‌های مدينه معروف به «حشّ كوكب» كه خارج از بقيع است[[380]](#footnote-380)، به خاک سپردند و بر او نماز جنازه خواندند.[[381]](#footnote-381)

از جمله نشانه‌هاي دوستي اهل بيت با عثمان ذی‌النورین اين بود كه آنها دخترانشان را به پسران وي مي‌دادند، همچنان كه پيامبر ع، دو دختر خود را به عثمان داده بود و فرزندانشان را به نام وي مي‌ناميدند. همچنان كه مفيد مي‌گويد: يكي از پسران علي بن ابي طالب س، عثمان نام داشت. فرزندان امير المؤمنين 27 نفر پسر و دختر بوده اند: 1- حسن 2- حسين... 10- عثمان كه مادرش ام البنين دختر خرام بن خالد بن ورام بوده است.[[382]](#footnote-382)

اصفهاني مي‌گويد: او همراه برادرش در كربلاء كشته شد.

«عثمان بن علي در حالي كه پسري 21 ساله بود، كشته شد. ضحاك گفت: خولي بن يزيد او را با تيري زد و وی را از پای در آورد و مردي از بني‌أبان بن دارم او را زد و كشت و سرش را برداشت.»[[383]](#footnote-383)

بنابراين، عثمان بن عفانس داماد پيامبرع، دوست وی در دنيا و آخرت، دوستدار اهل بيت، پسر عمو و پسر عمه‌ی آنها بود كه آنها را دوست مي‌داشت و آنها نيز، مانند ابوبكر و عمر او را دوست مي‌داشتند. او از نظر قرابت و خویشاوندی از ابوبکر و عمر به رسول الله ع نزدیک‌تر بود و در دامادی به درجه‌ای رسید که ابوبکر و عمر به آن درجه نرسيده بودند.[[384]](#footnote-384) همچنان كه علي بن ابي‌طالب این را اظهار می‌دارد.

اين ديدگاه اهل بيت درباره‌ی ابوبكر و عمر و عثمان، سه خلیفه‌ی راشد بود كه از كتاب‌هاي خود شیعه و منابع اصلي و معتبر آنها با ذكر صفحه و جلد بيان كرديم.

ديدگاه شيعه درباره‌ی سه خليفه‌ی راشد:

اما شيعه كه خود را دوستدار و پيرو اهل بيت مي‌پندارند و مذهب خود را به آنها نسبت مي‌دهند و ادعاي پيروي از آنها را دارند، كاملاً بر عكس اهل بيت هستند؛ آنان مخالف ابوبكر و عمر و عثمان هستند و به شدت‌ نسبت به آنها کینه‌توزی دارند و آنها را دشمن می‌پندارند و فحش و ناسزا مي‌گويند و حتي آنها را كافر و فاسق مي‌دانند، و اين سرزنش‌ها و لعن و نفرين‌ها را بهترين ابزار نزديكي به خداوند مي‌دانند و ‌ويند این کار بزرگ‌ترين ثواب را نزد خداوند دارد. هيچ كتاب و رساله‌اي نيست كه مملو از سرزنش و طعن و نفرين درباره‌‌ی خالص‌ترين مخلصان رسول خدا ع و بهترين مردمان و باتقواترين آنها و دوست داشتني‌ترين آنها و حاملان شريعت و رسانندگان رسالت و نايبان و شاگردان پیامبر برگزيده و نخبگان اين امت – رضوان الله عليهم اجمعين – نباشد.

ملا محمد كاظم در كتابش آورده است:

از ابوحمزه ثمالي – و او به دروغ از زين العابدين – نقل مي‌كند که گوید: «كسي كه ابوبكر و عمر را يك بار لعنت كند،‌ خداوند هفتاد هزار هزار حسنه براي او مي‌نويسد و هزاران هزار گناه او را پاك مي‌کند و هفتاد هزار هزار درجه، او را بالا مي‌برد و كسي كه شبانه آنها را يك بار لعنت کند نيز، چنين است. مولاي ما علي بن حسين گفت: بر مولاي خود ابوجعفر محمد باقر وارد شدم، گفت: اي سرورم، حديثي را از پدرتان شنيده ام. گفت: اي ثمالي،آن را بازگو. حديث را گفتم: گفت: آري اي ثمالي، آيا مي‌خواهي بر آن بيفزايم؟ گفتم: آري سرورم. سپس گفت: كسي كه هر صبح يك لعنت بر آنها بفرستد،‌ تا آخر همان شب، گناهي براي او نوشته نخواهد شد و كسي كه شب بر آنها يك لعنت بفرستد تا صبح گناهي بر وي نوشته نخواهد شد. راوی گوید: ابوجعفر رفت و سپس بر مولايم صادق وارد شدم و گفتم: حديثي را از پدر و جدت شنيده ام. گفت: آن را بياور اي ابوحمزه. حديث را برایش خواندم، گفت: این حقيقت دارد. آنگاه گفت: و هزار هزار درجه بالاتر مي‌رود. سپس گفت: خداوند بسيار بخشنده و كريم است».[[385]](#footnote-385)

سپس به آن نيز، امر كرده اند: «ما قوم بني‌هاشم بزرگ و كوچك خود را به لعن و فحش بر آنها و اعلام بيزاري از آنها امر مي‌‌‌‌‌كنيم.»[[386]](#footnote-386)

بنابراين، هيچ فحش و ناسزايي نمانده كه آن را بر اين اصحاب برگزيدهش نثار نكنند. اين عياشي آنهاست كه در كتاب تفسير خود و در تفسير سوره‌ی برائت از ابوحمزه ثمالي نقل مي‌كند كه گفت: «به امام گفتم: دشمنان خداوند چه كساني هستند؟ گفت: بت‌هاي چهارگانه. گفتم: چه كساني هستند؟ گفت: ابوالفصيل و رمع و نعثل و معاويه و كساني که بر دين آنها هستند. پس هر کس با اينها دشمني كند با دشمنان خدا، دشمني كرده است».[[387]](#footnote-387)

سپس درباره‌ی اين سه اصطلاح از جزري نقل مي‌كند كه گفت: مراد از ابو الفصيل، ابوبكر است چون بكر به فصيل نزديك است و شتر جوان را نيز، فصيل مي‌نامند. فصيل به بچه شتري مي‌گويند كه از شير مادرش گرفته شده باشد. در كلام بعضي آمده است كه چون ابوبكر زماني شتر چران بود به ابوالفصيل معروف شده است و بعضي از اهل لغت مي‌گويند: ابوبكر بن ابي‌قحافه در سال سوم عام الفيل، متولد شد و اسم او را عبدالعزي– نام بتي است – نهادند و كنیه‌ی وی در زمان جاهليت، ابوالفصيل بوده و هنگامي كه اسلام آورد، عبدالله نام گرفت و به ابوبكر معروف شد. اما كلمه‌ی رمع، همان عمر است كه برگردانده شده است و در حديث آمده كه اولين كسي كه شهادتِ بَرده را رد كرده، رمع (عمر) بود و اولين كسي كه ارث را عول داده، رمع (عمر) بوده است. اما نعثل، اسم مردي است كه ريش زيادی داشته باشد. جوهری مي‌گويد: عثمان وقتي نزديك او مي‌شد، بسيار به آن شبيه بود.[[388]](#footnote-388)

بنگريد كه اين قوم چطور با بي‌حيايي نام بتها را بر اين اصحاب بزرگوار مي نهند.

آيا كسي نيست كه بپرسد، اين كجا و سخن محمد باقر – امام پنجم معصوم شيعه – كجا كه در جواب كسي كه پرسيد: «آيا آنها حقي را از شما ضايع كرده اند؟ گفت: خير، ‌قسم به كسي كه قرآن را بر بنده اش نازل كرد تا جهانيان را از عذاب خدا بترساند، ‌به اندازه‌ی خردلي، حق ما را ضايع نكرده اند».[[389]](#footnote-389)

اگر آنها كافر بودند، چرا عليس دخترش را به عمر بن خطابس داد و چرا رسول الله دو دختر خود را به عثمان بن عفانس داد؟ چرا علي و اهل بيت، آنها را مدح و ثنا گفته اند و چرا او و پسرانش از او دفاع كرده اند و يكي از آنها زخمي شد در حالي كه او نيز، از ديدگاه شیعه امام معصوم بوده است؟ آيا كسي هست كه جواب بدهد؟

اگر عثمان س كافر بود، چرا عليس برادرزاده اش را از ازدواج دخترش با أبان بن عثمان منع نكرد؟ و چرا مانع ازدواج سكينه دختر حسین با نوه‌ی حضرت عثمان، زيد نشد؟ و چرا حضرت علي پسرش را به نام عثمان نام نهاد؟

عياشي كه در بغض و كينه‌توزی نسبت به خلفاي راشدين زیاده‌روی می‌کند،‌ خرافات و دروغ‌ها و داستان‌هايي را سر هم كرده و مي‌گويد: وقتي كه پيامبر ع درگذشت، اختلافاتي ميان مسلمانان ايجاد شد و عمر آنها را رفع و اصلاح كرد و با ابوبكر بيعت كرد در حالي كه هنوز رسول الله ع به خاک سپرده نشده بود. وقتي علي ديد كه مردم با ابوبكر بيعت كردند، ‌ترسيد كه فتنه‌ای ايجاد شود، پس به كتاب خدا مشغول شد و خواست كه آن را در يك كتاب جمع كند. ابوبكر سراغ او فرستاد كه بيعت كند. علي گفت: تا اين قرآن را جمع آوري نكنم، بیرون نمی‌آیم. بار ديگر سراغ وي فرستاد و علي گفت: تا از اين كار فارغ نشوم، بيرون نمي‌آيم. بار سوم پسر عموي خود را كه قنفذ نام داشت، سراغ وي فرستاد و فاطمه برخاست و ميان او و علي ايستاد و قنفذ او را زد و رفت و علي را با خود نبرد و ترسيد كه مردم دور علي جمع شوند، از این رو دستور داد كه اطراف خانه‌ی علي هیزم جمع كنند. ‌پس عمر رفت و خواست كه خانه‌ی علي را آتش بزند در حالي كه علي و فاطمه و حسن و حسين در آن بودند. وقتي علي چنين ديد، بیرون رفت و به زور و برخلاف میلش بيعت كرد.[[390]](#footnote-390)

شجاعت حضرت علی :

این در حالی است که روایت کرده اند علي گفته است: «به خدا قسم اگر من تنها باشم و آنها به اندازه‌ی تمام زمين باشند، ‌نمي‌ترسم و وحشت نمي‌كنم».[[391]](#footnote-391)

علي كسي است كه ابو وائله درباره اش مي‌گويد: من با فلاني ـ يعني، عمر كه مجلسي در حياة القلوب، اسم وي را آورده است ـ مي‌رفتم كه ناگاه همهمه‌اي را از او شنيدم، ‌به او گفتم: «چه شده فلاني؟ گفت: واي بر تو، آيا آن شيرزاد و آن سخت گيرنده بر ظالمان، ‌با دو شمشير و يك پرچم را نمي‌بيني؟ نگاه كردم و ديدم علي است. گفتم: اي فلاني، اين كه علي بن ابي طالب است. گفت: نزديك تر بيا تا درباره‌‌ی شجاعت و قهرماني وي برايت بگويم. پيامبر ع در جنگ احد با ما عهد بست كه فرار نكنيم و هر كس كه فرار می‌کرد، گمراه بود و هر كس كه كشته می‌‌‌‌شد، شهيد بود. و پيامبر ع، خود فرمانده جنگ بود. وقتي كه صد قهرمان از دشمن، عليه ما شمشير برداشتند كه در زير پرچم هر كدام نيز، صد نفر يا بيشتر بودند، پس ما از نابود شدن خود ترسيديم و ديدم كه علي همچون شیر از پیشروی آنها جلوگيري كرد و مشتي سنگريزه برداشت و بر صورت ما پرتاب كرد، آنگاه گفت: صورت‌هاي سست و پريشاني را مي‌بينم‌، كجا مي‌خواهيد فرار كنيد؟ به جهنم؟ ما باز نمي‌گرديم. ‌پس بر ما يورش آورد در حالي كه تخته سنگي در دستش بود كه بوي مرگ از آن به مشام مي‌رسيد و گفت: شما عهد كرديد و سپس عهد خود را شكستيد. ‌قسم به خدا، شما به مرگ سزاوارتر هستيد. سپس به چشمانش نگريستم، گويي آتش در آنها روشن بود يا گويي دو ظرف پرخون بودند. پس فكركردم كه [تخته سنگ را] بر همه‌ی ما انداخت. من از میان اصحاب خودم به طرف علی رفتم و گفتم: ای ابوالحسن، عربها يورش آوردند و فرار كردند و يورش، فرار را نقض مي‌كند.‌ گويي كه او خجالت مي‌كشید و چهره اش را از من برگردانید. اين ترس، مدام در دلم هست،‌ قسم به خدا آن ترس تا به امروز نيز، از دلم بيرون نرفته است».[[392]](#footnote-392)

درباره‌‌‌‌‌ی شجاعت علي س مبالغه‌های زیادی كرده اند؛ ‌از جمله آنچه قطب راوندي روايت كرده که به علي خبر رسيده بود كه عمر درباره‌ی شيعيان وي صحبت كرده است. پس در راه به استقبال او رفت در حالي كه كماني در دست علي بود، گفت: اي عمر، به من خبر داده اند كه تو درباره‌ی شيعيان من صحبت كرده اي. سپس با كمانش به زمين زد به ناگاه همچون اژدهايي ماند كه دهانش را در مقابل عمر باز كرده تا او را ببلعد و عمر فرياد زد: مواظب باش اي ابوالحسن، ديگر بعد از اين تکرار نمي‌کنم، و شروع به گريه كرد. علی با دستش به كمان زد و به حالت عادي برگشت و عمر همچنان ترسان به خانه برگشت.[[393]](#footnote-393)

همچنين سليم بن قيس عامري شيعي كه دوستان خدا را خيلي لعن و نفرين مي‌كند، مي‌گويد كه علي عمر را ناسزا گفته و او را تهديد كرده و گفته است: قسم به خدا ای ابن صهاك! اگر اين را پرتاب كني، دست راستت را به تو بر مي‌گردانم؛ اگر شمشيرم را آخته كنم، تا جانت را نگيرم، آن را غلاف نمي‌كنم. عمر ترسید و ساكت شد و دانست كه اگر علي قسم بخورد، راست مي‌گويد. پس علي گفت: اي عمر، آيا تو همان نیستی كه رسول الله ع به تو مشغول بود و دنبال من فرستاد و با شمشيرم آمدم و سپس خواستم كه تو را بكشم كه این آيه نازل شد: **ﭽ ﮎ ﮏ ﮐﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﭼ** مريم: ٨٤ ابن عباس مي‌گويد: آنها با هم اتفاق نظر داشتند و به یکديگر متذکر شدند و گفتند: تا زماني كه اين مرد زنده است،‌ هيچ یک از كارهاي ما راست نمي‌شود. پس ابوبكر گفت: چه كسي از ما او را مي‌كشد؟ عمر گفت: خالد بن وليد. دنبال خالد فرستادند و گفتند: اي خالد، نظرت درباره‌ی اين كاري كه به تو مي‌سپاريم، چيست؟ گفت: هر كاري كه مي‌خواهيد به من بسپاريد، قسم به خدا اگر مرا به قتل علي بن ابي‌طالب امر كنيد، انجام مي‌دهم. گفتند: قسم به خدا ما چيزي غير از اين را نمي‌‌‌خواستيم. گفت: كجا او را بكشم؟ ابوبكر گفت: وقتي ما مشغول نماز صبح شديم تو در كنار او بايست و شمشير در دستت باشد و هنگامي كه سلام داد،‌ گردنش را بزن. گفت: چشم.‌ پس پراكنده شدند. سپس ابوبكر فكر كرد كه اگر مردم بفهمند كه چه كسي علي را كشته است،‌ جنگ سختي شروع مي‌شود. پس از اين كار خود پشيمان شد و آن شب نخوابيد تا وقتي كه به مسجد آمد و نماز اقامه شد. او امام جماعت شد و در حالي امامت می‌کرد، در فکر بود و نمي‌دانست كه چه مي‌گويد. خالد بن وليد آمد و شمشير به دست نزد علي ايستاد و علي با هوشياري، متوجه بعضي از اين مسائل شده بود. وقتي كه تشهد ابوبكر تمام شد قبل از سلام دادن فرياد زد اي خالد،‌ چيزي كه به تو امر كرده ام، انجام نده و گرنه مي‌كشمت؛ سپس به راست و چپ سلام داد. سپس علي جستي زد و يقه‌ی خالد را گرفت و شمشير را از دستش گرفت سپس او را زمین زد و بر سينه اش نشست و شمشيرش را گرفت تا او را بکشد. اهالي مسجد گرد او جمع شدند تا خالد را نجات دهند. عباس گفت: علی را به خاطر صاحب این قبر سوگند بدهید تا آزادش کند. او را به خاطر صاحب این قبر سوگند دادند و رهايش كرد. خالد برخاست و به منزلش رفت.[[394]](#footnote-394)

شیعیان درباره‌ی شجاعت حضرت علي بسيار مبالغه كرده و گفته اند: «او بسيار قدرتمند بود تا جايي كه روزی پایش را بر زمين کوبید و زمین لرزید».[[395]](#footnote-395)

روزي زمین لرزید و علي بر زمين تاخت تا اینکه زمین آرام شد. همچنان كه صافي به دروغ از فاطمه نقل کرده كه گوید: زلزله‌اي در زمان ابوبكر ايجاد شد، مردم ترسيدند و نزد ابوبكر و عمر رفتند، ديدند كه آنها نيز، ترسيده و پيش علي رفته اند. مردم راه افتادند تا به در خانه‌ی علي رسيدند. علی به اسقبال آنها بیرون رفت در حالي كه به غم و غصه‌ی آنها اعتنايي نداشت. او رفت و مردم او را دنبال كردند تا به تپه‌اي رسيدند. علی و همراهانش بر روي آن نشستند و به ديوارهاي مدينه نگريستند كه مي‌لرزيد. ‌سپس علي به آنها گفت: گويي شما از آنچه ديده ايد وحشت كرده ايد؟ گفتند: چگونه وحشت نكنيم در حالي كه تا به حال چنين چيزي نديده ايم؟ پس علی لبهايش را تكان داد و با دستان مبارکش زمين را زد و گفت: تو را چه شده است؟ چرا آرام نمي‌گيري؟ پس به اذن خدا زمین آرام شد. مردم این بار از اولين باري كه نزد وي آمده بودند و او به طرف آنان رفت، بيشتر تعجب كردند. علی به آنها گفت: از كار من تعجب مي‌‌كنيد؟ گفتند: آري. گفت: من همانم كه خداوند درباره اش فرموده است: **ﭽ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭼ** الزلزله: ١ - ٣ من همان انساني هستم كه خداوند درباره اش مي‌گويد: **ﭽ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭼ** الزلزلة: ٤ هر حادثه اي[[396]](#footnote-396) كه باشد، زمین برای من نقل می‌کند.

علاوه بر اين، علي ؛ روزي با قدرت، ابليس را بر زمين زد. همچنان كه ابن بابويه قمي در «عيون اخبار الرضا» روايت كرده است.[[397]](#footnote-397)

امثال اين چرندها در کتب شیعه زيادند.

حال كه ما اين بحث را شروع كرديم، مي‌خواهيم با بيان حكايت عجيب ديگري آن را تكميل كنيم كه دلالت بر دروغ‌ها و اسطوره‌هايي دارد كه شیعه بافته و اساس مذهب و عقايد خود را بر آن گذاشته اند. اين داستان را از كتاب «الأنوار النعمانيه» اثر نعمت الله جزائري[[398]](#footnote-398)نقل مي‌كنيم. او مي‌گويد:

«برسي در كتاب خود هنگام توصيف جنگ خيبر روايت مي‌كند كه فتح خيبر توسط علي انجام شد، و جبرئيل نزد رسول الله ع آمد و از قتل مرحب به او مژده داد. سپس پيامبر ع از بشارت او پرسيد. جبرئيل گفت: اي رسول خدا، وقتي كه علي شمشير را بالا برد تا مرحب را بزند، خداوند متعال به اسرافيل و ميكائيل امر كرد كه بازوهايش را در هوا بگيرند تا با قدرت تمام نزند؛ با وجود اين، او و لباس هاي آهنين و اسبش را نصف كرد و شمشيرش به لايه‌هاي زمين رسيد. خداوند به من گفت: اي جبرئيل، به زير زمين برو و نگذار كه شمشير علي به قعر زمين برسد و گرنه زمين دگرگون مي‌شود. پس رفتم و در آن جا قرار گرفتم. بعد چيزي سنگين تر از مدائن قوم لوط بر شانه‌هايم فرود آمد. مدائن قوم لوط هفت شهر است كه از هفت زمين ريشه گرفته و بر يك ريشه بالا رفته و تا نزديك آسمان رسيده است. همچنان تا سحر منتظر شدم تا خداوند به من امر كرد كه آن را دگرگون کنم. سنگینی آن مانند سنگيني شمشير علي نبود. پيامبر ع از او پرسيد: چرا در یک زمان آن را دگرگون نكردی و آن را بلند نکردی؟ جبرئیل گفت: ای رسول خدا ع، در ميان آنها پیرمردی کافر بود كه بر پشتش خوابيده و ريشش رو به آسمان بود و خداوند شرم کرد از اینکه آنها را عذاب دهد. وقتي سحر سپري شد، آن پيرمرد برعکس شد و خدا مرا به عذاب وي امر كرد. در همان روز نيز، وقتي كه قلعه‌ی خيبر فتح شد و زنانشان اسير شدند، ‌در ميان آنها زني به نام صفيه بود كه دختر صاحب قلعه بود. نزد پيامبر ع آمد در حالي كه در صورتش اثر شكستگي پيدا بود. پيامبر ع درباره‌ی آن شكستگي پرسيد، او گفت: وقتي علي وارد قلعه شد و يكي از برج‌هاي آن را تكان داد، تمام قلعه تكان خورد و تمام چيزهای آویخته از قلعه فرو ريخت و من نيز، بر تخت نشسته بودم و از روي آن به پايين پرت شدم و به تخت اصابت كردم. پيامبر ع به او گفت: اي صفيه، وقتي علي عصباني شد و قلعه را تكان داد، خداوند به خاطر خشم او عصباني شد سپس همه‌ی آسمانها را لرزاند تا اين كه ملائكه همگي ترسيدند و بر صورت‌هايشان افتادند. علی شجاعت رباني دارد. اما دروازه‌ی خيبر كه چهل نفر با هم همكاري مي‌كردند تا شبانه آن را ببندند. وقتي علي وارد قلعه شد سپر وي از كثرت ضربه از بین رفته بود؛ ‌سپس دروازه را از جا كند و آن را به عنوان سپر خود قرار داد و جنگيد تا اين كه قلعه را فتح كرد.»

این روایت با روايت يعقوبي منافات دارد كه مي‌گويد: «ابوبكر و عمر متوجه شدند كه گروهي از مهاجرين و انصار گرد علي بن ابي‌طالب جمع شده اند، پس ‌همراه جماعتي به خانه‌ی علي يورش بردند و علي شمشير به دست خارج شد. عمر شمشير او را انداخت و با علي درگير شد و او را بر زمين زد و شمشيرش را شكست و وارد خانه شدند. فاطمه بيرون آمد و گفت: بيرون مي‌رويد يا موهايم را آشكار كنم. پس آنها و همراهانشان بيرون رفتند و اين قوم ايامي را بدين سان گذراندند و سپس يكي پس از ديگري بيعت كردند».[[399]](#footnote-399)

واقعاً نمی‌‌‌‌دانیم که کدام یک از شیعیان راست می‌گوید: نعمت الله جزائری یا سلیم بن قیس عامری[[400]](#footnote-400)؟ یا قطب راوندی یا قمی یا مجلسی یا عیاشی یا یعقوبی؟

بلکه واقعیت اینست که همه شان دروغ می‌گویند و به دروغ این روایت‌ها را نقل می‌کنند و نمی‌دانند که اهل بیت اینها را نگفته اند و اصلاً چنین نبوده اند و اگر این چنین بودند یا این چنین می‌گفتند، درباره‌ی ابوبكر نمی‌گفتند كه صديق است و درباره‌ی عمر نمی‌گفتند كه نگهباني مبارك و سیرت و روشی رضايت بخش داشت و فرزندانشان را به نام آنها نمي‌ناميدند و با آنها ازدواج و معاشرت نداشتند و بعد از مرگشان آنها را مدح نمي‌كردند. بعد از اين همه روايت نمي‌توانيم چیزی جز این بگوییم که اهل بيت در اعمال و افعال خود صادق بوده اند و كارهايشان و گفته‌هايشان مصداق اين راستي است، اما شيعه بر آنها دروغ بسته اند و در عقيده با آنها مخالفند و با دوستان و نزديكان و رهبران و امرا و حكام آنها دشمن هستند. همان كساني كه اهل بیت خالصانه از آنها اطاعت مي‌كردند و با آنها مشورت مي‌نمودند. همچنان كه پیش از این به تفصيل بيان كرديم.

وگرنه آيا خردمندانه است كه كسي مانند آن مرد شجاع و قهرمان و دلاور،‌ ابوبكر او را به زور وادار به بيعت كند و عمر با دختر وي ازدواج كند و عثمان از او پیشی بگیرد و فرزندانش را به نام آنها بنامد و ياوران آنها همان ياوران وي باشند؟

هرچند شیعیان در ظاهر، اظهار دوستي با اهل بيت می‌كنند اما در كینه اي كه نسبت به خلفاي راشدين و اصحاب برگزيده‌ی پيامبر ع دارند، با اهل بیت مخالفت مي‌كنند؛ همان اصحابي كه رسول الله ع درباره شان فرمود: خوشا به حال كسي كه مرا ديده و به من ايمان آورده است.[[401]](#footnote-401)

در هر حال ما با توجه به دشمني اين قوم نسبت به اقوام و دامادهاي پيامبر ع، مخالفت آنها را با اهل‌بيت بیان مي‌كنيم. عياشي درباره‌ی عثمان ذي‌النورين مي‌گويد: آيه‌ی: **ﭽ** **ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨﭼ** البقرة: ٢٦٤ درباره‌ی عثمان نازل شده است.[[402]](#footnote-402)

اما قمي كه در لعنت كردن و طعنه زدن و فاسق و كافر خواندن اصحاب، كمتر از عياشي نيست، در ذيل اين آيه مي‌گويد: **ﭽ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭼ** الأنعام: ١١٢ خداوند هيچ پیامبری را نفرستاده مگر اين كه در امتش دو شيطان بوده اند كه او را اذيت می‌كنند که از اصحاب محمد، حبتر و زريق بوده اند.[[403]](#footnote-403)

در كتاب «الشيعة و السنة» خود روايت‌های زيادي را از او نقل كرده ايم.

بحراني هم مانند آنها، ‌ذيل اين آيه مي‌نويسد: **ﭽ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﭼ** التوبة: ٤٠در حالي كه به همراهي ابوبكر صديق با پيامبر ع در سفر مكه به مدينه و مهاجرت در راه خدا حسادت مي‌ورزند، ‌مي‌گويد: پيامبر ع به علي امر كرد كه در جاي وي بخوابد و پیامبر از ابوبكر ترسيد كه دشمن را از رفتن آنان آگاه کند، از این رو او را همراه خودش به غار برد.[[404]](#footnote-404)

بر ابوجعفر دروغ مي‌‌بندد و مي‌گويد كه او گفت: «رسول الله ع در غار به ابوبكر گفت: آرام باش،‌ خداوند با ماست – تا آن جا كه مي‌گويد- مي‌خواهي اصحابم را که در مجلس انصار نشسته اند و صحبت مي‌كنند، به تو نشان دهم و جعفر و اصحابش را به تو نشان دهم كه در دريا هستند؟ ابوبکر گفت: آري. رسول الله ع دستي بر صورتش كشيد و سپس او انصار را ديد كه در مجلس نشسته اند و به جعفر و اصحابش نگاه کرد كه در دريا شنا مي‌كنند.‌ در آن لحظه در دل خود گفت كه پیامبرع جادوگر است».[[405]](#footnote-405)

اما عمر فاروق كه آتش مجوسي را خاموش كرد و بت‌های كسری و شوكت آنها را شكست و عظمت يهودي و قدرت آنها را نابود كرد، كسي كه نزد حبيب خدا محبوب و نزد دشمنانش و دشمنان امت، فرزندان يهود و مجوس منفور است، بحراني درباره اش زیر این آیه: **ﭽ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﭼ** الفرقان: ٢٩ مي‌گويد: شيطان همان خليفه‌ی دوم است. و آیه‌ی: **ﭽ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﭼ** الفرقان: ٢٨ منظور، خليفه‌ی دوم است. و فرموده‌ی: **ﭽ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﭼ** الفرقان: ٢٩ منظور، ولايت است.[[406]](#footnote-406)

او به غلو خود و به فحش و بدگويي ادامه مي‌دهد و مي‌گويد: ابليس و آنچه در معناي آن آمده، به خليفه‌ی دوم تأويل شده است؛ چون مسمای هر دو يكي است. و در بعضي روايت‌ها از اصبغ بن نباته نقل شده كه علي ؛ همراه گروهي كه حذيفه بن يمان نيز، همراهشان بود به طرف جبانه بيرون رفتند و معجزه‌اي را از او ذكر كرده اند تا آن جا كه مي‌گويد: علي ؛ گفت: اي فرشتگان پروردگار من، اکنون ابلیس‌ترين ابليس‌ها و فرعون فراعنه را نزد من بياوريد. قسم به خدا، در يك لحظه او را حاضر كردند و در حالي كه او را نزد علي محكم گرفته بودند، گفت: واي بر تو از ظلمي كه به آل محمد ع كرده اي. سپس گفت: سرورم! به من رحم كن؛ من توان چنين عذابي را ندارم. علي گفت: خداوند به تو رحم نكرد و تو را نبخشيد اي كثيف نجس، شيطان خبيث. سپس به ما نگريست و گفت: او را رها كنيد تا به شما بگويد که كيست؟ گفتند: تو كيستي؟ گفت: من ابليس‌ترين ابليس‌ها و فرعون اين امت هستم و كسي هستم كه سيد و مولاي خود و امير مؤمنان و خلیفه‌ی خدا را و آيات و معجزات وي را انكار كردم. ظاهراً‌ مراد وي، خليفه‌ی دوم بود؛ زیرا او سردسته‌ی مفسدان بود و كسي است كه در قرآن شيطان به او تأويل شده است.[[407]](#footnote-407)

درباره‌ی نيكوكارترين مسلمانان، عثمان بن عفان، ‌نوشته است كه رسول الله ع به او گفت: اسلام خود را نابود كردي؛ برو كه خداوند درباره‌ی تو اين آيه را نازل كرده است: **ﭽ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶﭼ** الحجرات: ١٧[[408]](#footnote-408)**.**

او كينه‌توزی خود را به همه‌ی اصحاب نشان مي‌دهد و ذيل اين آيه مي‌گويد: **ﭽ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﭼ** النساء: ٤٩ مراد كساني هستند[[409]](#footnote-409) كه خود را صديق و فاروق و ذي‌النورين ناميده اند.[[410]](#footnote-410)

او به زور حكم مي‌‌كند كه مراد از **«من ثقلت موازينه»** علي و شيعيان وي و مراد از **«من خفت موازينه»** خلفاي سه گانه و پيروانشان هستند.[[411]](#footnote-411)

در بدگويي و مسخره كردن اصحاب رسول الله ع و همسران وي زیاده روی می‌كند و مي‌گويد: آیه‌ی **ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭼ** النور: ١١ درباره‌ی عايشه و حفصه و ابوبكر و عمر نازل شده وقتي كه به ماريه‌ی قبطي تهمت زنا زدند.[[412]](#footnote-412)

چهارمين مفسرآنها، کاشانی، كه در خباثت و سرزنش كمتر از ساير نوادگان اين قوم نيست،‌ زیر اين آيه‌ی: **ﭽ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﭼ** النساء: ١٣٧ می‌نویسد: این آیه درباره‌ی خلفاي اول و دوم و سوم و چهارم (یعنی معاويه) و عبدالرحمن و طلحه نازل شده است.[[413]](#footnote-413)

و ذيل آيه‌ی: **ﭽ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭼ** التوبة: ٧٤ می‌نویسد: روزي كه رسول الله ع دست علي را در غدير خم بلند كرد، مقابل هفت نفر از منافقان بود كه عبارتند بودند از: ابوبكر، عمر، عبدالرحمن بن عوف،‌ سعد بن ابي‌وقاص، ‌ابوعبيده،‌ سالم مولای ابوحذيفه و مغيره بن شعبه. عمر گفت: نمي‌بينيد كه چشمانش مانند چشم ديوانه‌هاست – منظورش، پيامبر ع بود – برخاست و گفت: پروردگارم به من گفت: ـ پناه برخدا از نقل اين خرافات و كفر و لعنت خدا بر دروغگويان بادـ [[414]](#footnote-414)

پنجمین: دشنام دهنده‌ی شیعه كه خود را مفسر ناميده، ‌عروسي حويزي است که ‌اصحاب را سرزنش می‌كند و زیر آیه‌ی: **ﭽ ﮫ ﮬ ﮭ ﭼ** الحجر: ٤٤ از ابوبصير روایتی نقل کرده که گوید: جهنم هفت در دارد: در اول براي ظالم كه همان زريق (ابوبكر) است و در دوم براي حبتر (عمر) و در سوم براي عثمان و در چهارم براي معاويه و در پنجم براي عبدالملك و در ششم براي عسكر بن هوسر و در هفتم براي ابوسلامه. اينها دروازه‌ی پيروان خود هستند.[[415]](#footnote-415)

اين حاشیه نویس ملعون بر اين نام‌ها تعليقي آورده و مي‌گويد: مجلسي گفته است: زريق كنايه از اولي است؛ چون عرب چشم كبود را بد مي‌داند، و حبتر كه روباه است شايد به دليل حيله و مكر وي باشد و در اخبار ديگر بر عكس اين آمده است كه حبتر اولي است، و ممكن است در اين جا نيز، مراد همين باشد و خليفه‌ی دوم مقدم شده است؛ چون او بدبخت‌تر و گناهكارتر است. عسكر بن هوسر كنايه از بعضي خلفاي بني‌اميه يا بني‌عباس است. ابوسلامه نیز كنايه از ابوجعفر دوانيقي است. احتمال دارد كه عسكر كنايه از عايشه و ساير اهل جمل باشد؛ چون اسم شتر عايشه عسكر بود و روايت شده كه شترش شيطان بوده است.[[416]](#footnote-416)

ذيل آيات: **ﭽ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﭼ** النحل: ٢٠ - ٢١ مي‌گويد: كساني كه غير خدا را مي‌خوانند‌، خليفه‌ی اول و دوم و سوم هستند. آنان به زبان رسول الله ع دروغ بسته و مي‌گويند: با علي دوست باشید و از وی پيروي كنيد، اما آنان با علي دشمني كردند و با او دوستی نکردند و مردم را به ولايت خود خواندند، و این همان فرموده‌ی خداوند است که می‌فرماید: **ﭽ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﭼ** النحل: ٢٠ - ٢١ «كساني كه غير خدا را مي‌خوانند چیزی آفریده نمی‌توانند بلکه خود آفریده شده هستند، مردگان هستند و زنده نمی‌باشند ... و**ﭽ ﮝ ﮞ ﮟ ﭼ** النحل: ٢٢ آنان مستكبرانند؛ يعني، از ولايت علي خودداري می‌کنند.»[[417]](#footnote-417)

محدثين و فقهاي شيعه:

اينها مفسران شيعه بودند كه لعن و نفرين و دشنام مي‌دهند و اصحاب حضرت محمد ع و افراد برگزيده‌ی ایشان و خلفاي راشدينِ بعد از او را كافر مي‌دانند. اینها كتاب‌هاي تفسیر شیعیان است که پر از لعن و نفرین و سرزنش است. اين لعن و نفرين و تهمت‌ها را نثار چه كساني مي‌کنند؟ نثار كساني می‌کنند كه خداوند به پاكي و اخلاص و صفاي آنها شهادت داده و رستگاري و بهشت و رضايت خود را به آنها بشارت داده، یاران رسول خداع و دوستان و شاگردان و مريدان وي كه همراه او زيستند و با او بيعت كردند و او را ياري داده و همراه وي هجرت كرده اند و خويشاوندان و قبيله و فرزندان و اموال و ديار و وطن خود را به خاطر پيامبر ع رها کردند و پيرو نوري شدند كه بر وي نازل شد و در زير پرچم وي جهاد كردند و تمام چيزهاي ارزشمند و گرانبهاي خود را به یک اشاره‌ی پیامبرع بخشیدند و پرچم وي را بعد از وفاتش برداشته بر قلل كوه‌ها برافراشته و به آن سوی درياها رسانده اند. آنان کسانی جز ابوبکر صديق و عمر فاروق و عثمان ذي‌النورينس نیستند؛ كساني كه اهل بيت قدر آنها را مي‌دانستند و در عظمت و بزرگي و اكرام آنها مبالغه مي‌كردند و در حال حيات و بعد از وفاتشان نيز، آنها را مدح و ثنا گفته اند و ثمره‌های قلب خود و جگرگوشه‌های خود را تقديم آنها مي‌كردند و هديه‌هاي آنان را بر روي چشم مي‌‌گذاشتند و از روش و مسلك آنان پيروي مي‌كردند.

شيعه كه خود را دوستدار و پيرو آنها مي‌پندارند، ‌بر عكس اين عمل می‌کنند و با آنها به صراحت مخالفت مي‌كنند به طوري كه هيچ يك از كتاب‌هاي آنها خالي از پست‌ترين و زشت‌ترین سخنان نسبت به آنها نيست، همان طور كه از مفسرانشان نقل كرديم. در حالي كه علم تفسير از آنها مبرّاست و خیلی بعید است که مفسران واقعی مثل اینان باشند.

محدثين و فقهاي شيعه نيز، مانند همين مفسرانند و كتاب‌هاي آنها نيز، خالي از چنين بيهوده‌گويي‌ها و افتراها نيست. آنها نيز، به طور كامل با اهل بيت پیامبر ع و اهل بيت عليس مخالفت مي‌كنند. نسبت به دوستداران رسول خدا ع و دوستانش كينه‌توز هستند و خويشان وي و دامادها و همسرانش را نفرین مي‌كنند.

نگاهي كوتاه به ديدگاه محدثان و فقهاي شيعه مي‌اندازيم. كليني، بزرگ اين قوم و محدث آنها، عقيده‌ی خود را اظهار و اعماق قلب خود را این گونه آشكار مي‌كند كه ذيل اين كلام خداوند مي‌گويد: **ﭽﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﭼ** الحجرات: ٧ – منظور، امير المؤمنين، علي است – و **ﭽ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﭼ** الحجرات: ٧ **منظور خلیفه‌ی** اول و دوم و سوم است.[[418]](#footnote-418)

بيشتر از اين مي‌گويد: وقتي رسول الله ع تيم و عدي و بني‌اميه[[419]](#footnote-419) را ديد كه بر منبر وي سوار شده اند، ‌ترسيد. سپس خداوند این آيه اي را براي آرامش وي فرو فرستاد: **ﭽ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﭼ** البقرة: ٣٤ پس به او وحي كرد اي محمد، من به تو امر مي‌كنم كه وقتي از تو اطاعت نمي‌كنند،‌ نگران نباش چرا كه هنگام تعيين جانشين نيز، از تو اطاعت نخواهند كرد.[[420]](#footnote-420)

و ذيل آيه‌ی**: ﭽ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﭼ** محمد: ٢٥ می‌نویسد: فلاني و فلاني و فلاني به خاطر ترك ولايت امير المؤمنين ؛ مرتد شدند. **ﭽ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﭼ** محمد: ٢٦ **وی** گوید: قسم به خدا اين آيه درباره‌ی ابوبکر و عمر و پيروانشان نازل شده است. و اين همان كلام خداوند است كه جبرئيل آن را براي پيامبر ع آورده است: ((ذلك بأنهم قالوا للذين كرهوا ما نزل الله -في علي عليه السلام- سنطيعكم في بعض الأمر)).[[421]](#footnote-421)

از عبدالملك بن اعين روايت می‌کند که گوید: به ابو عبدالله گفتم: «درباره‌ی آن دو مرد (یعنی ابوبکر و عمر) به من خبر بده؟ گفت: آنان حق ما، اهل بيت را ضايع كردند‌ و فاطمه را از ارث پدري اش محروم كردند که ظلمشان تا امروز باقي است و – به پشتش اشاره كرد – و كتاب خدا را پشت انداختند».[[422]](#footnote-422)

همچنان كه از كميت اسدي روايت شده كه گفت: گفتم: «درباره‌ی آن دو مرد (یعنی ابوبکر و عمر) به من خبر بده؟ بالشت را برداشت و آن را به سينه اش چسباند و گفت: قسم به خدا اي كميت، هيچ خون ريخته شده اي نيست و هيچ مال برداشته شده اي نيست و هيچ سنگ شكسته اي نيست جز آنكه بر گردن اين دو نفر می‌باشد».[[423]](#footnote-423)

همچنين به دروغ از حنان بن سويد آورده كه از پدرش روايت كرده كه گفت: از ابوجعفر درباره‌ی ابوبکر و عمر پرسيدم، گفت: «اي ابوالفضل، ‌چرا از آن دو مي‌پرسي؟ هر كدام از ما كه مرده ایم از دست آن دو خشمگين بودیم و به كوچك و بزرگ گفته شده كه آنها حق ما را خوردند و ما را از ارث محروم كردند. آن دو اولين كساني بودند كه بر گردن ما سوار شدند و بر ما تف انداختند و تا زماني كه قائم ما نيايد و سخن نگوید و مردم را روشن نکند،‌ وضع همين گونه است».[[424]](#footnote-424)

با صراحت ‌مي‌گويد: رسول الله ع يك روز صبح ناراحت و نگران بود، علي به وي گفت: چرا شما را ناراحت مي بينم؟ گفت: چطور ناراحت نباشم در حالي كه خواب ديدم، بني‌تيم و بني‌عدي و بنی‌امیه از منبر من بالا می‌روند و مردم را از اسلام بر مي‌گردانند.[[425]](#footnote-425)

همچنان كه از ابوجعفر روایت شده كه گفت: فرزندان يعقوب انبياء نبودند بلكه نوادگان انبياء بودند. خوشبخت از دنیا رفتند؛ چون از کاری که کردند به خود آمدند و توبه کردند؛ اما ابوبکر و عمر بدون توبه از دنیا رفتند و از کاری كه با امير المؤمنين كردند، به خود نیامدند. ‌پس لعنت خدا و ملائكه و همگي مردم بر آن دو نفر باد.[[426]](#footnote-426)

ابن بابويه قمي يكي از نويسندگان صحاح اربعه‌ی شيعه و ملقب به صدوق با طعنه به صدیق اکبر و فاروق اعظم مي‌نويسد: وقتي مردم با ابوبكر بيعت كردند، یاران علي به طرف علی رفتند و درباره‌ی آن قضیه سخن گفتند. علي به آنها گفت: امتي بر اين كار اجماع كرده اند كه فرموده‌ی پیامبرع را رها کردند و بر زبان خدا دروغ بستند. من راجع به این قضیه با اهل بيت خودم مشورت کردم، آنها جز سكوت چيزي نگفته اند؛ چون از كينه‌ی اين قوم نسبت به اهل بيت رسول الله ع خبر داشتند و همين افراد هستند كه خواهان خون جاهلي اند. به خدا اگر شما چنين كاري را انجام بدهيد، شمشير ايشان براي جنگ آماده است؛ همچنان كه چنين كردند تا مرا عصباني كنند. اما نزد این شخص بروید و از آنچه از پيامبرتان ع شنيده اید، به او خبر بدهید و او را روشن کنید تا دیگر شبهه‌ای نداشته باشد؛ تا اين کار حجت بزرگي علیه او باشد و بیشتر او را شکنجه دهد؛ چون او پروردگارش را نافرمانی کرد و از امر پیامبرش سرپيچي كرد. گفت: آنان رهسپار شدند تا اینکه روز جمعه اطراف منبر رسول خداع را گرفتند ... اولين كسي كه شروع به حرف زدن كرد و بلند شد، خالد بن سعيد بن عاص بود به خاطر نزديكي ای که با بني‌اميه داشت – تا آنجا كه مي‌گويد – عمر گفت: ساكت باش اي خالد، تو از اهل شورا نيستي و از كساني نيستي كه سخنش رضايت بخش باشد. خالد گفت: تو ساكت باش اي ابن خطاب، قسم به خدا تو خودت مي‌داني كه با زبان ديگري سخن مي‌گويي و به چيزهاي ديگري پناه می‌بری. قسم به خدا قريش مي‌داند كه من از لحاظ حسب برتر هستم و ادب بيشتري دارم و بي‌نيازترين شما هستم، حال آنكه تو هنگام جنگ، ترسو و هنگام بخشش، بخيل هستي و بدجنسی و هیچ افتخاری در میان قریش نداری.[[427]](#footnote-427)

درباره‌ی عثمان ذي النورين مي‌گويد: در تابوت پاييني شش نفر از امتهای اول و شش نفر از امت آخر وجود دارند؛ شش نفر از امت آخر، عثمان،‌ معاويه،‌ عمرو بن عاص و ابوموسي اشعري است. محدث دو نفر ديگر را فراموش كرده است.[[428]](#footnote-428)

در جاي ديگري از كتاب خصال اظهار داشته است: بدترین امتهای نخست و امت آخر، دوازده نفرند: ‌شش نفر از امت‌های نخست و شش نفر از امت آخر. -سپس شش نفر از امت‌های نخست را نام مي‌برد:- پسر آدم كه برادرش را كشت و فرعون و هامان و قارون و سامري و دجال كه اسمش در ميان امت‌های نخست آمده است اما در آخر زمان خروج مي‌كند، و شش نفر از امت آخر عبارتند از: گوساله، که همان عثمان است،‌ فرعون كه همان معاويه است،‌ هامان اين امت كه همان «زياد» است و قارون این امت كه همان سعيد می‌باشد و سامري آن كه ابوموسي عبدالله بن قيس است؛ چون او همچون سامری قوم موسی گفت: جنگی در کار نیست، و ابتر که همان عمرو بن عاص است.[[429]](#footnote-429)

وی می‌افزاید: دوست داشتن اولياي خداوند و ولايت آنها واجب است و برائت از دشمنان آنها نيز، واجب است. دشمنان شان کسانی اند كه به آل محمد ظلم كردند و حجاب آن را دريدند و فدك را از فاطمه گرفتند[[430]](#footnote-430)و ميراثش را از او منع و حقوق او و همسرش را غصب كردند و به آتش زدن خانه اش همت گماشتند.[[431]](#footnote-431) ظلم را بنا كردند و سنت رسول الله را تغيير دادند. پس برائت از پيمان شكنان و ظالمان واجب است و برائت از پیشوایان گمراهی و رهبران جور، همه شان اول و آخرشان واجب است.[[432]](#footnote-432)

بر زبان پیامبرع و ابوبکر صديق و عايشه‌ی صدیقه، دروغ مي بندد و هر چه بغض و كينه و حسد در دل دارد، نثار آنها مي‌كند و اين حكايت كثيف و باطل را مي‌بافد كه رسول الله ع به علي گفت:

اي علي، هر کس تو را دوست بدارد و ولايت تو را قبول داشته باشد،‌ مشمول رحمت خداوند مي‌شود، و هر کس تو را دوست ندارد و با تو دشمني ورزد،‌ مشمول لعنت خداوند مي‌شود. عايشه گفت: ای رسول خدا، از خداوند بخواه كه من و پدرم را جزو دشمنان علي قرار ندهد. پيامبر ع گفت: ساكت باش. اگر تو و پدرت از جمله پيروان و دوستداران علي باشید، مشمول رحمت خدا مي‌شويد و اگر به وي بغض و کینه داشته باشيد و دشمن او باشيد، مشمول لعنت خدا مي‌شويد. پدرت اولين كسي است كه به علی ظلم مي‌كند و تو از زمره کسانی هستی که با او مي‌جنگند.[[433]](#footnote-433)

مي‌گويد: از جعفر پرسيده شد كه چرا امير المؤمنين با فلاني و فلاني و فلاني نمي‌جنگد؟ گفت: به دليل آيه‌‌ی: **ﭽ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﭼ** الفتح: ٢٥ گفتند: منظور از تزايل چيست؟ گفت: نطفه‌های مؤمنان در پشت قوم كافران.[[434]](#footnote-434)

وی مي‌افزايد: چرا به مدت بیست و پنج سال بعد از رسول الله ع با دشمنانش نجنگيد اما در ايام خلافت خود با آنها جنگيد؟ دلیلش این است که او در ترك جهاد با مشركان، به رسول الله ع اقتدا كرده است؛ چون پيامبر ع سیزده سال در مكه و نوزده ماه در مدينه با مشركان نجنگيد،‌ و اين به دليل كمبود اصحاب بوده است. علی[[435]](#footnote-435)؛نيز، به دليل همین كمبود اصحاب با آنان نجنگيد.[[436]](#footnote-436)

به اين اسطوره‌ها بنگريد كه چگونه ساخته شده اند و اين داستان‌ها چگونه اختراع شده اند. از اينكه خلفای راشدین را امامان گمراه و ظالم و داعيان جهنم ناميده اند، سیر نمی‌شوند، بلكه بر تعدّي و غلو خود نسبت به خلفاي راشدين افزوده و آنها را به مشركان مكه و دشمنان پيامبر ع و دينش، تشبيه مي‌كنند.

آري، این چنین ‌اين نیکان و برگزيدگان و حاملان پرچم الهي و رسانندگان كلام الهي و ناشرين دين وي و دوستداران و دوستان رسول الله ع، به مشرکان و دشمنان دین تشبیه شده اند؛ همان اصحابی كه در عصر خود بشارت‌هاي پيامبر ع را تحقق بخشيدند، همان بشارت‌هايي كه نشانه‌ی صدق نبوت پیامبرع و رسالت ایشان مي‌باشد – جانم فداي او و دوستانش – بشارت‌هايي كه اين شخص دروغگو در كتاب خودش از براء بن عازب، نقل كرده كه گفت:

«وقتي رسول الله ع به حفر خندق امر كرد با سنگ سخت و بزرگي در عرض خندق مواجه شدند كه كلنگ در آن تأثيري نداشت. سپس رسول الله ع آمد ‌لباسش را در آورد و كلنگ را برداشت و گفت: بسم الله و يك ضربه زد كه يك سوم آن شكست و بعد گفت: الله اكبر، کلیدهای شام به من داده شد. قسم به خدا كاخ‌هاي سرخ آن را می‌بینم. سپس ضربه‌ای دیگر زد و گفت: بسم الله و يك سوم ديگر از سنگ شكست. بعد گفت: الله اكبر، کلیدهای ايران به من داده شد. قسم به خدا، كاخ هاي سفيد مدائن را می‌بینم. سپس ضربه‌ی سوم را زد و بقيه‌ی سنگ را شكست و گفت: الله اكبر، کلیدهای يمن به من داده شد. ‌قسم به خدا درهاي صنعاء را از اين جا می‌بینم».[[437]](#footnote-437)

پس در زمان خلافت چه كسي اين اخبار محقق شد؟ و اين چه كسي بود كه پیامبرع از وی این چنین تعبیر می‌کند: کلیدهای شام و ايران و يمن به من داده شد؟

این چه کسی است که پیامبرع او را قائم مقام خود قرار داده تا جایی که دادن کلیدها به او را به منزله‌ی دادن کلیدها به خودش دانسته است؟ آیا کسی هست جواب بدهد؟

اين صدوق است كه كتاب‌هاي وي طبق پندار روافض به عنوان صحيح‌ترين كتاب‌ها شناخته شده است، البته قبل از كتاب خدا‌، چون كتاب خدا طبق اعتقادشان تحريف شده و تغيير كرده است و ما به عمد سعي كرده ايم كه بر يكي از كتاب‌هاي آنها – كه همگي در دروغ مثل هم هستند – تمركز كنيم، تا خواننده دريابد كه اين كتاب‌ها پر از حسد و كينه نسبت به بهترين خلق خدا بعد از انبياء و رسولان است.

قدیمی‌ترین محدّث شیعه - همچنان كه خود او را به این نام، نامیده اند – کسی كه كليني و صدوق و ديگران در کتاب‌هایشان از وي روايت كرده اند، همان سليم بن قيس است. او هيچ دشنام و ناسزايی را نمی‌‌‌بیند مگر اینکه آن را درباره‌ی اصحاب به کار برده است تا جایی که جسارتش به حدّی رسيده كه به دروغ از علي نقل كرده كه گفت: «آيا مي‌داني اولين كسي كه با ابوبكر بيعت كردـ هنگامي كه از منبر بالا رفت ـ‌ چه كسي بود؟ گفتم: نه، اما پيرمرد بزرگي را ديدم كه بر عصايش تكيه داده بود و از منبر بالا می‌رفت. او اولين كسي بود كه بالای منبر رفت، گريه كرد و گفت: سپاس خداي را كه مرا نميراند تا تو را در اين جا ببینم،‌ دستت را بياور.‌ ابوبکر دستش را باز كرد و با او بيعت كرد و سپس گفت: امروز مانند روز آدم است. سپس پايين آمد و از مسجد خارج شد. علي؛ گفت: اي سلمان‌، فهميدي که این چه كسي بود؟ گفتم: نه.. اما سخنانش مرا رنج مي‌داد؛ گويي كه از مرگ رسول الله ع خوشحال بود. علي گفت: او ابليس بود... - تا آن جا كه مي‌گويد – **ﭽ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﭼ** (سبأ: ٢٠)**.[[438]](#footnote-438)**

در نکوهش و سرزنش خلفاي راشدين و اصحاب رسول اللهع داستان‌هايي بافته اند كه حتي انسان‌هاي نادان و كودكان نيز، به آن مي‌خندند. بلی، پیامبرع فرموده اند: «از جمله سخنان پیامبران گذشته که به مردم رسیده این است که: وقتي حيا نداري هركاري مي خواهي بكن».

پس بنگريد كه چگونه اين داستان را بافته اند و اين قصه‌ی طولاني را كه مملو از دشنام و فحش است، ‌اختراع كرده اند: «وقتي علي ديد كه مردم او را خوار كرده اند و دست از ياري او برداشته اند و با ابوبكر توافق كرده و او را تعظيم كرده اند، ‌در خانه ماند. عمر به ابوبكر گفت: چه چيزي مانع شده كه دنبال او بفرستي تا با تو بيعت كند؛ چرا كه كسي غير از او و اين چهار نفر کسی نمانده که بیعت نکرده باشد؟ ابوبكر از عمر و عثمان قلبي نرم‌تر و لطیف‌تر داشت و مهربان‌تر و ساده‌تر بود اما عمر از هر دویشان، سخت گیرتر و ظالم‌تر و خشن‌تر بود. ابوبكر به او گفت: چه كسي را دنبال او بفرستيم؟ عمر گفت: قنفذ را دنبال او مي‌فرستيم و اين مرد، شخصي بسيار ستمكار و سختگير و از آزاد شدگان بني‌عدي بن كعب است. سپس او را به همراه چند نفر فرستادند. آنها رفتند تا از علي اجازه بگیرند. علي به آنها اجازه نداد. همراهان قنفذ به سوي ابوبكر و عمر برگشتند در حالي كه آن دو در مسجد نشسته بودند و مردم پيرامون آنان بودند. گفتند: به ما اجازه نداد. عمر گفت: دوباره بروید اگر به شما اجازه داد، وارد شويد؛ در غیر این صورت بدون اجازه وارد شويد. آنها رفتند و اجازه گرفتند، فاطمه گفت: من نمي‌گذارم كه شما بدون اجازه وارد خانه‌ی من شويد. ‌دوباره بازگشتند و گفتند: فاطمه چنين و چنان گفته و ما را از ورود بدون اجازه به خانه اش منع كرد. عمر عصباني شد و گفت: ما با زنان كاري نداريم. سپس به چند نفر امر كرد كه چوب و هيزم بياورند و آنها همراه عمر چوب و هيزم جمع كردند و آن را اطراف منزل فاطمه و علي و فرزندانش گذاشتند. سپس عمر با صداي بلند ندا داد تا علي و فاطمه بشنوند: به خدا قسم، اگر بيرون نيايید و با خليفه‌ی رسول الله ع بيعت نكنيد،‌ شما را آتش مي‌زنم. فاطمه گفت: اي عمر، ما را چه به شما. گفت: در را باز كنيد و گرنه خانه را با شما آتش مي‌زنم. فاطمه گفت: اي عمر، آیا از خدا نمی‌ترسی که بدون اجازه‌ی من وارد خانه ام می‌شوی؟ عمر خودداري کرد که برگردد. عمر گفت: آتش بيندازيد، آتش را بر در خانه روشن کرد. سپس آن را پرت کرد و داخل خانه شد. فاطمه رو به عمر آمد و فرياد زد: ای پدر! ای رسول خدا! عمر شمشیر را بلند کرد و آن را در پهلوی فاطمه فرو کرد. فاطمه فرياد زد: ای پدر! عمر تازیانه را برداشت و با آن بازوی فاطمه را زد. فاطمه فریاد زد: ای رسول خدا ع، ابوبكر و عمر بدترین جانشینان تو هستند. علي جستي زد و يقه اش را گرفت و با او درگير شد و او را بر زمين زد و بيني و گردنش را گرفت و خواست كه او را بكشد، اين فرموده‌ی رسول الله ع به يادش افتاد كه به او وصيت كرده بود. پس گفت: قسم به كسي كه نبوت را به محمد بخشيده است ای ابن صهاك، اگر كتابي از جانب خداوند نيامده بود و عهدي با رسول الله ع نبسته بودم، مي‌دانستم كه با تو چه کنم. عمر شروع به پوزش و التماس کرد. مردم وارد خانه شدند و علي به طرف شمشيرش رفت. قنفذ نزد ابوبكر بازگشت و او می‌ترسید که علي شمشيرش را بيرون آورد؛ چون می‌دانست که علی چقدر نیرومند و قدرتمند است. ابوبكر به قنفذ گفت: برگرد و اگر بيرونت كرد خانه را بر سرش خراب كن و آتش بزن. قنفذ ملعون و اصحابش بدون اجازه وارد خانه شدند. علي به طرف شمشيرش رفت اما قنفذ و یارانش پیش از علی به طرف شمشير رفتند و بر او چیره شدند چون تعدادشان زیاد بود و طنابي در گردنش انداختند و فاطمه ميان آنها واقع شد. قنفذ ملعون او را با تازيانه زد و هنگامي كه درگذشت در بازويش دملي بود كه در اثر همين ضربه بود‌. سپس علي را نزد ابوبكر برد و عمر شمشير به دست، ايستاده بود. خالد بن وليد و ابوعبيده بن جراح و سالم آزاد شده‌ی ابوحذيفه و معاذ بن جبل و مغيره بن شعبه و اسيد بن حضير و بشير بن سعد و ساير مردم پيرامون ابوبكر بودند و شمشیر همراهشان بود. راوی گوید: به سلمان گفتم: آيا آنان بدون اجازه وارد منزل فاطمه شُدند؟ سلمان گفت: آري و به خدا قسم فاطمه پوشش بر سر نداشت و فریاد زد: ای پدرم! ای رسول خدا! ابوبكر و عمر بدترین جانشينان تو هستند و چشمان تو در قبر کور نشده و می‌بینی که اینان چکار کرده اند. او با صدای بلند فریاد می‌زد. ديدم كه ابوبكر و اطرافيانش همه گريه مي‌كنند جز عمر و خالد و مغيره بن شعبه، و عمر می‌گفت: ما، در هیچ چیز مثل زنان نيستيم و نظرمان مثل آنان نیست. راوی گوید: پس این جماعت، علی را به نزد ابوبکر بردند. علي گفت: قسم به خدا اگر شمشير در دست من بود، شما اکنون زنده نبوديد؛ اما به خدا قسم من در جهاد با شما خود را ملامت نمي‌كنم و اگر بيشتر از چهل نفر هم، بوديد از پس شما بر می‌‌آمدم اما لعنت خدا بر آن قومي كه با من بيعت كردند و سپس مرا خوار كردند. ابوبكر وقتي این چنين ديد، فریاد زد: راهش را باز كنيد. علي گفت: اي ابوبكر،‌ چرا با عجله حقي را كه رسول الله ع ثابت كرده بود،‌ ضايع كرديد؟ به چه حقی مردم را به بيعت با خود فرا مي‌خواني، در حالی که آنها ديروز به امر خدا و رسولش با من بيعت کردند؟ قنفذ ملعون فاطمه را با تازيانه زد و اين هنگامي بود كه بين علي و قنفذ قرار گرفته بود و عمر به او گفته بود که اگر فاطمه ميان شما قرار گرفت او را بزن.‌ قنفذ او را به گوشه‌اي از خانه كشاند و به دو پهلويش زد و جنيني كه در شكمش بود، سقط شد و ديگر بعد از آن هيچ گاه صاحب فرزندي نشد و به همين دليل شهيد محسوب مي‌شود. راوی گوید: وقتي قنفذ علي را نزد ابوبكر آورد،‌ عمر بر سر او داد كشيد و گفت: اين حرف‌‌هاي باطل را رها كن و بيعت كن. علي گفت: اگر اين كار را نكنم چه خواهيد كرد؟ گفتند: تو را به خواري و پستي مي‌كُشیم. گفت: شما بنده‌ی خدا و برادر رسولش را مي‌كُشيد؟ ابوبکر گفت: بنده‌ی خدا که بله، اما اینکه برادر رسول خدا باشی، این را قبول نداریم. علی گفت: آیا انکار می‌کنید که میان من و پیامبرع پیمان برادری بود؟ ابوبکر گفت: آري، و اين سخن را سه بار تكرار كرد. سپس علی؛ رو به مردم کرد و گفت: اي جماعت مسلمانان و ای مهاجرين و انصار! شما را به خدا قسم می‌دهم ‌آيا از رسول خدا ع نشنيديد كه در روز غديرخم چنین و چنان گفت. علیس چیزی از فرموده‌ی پیامبرع را نینداخت و همه اش را تکرار کرد. گفتند: آري. ابوبكر وقتی ترسيد كه مردم او را ياري كنند و از وی حمایت کنند، پیش از همه‌‌ی حاضرین گفت: هر آنچه حق بود‌، با گوش و دل شنیدیم، اما من بعد از این سخنان از رسول الله ع شنيدم كه گفت: ما، اهل بيت هستیم که خداوند ما را برگزيد و اكرام كرد و برای ما آخرت را بر دنيا ترجيح داده است. خداوند برای اهل بيت، نبوت و خلافت را با هم جمع نكرده است. علي گفت: آيا كسي از اصحاب رسول خداع به اين امر شهادت مي‌‌دهد؟ عمر گفت: خليفه‌ی رسول خدا راست مي‌گويد آنچه گفت، من هم از رسول خدا شنيدم. ابوعبيده و سالم آزاد شده‌ی ابوحذيفه و معاذ بن جبل گفتند: ما نيز، آن را از رسول الله ع شنيديم. پس علي ؛ گفت: شما نامه‌اي را كه در كعبه امضا كرديد، ‌نابود كرديد؛ پیمانی مبني بر اين كه اگر رسول الله درگذشت، اين امر را اهل بيت به ارث ببرند. ابوبكر گفت: تو از كجا اين را مي‌داني؟ چه کسی تو را از آن باخبر كرده است. علي؛ گفت: تو اي زبير و تو اي سلمان و تو اي ابوذر و تو اي مقداد، در راه خدا از شما مي‌خواهم كه بگوييد آيا شما آن را از رسول الله ع نشنيديد؟ شما گوش مي‌داديد كه فلانی و فلانی ... (تا اين پنج نفر را نام برد) بودند و برای آنها نامه‌اي را نوشت و آنان بر سر آن عهد بستند و نامه را امضا کردند؟ گفتند: آري، ما شنيديم كه رسول الله ع فرمود: شما شاهد باشيد و قول بدهيد كه اگر من كشته شدم يا مُردم، علي جانشين من باشد. گفتم: پدر و مادرم فدايت باد ای رسول خدا ع، وقتي چنین شد، دستور می‌دهی که چکار کنم؟ فرمود: اگر يار و ياوري داشتي با آنها جهاد كن و اگر ياوري نداشتي، بيعت كن و خونت را نريز. علي ؛ گفت: قسم به خدا اگر اين چهل نفر با من بيعت می‌‌‌‌‌کردند، با شما می‌جنگیدم، و قسم به خدا هيچ يك از نسل شما تا روز قيامت به خلافت نمی‌رسید. از جمله چیزهایی که نشان می‌دهد شما بر رسول خداع دروغ بسته اید، اين آیه است: **ﭽ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭼ** النساء: ٥٤ پس كتاب، نبوت است و حكمت، سنت پیامبر و ملك، خلافت است و ما، آل ابراهيم هستيم. مقداد برخاست و گفت: اي علي، ‌ما را به چه امر مي‌كني؟ قسم به خدا اگر ما را به جنگ امر كني،‌ با شمشيرم مي‌جنگم و اگر به جنگ نكردن امر كني،‌ جنگ نمي‌كنم. علي گفت: ای مقداد! دست نگه دار ‌و عهد رسول الله ع را به ياد آور و آنچه به تو وصيت كرده است. برخواستم و گفتم: قسم به كسي كه جان من در دست اوست،‌ اگر مي‌دانستم كه ظلمی را دفع می‌کردم و دین خدا را عزت می‌دادم، شمشيرم را بر گردنم مي‌گذاشتم و آرام آرام آن را مي‌زدم. آيا به برادر رسول الله ع و وصي و جانشين او در ميان امتش و پدر فرزندش پايبند هستيد؟ به بلا و مصيبت بشارت بدهید و از رفاه و آسایش ناامید کنید. ابوذر برخاست و گفت: اي امتي كه بعد از پیامبرع سرگشته و حيران مانده ايد و به سبب نافرمانی خوار شده اید!‌ خداوند متعال مي‌فرمايد: **ﭽ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﭼ** آل عمران: ٣٣ - ٣٤ .

علي، وصي اوصياء و امام متّقین و رهبر وضوگیرندگانی است که دستان و پاهایشان بر اثر وضو در روز قیامت می‌درخشد و او همان صديق اکبر و فاروق اعظم و جانشين محمد، وارث علم او و نسبت به مؤمنان از خودشان مقدم تر است. همچنان كه خداوند متعال مي‌فرمايد: **ﭽ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜﯝ ﯞ ﯟﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﭼ** الأحزاب: ٦ پس هر كس خدا را جلو می‌اندازد، ‌جلو بیندازید و هر كس او را عقب مي‌اندازد، عقب بیندازید و ولايت و وراثت را براي كسي قرار بدهيد كه خدا قرار داده است. عمر برخاست و به ابوبكر–كه بالاي منبر نشسته بود – گفت: چرا روی این منبر نشسته ای، در حالی که اين شخص محارب نشسته و بلند نمی‌شود تا با تو بیعت کند؟ دستور بده تا گردنش زده شود. حسن و حسين ايستاده بودند وقتي كه اين سخن عمر را شنيدند، گريستند. علي آنها را به سينه‌ی خود چسباند و گفت: گريه نكنيد، قسم به خدا آنان نمي‌توانند پدر شما را بكشند. ام ايمن کنیز رسول الله ع جلو آمد و گفت: اي ابوبكر، چرا اين قدر زود حسادت و نفاق خود را نشان دادي؟ عمر امر كرد كه او را از مسجد بيرون ببرند و گفت: ما را با زنان كاري نيست. بريده اسلمي برخاست و گفت: ای عمر! آیا به برادر رسول خداع و پدر فرزندش حمله می‌کنی و تو همان کسی هستی که تو را در میان قریش می‌شناسیم. آيا شما نبوديد كه رسول خداع به شما گفت: نزد علی بروید و امارت مؤمنان را به او تحویل دهید و شما گفتید: آیا این قضیه، دستور خدا و پیامبر است، آن حضرتع فرمود: بله؟ ابوبكر گفت: بله اين گونه بود اما رسول الله ع بعد از آن گفت: خلافت و نبوت در اهل بيت من جمع نمي‌شود. بریده اسلمی گفت: قسم به خدا رسول الله ع چنين نگفته است. قسم به خدا در سرزميني كه تو امير آن باشي،‌ زندگي نمي‌كنم. عمر امر كرد كه او را بزنند و بيرون كنند. سپس گفت: اي ابن طالب!، برخيز و بيعت كن. گفت: اگر اين كار را نكنم، چه؟ عمر گفت: در این صورت قسم به خدا گردنت را مي‌زنیم. علی سه بار علیه آنان حجت و دلیل آورد. سپس دستش را دراز كرد بدون اين كه کف دستش را باز كند. ابوبكر بر دستش زد و به همين هم رضايت داد. علي؛ قبل از اين كه بيعت كند، ندا سر داد: «اي پسر مادرم،‌ اين قوم مرا ضعيف كردند و نزديك بود كه مرا بكشند.»[[439]](#footnote-439)

از اين اندازه‌ی كثيفي و از این بيهوده‌گويي سیر نشده و دروغ‌هاي ديگري را بدان افزوده و مي‌گويد: زبير وقتي كه با ابوبكر بيعت كرد، به عمر بن خطاب گفت: «اي ابن صهاك، اگر اين افراد ظالم و سرکش را ياري كني، شمشير را بر تو مي‌كشيم و سرزنشت می‌کنیم. عمر عصباني شد و گفت: آیا از صهاك سخن به میان می‌آوری؟ گفت: صهاك كيست؟ چه اشکالی دارد از وی سخن به میان آورم؟ صهاك زن زناكاري بود یا آن را انكار می‌کنی؟ آیا او یک كنيز حبشي از آنِ جدم عبدالمطلب نبود كه جد تو نفيل با وي زنا كرد و پدرت خطاب را به دنيا آورد و عبدالمطلب بعد از زنا، او را به جد تو بخشيد، و او را به دنيا آورد و او برده‌ی جدم، و زنازاده است».[[440]](#footnote-440)

تنها به اين بسنده نكرده و بنا بر خباثت و نجاست و يهودی بودنش مي‌گويد: علی به سلمان گفتم: اي سلمان، آيا با ابوبكر بيعت كردي و چيزي نگفتی؟. گفت: بعد از بيعت گفتم: مردم در دوران بعد، شما را نفرين مي‌كنند و مي‌فهمند كه شما چه خطاها و اشتباهاتی كرده ايد و همچون امت‌های گذشته مرتکب تفرقه و اختلاف شدید و از سنت پیامبرتان منحرف شدید تا جایی که شما را از معدن اين اشتباهات بيرون مي‌آورند. عمر گفت: اي سلمان، اگر تو و رفیقت بيعت كنيد، هر آنچه مي‌خواهي بگو و انجام بده. سلمان گفت: از رسول الله ع شنيدم كه گفت: همانا تو و رفیقت که با او بیعت کرده ای، به اندازه‌ی گناهان امت پیامبرع تا روز قيامت و به اندازه‌ی عذاب همه شان، گناه و عذاب دارید. به او گفت: هرچه مي‌خواهي بگو. مگر بیعت نکردی و خدا چشمانت را روشن نکرد که رفیقت به خلافت برسد. گفتم: شهادت مي‌دهم كه در بعضي از كتاب‌هاي نازل شده، خوانده ام كه به نام و صفت و نسب تو دري در جهنم وجود دارد. به من گفت: هر چه مي‌خواهي بگو، آيا خداوند آن را از اهل بيتي كه شما آنها را ارباب خود می‌دانید، برنداشته است؟ به او گفتم: گواهی می‌دهم که از رسول الله ع وقتی درباره‌ی اين آيات از او پرسيدم: **ﭽ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭼ** الفجر: ٢٥ - ٢٦ شنیدم که می‌گفت كه اين تو هستي. عمر به من گفت: ساكت شو، خداوند ساکتت کند اي ختنه نشده! علي به من گفت: تو را به خدا ساکت شو. سلمان گفت: قسم به خدا اگر مرا به سكوت امر نمي‌كردي هر آنچه درباره‌ی او نازل شده بود و هر آنچه از رسول خداع درباره‌ی او و رفیقش شنیده ام، مي‌گفتم. وقتي عمر مرا ديد که ساکتم گفت: تو مسلمان مطیعی هستي. وقتي ابوذر و مقداد بيعت كردند،‌ چيزي نگفتند. عمر گفت: اي ابوذر، آيا تو نيز، مي‌خواهي مانند دوستانت ساكت باشي. تو بیشتر از آن دو نسبت به اهل بیت محبت بیشتری نداری و بیشتر از آن دو به حقوق اهل بیت احترام نمی‌گذاری. همان طور که می‌بینی آنان از مخالفت دست برداشتند و بیعت کردند. ابوذر گفت: اي عمر، آيا تو از ما به سبب حب و دوستی آل محمد و تعظيم و بزرگداشت ايشان عیب و ایراد می‌گیری؟ لعنت خدا بر كساني كه بغض آنها را در دل دارند و لعنت خدا بر كساني كه به آنها دروغ و بهتان مي‌بندند و به آنها ظلم مي‌‌كنند و اين امت را به انحطاط كشانده اند. عمر گفت: آمين، لعنت خدا بر كساني كه حق آنها را پايمال كردند. قسم به خدا آنها حقي در خلافت ندارند و مردم نيز، در اين امر مساوي هستند. ابوذر گفت: پس چرا انصار با آنها دشمني مي‌‌ورزند. علي به عمر گفت: اي ابن صهاك، ما حقي در آن نداريم و اين براي شما و مگس خواران است. عمر گفت: صبر كن اي ابوالحسن، ‌حال كه بيعت كرده‌اي، و همه‌‌ی مردم به خلافت ابوبكر راضی هستند و به خلافت تو راضی نیستند، گناه من چيست؟ علي گفت: اما خداوند متعال فقط به خلافت من راضی است. پس مژده‌ی عذاب و خشم و رسوایی از جانب خدا برای تو و رفیقت و پيروانتان باد! واي بر تو اي ابن خطاب، اگر بدانی كه چه کاری کرده ای و چه ظلمي بر خود و ياورانت كرده اي؟[[441]](#footnote-441)

به علاوه، دوازده نفر؛ شش نفر از امت‌های نخست و شش نفر از امت آخر در صندوقی از آتش در سیاه چالی بر روي صخره اي در اعماق جهنم قرار دارند و درِ صندوق محکم قفل شده است. وقتی خدا اراده کند که جهنم را بسوزاند، آن صخره از آن سیاه چال جدا می شود و جهنم از حرارت آن سیاه چال می‌سوزد. اما افراد امت آخر، دجال و اين پنج نفر، نويسندگان و گردآورندگان قرآن می‌باشند. علي به عثمان گفت: - البته علي از این سخن مبراست – «به پروردگار کعبه قسم، از رسول الله شنيدم كه تو را نفرین كرد و برایت طلب آمرزش نكرد». آنگاه افزود: همه‌ی مسلمانان پس از رسول خدا مرتد شدند، جز چهار نفر. مردم بعد از رسول الله ع به منزله‌ی هارون و پيروان وي و نيز به منزله‌ی گوساله و گوساله‌پرستان شدند. علي شبيه هارون و عتيق شبيه گوساله و عمر شبيه سامري است. [[442]](#footnote-442) ــ از خداي متعال به خاطر نقل اين هذيان‌ها و كفرها بخشش مي‌‌‌طلبم ـ

به دروغ و بهتان از رسول الله ع نقل مي‌كند كه به مردم امر كرد: بر برادر و وزير و وارث و جانشين من سلام بفرستيد كه ولايت مؤمنان را دارد[[443]](#footnote-443)؛ چون او مركز زمين است كه بر آن قرار دارید و اگر او را از دست دهید، زمين و ساكنان آن را انكار كرده ايد. گوساله و سامري اين امت را ديدم كه نزد رسول الله ع رفتند و گفتند: حق از جانب خدا و رسول وي است؟ سپس رسول الله ع عصباني شد و فرمود: حق از جانب خدا و رسول وي است. آن دو گفتند: اين مرد را چه شده است، مدام فرومایگی پسر عمويش را بر می‌دارد.[[444]](#footnote-444)

اين شخص ملعون با كمال جسارت به اهل بيت پیامبرع و همسرش مادر مؤمنان- که خود علی و خانواده اش در میان مؤمنان هستند؛ چون آنان جزو مؤمنان هستند،‌ و همسران پیامبرع مادران مؤمنان اند- عایشه‌ی صديقه، كه به شهادت قرآن پاك و بی‌گناه بود، بهتان می‌زند و مي‌‌‌گويد:

علي ؛ بر رسول الله ع و عايشه وارد شد در حالي كه عايشه پشت سر او نشسته بود. علي میان رسول خدا و عایشه نشست.‌ عايشه عصباني شد و گفت: آيا جايي را غير از این جا نيافتي كه بنشيني. رسول الله ع عصباني شد و گفت: اي حميراء، مرا با آزار علي، نيازار چرا كه او خليفه‌ی مسلمانان و اميرالمؤمنين و پیشوای وضوگیرندگانی است که بر اثر وضو، دستان و پاهایشان نورانی است، و خدا او را بر روی پل صراط قرار می‌دهد، و او تقسيم كننده‌ی آتش جهنم است كه اولياي خود را به بهشت و دشمنانش را وارد جهنم مي‌كند.[[445]](#footnote-445)

در خاتمه آنچه درباره‌ی سه خلیفه‌ی راشد آورده، نقل مي‌كنيم:

علي بن ابي‌طالب نامه اي به معاويه بن ابي‌سفيان نوشت[[446]](#footnote-446): «رسول الله ع دوازده امام گمراه را ديد كه بر منبرش نشسته اند که مردم را گمراه مي‌كنند و آنان را به جاهلیت بر می‌گردانند. از این دوازده نفر، ‌دو نفر از قريش و ده نفر از بني‌اميه هستند كه اولین نفر از این ده نفر، همان همنشين و ياور توست كه به خونخواهي وي آمده‌‌اي. منظورش، عثمان بود».[[447]](#footnote-447)

امثال اين سخنان زشت و بی‌ارزش در این کتاب خیلی زیاد است؛ کتابی كه روی جلد آن نوشته شده: «از ميان شيعيان و دوستداران ما، كسي كه كتاب سليم بن قيس عامري را نداشته باشد، چيزي از اوامر ما را ندارد و اين كتاب يكي از اسرار محمد ع است» امام صادق.

كتابي كه مجلسي درباره‌ی آن گفته است: حقيقتاً این کتاب يكي از اصول معتبر است.[[448]](#footnote-448)

ابن نديم شيعي در «الفهرست» درباره‌ی آن مي‌گويد: قيس استاد بزرگ و نورانی بود و اولين كتابي كه براي شيعه آشكار شد، كتاب سليم بن قيس است.[[449]](#footnote-449)

شيخ بزرگ و گرانقدر شیعیان، محمد بن ابراهيم كاتب نعماني در كتاب «الغيبة» خود كه در ايران چاپ شده، مي‌گويد: در ميان تمام علما و راويان شيعه در این زمینه اختلافي وجود ندارد که كتاب سليم بن قيس هلالي اصلی از بزرگترین کتاب‌های اصول است كه اهل علم و حاملانِ احادیث اهل بیت-علیهم السلام- آن را روایت کرده اند؛ چون تمامی روایت‌های این کتاب فقط از رسول الله ع و امير المؤمنين ؛ و مقداد و سلمان فارسي و ابوذر و هم فكران آنها كه رسول الله ع و امير المؤمنين را ديده اند و از آنها شنيده اند، نقل شده است. این کتاب از اصولی است که شيعیان به آنها مراجعه و تکیه مي‌كنند.[[450]](#footnote-450)

آيا بعد از اين مجالي براي اين گوينده‌ی فريبكار باقي مي‌ماند كه بگويد:

متهم کردن شيعه به دشنام و تكفير صحابه، نظريه‌اي است كه سياستمداران ظالم آن را طراحي كرده اند و براي تقويت آن از مردم خود فروخته‌اي كه خود را به بهای كم می‌فروشند، استفاده كردند و دشمنان دين نیز، از اين فرصت بهره بردند و دايره‌ی جدايي را توسعه دادند تا به اهداف خود برسند و از دست اسلام و مسلمانان خیالشان راحت شود. آنان همايش‌هايي را براي شعله‌ور كردن آتش فتنه میان مسلمانان، برگزار كردند در حالي كه قلبهايشان پر از كينه و نفرت بود.

شيعه به حكم و زور سياست شكل گرفت که به هر شخصيت بزرگی مي‌تازد و او را با تهاجمات زشت دور مي‌كند و طمعكاران از اين فرصت استفاده می‌کنند تا ولايت خود را بر كرسي بنشانند. به اين ترتيب، شیعه جزئي از حيات عقلي امت محسوب شده و آنان خودشان را فریب می‌دهند.

آنان دروازه‌ی بررسی و مناقشه‌ی علمی را باز نکردند و مردم را از نقد علمي و آزادي انديشه محروم کردند و به قبول تفكرات شيعه و دوری از مذهب اهل بيت ؛ واداشتند. اگر كسي حقيقت را از آنان بپرسد و آنها بخواهند توضيح بدهند، جوابي ندارند. اکنون ما از آنها مي پرسيم:

1. كجا هستند این امتی كه تمام صحابه را تكفير می‌کنند و از آنها برائت می‌جویند؟
2. كجایند امتي كه ادعاي ربوبيّت براي ائمه‌ی اهل بيت دارند؟
3. كجايند امتي كه تعاليم خود را از این مجوسي گرفته و آن را با عقيده‌ی خود آميختند؟
4. كجايند امتي كه قرآن را تحریف کرده و ادعای تغییر و نقص آن را دارند؟
5. كجايند امتي كه مذاهبي را خارج از دین اسلام ابداع كردند؟

آنها نمي‌توانند جواب اين سؤالات را بدهند؛ چون دولت اين اتهامات را تأیید كرده و امكان مخالفت با آن وجود ندارد، و با زبان علم نمي‌توان آنها را قانع كرد. اگر مقداری فکر کردن و ذره ای انگیزه‌ی آگاهی و ترس از خدا و حمایت از دین خدا می‌بود، خیلی زود حقیقت را می‌شناختند.[[451]](#footnote-451)

ما به او مي‌گوييم، ‌اي استاد نظريه پرداز! آیا این نظریه را سياستمداران ظالم طراحي كرده اند؟یا حقيقت گسترده و واضحي است كه بارها ثابت شده و كتاب‌هاي خود شما آن را آورده ‌هر چند كه سعي دارید آن را پنهان كنيد؟

آيا پس از انتشار چنين كتاب‌های كثيفي باز مي‌‌‌خواهيد مسلمانان را فريب بدهيد كه شما فرقه‌اي اسلامي و گروهی از گروه‌های اسلامی هستيد هر چند منحرف باشد؟

نه، قسم به خدا،‌ هيچ كس با اين امور بيهوده فريب نمي‌خورد، مگر كسي كه براي رسيدن به اهداف خاصی بخواهد خود را فريب بدهد يا شخص جاهل و ناداني كه چيزي از حق و حقيقت نمی‌داند.

جيره‌خواران بسياري هستند كه قلم‌هاي خود را برای ظالمان و اشراري به کار مي‌برند كه به اصحاب رسول الله ع دشنام مي‌دهند و به حكومت اسلامي و مبلغان آن طعنه مي‌‌زنند و از اين ظالمان دفاع مي‌كنند و سخنان و كتاب‌هاي آنها را با تأويلاتي توجيه مي‌كنند كه عقل حيران مي‌ماند. اينان درون خود را به چند درهم فروخته اند و با شعار وحدت امت و اتفاق و اتحاد، فريب خورده اند. آيا وحدت و نزدیکی با افرادي كه به خلفاي راشدين و همسران پیامبر، بي‌احترامي و توهين مي‌كنند، ‌ممكن است؟ آيا امكان دارد كه همه‌ی مسلمانان با هم جمع شوند در حالی که چنين كتاب‌هايي چاپ و منتشر می‌شوند؟ و مانند این عقاید به اطلاع همه رسیده و با صدای بلند به گوش همه می‌رسد؟

یا به شخص زخمی گفته شود: آه و ناله مکن و به شخص مضروب گفته شود: مگو اف. اگر چنین باشد، واقعاً این قسمت ناعادلانه‌ای است.

پس كجایند این غافلان اهل سنت كه داعی تقريب اند یا كساني كه دينشان را به دنيا فروخته اند؟ اينها كجا هستند؟ آيا به امثال اين كتاب‌ها و عقايد اين قوم، نمي‌نگرند و خوب در آن تأمل نمی‌کنند؟

چون هيچ يك از كتاب‌هاي اصلي شیعه نيست مگر اینكه انباشته از سبّ و دشنام و ناسزا و لعن و نفرين است، مانند كتاب سليم بن قيس.[[452]](#footnote-452)

بعضي از عبارات اين كتاب‌ها را ذكر كرديم و در اين جا نگاهي مختصر به ساير کتاب‌های شیعه مي‌اندازيم.

از ميان كتاب‌هاي حديث و رجال شيعه، كتابی قديمي و مهم به نام «معرفة الناقلين عن الأئمة الصادقين» از ابوعمرو محمد بن عبدالعزيز كشي وجود دارد.[[453]](#footnote-453) کتابی که به رجال کشی معروف است. ویژگی دیگر این کتاب این است که گفته اند: شیخ الطائفه، ابوجعفر طوسی -که دو کتابش، «الإستبصار» و «التهذیب» جزو صحاح اربعه‌ی شیعه می‌باشد- آن را خلاصه و تنظیم کرده است. بدین صورت این کتاب مال دو نفر است: یکی، محدث و بزرگ شیعه در علم رجال و حجت و مرجع و تکیه گاه شان، کشی، و دیگری امام و بزرگ و استادشان، شیخ الطائفه، طوسی.

از همین کتاب برخی از روایت‌هایی را می‌آوریم که از خرافات و بیهوده‌گویی‌های شیعه و حسادت و کینه‌توزی شان نسبت به این برگزیدگان و یاران پیامبرع و خلفای راشدین و جانشینان هدایت یافته‌ی آن حضرت عخبر می‌دهد.

در این کتاب می‌نویسند: محمد بن ابی بكر با علي بيعت كرد و از پدرش اعلام برائت و بیزاری نمود.[[454]](#footnote-454) همچنين او به علي گفت: «شهادت مي‌دهم كه تو امامي هستي كه اطاعت از تو واجب است و پدرم در جهنم است».[[455]](#footnote-455)

صهيب برده‌ی بدي بود كه برای عمر گريست.[[456]](#footnote-456) درباره‌ی ابوبکر و عمرب می‌گوید: هیچ خونی ریخته نمی‌‌شود و هیچ حکم مخالف با حکم خدا و پیامبر و حکم علی صادر نمی‌شود مگر اینکه گناهش بر گردن ابوبکر و عمر است.[[457]](#footnote-457)

همچنين مي‌گويد: در اسلام هر خوني كه ريخته شود و هر مالي كه برداشته شود و هر نكاح حرامي كه انجام شود، بر گردن اين دو نفر است تا روزي كه مهدي مي‌آيد. ما جماعت بني‌هاشم بزرگ و كوچك مان را به فحش و دشنام دادن به آن دو و برائت از آنها امر مي‌كنيم.[[458]](#footnote-458)

درباره‌ی حضرت عثمان مي‌گويد:[[459]](#footnote-459) آيه‌ی **ﭽ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﭼ** الحجرات: ١٧ درباره‌ی عثمان نازل شده است.[[460]](#footnote-460)

این هم کشی و طوسی شیعه اند که چنین عقیده ای دارند.

اما عاملي نباتي[[461]](#footnote-461) که بخش مستقلي از كتابش را به لعن و طعن اختصاص داده ، بابي را به عنوان «باب طعنه به كساني كه با ظلم و دشمني از علي پيشي گرفتند و حوادثي كه در زمان آنها اتفاق افتاد» باز کرده و در ذير اين باب مي‌نويسد: «اين باب بر حسب اين سه شيخ، به سه دسته تقسيم مي‌شود[[462]](#footnote-462):

در نوع اول به زبان رافضي مانند خود مي‌نويسد:

**قالوا أبابكر خليفة احمد كذبوا عليه و منزل القرآن**

«گفته اند ابوبكر جانشين پيامبر ع است. به نازل کننده‌ی قرآن قسم که بر او دروغ بسته اند».

**ما كان تيمي له بخليفة بل كان ذاك خليفة الشيطان[[463]](#footnote-463).**

«تيمي نمي‌تواند خليفه‌ی پیامبر باشد بلكه او خليفه‌ی شيطان است».

و با دل پر از حسد و كينه‌ی خود درباره‌ی اصحاب رسول الله ع و يار غار وي، به زبان محمد بن ابی‌بكر به دروغ مي‌گويد:

من و عمر و عايشه و برادرم، نزد پدرم بوديم كه سه بار صداي واي بر تو آمد و گفت: اين رسول اللهع است كه مرا به آتش جهنم وعده مي‌دهد و در دستش نامه اي است كه ما با او عهد بستيم. پس آنها خارج شدند و من ماندم و گفتند تو نيز، بيا. گفتم: هذيان مي‌گويي؟ گفت: نه به خدا قسم، خداوند بر ابن صهاك لعنت فرستاده است. او مرا از ذكر تو باز داشت.[[464]](#footnote-464)

اين چيزي بود كه اين فرد فحاش نوشته بود. خداوند او را با دشمنان و كينه توزان رسول الله ع محشور گرداند!

به قهرمان اسلام و فاتح روم و نابود كننده‌ی شوكت ايرانيان، فراری دهنده‌ی يهوديان از جزيرة العرب و داماد علي بن ابي طالب،‌ شوهر ام كلثوم، افترا بسته که وی ‌در نفس‌هاي آخر عمرش چنین می‌گوید:

«اي كاش قوچي بودم كه خانواده ام گوشتم را مي‌خوردند واستخوانم را مي‌شكستند، اما مرتكب گناهي نمي‌شدم.»[[465]](#footnote-465)

اين شخص ملعون ذيل عنوان «سخن در باب خساست و بد سرشتي او» چيزهايي مي‌‌نويسد كه فاسقان فاجر از گفتن آن شرم دارند. مي‌گويد: آیات **ﭽ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﭼ** المائدة: ١٠٠ و **ﭽ ﯛ ﯜ ﭼ** النور: ٢٦ درباره‌ی او نازل شده است.[[466]](#footnote-466)

بیشتر جسارت به خرج داده و فاروق اعظم را به قعر جهنم رسانده و می‌گوید:

**إذا نسبت عدياً في بني مضر فقدم الدال قبل العين في النسب**

«هر گاه عدی به طایفه‌ی بنی مضر نسبت داده شود، در نسب حرف دال قبل از عین آورده می‌شود».

**وقدم السوء والفحشاء في رجل وغد زنيم عتل خائن النسب [[467]](#footnote-467).**

«و بدی و فحشاء در مرد زنازاده و بدخوی و خیانتکار به نسب، مقدم نما».

درباره‌ی ابوبكر صديق و عمر فاروق مي‌گويد:

**و كل ما كان من جور و من فتن ففي رقابهما في النار طوقان[[468]](#footnote-468)**

«تمام جور و فتنه‌هايي كه ايجاد شده، به صورت دو حلقه در جهنم در گردنشان است».

درباره‌ی صاحب بخشش و حياء، ‌شوهر دو دختر رسول الله ع، عثمان ذي النورين، مي‌گويد:

در نوع سوم نوشته شده است:

«او را نعثل ناميده اند؛ چرا كه شبيه قورباغه است، ‌چون موي زيادي دارد. گفته مي‌شود كه نعثل، بز بزرگي است كه ريش زيادی دارد.» كلبي در كتاب «المثالب» گفته كه عثمان از كساني بود كه با او بازي و شوخی مي‌كردند و دف مي‌زد.[[469]](#footnote-469)

او می‌افزاید: «جز كافر هیچ اسم دیگری برای عثمان بر زبان مردم نبود.»[[470]](#footnote-470)

درباره‌ی سه خليفه‌ی راشد گفته است: آيه‌ی: **ﭽ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐﭼ** محمد: ٢٣ درباره‌ی این سه خليفه نازل شده است.[[471]](#footnote-471)

همچنین زهر خود را این گونه می‌ریزد:

**فكن من عتيق ومن غندر أبياً بريئاً ومن نعثل**

«از عتیق (ابوبکر) و غندر (عمر) و نعثل (عثمان) اعلام برائت و بیزاری کن».

**كلاب الجحيم خنازيرها أعادي بني أحمد المرسل[[472]](#footnote-472)**

«اینان سگ‌ها و خوک‌های جهنم و دشمنان پیامبرع هستند».

اينها عقايد شيعه درباره‌ی اصحاب رسول الله ع به طور عام و به خصوص خلفاي سه گانه بود، و كسي نگويد كه اين مطالب قديمي است و شيعيان متأخر اين چنین نمي‌‌‌‌گويند.

هيچ فريب خورده اي فريب نمي‌خورد و هيچ جاهلي به قول بعضي ها گمراه نمي‌شود که می‌گویند: «غالب آنچه به شیعه نسبت داده اند مثل عیب و ایراد از پیشینیان یا یکی از صحابه، چیزی است که غیر شيعه علیه شیعه بافته اند. شیعه می گویند: احترام به اصحاب پیامبرمان درست مثل احترام به پیامبرمان است. پس ما به خاطر احترام به پیامبرع به همه ی صحابه احترام می‌گذاریم.[[473]](#footnote-473)

فقط قدما چنين هذيان‌هايي نگفته اند بلكه متأخرين نيز، به نوبت خود به اين مسائل رو آورده اند که ما آنها را از متقدمين و متأخرين و مفسرين و محدثين و فقهاء ‌نقل کردیم.

اين كتاب‌هايي كه متقدّمان شیعه تأليف كرده اند، توسط اين متأخران چاپ شده و بر آنها تعليق مي‌زنند و درباره‌ی آن تحقيق مي‌كنند و آنها را تمجید و ستایش مي‌كنند و در مدح و ثناي آنها مبالغه مي‌كنند. اگر متأخرین به مطالب موجود در این کتاب‌ها راضی نبودند، به چاپ و نشر آن اقدام نمی‌کردند و نویسندگانشان را تمجید نمی‌کردند.

آيا اهل سنت می‌توانند كتابي كه در آن تكفير و تفسيق است، چاپ كنند و به حضرت علي و دو نوه ی رسول خدا ع حسن و حسين – رضي الله عنهما- طعنه بزنند. معاذ الله! تازه تنها چاپ نیست و بس، بلكه به مدح و ثناي آنها نيز، مي‌پردازند.

به مثالي كه در كتاب‌هاي شیعه وجود دارد، دقت کنید. این قوم تنها به چاپ و نشر آن در ميان مسلمانان اكتفا نكرده اند، بلكه آن را به عنوان بهترين كتاب‌هاي خود در مبحث اماميه، قرار داده اند و آن را با دلايل نقلي و عقلي و احاديث صحيح و آيات صريح، آميخته اند كه به قول خود هيچ تأويل و تفسيري بر نمي‌دارد.[[474]](#footnote-474)

دیگری مي‌گويد: این کتاب در موضوع خود، جالب است. علامه صاحب «الروضات» مي‌گويد: پس از كتاب الشافي از سيد مرتضي علم الهدي، كتابي مثل این نديده ام حتي در بعضي جهات بر آن برتري دارد.[[475]](#footnote-475)

مانند این مطالب را از كحاله[[476]](#footnote-476)، قمي[[477]](#footnote-477)، خوانساري[[478]](#footnote-478)، اصفهاني[[479]](#footnote-479)، حر عاملي[[480]](#footnote-480) و ديگران نقل کرده اند که همگي اينها از متأخرين هستند.

راجع به اینکه برخی از شيعيان مي‌گويند: که شیعه از صحابه عیب و ایراد نمی‌گیرند و معتقدند احترام به صحابه درست مثل احترام به پیامبرع است، اين تنها يك نيرنگ و فريب است كه می‌خواهند اهل سنت را با آن فريب بدهند، و تقیه ای است که خلاف آنچه را که در دل دارند و بدان معتقدند، اظهار می‌کنند.

بهترین دليل آن، قصيده اي مدحی است كه سيد محسن امين در تعريف و تمجید از اين كتاب كثيف نوشته و آن را در كتاب بزرگ خود موقع سخن از این کتاب و زیر شرح حال مؤلفش آورده است. این در حالی است که ادعا می‌کند، احترام به صحابه درست مثل احترام به پیامبرع است.

بنگريد كه چه مي‌گويد:

**هذا الكتاب مبشر برشاد من يسلك طرائقه بغير خلاف**

«این کتاب بدون شک به هدایت کسی که راه‌های هدایت را طی کرده مژده می‌دهد».

**فكأنه المبعوث أحمد إذ أتى في آخر الأديان بالإنصاف**

«گویی او احمد است که در آخر ادیان مبعوث می‌شود و عدالت را با خود به ارمغان می‌آورد».

**وكأنه من بين كتب الشيعة الـ ـمتقدمين كسورة الأعراف**

«گویی این کتاب از بین کتاب‌های متقدم شیعه، مثل سوره‌ی اعراف از بین سوره‌‌های قرآن است».

**ينبيك عن حال الرجال وما رووا بعبارة تغني و قول شاف**

«تو را از حال و اوضاع راویان و روایت شان با عبارتی رسا و روان خبر می‌دهد».

**فهو الصراط المستقيم و منهج الدين القويم لسالكيه كاف**

**«**پس این کتاب راه راست و دین استوار است که برای سالکان این راه کفایت می‌کند».

**تأليف من شهدت له آراؤه بكماله في سائر الأوصاف**

«این کتاب تألیف کسی است که آرای او به سایر اوصاف آن گواهی می‌دهد».

**للشيخ زين الدين قطب زمانه رب المكارم عبد آل مناف**

«اثر شیخ زین الدین، قطب زمان خود، صاحب مکارم و فضایل، بنده‌ی خاندان مناف است».

**فلقد أنار منار شيعة حيدر وأباد من هو للنصوص منافي**

«او چراغ‌های شیعه و پیروان حیدر را نورانی کرده و کسانی را که مخالف نصوص هستند، از بین برده است».

**فجزاؤه من أحمد ووصيه أهل السماحة معدن الأشراف[[481]](#footnote-481)**

«جزایش از جانب پیامبر و وصی پیامبر، آن بزرگوار و معدن بزرگواری هاست».

شايد اين تذكري براي غافلان و فريب‌خوردگان و نصيحتي براي سهل انگاران باشد. **ﭽ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﭼ** عبس: ١١ - ١٢. «آري اين تذكري است براي كسي كه بخواهد حقیقت را بفهمد».

آنچه ذكر كرديم براي شناخت كينه و بغض شیعه نسبت به پيشينيان اين امت و نيكوكاران آنها كافي است اما براي كامل كردن بحث چند روايت را از كتاب‌های دیگر و از علما و فقهاي شیعه مي‌آوريم.

از جمله‌ی اینان اردبيلي[[482]](#footnote-482) است. او بخشي از كتابش را به طعن و تكفير و تفسيق اصحاب رسول اللهع به طور عام و سه خليفه‌ی راشد به طور خاص اختصاص داده است كه در باب مطاعن خلفاي سه گانه مي‌نويسد: «خلفاي سه گانه از لشكر اسامه و دستور پيامبر ع سرباز زدند و مستحق كفر و نفرین شدند.»[[483]](#footnote-483)

درباره‌ی صديق و فاروق مي‌گويد:

**فالله يعلم أن الحق حقهم لا حق تيم.. لا ولا حق العديين**

«خدا مي‌داند كه حق با آنهاست نه با تيم و عدي».

**لا تظلمن أخاتيم أبا حسن إذ خصه الله من بين الوصيين**

«ای فرد تیمی (ابوبکر) بر ابوالحسن ظلم مکن؛ زیرا خداوند او را از ميان وصي‌ها انتخاب كرده است».

**خص النبي علياً يوم كفركم بالعلم والحلم والقرآن والدين**».[[484]](#footnote-484)

«پیامبر روزی كه شما كافر بوديد،‌ علم و حلم و قرآن و دين را به علی اختصاص داد».

تحت عنوان عیب‌های مخصوص عمر مي‌نويسد:

عمر آن قدر عیب و نقص دارد كه قابل شمارش نیست.[[485]](#footnote-485)

درباره‌ی عثمان تحت عنوان عیب‌ها و نقص‌های مخصوص عثمان مي‌نويسد: «مسلمانان وقتي كه در جنگ احد شكست خوردند‌، عثمان خواست به شام فرار كند تا در آن جا کنار يك دوست يهودي پناهنده شود و طلحه خواست در آن جا کنار يك دوست مسيحي پناهنده شود. پس يكي شان می خواست، يهودي و ديگري مي خواست مسيحي شود.»[[486]](#footnote-486)

مي‌نويسد: عثمان بر باطل بوده و ملعون است.[[487]](#footnote-487)

ابن طاوس حسني[[488]](#footnote-488) همان كسي كه سرپرستی هلاكو را پذيرفت و مسلمانان را به قتل رساند و اطاعت عباسيان را قبول نكرد، كينه‌ی خود را نسبت به صديق اكبر نشان داده و مي‌گويد: چگونه به ابوبكر اجازه‌ی خلافت دادند در حالي كه عباس و علي و ساير بني‌هاشم بودند و بني‌هاشم از بني‌تيم و عدي به پيامبرشان نزديك تر بوده اند. پس چگونه شخص نزديك‌تر و افضل، از شخص دورتر و پایین‌تر، منزلتي پايين تر دارد.[[489]](#footnote-489)

همچنين رسول الله ع به علي امر كرد كه در جاي وي بخوابد از ترس اين كه مبادا ابوبكر قریش را از رفتن پیامبر و از مکانش باخبر کند، از این رو او را با خود به غار برد.[[490]](#footnote-490)

درباره‌ی عمر بن خطابس مي‌گويد: او قبل از اسلام، چوبدار الاغ بود و مي‌گويد:

مادربزرگش، صهاك حبشي بود كه او را از طريق زنا به دنيا آورده است. سپس روايت می‌کنند كه زنا زاده نجيب نيست. سپس با وجود این تناقض ادعا می‌کنند که عمر نجیب بوده و در همان حال خودشان را تکذیب می‌کنند. اگر عقل داشتند، زشت می‌دانستند که یک خلیفه را قبول داشته باشند و سپس گواهی بدهند که او زنازاده است[[491]](#footnote-491):

به اين تعبير زشت و عبارت كثيف وي بنگريد:

«در حالي كه عمر اين وضعيت را داشت او را به عنوان خليفه برگزيدند. او كه چوب حمل مي‌كرد و جسدها را لخت مي‌كرد و خرها را مي‌فروخت. بعد از وفات پیامبر ع به اين فكر افتاد كه چه كار كند، پس با سوءاستفاده و عمل زشت، با پیامبرع رفتار می‌کرد و با اهل بيت پیامبرع اين گونه به بدی رفتار می‌کرد.»[[492]](#footnote-492)

درباره‌ی عثمان، سومین خلیفه‌ی راشد می‌نویسد:

«سومین خلیفه مثل کلاغ بلند شد. وای بر او اگر بالش کوتاه می‌شد و سرش قطع می‌شد، برایش بهتر بود».[[493]](#footnote-493)

حجت شیعیان و مجدد و فقيه و محدث آنها ملا باقر مجلسي كه او را خاتم المحدثين و امام الأخباريين ناميده اند كه امام شیعیان در دروغ و لعن و طعن مي‌باشد. او جزو اولين افرادي است كه بهتان و افتراء و هذيان را آغاز كرد و از تمام حدود اخلاقي وغير اخلاقي فراتر رفت. ‌در كتاب خود «حق اليقين» باب مستقلي را تحت عنوان «بيان كفر ابوبكر و عمر» آورده است و مي‌نويسد:

بديهي است كه حضرت فاطمه و حضرت امير المؤمنين؛، ابوبكر و عمر را منافق و ظالم و غاصب و دروغگو و مدعي بر خلاف حق و اذیت کنندگان مي‌دانسته اند.

پرواضح است هر کس از جماعت مسلمانان جدا شود و از اطاعت امام سرپيچي كند بر حالت جاهلیت مرده است. همچنین روایت شده که هر كس بميرد و در گردنش اطاعت امام نباشد یا به اندازه‌ی یک وجب از جماعت مسلمانان جدا شود، بر حالت جاهلیت مرده است. همچنین معلوم است كه فاطمه صدیقه نيز، در حالي كه از ابوبكر راضي نبود از دنيا رفت.[[494]](#footnote-494) و او را درگمراهي و بطلان مي‌دید. تنها اين نيست و بس، بلكه هر کس به امامت ابوبكر معتقد باشد بر مرگ جاهلي مرده و گمراه است و عمر نيز، چنین است.[[495]](#footnote-495)

وی مدام بر غلو و دشمني خود با اصحاب رسول الله ع ادامه مي‌دهد و می‌نویسد:

«يك بار درباره‌ی كلاله از ابوبكر سؤال شد، او جواب داد و سپس گفت: اگر درست باشد از جانب خداوند است و اگر اشتباه باشد از طرف من و شيطان است. ابوبكر چه خوب گفته که خود را همنشين شيطان دانسته و همنشین او نیز در جهنم خواهد بود. شايد منظورش از شيطان، عمر باشد.»[[496]](#footnote-496)

اين شخص ملعون باب مستقلي را تحت عنوان «بيان گوشه اي از بدعت‌ها و اعمال زشت و ناپسندي كه عمر،‌ خليفه‌ی دوم مرتكب شد» آورده است.[[497]](#footnote-497)

سپس مي‌گويد: عیب و نقص‌ها و ایرادهای چنين فردي بسيار زياد است كه كتاب‌هاي بزرگ و مفصل گنجايش آن را ندارند، پس چگونه در اين كتاب می‌گنجد؟ او در تمامي معايب و بدي‌هايش شريك ابوبكر است. خلافتش يكي از جرم‌هاي اوست.[[498]](#footnote-498)

عمر معروف به كافر و منافق و دشمن اهل بيت بود. (پناه بر خدا از اين بيهوده گوي كثيف) و گناه تمامي شهداء بر گردن اوست.[[499]](#footnote-499)

بدترین شما، فدیه‌ی بهترین شماست:

در اخیر سبّ و دشنام و طعن درباره‌ی فاروق اعظم را با اين كلام به پايان مي‌رساند:

اما آنچه از پستي نسب و حسب عمر و زنازاده بودن او در كتاب‌‌‌‌های مبسوط گفته شده، ‌در این مختصر نمی‌گنجد.[[500]](#footnote-500)

سپس آنچه درباره‌ی ابوبكر و عمر گفته، درباره‌ی عثمان ذي النورين نيز، مي‌گويد: بزرگان صحابه بر تفسيق و تكفير وي اتفاق نظر دارند – دروغ می‌گویی اي دشمن خدا و اي يهودي زاده‌ی مجوسي – و همگي به كافر بودن او شهادت مي‌دهند. حذيفه مي‌گفت: «سپاس خداي را كه من در كفر عثمان شكي ندارم. اما در اين شك دارم كه آيا قاتل وي كافر بود يا مؤمن، تا اگر مؤمن باشد، ایمانش از همه‌‌‌ی مؤمنان بیشتر است». همچنين هر کس معتقد باشد عثمان به مظلومي كشته شده، گناه وي بيشتر از گناه گوساله‌پرست‌ها است.[[501]](#footnote-501)

دليل واضح برای كفر عثمان، اين است كه علي ؛ قتل او را مباح دانسته و اشكالي در آن ندیده است.[[502]](#footnote-502)

دليل اینكه اميرالمؤمنين، عثمان را كافر مي‌پنداشت، اين بود كه جسد او را رها كرد تا سگها بخورند. اين سگها او را با يك پا مي‌كشيدند.- دشمني و كينه‌ی يهوديت را بنگريد كه چگونه این كلمات نيش دار را براي اثبات حبّ علي و اهل بيتش، به كار مي‌برند كه نشان دهند علي و اهلش از آنها بيزارند- و جسدش تا سه روز، مانند جسد سگ در زباله‌دان پرت شده بود تا سگها آن را بخورند.[[503]](#footnote-503)

-آري! سگهايي مثل تو- و علي بر جسد وي نماز نخواند.[[504]](#footnote-504)

دروغ‌های دیگری مثل این دروغ‌ها، آن قدر زیادند که قابل شمارش نیستند و من حتی نمی‌توانم آنها را نقل کنم. سپس اين سگ پا بريده، هرگاه اسم ابوبكر و عمر و عثمان و حتي امهات المؤمنين ـ عايشه و حفصه كه به نص قرآن، مادران مؤمناني چون علي و ساير مؤمنان بني‌هاشم بوده اند ـ را مي‌آورد، آنها را با نفرین و ناسزا توصيف مي‌كند و بسيار كم پيش مي‌آيد كه آنها را بدون اين صفات زشت نام نبرد.

قبل از بیان چند مثال در اين باره، از تمام شيعياني كه شعور و درك دارند، مي‌پرسيم: آيا ممكن است شخصي حلال زاده باشد و مادر خود را دشنام و فحش و لعن بدهد؟

پس اين فرد چگونه توانسته مادر تمام مؤمنان و اهل بيت را دشنام بدهد؟

آیا لعنت کننده‌ی علی یا اهل بیت، مؤمن و مسلمان است؟پس عدالت داشته باشيد ای بندگان خدا! يا منكر ولايت علي بن ابي طالب كافر است؟ او خود مصداق همين انکاری است كه خود شيعه اظهار می‌دارند، و منكر مادرش است و او را دشنام مي‌دهد و لعن و تكفير مي‌كند. پس درباره‌ی او چه مي‌گوييد؟

اینک داستان جدیدی را مي‌آوريم كه هيچ كس جز اين مجلسی دروغگو و گناهكار و افترا زننده نياورده است،‌ مي‌گويد:

عياشي با سند معتبر از صادق ؛ روايت كرده كه عايشه و حفصه- لعنت خدا بر آنها و پدرانشان بادـ (وای پروردگارا، تا کی اینان اجساد این پرهیزگارانِ خوب را می‌خورند و تا کی آنان را مهلت می‌دهی و عذاب سختت و زورت را شامل حالشان نمی‌کنی؟) رسول الله ع را با زهر كشتند.[[505]](#footnote-505)

اين يكي از هزاران هزار خرافات اين قوم است. هيچ كتابي از كتاب‌هاي آنها را نمي‌توان يافت كه خالي از دشنام صريح و تفسيق آشكار و تكفير خلفاي راشدين و امهات المؤمنين باشد.[[506]](#footnote-506)

مگر آنچه از روي نفاق و تقيه و فريب مسلمانان و اظهار دوستی و نزدیکی به مسلمانان نوشته شده است. ‌

**فلم أر ودّهم إلا خداعاً ولم أر دينهم إلا نفاقاً**

«دوستي آنها را جز نيرنگ و دينشان را جز نفاق ندیده ام».

اين دين و عقیده ای است كه آنها به آن معتقدند. اين ديدگاه شيعه درباره‌ی ابوبكر، عمر، عثمان و‌ خلفاي هدايت يافته است كه عقیده و دیدگاهی کاملاً مخالفِ كتاب خداوند-‌ثقل اكبر از نظر شیعه- و مخالف تعاليم اهل بيت‌ -ثقل اصغر از نظر شیعه- مي‌باشد. چون آنان هستند که به آنان گفته می‌شود همان طور که در کتاب‌های خودشان روایت می‌کنند:

اما ثقل اكبر را رها كردید و با این گفته تان که قرآن تحريف شده و تغيير كرده و بسياري آيات از آن كم شده و در بعضي جاها ناقص است، و نسخه‌ی اصلي آن تنها در دست امام غايب است، از آن روی گرداندید؛ امام غایبی که هزار سال است ظهور نکرده و هرگز ظهور نخواهد كرد. همچنان كه با دلايل قاطع، آن را در كتاب «الشيعة و السنة» خود اثبات كرديم و كسي نمي‌تواند آن را رد كند.[[507]](#footnote-507)

ثقل اصغر را نيز، تكذيب كرده و با آن مخالفت كرده اید؛ چون اهل سنت خلفاي سه گانه را دوست می‌دارند و تمجید می‌کنند ولی شما آنان را دشمن می‌‌‌دارید و به آنان ناسزا مي گویید، و اهل بيت آنان را دوست می‌دارند و از آنان پیروی می‌کنند ولی شما با آنها دشمني می‌ورزید و از آنها بيزار هستيد. اهل بیت خلفا را به سبب اسلامشان می‌ستایند اما شما خلفا را تكفير و اسلامشان را انكار مي‌كنيد. اهل بیت با خلفا بيعت و آنها را ائمه‌ی حق و عدالت می‌دانند اما شما آنها را غاصب و ظالم و خائن مي‌خوانيد. اهل بیت دخترانشان را به ازدواج خلفا در می‌آورند و فرزندانشان را به نام آنها مي‌نامند اما شما به آنها تهمت‌هايي مي‌زنيد كه عوام نيز، به آن نمي‌پردازند،‌ چه برسد به خواص، و از نام و نسب آنها بدتان مي‌آيد. پس شما در يك طرف و اهل بيت در طرف ديگر هستند.

ديدگاه اهل بيت درباره‌ی دشمنان خلفای راشدين:

علم الهدي شيعي در كتاب «الشافي» خود روايت كرده است:

علي در خطبه اي گفت: «بهترين افراد اين امت بعد ازپیامبرع،‌ ابوبكر و عمر مي‌باشند و در بعضي از روایات آمده كه علي زمانی که شخصي را كه به ابوبكر و عمر دشنام مي‌داد، به نزد او آوردند، همين سخن را گفت و بعد از اين كه جمعي بر آن شهادت دادند، او را فرا خواند و مجازاتش کرد».[[508]](#footnote-508)

اين محبت و علاقه‌ی عليس نسبت به امير المؤمنين و خلیفه‌ی مسلمانان، ابوبكر صديق و نسبت به قهرمان اسلام، و نیکوکار امت ستوده، عمر فاروقس، بوده، و این هم ديدگاه وي نسبت به آن دو و نسبت به دشمنانشان.

بر این اساس وقتی پس از بيعت مردم با ابوبكر صديق، ابوسفیان نزد علي آمد و علي را به رویارویی با ابوبکر تشویق می‌کرد-بنا به روایت خود شیعیان- علي در رد او گفت: «واي بر تو اي ابوسفيان، اين از حيله‌هاي توست. در حالي كه مردم پيرامون ابوبكر جمع شده اند، تو همچنان مي‌خواهي اسلام را به جاهليت بكشاني».[[509]](#footnote-509)

اما عثمان همان كسي بود كه علي دو پسرش را برای دفاع از وي در مقابل مفسدان و فتنه انگیزان فرستاد؛ همچنان كه پیش از این‌ گفتيم.

حضرت علی پس از مدح حضرت ابوبكر درباره‌ی كينه‌توزان و دشمنان وي مي‌گويد: «خشم و غضب خدا بر كسي كه از ابوبكر نقص و ایراد می‌گیرد يا به وي طعنه مي‌زند.»[[510]](#footnote-510)

پس از مدح و ثنای عمر فاروق درباره‌ی كينه‌توزان وي مي‌گويد: «لعنت خداوند تا روز قيامت بر كساني كه از او عیب و نقص می‌گیرند».[[511]](#footnote-511)

پس از ذكر اوصاف زيبا و اخلاق حميده‌ی عثمان درباره‌ی دشمنانش مي‌گويد: «لعنت خداوند بر كسي كه او را لعنت مي‌كند».[[512]](#footnote-512)

نوه‌ی علي مرتضي،‌ علي بن حسين ـ امام معصوم چهارم شیعیان ــ بر اساس سنت پدرانش با محاربان خلفای راشدین، می‌جنگید و با دشمنانشان، دشمني می‌ورزيد و كسي را كه از آنها تبري جسته و به بدي از آنان سخن می‌گفت، از مجلس بیرون می‌کرد.

اربلي شيعي روايت كرده كه گروهي از اهل عراق بر علی بن حسین وارد شدند و درباره‌ی ابوبكر و عمر به بدی سخن گفتند. وقتي سخنشان تمام شد، علی بن حسین به آنها گفت: به من بگویید آيا شما جزو مهاجران نخستین هستید که **ﭽ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﭼ** الحشر: ٨ گفتند: خير. گفت: آيا شما جزو **ﭽ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﭼ** الحشر: ٩ هستيد؟ گفتند: خير. گفت: شما تبري جستيد از اين كه جزو يكي از اين دو گروه باشيد و من شهادت مي دهم كه شما جزو اين گروه نيز، نيستيد: **ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭼ** الحشر: ١٠ از پيش من برويد خدا از بین تان ببرد![[513]](#footnote-513)

پسرش زيد نيز، مانند او بود. آري زيد بن علي بن حسين بن علي بن ابي طالبس؛ همان كسي كه شیعه در مدح و تمجیدش مبالغه كرده و ابواب زيادي را در كتاب‌هايشان به مدح وي اختصاص داده اند. او نيز، از همان روش پدرش، علي بن حسين و جدش، علي بن ابي طالب و روش حضرت محمد رسول الله ع استفاده مي‌كرد که مي‌گفت: اصحابم را برایم صدا بزنید.[[514]](#footnote-514)

شيعه روايت كرده اند كه وقتي زيد خارج شد، ‌اصحابش درباره‌ی ابوبكر و عمر از او پرسيدند، او گفت: جز خير چيزي درباره‌ی آنها نمي‌گويم و از اهل بيت خود نیز، جز خير درباره‌ی آنها نشنيده ام. گفتند: تو از اصحاب ما نيستي، و از او جدا شدند و او را ترک كردند. زید گفت: امروز ما را ترک کردند. پس، از آن روز اسم رافضی بر آنان اطلاق شد.[[515]](#footnote-515)

مرزه تقي بر آن مي‌افزايد:

زيد آنها را از عیب و ایراد به اصحاب پیامبر ع منع مي‌كرد. وقتي كه فهميدند زید از ابوبكر و عمر تبري نمي‌جويد،‌ او را ترک كردند و از وی جدا شدند و پس از اين حادثه، اين واژه درباره‌ی هر كسی كه در مذهب شیعه غلو و زیاده روی كند و طعن به اصحاب را جايز بداند به كار برده شد.[[516]](#footnote-516)

سپس محمد باقر بن علي بن حسين – امام پنجم شیعیان – همين سخن آنها را تكرار مي‌كند و نظر آنان را دارد. به همین خاطر بر كسي كه لقب صديق را بر ابوبكر انكار می‌كرد،‌ می‌جهد و به شدت او را سرزنش می‌کند و می‌گوید: آري، صدیق. هر كس به او صديق نگويد، خداوند در دنيا و آخرت هيچ سخن وي را راست نمي‌داند.[[517]](#footnote-517)

آيا عاقلانه است كه علي و فرزندانش، ابوبكر و عمر و عثمان ش را تكفير كنند و بعد با آنها بيعت كنند و پشت سر آنها نماز بخوانند و با آنها به خوبي معاشرت و رفت و آمد داشته باشند؛ دوستی کنند و رابطه‌ی سببي و دامادی ایجاد کنند و با آنان جنگ و مجادله نكنند. حضرت علي حتي كساني را كه با او جنگ و جدل مي‌كردند و اصحابش را مي‌كشتند،‌ تكفير نمي‌‌كرد.

نهج البلاغه، پر از مطالبی است که علی س اصحابش را از فحش و دشنام و تكفير و تفسيق، در جنگ صفین منع می‌کند. حتي آنها را از فحش دادن به جنگجويان صفين نيز، منع مي‌كرد. عنوان خطبه این است: از سخنان علی س موقعی که از اصحابش شنید که اهل شام را در ایام جنگ صفین، ناسزا و بد و بیراه می‌گویند:

«من بدم مي‌آيد از اين كه شما به همديگر فحش و دشنام بدهيد و اگر اعمال و احوال همديگر را توصيف كنيد، بهتر از فحش و ناسزاست و بهترين بهانه و عذر است. به جاي فحش و ناسزا بگوييد: خداوندا، از ريختن خون ما و خون آنها جلوگيري كن و رابطه‌ی ميان ما و آنها را نيكو بگردان و آنها را از گمراهي نجات بده تا حق از ناحق معلوم شود. كساني كه دلبسته‌ی ظلم و دشمني هستند از آن دست بردارند».[[518]](#footnote-518)

دينوري نيز، مانند آن را آورده و تصریح كرده که اين فحاشان، همان كساني بودند كه امام مظلوم، عثمان بن عفانس را شهید ساختند. همین طور تصریح کرده که آنها معاويه و يارانش را لعن مي‌كنند. ميان آنها و علي سؤال و جوابي رد و بدل شده است.

دينوري اين داستان را به طور كامل آورده است: علي خبردار شد كه حجر بن عدي و عمرو بن حمق، به معاويه و اهل شام، فحش و ناسزا مي‌گويند. ‌پس دنبال آنها فرستاد و آنها را از اين كار بازداشت. آنها آمدند و گفتند: اي اميرمؤمنان، آيا ما بر حق نيستيم و آنها بر باطل ؟ علی گفت: آري قسم به پروردگار كعبه.‌ گفتند: پس چرا ما را از فحش و لعن آنها منع مي‌‌‌‌‌كني؟

گفت: بدم می‌‌آید از اين كه شما فحّاش و لعن كننده باشيد، بلكه بگوييد: خداوندا، خون‌هاي ما و آنها را پايمال نكن و رابطه‌ی ميان ما و آنها را نيكو گردان.[[519]](#footnote-519)

اين علي بن ابي‌طالب است كه به لعن و نفرين اهل شام و جنگ با معاويه بن ابوسفيان راضی نیست و آنها را از اين كار منع می کند. پس چطور مي‌توان از او توقع داشت كه اهل مدينه و پيامبر و اصحاب او را لعن و نفرين كند؟

بلکه او به اسلام و ايمان اهل شام تصریح کرده با وجودی که آنان با علی جنگیدند و معتقد بود كه آنان كافر و مرتد نبوده و از دایره‌ی اسلام خارج نیستند.

همین طور جعفر از پدرش نقل كرده که علي ؛ به جنگجويان مي‌گفت: ما به دليل كفر با آنها نمي‌جنگيم و آنها نيز، به دليل كافر دانستن ما، اين كار را نمي‌كنند. اما ما مي‌گوييم كه ما بر حق هستيم و آنها مي گويند كه خودشان بر حق هستند.»[[520]](#footnote-520)

حضرت علی در خطبه اش در حضور یاران و مخالفانش می‌‌‌‌گوید:

«ما همراه رسول خداع بودیم و جنگ با پداران و فرزندان و برادران و نزدیکان بود. در هر بلا و مصیبتی جز ایمان و پایداری بر حق و تسلیم قضا و قدر و صبر بر دردهای زخم، چیزی به ما نمی‌افزود. ولی اینک در زمانی قرار گرفته ایم که با برادران مان صرفاً به خاطر انحراف و شبهه و تأویلی که دارند، می‌جنگیم».[[521]](#footnote-521)

صریح تر از آن مي‌گويد:

«اي بندگان خدا! شما را به تقواي الهي توصيه مي‌كنم؛ چون تقوا بهترين چيزي است كه می‌‌توان به آن توصيه کرد و عاقبتِ نیک كارها در دست خداوند است. دروازه‌های جنگ ميان شما و اهل قبله گشوده شده است».[[522]](#footnote-522)

حتی بالاتر از اين، آنها را در ايمان به خدا و تصديق رسول الله ع همچون خود مي‌دانست و همچنين برائت و بی‌گناهی خود را از خون عثمانس اعلام مي كرد و به مناطق مختلف نامه‌‌‌‌‌هايي مي‌‌‌‌فرستاد كه در آن ماجرای ميان خود و اهل صفين را توضيح مي‌دهد:

«آغاز جنگ ما اين گونه بود كه ما با اهل شام مواجه شديم و در ظاهر خدای ما و پیامبر ما، يكي است و دعوت ما، در اسلام یکی است، و در ايمان به خدا و تصديق رسولش نه ما بر آنها برتري داريم و نه آنها بر ما. فقط اختلاف ما، در خون عثمان است كه ما از آن مبرا و بی‌گناهیم.[[523]](#footnote-523) پس گفتيم: بياييد ... تا آخر خطبه».[[524]](#footnote-524)

پس به عليس بنگرید که چقدر عادل و منصف بوده است، و به اين شیعیان بنگريد كه چقدر از علي و از حق در قول و عمل، دورند؟

اين علی و ديدگاهش درباره‌ی دشمن ترین دشمنان به نسبت او بود. حال ديدگاه وي و اهل بيتش درباره‌ی دوستداران آنها و خلفاي رسول الله ع و دوستانشان چگونه مي‌باشد؟ همان كساني كه اهل بيت را دوست داشتند و اهل بیت نیز در مقابل آنان را دوست می‌داشتند. همچنین دیدگاهشان درباره‌ی مادران مؤمنان چگونه باید باشد؟

اين باب را با اين سؤال خاتمه مي‌دهيم: آيا حضرت علي و اهل بيتش مؤمن بودند يا خير؟ اگر مؤمن بودند كه بدون شك بوده اند، مشمول اين كلام خداوند مي‌شوند كه مي‌فرمايد: **ﭽ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜﯝ ﯞ ﯟ ﭼ** الأحزاب: ٦

پس به حكم قرآن و خالق هستي، عايشه مادر اهل بيت و مادر مسلمانان مي‌باشد.

بنابراين، آيا مي‌توان تصور كرد كه شخصي ادعاي دوستي اهل بيت داشته باشد اما به مادرش دشنام بدهد؟

آنچه ما مي‌دانيم اين است كه انسان شريف و كريم، ممكن است وقتی دشنام و فحش به او داده شود، گذشت نماید اما هرگز گذشت نمی‌نماید از اینكه فردی به مادرش فحش و ناسزا بگويد.

آيا مادر علي و اهل بيتش را دشنام مي‌دهيد به گمان اين كه كار خوبي انجام مي‌دهيد؟

اين ديدگاه شيعه درباره‌ی عموم صحابه به ویژه خلفاي راشدين بود و آن هم ديدگاه اهل بيت درباره‌ی آنها و دشمنانشان است كه به كلي مخالف ديدگاه كساني مي‌باشد كه به دروغ و فريب و نفاق خود را به آنها نسبت مي‌دهند.

پس شيعه دوستدار و مطيع اهل بيت نيستند بلكه دشمن و مخالف آنها هستند، و اين مطلبی است كه ما مي‌خواهيم در اين باب آن را از طریق كتاب‌هاي خودشان اثبات كنيم؛ تا کسی که قبلاً حقیقت را نشناخته، اینک بشناسند و به راه راست هدايت یابد.

## باب سوم: شيعه و دروغ‌هايي كه به اهل بيت نسبت داده‌اند

**ﭽ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﭼ** الأنعام: ١٥٩ «كساني كه دينشان را فرقه فرقه كردند و دسته دسته شدند، در هیچ چیز جزو آنان نیستی».

دسته اي شيعه شدند كه ادعاي دوستي و حبّ اهل بيت و پيروي از آنها را مي‌كنند در حالی که از كينه توزان اهل بيت و دشمنان آنها هستند که ‌مخالف اوامر و نواهی آنها عمل مي‌كنند و از معروف، نهي و به منكر، امر مي‌كنند و به دوستان آنها كينه مي‌ورزند و دشمنانشان را دوست مي‌دارند. از هواي نفس، پيروي و هيچ گاه از آن سرپيچي نمي‌كنند. علاوه بر اين، داستان‌ها و اسطوره‌ها و دروغ‌هايي را خلق كرده و به اهل بيت نسبت مي‌دهند و در پس اين اقدامات، اهداف بزرگی دارند تا مذهبشان را رواج دهند و اراذل و اوباش را به ديني كه خود خلق كرده اند، جلب كنند.‌پس در دنيا و آخرت ضرر مي‌‌كنند كه ضرر اخروي واقعي است. چون اهل بيت صالح، سخني مخالف قرآن و سنت رسول الله ع نمي‌گويند و شايسته نيست اموری كه مخالف قرآن و سنت است، به آنها نسبت داده شود؛ چون اهل بيت، مانند ساير مسلمانان به هر آنچه در كتاب خدا و سنت پیامبرش آمده است، عمل مي كنند و به آن تمسّك مي‌جويند: **ﭽ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﭼ** النساء: ٥٩ **ﭽ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﭼ** الأنفال: ٢٠ **ﭽ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﭼ** آل عمران: ١٣٢ **ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭼ** الأحزاب: ٣٦ در سنت ثابت نبوي آمده است: «تركت فيكم أمرين لن تضلوا ما تمسكتم بهما: كتاب الله وسنتي»: «دو چيز را در ميان شما به جاي مي گذارم كه با تمسّك به آن، گمراه نمي‌شويد: كتاب خدا و سنت من.»

چيزي كه علي و اولادش به آن اعتراف كرده اند،‌ همچنان كه از ثقفي در كتاب «الغارات» روايت شده است: علي نامه اي به مسلمانان مصر نوشت كه آن را توسط قيس بن سعد بن عباده انصاري ـ او را کارگزار مصر كرده بودـ‌ فرستاد و آنها را اين گونه به بيعت با خود دعوت كرد: «حق شما بر ما اين است كه ما به كتاب خدا و سنت رسولش عمل كنيم.»[[525]](#footnote-525)

سپس مي‌گويد: وقتي قيس بن سعد بن عباده انصاري، نامه را خواند، بلند شد و خداي را سپاس گفت و گفت: «برخيزيد و بر اساس كتاب خدا و سنت رسولش بيعت كنيد. اگر ما به كتاب خدا و سنت رسولش عمل نكرديم، ‌بيعتي ميان ما و شما نيست. پس آنها برخاستند و بيعت كردند و مصر استوار شد.[[526]](#footnote-526)

همین طور علي س نامه اي را با همين عبارت به بصره نوشت: «از بنده‌ی خدا، امير المؤمنين، به تمام ساكنان مسلمان و مؤمن بصره كه اين نامه برای آنها خوانده مي‌شود. سلام عليكم، اما بعد ... اگر بيعت مرا بپذيريد و نصيحت مرا قبول كنيد و بر سر اطاعت من ثابت قدم و پایدار باشید، طبق كتاب خدا و سنت رسولش با شما رفتار مي‌كنم.»[[527]](#footnote-527)

عليس گفت كه رسول الله ع فرمود: «هيچ قول و سخني جز با عمل شناخته نمي‌شود و هیچ قول و عملي جز با نيت درست نمي‌شود و هر قول و عمل و نيتي، در صورت مطابقت با سنت، درست است».[[528]](#footnote-528)

يكي از پسران علي س و امامی از امامان شيعه، ‌امام ششم شان، مي‌گويد: «هيچ چيزي درست نيست مگر اين كه در آن كتاب يا سنت آمده باشد».[[529]](#footnote-529)

همچنین مي‌گويد: «هر کس با كتاب خدا و سنت حضرت محمد مخالفت كند،‌ كافر است».[[530]](#footnote-530)

از پدرش باقر -امام پنجم شیعیان- نقل كرده كه گفت: «هر كس از سنت تجاوز کند، به سنت برگردانده مي‌شود».[[531]](#footnote-531)

از پدرش علي بن حسين – امام چهارم شیعه – نقل شده كه مي‌گويد: «بالاترين اعمال نزد خداوند، اعمالي است كه طبق سنت انجام شود، هر چند كم باشد».[[532]](#footnote-532)

به اين امر اكتفا نكردند و بيشتر از اين نيز، گفته اند؛ چنان كه كشي از جعفر بن باقر روايت كرده که گوید:

تقواي خداوند داشته باشيد و آنچه مخالف قول پروردگار و سنت پیامبر ما، محمدع است، از ما قبول نكنيد؛ چون ما وقتی حديثي را روايت می‌کنیم، مي‌گويیم: خداوند عزّ و جل و رسول الله ع چنین فرموده اند».[[533]](#footnote-533)

به همین خاطر پيروان خود را امر مي‌كند: «هيچ حديثي را از ما قبول نكنيد مگر اين كه موافق قرآن و سنت باشد».[[534]](#footnote-534)

قبل از او نیز، پدرش اين گفته را اظهار داشته؛ آنجا که گوید: «به امر ما و آنچه از ما نقل مي‌كنند، بنگريد؛ اگر در قرآن چيزي موافق آن يافتيد، پس به آن عمل كنيد و اگر چيزي موافق آن نيافتيد، آن را نپذيريد.»[[535]](#footnote-535)

پیش از او علي بن ابي طالب اين قاعده‌ی اصولی را بيان كرده که مي‌گويد: «آنچه موافق كتاب خدا باشد، بپذيريد و آنچه موافق نبود، ‌رها كنيد.»[[536]](#footnote-536)

مانند آن را باقر از رسول الله ع آورده كه فرمود:

«فإذا أتاكم الحديث فاعرضوه على كتاب الله عزّ وجل وسنتي، فما وافق كتاب الله وسنتي فخذوه، وما خالف كتاب الله فلا تأخذوه»[[537]](#footnote-537): «وقتي حديثي را به شما عرضه مي‌كنند آن را با كتاب خدا و سنت من بسنجيد‌؛ پس آنچه موافق قرآن و سنت من بود، بپذيريد و آنچه مخالف بود، ‌نپذيريد».

اين دستور خدا و رسولشع و تعاليمي بود كه از اهل بيت و امامان معصوم شيعه – طبق پندار خودشان – نقل كرديم.

در پرتو اين مطالب از شيعه می‌پرسیم: شما چه اعتقادي دارید و چه چيزي را به اهل بيت نسبت مي‌دهید؟ آنچه به آنها نسبت داده اید، آيا درست است يا نادرست؟ آيا شما راستگویید يا دروغگو؟ آيا آنچه نگفته اند به آنها نسبت مي‌دهید و آنچه تصورش نکرده اند به آنها دروغ می‌بندید؟

پس از سرور دو عالم و رسول ثقلين و صاحب دو حرم شروع می‌کنیم؛ چون دروغ‌ها و سخنان زیادی و زشت‌ترین افتراها را به ایشان نسبت داده اند، و با این کار جایگاه خود را از جهنم آماده کرده اند.

متعه (ازدواج موقت):

از جمله دروغ‌هاي زشت و كثيفي كه به پيامبرع نسبت مي‌دهند، اين است كه پيامبر ع فرمود:

**«من خرج من الدنيا ولم يتمتع جاء يوم القيامة وهو أجدع**»[[538]](#footnote-538): «كسي كه از دنيا برود و ازدواج موقت نداشته باشد،‌ روز قيامت با گوش و بينی بريده مي‌آيد»**.**

زشت‌تر و قبيح‌تر از این به رسول الله ع بهتان زده اند كه فرمود: «من تمتع مرة واحدة عتق ثلثه من النار، ومن تمتع مرتين عتق ثلثاه من النار، ومن تمتع ثلاث مرات عتق كله من النار»[[539]](#footnote-539)**: «** كسي كه يك بار ازدواج موقت (صیغه) داشته باشد، يك سوم بدن وي از آتش جهنم نجات مي‌یابد و كسي كه دو بار ازدواج موقت داشته باشد، دو سوم و كسي كه سه بار ازدواج موقت داشته باشد، تمام بدن او از آتش جهنم در امان مي‌ماند».

بنگريد كه اين قوم چقدر زشت و ناپسند به پيامبر ع بهتان مي‌زنند و چقدر از شريعت گرانقدر اسلام و تعاليم پاك آن به دورند و چگونه به نام دين و شريعت، به لذتها و شهوات خود رنگ ديني مي‌‌دهند و چطور آنها را به رسول صادق و امين و ناهي از منكرات، نسبت مي‌دهند؟

اين قوم در پس اين اعمال مي‌خواهند كه دين خدا را بازيچه‌ی فاسقان و فاجران کنند تا مسخره‌كنندگان آن را مسخره كنند. عملی كه اين افراد از يهوديان كينه توز به ارث برده اند؛ همان يهودياني كه اين مذهب و اين عقايد را تأسيس كردند.[[540]](#footnote-540) آيا عاقلانه است كه ديني پيروان خود را از تمام قيد و بندها و واجبات و سختيها و رنجها، آزاد بگذارد و رهايي از عذاب خداوند را در گرو شهوت پرستي و لذت پرستي بداند؟

شيعه، ‌دشمن اهل بيت و پیامبرمان، حضرت محمد رسول اللهع، به اين دروغ اكتفا نكرده اند بلكه تا حد اهانت مبالغه كرده و گفته اند: - از ذكر اين كفر به خدا پناه مي برم- پيامبر ع فرمود: «**من تمتع مرة أمن من سخط الجبار، ومن تمتع مرتين حشر مع الأبرار، ومن تمتع ثلاث مرات زاحمني في الجنان»[[541]](#footnote-541): «**هر کس يك بار صیغه بكند از خشم خداوند رهايي مي‌يابد و هر کس دو بار ازدواج موقت بكند همراه نيكوكاران محشور مي‌شود و هر کس سه بار ازدواج موقت بكند، در بهشت همراه من است**.»**

تنها به گفتن اين امور اكتفا نكرده اند بلكه آشکارا اهل بيت را ذکر کرده اند؛ همان كساني كه آنها را ابزاري جهت رسيدن به اهداف خود و در معرض شمشيرها و تعابير زشت و دروغ خود قرار داده اند.

به پيامبر ع تهمت زده و مي‌گويند كه گفته است:

**«من تمتع مرة كانت درجته كدرجة الحسين عليه السلام - الإمام الثالث المعصوم حسب زعمهم - ومن تمتع مرتين كانت درجته كدرجة الحسن عليه السلام - الإمام الثاني المعصوم المزعوم - ومن تمتع ثلاث مرات كانت درجته كدرجة علي بن أبي طالب عليه السلام[[542]](#footnote-542) – الإمام المعصوم الأول لديهم، ختن رسول الله وابن عمه – ومن تمتع أربع مرات فدرجته كدرجتي»[[543]](#footnote-543):** «هر كس، يك بار صیغه بكند، ‌درجه اش مانند درجه‌ی حسين ؛ – امام معصوم سوم شیعه – است و كسي كه دو بار ازدواج موقت بكند، درجه اش، مانند درجه‌ی حسن؛–امام معصوم دوم شیعه – است و كسي كه سه بار ازدواج موقت داشته باشد، درجه اش، مانند درجه‌ی علي بن ابي طالب ؛ است. و كسي كه چهار بار ازدواج موقت داشته باشد، درجه اش مانند درجه‌ی من (پيامبر) است».

بنگريد به دروغ‌هايي كه بر زبان پيامبر ع بافته اند و بهتان‌هايي كه به او نسبت مي‌دهند و به بنای اسلام بنگريد كه چگونه نابود شده و به شريعت بنگريد كه چگونه تعطيل شده و به اهل بيت بنگريد كه چگونه با هواپرستان برابر شده اند. اکنون با اين فاسقان فاجر، چگونه بايد رفتار كرد؟

آيا بعد از اين شيعه ادعا مي‌كند كه محب و طرفدار اهل بيت هستند؟

اين قوم مطالب بسیار زشتي در اين باب دارند كه به اهل بيت و سرور آنها تهمت زده اند، که ما گوشه اي از آن را بیان می‌کنیم. از جمله‌ی آنچه اختراع كرده اند و به محمد باقر – امام پنجم شیعیان– نسبت داده اند، این است که گوید: «وقتي پيامبر ع در واقعه‌ی معراج به آسمان رفت،‌گفت: جبرئيل را ملاقات كردم كه گفت: اي محمد! خداوند متعال مي‌فرماید: من زنان امتم را كه ازدواج موقت كرده اند، مي‌بخشم».[[544]](#footnote-544)

طوسی به ابوالحسن-امام دهم شیعیان- افترا می‌بندد که علی سائی به او گفت: فدایت شوم، من قبلاً ازدواج موقت می‌کردم و بعداً از آن بدم آمد. با خدای خود عهد بستم که ازدواج موقت نکنم و اگر این کار برایم سخت باشد و پشیمان شدم، در کفاره‌ی سوگندم نذر و روزه را انجام بدهم. ولی من توانایی دارم که ازدواج دائم بکنم. ابوالحسن به من گفت: با خدا عهد بستی که از وی اطاعت نکنی! به خدا اگر از وی اطاعت نکنی، بدان که از وی نافرمانی کرده ای».[[545]](#footnote-545)

همچنين طوسي از ابوعبدالله جعفر صادق، روايت كرده كه گفت: «متعه در قرآن نازل شده و در سنت رسول الله ع جاري شده است».[[546]](#footnote-546)

همچنان كه بر علي بن ابي‌طالب دروغ بسته اند كه گفت: «اگر آنچه قبل از عمر بود، باشد؛ تنها انسانهاي بدبخت زنا مي‌‌‌‌كنند».[[547]](#footnote-547)

در اين باره داستان زيبايي را آورده اند كه از درون و باطن آنها خبر می‌دهد و راوي آن، محدث بزرگ قوم، محمد بن يعقوب كليني، است كه از مردي قريشی آورده که گوید: دختر عمه ام به دنبال من فرستاد كه مال زيادي داشت. او گفت: تو می‌دانی که من خواستگارهاي زيادي دارم و با هيچ كدام ازدواج نكرده ام؛ زیرا علاقه اي به مردان ندارم فقط به من خبر رسیده كه خداوند متعه را در قرآن حلال و پيامبر عنیز، در سنت خود حلال كرده است، اما زفر-منظورش، حضرت عمر است همان طور که در پاورقی بدان تصریح کرده است- آن را حرام كرده است. پس من دوست دارم كه فرمان خدا و رسولش را به جاي آورم و از امر عمر سرپيچي كنم. پس با من ازدواج موقت بکن. به وي گفتم كه بايد با ابوجعفر مشورت كنم. پیش وی رفتم و جریان را برایش تعریف کردم، گفت: «اين كار را بكن».[[548]](#footnote-548)

به اين كار زشت و ناپسند آن قدر تشويق كرده اند كه به جعفر بن محمد باقر نسبت داده اند كه گفت: «كسي كه به رجعت ما ايمان نداشته باشد و متعه‌ی ما را حلال نداند،‌ از ما نيست».[[549]](#footnote-549)

متعه چيست؟

شیعه به جعفر صادق تهمت زده اند كه از او درباره‌ی متعه سؤال شد:

«چی به زن بگويم وقتي كه با او خلوت كردم؟ گفت: مي‌گويي: آيا بر اساس كتاب خدا و سنت پيامبرش ع و بدون داشتن وارث و موروث، به مدت فلان روز و اگر بخواهي فلان سال و فلان درهم با من ازدواج متعه مي‌كني؟ و مقداری اجر كه بر آن توافق کرده اید، كم يا زياد، نام می‌بری».[[550]](#footnote-550)

كيفيت متعه:

می‌گویند: از ابوعبدالله – امام ششم شیعه – درباره‌ی مردي كه بدون شاهد با زني ازدواج موقت كرده، سؤال شد: گفت: مگر این به طور علنی نیست که دختران جوان خود را به ازدواج در می‌آوریم و همه را بر سر سفره ای جمع مي‌كنيم و مي‌گوييم: فلاني، فلاني را به عقد فلاني در مي‌آوري؟ او هم مي‌گويد: بله».[[551]](#footnote-551)

متعه با چه كساني جايز است؟

از جعفر صادق روايت كرده اند كه گفت: «اشکالی ندارد كه شخصی با زن مجوسي ازدواج موقت بكند».[[552]](#footnote-552)

همچنین از ابوالحسن رضا نقل كرده اند که گوید: «اشكالي ندارد که با زن يهودي و مسيحي ازدواج موقت کرد».[[553]](#footnote-553)ازدواج موقت با زنان بدكار و هرزه نيز، مانعي ندارد؛ زیرا او را از كار بد باز مي‌دارد – به گمان خودشان –[[554]](#footnote-554)حتي با زن زناكار نيز، مانعي ندارد،‌ چنان كه خميني به آن تصريح كرده است.[[555]](#footnote-555)

از ابوالحسن درباره‌ی ازدواج موقت با خدمتکار سؤال شد، اجازه‌ی آن را داد».[[556]](#footnote-556)

دو روايت عجيب نيز، وجود دارد كه از حقيقت متعه خبر مي‌دهد:

روایت اول را طوسي و ديگران از فضل، آزاد شده‌ی محمد بن راشد روايت كرده اند كه او به جعفر صادق گفت: «من با زني ازدواج موقت كردم و به دلم افتاد كه ممکن است اين زن شوهر داشته باشد. تحقیق كردم، ديدم كه شوهر دارد. جعفر گفت: چرا تحقیق كردی؟[[557]](#footnote-557) بعد گفت: اين وظيفه‌ی تو نيست، ‌بلكه وظيفه‌ی تو اين است كه به او باور کنی».[[558]](#footnote-558)

روايت دوم: روايتي است كه كليني از ابان بن تغلب روايت كرده كه گفت: «به ابوعبدالله گفتم: من در بعضي مسيرها زنان زیبارویی را مي‌بينم اما مطمئن نيستم كه شوهر دارند يا نه؟ گفت: اين وظيفه‌ی تو نيست که تحقیق کنی آیا شوهر دارد یا نه، بلكه وظيفه‌ی تو آن است كه به او باور کنی».[[559]](#footnote-559)

آیا متعه با زن هاشمی جایز است؟

در جایی از جعفر بن باقر سؤال شد که آيا متعه با زن هاشمی جايز است؟ گفت : «بله، جايز است».[[560]](#footnote-560)

در جایی دیگر طبق روايتی از اين قوم،‌ آن را مقید كرده است. عبدالله بن عمر ليثي، نزد ابوجعفر آمد و گفت: «درباره‌‌ی متعه‌ی زنان چه نظري داري؟ گفت: در كتاب خدا و سنت رسول الله ع تا روز قيامت حلال شده است. گفت: امثال تو چنين مي‌گويند‌، حال آنكه عمر آن را حرام و از آن نهي كرده است. گفت: به خدا پناه مي‌برم از آنچه عمر حرام كرده است. آنگاه گفت: تو بر نظر رفیقت باش و من نيز، بر نظر رسول الله ع هستم و آنچه رسول الله گفته حق و آنچه رفیق تو گفته، باطل است. راوی گوید: عبدالله بن عمر آمد و گفت: آيا خوشحال می‌شوی كه زنانت و دخترانت و خواهرانت و دختر عموهايت چنين كاري بكنند؟ راوی گوید: هنگامي كه نام زن و دختر عموهاي او را آوردم، ابوجعفر از او روی گرداند».[[561]](#footnote-561)

ازدواج موقت با دختر بچه:

«از ابوجعفر سؤال شد: آيا جايز است با کنیز ازدواج موقت کرد؟ گفت: آري! مگراين كه دختر بچه اي باشد كه فريب می‌خورد. گفت: خداوند تو را صالح گرداند،‌ حدي را تعيين كن كه بچه هرگاه به سن بلوغ رسید، فريب نخورد؟ گفت: دختر ده ساله».[[562]](#footnote-562)

ازدواج موقت با دختر باکره بدون اذن ولی:

همان طور که جعفر می‌گوید: «ازدواج با دختر باكره اي كه خودش راضي باشد، بدون اذن ولیّ اش جايز است».[[563]](#footnote-563)

حلي در كتاب فقهي مشهورش مي‌گويد: دختر بالغ و رشید مي‌تواند خودش را به ازدواج موقت ديگري درآورد و ولیّ او، حق اعتراض ندارد خواه باكره باشد يا بيوه.[[564]](#footnote-564)

متعه با چند زن جايز است؟

مي‌گويند: ابوجعفر گفت: «متعه منحصر به چهار زن نيست. چون طلاق داده نمی‌‌شود و از او ارث برده نمی‌شود و او هم ارث نمی‌برد، بلكه او تنها اجاره اي است».[[565]](#footnote-565)

نزد پسرش ابوعبدالله از متعه سخن به میان آمد و به او گفته شد: «آیا متعه منحصر به چهار زن است؟ گفت: با هزار تا هم ازدواج موقت بکن؛ چون آنان فقط زنان اجاره ای هستند».

اجرت آن چقدر است؟

از ابوجعفر روایت کرده اند که از او درباره‌ی متعه‌ی زنان سؤال شد، در جواب گفت: «حلال است و اجرت آن يك درهم به بالا است».[[566]](#footnote-566) پسرش، جعفر می‌گوید: «اجرت آن يك كفه ترازو گندم است.[[567]](#footnote-567) و یک کف غذا: آرد یا قاوت یا خرما است».[[568]](#footnote-568)

متعه براي چه مدت است؟

از ابوالحسن – امام دهم شیعیان – روايت كرده اند كه از او سوال شد: «كمترين مدت متعه چقدر است؟ آيا جايز است كه مرد فقط به شرط يك دفعه از وي بهره ببرد؟ گفت: آري،‌ و از جدم ابوعبدالله نقل شده که كمترين آن يك بار آميزش است. گفت: اشكالي ندارد اما بعد از اتمام آميزش، باید رويش را از زن برگرداند و به او ننگرد».[[569]](#footnote-569)

مرد مي‌تواند چندين بار با وي ازدواج موقت بكند، همان طور که از جعفرصادق درباره‌ی مردي كه با يك زن چندين بار ازدواج موقت مي‌كند، ‌سؤال شد و او گفت: «اشكالي ندارد هر چند بار كه با وي ازدواج موقت كند». پدرش، محمد باقر نیز بدان تصریح کرده و از وی روایت کرده اند که گوید: «آری، هر چند بار می‌تواند با او ازدواج موقت بکند؛ چون او اجاره ای است و اجرت مي‌گيرد».[[570]](#footnote-570)

مرد متعه کننده می‌تواند در مقابل اجرتی که به زن متعه شده می‌دهد، از زن حساب بکشد تا آن مدتی که قرار بوده با هم باشند، زن رعایتش کند و در صورت عدم رعایت شرط، می‌تواند از اجرت زن کم کند؛ همان طور که از ابوالحسن روایت کرده اند که از وی سؤال شد: «مرد با زن ازدواج موقت می‌کند به شرطی که زن هر روز پیش مرد بیاید تا اینکه به شرطش وفا بکند، یا مرد شرط می‌گذارد که زن روزهای مشخصی نزد مرد بیاید، اما زن عذر می‌آورد و بر اساس شرطی که گذاشته شده، پیش مرد نمی‌آید، آیا مرد می‌تواند زن را در مقابل روزهایی که پیش مرد نیامده، بازخواست کند و از او حساب بکشد و به حساب این چند روزی که پیش مرد نیامده، از اجرتش کم کند؟ گفت: بله، به مقدار روزهایی که قرار بوده زن پیش مرد بیاید اما نیامده، توجه می‌شود و به آن مقدار از اجرتش کم می‌شود[[571]](#footnote-571)، بجز ایام قاعدگی؛ چون این ایام حق زن است که پیش مرد نیاید».

اين متعه‌ی شيعه است كه آن را واجب مي‌دانند، و روايات و احاديثي را به دروغ از پيامبر ع ساخته اند كه مؤمن كامل نمي‌شود[[572]](#footnote-572) تا زماني كه متعه نكند.[[573]](#footnote-573) ابوعبدالله در جواب کسی که از متعه پرسیده بود، گفت: «من بدم مي آيد از مرد مسلماني كه از دنيا برود و متعه نكند».[[574]](#footnote-574)

همچنين از ابوجعفرسوال شد:

«آيا كسي كه ازدواج موقت مي‌كند، ثواب دارد؟ گفت: اگر به خاطر رضای خدا و مخالفت با منکران متعه باشد، ‌در مقابل هر کلمه ای که با زن متعه شده بر زبان می‌آورد، خداوند ثواب حسنه اي را به او مي‌دهد. و هر بار دستش را به سوي زن دراز كند، خداوند حسنه اي را به او مي‌دهد. و هربار به او نزديك شود،‌ خداوند گناهي را از او مي بخشد و هرگاه غسل كند، خداوند به اندازه‌ی آبي كه بر موهايش مي‌ريزد، گناهانش را مي‌بخشد. گفتم: به تعداد موها؟ گفت: آري! به تعداد موها».[[575]](#footnote-575)

امثال اين روایات بسيار زياد است.

این بحث را با آوردن روایت ديگري كه در كتاب‌هاي تفسير و حديث و فقه شیعه آمده، خاتمه مي‌دهيم. اين روایت يكی دیگر از افتراهای شیعه است كه به جعفر بسته اند. گویا وی گفته است:

«متعه، جزو دين من و اجداد من است پس كسي كه به آن عمل كند به دين ما عمل كرده و كسي كه آن را انكار كند،‌ دين ما را انكار كرده است. متعه باعث نزديكي به پيشينيان و محافظت از شرك است و بچه‌ی حاصل از متعه برتر از بچه‌ی حاصل از نكاح است. منكر متعه، كافر و مرتد است و اقرارکنندگان به آن، مؤمن و موحد هستند؛ چون متعه دو اجر دارد: ‌اجر صدقه اي كه به آن زن متعه شده داده مي‌شود و اجر متعه».[[576]](#footnote-576)

دليل اين كه متعه بهتان و تهمت به اهل بيت است،‌ اين است كه تا به حال در هيچ يك از كتابهاي شیعه نام زني که يكي از امامان شیعه با او ازدواج موقت انجام داده باشد، نیامده است. در حالی که تمام زنان ائمه ذكر شده اند و نام‌هاي آنان در كتاب‌هايي كه در سيره و زندگینامه‌ی آنان تأليف کرده اند،‌ آمده است. از علي بن ابي‌طالب تا حسن عسكري و امام غائب موهوم آنها، ثابت نشده كه يكي از فرزندان آنها مولود نکاح موقت باشد در حالی كه كتاب‌هاي تاريخ و انساب و سيره، پر از اسطوره و چيزهای باطل است.

اين از جمله مسائلی است كه هيچ يك از آنها از كوچك‌ترين شان گرفته تا بزرگ‌ترین شان جوابي براي آن ندارند. پس اگر راست مي‌گوييد دلیل خود را بياوريد؟

عاريه گرفتن فرج:

همچنين شیعه عاريه گرفتن فرج را مباح دانسته و آن را به دوستان مي‌بخشند. طوسي از ابوالحسن طارئ نقل كرده كه گفت: «از ابوعبدالله درباره‌ی عاريه گرفتن فرج پرسيدم؟ گفت: اشكالي ندارد».[[577]](#footnote-577)

از پدرش نيز، مانند آن را روايت كرده اند؛ همچنان كه طوسي از زراره نقل مي‌كند كه گفت: به ابوجعفر گفتم: آيا کنیز كسي براي برادرش حلال است؟ گفت اشكالي ندارد».[[578]](#footnote-578)

اجاره كردن فرج:

از جمله دروغ‌های زشتي كه به جعفر باقر مي‌بندند اين است كه گفت: «زني نزد عمر آمد و گفت: من زنا كردم،‌ پاكم كن. عمر دستور داد كه او را سنگسار كنند. علي ؛ از اين امر باخبر شد و گفت: چگونه زنا كردي؟ گفت: از بيابان گذشتم كه تشنگي شديدي بر من چیره شد‌، از يك باديه نشين طلب آب كردم و او خودداري كرد آب به من بدهد مگر اینکه خودم را در اختيارش بگذارم. وقتي تشنگي مرا عاجز كرد و از جانم ترسيدم او مرا سيراب كرد و من خودم را در اختيارش نهادم. سپس علي ؛ گفت: قسم به پروردگار كعبه، این ‌ازدواج بوده است».[[579]](#footnote-579)

بنگريد كه اين قوم چگونه دروازه‌هاي فحشا و بی‌غیرتی و بي‌آبرويي را با امثال چنين دروغ و تهمت‌هايي باز کرده اند؟

لواط با زنان:

از جمله دروغ‌هايي كه به اهل بيت نسبت داده اند، اين است كه از آنها نقل كرده اند كه لواط با زن جايز است. كليني از رضا روايت كرده كه صفوان بن يحيي از او پرسيد: «مردي از پيروان تو از من درخواست كرد که از تو سؤال کنم. امام رضا گفت: چه چيزي درخواست كرد؟ گفتم: آیا مرد می‌تواند از پشت با زن نزديكي كند؟ گفت: می‌تواند این کار را بکند. به او گفتم: آيا تو نيز، اين كار را انجام مي‌دهي؟ گفت: ما چنين كاري را انجام نمي‌دهيم».[[580]](#footnote-580)

از جعفر روايت كرده اند كه مردی راجع به یک مرد که از پشت با زن نزدیکی می‌کند -و در خانه جماعتي بودند- از او پرسید؟ صدايش را بلند كرد و گفت: «رسول اللهع گفته است: هر کس مملوكش او را به کاری مکلف كند که توانش را ندارد، او را بفروشد –منظورش این است که این را برای فریب مردم گفته است- سپس به چهره‌ی حاضرین نگريست، و در گوش من گفت: اشكالي ندارد».[[581]](#footnote-581)

همچنين از نوه اش ابوالحسن رضا – امام هشتم شیعه – روايت كرده اند كه با عبارتي بسيار زشت تر از عبارت طوسي آورده كه مردي درباره‌ی نزديكي با زن از پشت، از وي سؤال كرد، او در جواب گفت: از قول لوط؛ در آيه ای از كتاب خداوند آن را حلال كرده است: **ﭽ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﭼ** هود: ٧٨ . پرواضح است که منظور آنها، فرج بوده است».[[582]](#footnote-582)

همچنين به صراحت از جعفر از عبدالله بن ابي‌يعفور روايت كرده اند كه گفت: از ابوعبدالله درباره‌ی مردي كه از پشت با زنش نزديكي كند،‌ پرسيدم؟ او در جواب گفت: «اگر زن راضي باشد اشكالي ندارد. گفتم: پس منظور اين قول خداوند چيست كه مي‌فرمايد: **ﭽ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﭼ** البقرة: ٢٢٢ گفت: اين براي طلب فرزند است».[[583]](#footnote-583)

از يونس بن عمار روايت كرده اند كه گفت: من گاهي با كنيزم از پشت نزديكي مي‌كنم و با خود وعده مي‌كنم كه هر بار يك درهم صدقه بدهم و اين براي من سنگين است. گفت: بر تو حقي نيست و نزديكي از پشت حق توست.[[584]](#footnote-584)

اين در حالي است كه رسول الله ع فرموده است: «محاش[[585]](#footnote-585)نساء أمتي على رجال أمتي حرام»[[586]](#footnote-586): «دبر زنان امتم بر مردان امتم حرام است».

شريعت:

از جمله افتراهايي كه به پيامبرع و اهل بيتش زده اند: احاديث و رواياتي است كه براي تعطيل کردن شريعت اسلامي و دور كردن مسلمانان از عمل به اوامر و نواهي آن و جذب اراذل و اوباش و انسان‌هاي سفيه ساخته اند. كساني كه در حدود خداوند اهمال ورزيده اند و به اوامر الهي عمل نمي‌كنند و به ارشادات و تعاليم وي اهتمام نمي‌ورزند. عدّه ای معتقدند كه عبادت‌هاي نماز و روزه و حج و زكات براي آنها گناه است و قدرتی فراتر از توان آنها مي‌خواهد و باعث تباه شدن وقت و مال آنها مي‌شود. همچنان كه معتقدند، اطاعت از اوامر شريعت در معاملات و غيره از جمله مسائل غير ضروري زندگی است كه بيهوده واجب شده است. آنان زمام نفس را برای شهوات و لذت‌ها و غرق شدن در امور منكر و گناه به طور مطلق، آزاد گذاشته اند.

آنان براي سيركردن نفس كثيف از لذتها و براي آزاد كردن آن از حدود و قيود ديني و اخلاقي، زنا را به نام متعه جايز و مباح دانسته اند هر چند كه هزار زن براي يك مرد باشد و بر عكس. متعه اي كه جز بدكاري محض نيست‌. البته به زودی از طریق كتاب‌هاي خود شیعه، اثبات خواهيم كرد که چگونه عمل صالح و انجام فرايض شرعي و سنتهاي آن را برداشته اند و به ساير مسائل دنيوي پرداخته اند.

بر این اساس به خداوند متعال نيز، دروغ بسته و گفته اند كه خداوند متعال فرموده است:

علي بن ابي‌طالب حجت من بر مردم و نور من در سرزمين هايم و امانتدار من بر علمم است. هر کس او را بشناسد، وارد دوزخش نمی‌کنم هر چند كه از اوامر من سرپيچي كرده باشد و هر کس او را انكار كند، وارد بهشتش نمی‌کنم هر چند كه مرا اطاعت كرده باشد.[[587]](#footnote-587)

معنایش این است که معصيت خداوند براي ورود به بهشت و جهنم اعتباري ندارد، بلكه عشق به علي ملاك است. پس كسي كه او را دوست داشته باشد چه به دستورات اسلام و اوامر الهي عمل کرده باشد چه نکرده باشد، ‌وارد بهشت مي‌شود. پس بر انسان واجب است كه علي را دوست بدارد و بعد هر كاري را كه مي‌خواهد بكند؛ زیرا بازخواست نمي‌شود.

تنها به اين امر كفايت نكرده اند بلكه می‌گویند: وقتی حكم به جهنمي بودن كسي داده شود و به طرف جهنم برده شود و به خاطر ارتكاب گناه از بهشت رانده شود، اگر شيعه باشد به بهشت بازگردانده مي شود و از حوض کوثر مي‌‌‌‌‌نوشد.

همچنین بر خداوند متعال افترا بسته اند **–- ﭽ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﭼ** الأنعام: ٢١: کیست ظالم تر از كسي كه بر خداوند دروغ می‌بندد- و در يك روايت ساختگی مي‌گويند: از ابوجعفر روايت شده كه گفت: «وقتي روز قيامت بر پا شد، همه‌ی مردم در يك جا به صورت برهنه جمع مي‌شوند و در محشر مي‌‌مانند تا به شدت عرق كنند و به اندازه‌ی پنجاه سال درآن جا مي‌‌‌‌‌مانند، و اين همان كلام خداست كه مي‌فرمايد: **ﭽ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﭼ** طه: ١٠٨ سپس ندا دهنده اي از بالاي عرش ندا مي‌دهد كه پیامبر امّی من كجاست؟پیامبر رحمت،‌ حضرت محمد بن عبدالله امّی كجاست؟ رسول الله ع از مقابل همه‌ی مردم مي‌گذرد تا به حوض برسد كه طول آن به اندازه‌ی فاصله‌ی بين ايله و صنعاء‌ است و آن جا مي‌ايستد. آن موقع دوست شما ندا داده می‌شود.‌ پس علي از مقابل مردم پيش مي‌آيد و در كنار او مي‌ايستد و بعد به مردم اجازه مي‌دهند كه بروند. به گروهي اجازه‌ی ورود به حوض داده مي‌شود و به گروهي اجازه داده نمي‌شود. وقتي رسول اللهع می‌بیند گروهي از محبّان ما از ورود به حوض منع شده اند،‌ گريه مي‌كند و می‌گوید: پروردگارا،‌ شيعه‌ی علي از ورود به حوض منع شده اند؟ خداوند فرشته اي را نزد محمد می‌فرستد و می‌گوید: چرا گريه مي‌‌كنی ای محمد؟ می‌‌‌‌‌‌‌گوید: برای گروهي از شيعيان علي. فرشته به او مي‌گويد: خداوند متعال مي‌فرمايد: ای محمد، شيعيان علي را به تو بخشيدم و به خاطر محبت آنها نسبت به تو و عترت تو از گناهانشان گذشتم و آنها را به شما ملحق مي‌‌‌كنم و در زمره‌ی شما قرار مي‌‌دهم و وارد حوضشان مي‌كنم. ابوجعفر گفت: در آن روز بسیاری از انسان‌هاي گريان مي‌گويند: ای محمد!.

وقتي كه چنين مي‌بينند، و در آن روز كسي باقي نمي‌ماند كه پيرو ما و محب ما باشد و از دشمن ما برائت بجويد و نسبت به آنها كينه داشته باشد، مگر اینکه وارد جمع ما می‌شود و کنار حوض کوثر می‌آید».[[588]](#footnote-588)

همچنين بحراني در تفسير خود به نقل از مفيد در «الاختصاص» آورده است:

از ابو سعيد مدائني نقل شده كه گفت: به ابو عبدالله گفتم: معناي اين آيه چيست: **ﭽ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭼ** القصص: ٤٦ او گفت: اي ابوسعيد، خداوند قبل از آنكه خلقت خود را آغاز كند در دو هزار سال پيش، نامه اي به ما نوشت و آن را در عرش يا زير عرش خود نگه داشت كه در آن آمده است: اي شيعه‌ی آل محمد، قبل از اين كه گناهی انجام بدهيد، ‌شما را بخشيدم.[[589]](#footnote-589) كسي كه منكر ولايت محمد و آل محمد نباشد او را به رحمت خود وارد بهشت مي‌كنم».[[590]](#footnote-590)

همچنان كه بر رسول امين و صادق ع دروغ بسته اند كه گویا فرموده اند: «كسي كه خداوند حبّ ائمه را روزي وي قرار داده باشد، خير دنيا و آخرت نصيبش مي‌شود و كسي شك نکند كه او بهشتي است».[[591]](#footnote-591)

به علي س دروغ بسته اند كه گفت: «كسي كه مرا دوست داشته باشد،‌ خوشبخت است و در زمره‌ی اولياء حشر مي‌شود».[[592]](#footnote-592)

پس نيازي به قرآن خواندن، نماز، زكات، روزه، حج و خسته كردن خود و روح خود نمي‌باشد،‌ بلكه تنها حبّ او نسبت به اهل بیت كافي است و بر خدا واجب است که او را نجات بدهد و وارد بهشتش گرداند. این صدوق آنها – البته بسیار دروغگو – است كه به ناحق بر رسول خدا افترا بسته که گویا آن حضرتع خطاب به علي گفتند: «ای علی! هر کس قلباً تو را دوست داشته باشد، مثل آن است که يك سوم قرآن را خوانده باشد و هر کس قلباً تو را دوست داشته باشد و با زبان‌ تو را یاری دهد،‌ گويي كه دو سوم قرآن را خوانده است،‌ و هر کس تو را قلباً ‌دوست داشته باشد و با دست و زبان تو را ياري كند، گويي كه كل قرآن را خوانده است».[[593]](#footnote-593)

اما درباره‌ی نماز و زكات و حج از جعفر صادق نقل كرده اند كه گفت: «خداوند به وسیله‌ی کسانی از شیعیان ما که نماز می‌خوانند، عذاب را از شيعيان ما كه نماز نمی‌خوانند، دفع می‌‌‌‌کند و به وسیله‌ی کسانی از شيعيان ما كه زكات مي‌دهند، عذاب را از شیعیان ما که زکات نمی‌دهند، دفع می‌کند، و به وسیله‌ی کسانی از شيعيان ما كه حج مي‌گذارند، عذاب را از شیعیان ما که حج نمی‌گذارند، دفع می‌نماید».[[594]](#footnote-594)

پس بر هيچ يك از شيعيان واجب نيست كه نماز و زكات و حج به جاي آورند چون به جاي یکديگر انجام مي‌دهند و اين واجبات را با حبّ اهل بيت و زيارت آنها و گريه كردن بر كشته‌ها و مرده‌هاي آنها و زيارت قبرهايشان بعد از مرگشان عوض مي‌كنند.

پس دين شيعه ديني ابداعي و جديد است كه بویی از اسلام نبرده است؛ ‌اسلامي كه دين عمل به واجبات و فرائض و دين عبادات و معاملات و دين اوامر و نواهي است. ديني كه بر زبان پیامبر صادق و امين ع، جاري شد كه به اهل بيت خودش گفت: رهايي شما از آتش جهنم تنها با تمسّك به ريسمان الهي و عمل به دستورات خدا و رسولش و دوري از منهيّات خدا و رسولش مي‌باشد. همچنان كه رسول خدا ع اهل بيت و عمو و عمه و دختر و بستگان خود را به اسم، مورد خطاب قرار مي‌دهد و می‌فرماید: «يا بنى عبد المطلب! يا بني عبد مناف! يا فاطمة بنت رسول الله! يا عباس بن عبد المطلب! يا صفية عمة رسول الله! افتدوا أنفسكم من النار، فإني لا أغني عنكم من الله شيئاً»[[595]](#footnote-595) :«اي بني‌عبدالمطلب، اي بني‌عبد مناف، ‌اي فاطمه، دختر رسول الله ع،‌ اي عباس بن عبدالمطلب، ‌اي صفيه عمه‌ی پيامبر، خود را از آتش جهنم برهانيد؛ چرا كه من در پيشگاه خداوند برایتان کاری از دستم برنمی‌آید». در وایتی دیگر آمده است: «اعملوا اعملوا، وسلوني من مالي ما شئتم، فإني لا أغني عنكم من الله شيئاً»[[596]](#footnote-596) **:«تلاش کنید، تلاش کنید، و از مالم هر چه می‌خواهید، درخواست کنید؛ چون از جانب خدا چیزی برایتان از دستم بر نمی‌آید».**

اينان اهل بيت نبوّت هستند كه تنها با عمل صالح و اطاعت از خدا و پیامبرع در تمامی امور؛ چه امور دنیا و چه امور آخرت از عذاب خدا نجات می‌یابند و داخل بهشت می‌شوند و رسول الله کاری از دستش برنمی‌آید و نمی‌تواند کاری برایشان بکند.

این چیزی است که قرآن نازل شده از آسمان بر حضرت محمدع آن را تأیید می‌نماید؛ آنجا که می فرماید: **ﭽ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﭼ** الأنعام: ١٦٤، **ﭽ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﭼ** النجم: ٣٩ - ٤١ ، **ﭽ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﭼ** النازعات: ٣٧ - ٤١ ، **ﭽ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﭼ** الأعلى: ١٤ - ١٥

خداوند متعال در كتابي كه باطل در آن راه ندارد، مي‌فرمايد: **ﭽ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﭼ** الزلزلة: ٧ - ٨ در جایی دیگر مي‌فرمايد: **ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﭼ** المؤمنون: ١ - ١١ خداوند متعال در قرآني كه آن را دستور و راهنما و هدايت و رحمت براي مؤمنان قرار داده مي‌فرمايد: **ﭽ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﰓ ﰔ ﰕ ﰖ ﰗ ﰘ ﰙ ﰚ ﰛ ﰜ ﰝ ﰞ ﰟ ﰠ ﰡ ﰢ ﰣ ﰤ ﰥ ﰦ ﰧ ﰨ ﰩ ﰪ ﰫ ﰬ ﰭ ﰮ ﰯ ﰰ ﰱ ﰲ ﰳ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭼ** المدثر: ٣٨ - ٤٨ از زبان پیامبر خود، حضرت نوح؛ آنگاه كه پسرش را ديد كه غرق مي‌‌شود و‌ پروردگارش را نداد داد، مي‌فرمايد: **ﭽ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﭼ** هود: ٤٥ - ٤٧ همچنان كه از ابراهيم ؛ و پدرش نقل مي‌كند كه به او گفت: **ﭽ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘﯙ ﯚ ﯛ ﯜﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﭼ** مريم: ٤٣ - ٤٧ در جایی دیگر می‌فرماید: **ﭽ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﭼ** التوبة: ١١٤.

خدای متعال در اين آيات مبارك از كتاب خودش بيان كرده كه نجات و رستگاري تنها در سايه‌ی تمسّك به ريسمان الهي و عمل به كتاب خدا و انجام اوامرش و اطاعت از پیامبرش و نزديكي جستن به او توسط عباداتي همچون نماز و روزه و زكات و حج و دوری از محارم و گناهان مي‌باشد و غير از اينها فايده اي ندارد. حتی اگر قرابت نسبي و سببی با اولياي خدا و صالحان و پیامبران داشته باشد، باز فایده ای برایش ندارد؛ چون همگي اينها يكسان هستند و تنها با عمل صالح محک زده می‌شوند.

اين ابولهب عموي/کاکای حقيقي رسول الله ع و داماد دو دختر ايشان و از طايفه و نزديكان وي مي‌باشد كه درباره اش اين آيه نازل شده است: **ﭽ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﭼ** المسد: ١ - ٥ ابوطالب، عموي دوم پيامبرع است كه وقتی پيامبر براي وي طلب مغفرت كرد، اين آيه نازل شد: **ﭽ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭼ** التوبة: ١١٣ اين امر بر تمام كساني كه در قرآن تأمل مي‌كنند،‌ پوشيده نيست كه اساس نجات همان اقرار به وحدانيت خداوند متعال و رسالت پیامبر گرامی ويع و عمل به اوامر قرآن و سنت است: **ﭽ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﭼ** الفرقان: ٧٠ - ٧٦ .

اين برخلاف اعتقاد شیعه است كه مي‌گويند: حب علي حسنه اي است كه هيچ گناهي به آن ضرر وارد نمي‌كند.[[597]](#footnote-597)

«عشق ما به اهل بيت، گناهان ما را مي‌زدايد همچنان كه باد شديد برگ درختان را جدا مي‌كند».[[598]](#footnote-598)

همچنان كه بر رسول الله دروغ بسته اند كه گویا ایشان فرمودند:

«إن الله تعالى جعل لأخي علي بن أبي‌طالب فضائل لا تحصى كثرة، فمن ذكر فضيلة من فضائله مقراً بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر، ومن كتب فضيلة من فضائله؛ لم تزل الملائكة تستغفر له ما بقي لتلك الكتابة أثر ورسم، ومن استمع إلى فضيلة من فضائله غفر الله له الذنوب التي اكتسبها من السماع، ومن نظر إلى كتاب من فضائله غفر له الذنوب التي اكتسبها من النظر»[[599]](#footnote-599): «خداوند متعال فضيلت‌های بي‌شماري را براي برادرم علي بن ابي طالب قرار داده است پس كسي كه فضيلتي را از آنها در ذهن داشته باشد و به آن اقرار كند،‌ خداوند تمام گناهان گذشته و آینده‌ی او را مي‌بخشد. كسی كه يكي از اين فضايل را بنويسد تا زماني كه اثري از آن باقي باشد، ملائكه براي وي طلب مغفرت مي‌كنند و كسي كه به يكي از فضايل وی گوش فرا داده باشد خداوند گناهاني را كه از راه گوش مرتكب شده،‌ مي‌بخشد و كسي كه به فضيلتي از فضايل نوشته شده‌ی وی بنگرد، خداوند گناهاني را كه از راه چشم مرتكب شده، مي‌بخشد».

راجع به عمل صالح به صراحت گفته اند كه نيازي به انجام كارهاي نيكو نيست؛ همچنان كه به دروغ از جعفر روايت كرده اند كه او شيعه را مورد خطاب قرار داده و گفت: «قسم به خدا هيچ يك از شما وارد جهنم نمي‌شود».[[600]](#footnote-600)

او به شيعه گفته است: كارنامه‌ی شما پر است اما بدون عمل.[[601]](#footnote-601) حتی در روز قيامت در درجه‌ی انبياء همراه آنان هستید».[[602]](#footnote-602)

به رسول خداعدروغ بسته اند که گویا فرموده اند: «هر کس حسین را پس از مرگش زیارت کند، بهشت نصیبش می‌شود».[[603]](#footnote-603)

همچنين به ابوالحسن رضا – امام هشتم و معصوم شیعیان – نسبت مي‌دهند كه گفت: «قلم گناه از شيعه‌ی ما برداشته شده است. هيچ يك از شيعيان ما نيست كه گناهي مرتكب شده باشد و آن گناه محو نشده باشد،‌ هر چند كه به اندازه‌ی قطرات باران و به اندازه‌ی ستارگان و خارها و درختان گناه كرده باشد.»[[604]](#footnote-604)

پس كسي كه چنين جايگاهي دارد چه نيازي است كه خود را خسته كند، كافي است كه به حب و دوستی آل علي اعتراف كند و بعد هر كاري كه خواست انجام دهد؛‌ زیرا قلم گناه از او برداشته شده و گناهان و اشتباهات وي آمرزيده شده و بهشت به وي عطا شده است و كار ناپسند به او ضرري نمي‌رساند و ايمان و عمل نيز، آن را نمي‌افزايد.

اظهار اين حبّ و علاقه به اهل بیت اين گونه است كه بايد قبر حسين يا رضا يا يكي از ائمه را زيارت كند و مجوز رضايت و مغفرت و بهشت را از آنها بگيرد. به همين دليل گفته اند: زيارت قبر حسين، معادل صد حج مقبول و صد عمره‌ی مقبول است.[[605]](#footnote-605)

به رسول اللهع تهمت زده اند كه فرموده است: «من زار الحسين بعد موته فله الجنة»[[606]](#footnote-606): «كسي كه حسين را پس از مرگش زيارت كند،‌ بهشتي است».

كسي كه نمي‌تواند او را زيارت كند، براي شهادتش گريه كند تا بهشت را ببرد؛ همچنان كه از باقر بن زين العابدين روايت شده كه گفت: «هر قطره اشكي كه براي حسين ريخته مي‌شود،‌ خداوند گناهاني را با آن مي‌زدايد هر چند به اندازه‌ی کف دریا باشد»[[607]](#footnote-607)و بهشت برایش واجب می‌شود.[[608]](#footnote-608)

همچنين كسي كه بر رضا بگريد،‌ بهشتي است و از خود وي نقل شده كه گفت: «هر مؤمني كه مرا زيارت كند و قطره اشكي صورتش را خيس كند، خداوند متعال آتش جهنم را بر وي حرام مي‌كند».[[609]](#footnote-609)

اما كسي كه قبرش را زيارت كند، به نقل از پسرش، محمد ملقب به جواد -امام نهم شیعیان- درباره‌ی او گفته اند: «كسي كه قبر پدرم را در طوس زيارت كند‌، خداوند گناهان اول و آخر او را مي‌بخشد و در روز قيامت منبري هم سطح منبر پيامبرع براي او گذاشته مي‌شود تا اینکه خداوند از حسابرسي بندگان فارغ شود».[[610]](#footnote-610)

از پدرش موسي بن جعفر – امام هفتم شیعه – نقل كرده اند كه گفت: «كسي كه قبر فرزندم، علي را زيارت كند،‌ هفتاد حج مقبول برايش نوشته مي‌شود. راوي گوید، گفتم: هفتاد حج؟ گفت: آري، هفتاد هزار حج. -خدايا، از دروغ‌هاي اين قوم به تو پناه می‌بریم. چقدر زشت اند و چقدر پستند-. سپس افزود: چه بسیار حج‌هایی که قبول نمی‌شوند، اما كسي كه او را زيارت می‌‌‌‌كند و شب در كنار قبر او می‌خوابد، مانند كسي است كه خدا را در عرش زيارت كرده است. (پناه بر خدا از نقل اين خرافات) گفتم: مانند كسي كه خدا را در عرشش زيارت كند؟ گفت: آري».[[611]](#footnote-611)

از رضا نقل کرده اند که گوید: «روزی خواهد آمد که شما قبر مرا در طوس زیارت می‌کنید. هان! آگاه باشید هر کس قبر مرا زیارت کند و قبل از آن غسل کرده باشد، تمام گناهانش زدوده می‌شود درست مانند آن موقعی که متولد شده است».[[612]](#footnote-612)

«هر مؤمنی او را زيارت كند، خداوند بهشت را بر او واجب و جهنم را بر او حرام مي‌كند».[[613]](#footnote-613)

همچنين كسي كه قبر خواهرش، فاطمه بنت موسی را زيارت كند بهشتي است؛ همچنان كه از سعد بن سعد روايت شده كه گفت: «از ابوالحسن رضا ؛ درباره‌ی زيارت قبر فاطمه، دختر موسي بن جعفر، سؤال كردم كه گفت: كسي كه او را زيارت كند، بهشتي است».[[614]](#footnote-614)

اين مذهب شيعه است كه مبني بر زیارت قبور و گریه و حبّ و دوستی است نه انجام دادن عمل نیک و ادای فرایض و واجبات و رعایت حدود الهی و دوری از منكرات و گناهان.

ائمه:

شیعه با دروغ سرشته شده و با دروغ خلق شده اند گویی که با دروغ دوقلو اند. دروغ شان اقتضا می‌کند که امامان شان داراي اوصاف الهي و در امور و تقديرات خداوند با وي شريك هستند ـ پاك و منزه است خداوند از چنين غلوهایی ـ.

كليني آنها – كه مانند بخاري اهل سنت است – بر علي بن ابي‌طالب دروغ بسته که گویا علی س می‌گوید: «به من خصلت‌هایی داده شده كه به هيچ يك از افراد قبل از من – حتي پیامبران‌- داده نشده است. من نيّات و نسب‌ها و امور مخفي را مي‌دانم و چيزي از چشم من پنهان نيست».[[615]](#footnote-615)

در حالی که آنچه در كتاب خدا ثابت شده، اين است:

**ﭽ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﭼ** لقمان: ٣٤ این از اوصاف خداوند است كه: **ﭽ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﭼ** سبأ: ٣

و او پيامبرش را امر كرده كه بگويد: **ﭽ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭼ** النمل: ٦٥ اما اين قوم به نسبت دادن صفات رباني خداوند به علی س اكتفا نكرده اند بلكه برخلاف كتاب خدا و سنت رسولش آن را براي تمام امامانشان اثبات كرده اند. كليني باب مستقلي را تحت عنوان «ائمه به گذشته و آينده علم دارند و چيزي از ديد آنها پنهان نمي‌ماند» آورده است.

سپس از جعفر صادق نقل كرده كه گفت: «من به آنچه در آسمانها و زمين مي‌گذرد، علم دارم و به آنچه در بهشت و جهنم و گذشته و آينده مي‌گذرد، علم دارم».[[616]](#footnote-616)

چنان كه بر پدرش محمد باقر دروغ بسته اند كه گفت: «خداوند بسيار بالاتر و گرامي‌تر از آن است كه اطاعت از بنده ای را فرض گرداند و علم آسمان و زمين را از او منع كند. پس گفت: آن را از او منع نكرده است».[[617]](#footnote-617)

بر ابو الحسن، علی دروغ بسته اند كه «او نزد اسحاق بن عمار نشسته بود و يك مرد شيعي بر او وارد شد و به او گفت: اي فلاني،‌ توبه ات را تازه كن و عبادتت را تازه كن؛ ‌چرا كه يك ماه بيشتر از عمرت باقي نمانده است. اسحاق گفت: با خودم گفتم: چه عجب او از اجل شيعه خبر دارد. با عصبانيت به من نگريست – چون آنچه فكر كردم، او فهمید – و گفت: اي اسحاق، چرا انكار مي‌‌‌‌‌‌كني ... تو،‌ خانواده ات را دچار سردرگمي مي‌كني و به شدت ‌مفلس و بي‌چيز مي‌شوي».[[618]](#footnote-618)

در حالی که خدای حق مي‌فرماید: **ﭽ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﭼ** الأنعام: ٥٩

جعفر نيز، به آن اقرار و علم غيب را از خود و از اهل بيت انكار كرده است، چنان که در كتاب‌هاي شیعه از «سدير» روايت شده كه گفت: «من و ابوبصير و يحيي بزار و داود بن كثير در مجلس ابوعبدالله؛ بوديم كه او با عصبانيت گفت: تعجب مي‌كنم از گروهي كه مي‌پندارند ما علم غيب مي‌دانيم. هيچ كس جز خداوند متعال علم غيب نمي‌داند. من كنيزم را زدم و او از دست من گريخت، ‌و نمي‌دانم كه او در کدام خانه است؟»[[619]](#footnote-619)

مانند آن در رجال کشی است که از وی سؤال شد که «ابوالخطاب -یکی از شاگردانش- می‌گوید: تو علم غیب می‌دانی و تو این را گفته ای؟ جعفر گفت: اما اینکه می‌گوید که من علم غیب می‌دانم، قسم به خدایی که معبود برحقی جز او نیست، علم غیب نمی‌دانم. اگر من این را گفته باشم، خدا مردگانم را نبخشاید و در بازماندگانم برکت قرار ندهد! باغی بین من و عبدالله بود که میان هم تقسیم کردیم و قرعه‌کشی کردیم. دشت و چشمه نصیب او شد و کوه نصیب من شد. اگر علم غیب می‌دانستم دشت و جلگه نصیب من می‌شد و کوه نصیب او می‌شد».[[620]](#footnote-620)

بر محمد بن باقر دروغ بسته اند به طوري كه ابوبصير از او روايت كرده كه گفت: به ابوجعفر؛ گفتم: «شما قادرید مردگان را زنده و کور مادرزاد و جذامي و پيس را مداوا كنيد؟ گفت: آري، به اذن خدا. سپس به من گفت: نزديك شو اي ابو محمد، پس به او نزديك شدم و او دستي بر صورت و چشمانم كشيد، من خورشيد و آسمان و زمين و منازل و همه چيز را ديدم. آنگاه گفت: آيا دوست داري كه چنين باشي و در روز قيامت بينا باشي و مردم كور؟ گفت: مي‌خواهم به حالت اول برگردم. پس دستي بر چشمانم كشيد و من به حالت اول بازگشتم».[[621]](#footnote-621)

از جمله دروغ‌هايي كه به ائمه نسبت داده اند اين است كه آنها تمام كتاب‌هاي آسماني را دارند و با وجود اختلاف زبانها آن را مي‌فهمند.[[622]](#footnote-622)

ائمه مي‌دانند كي مي‌ميرند و حتی با اختيار خود مي‌ميرند.[[623]](#footnote-623)

امامان اگر بخواهند می‌توانند به هر کسی خبر دهند که چه چیزهایی به نفعش و چه چیزهایی به ضررش مقدر شده است.[[624]](#footnote-624)

ملائكه وارد خانه‌هاي ائمه مي‌شوند و اخبار را براي آنها مي‌آوردند.[[625]](#footnote-625)

ائمه علمي دارند كه هيچ فرشته‌ی مقرب و هيچ پیامبر مرسل ندارد.[[626]](#footnote-626)

كلام هيچ يك از مردم و هيچ پرنده و حيوان و جانداري بر امام پوشيده نيست.[[627]](#footnote-627)

ظهور مهدي قائم:

از جمله دروغ‌هايي كه به اهل بيت نسبت مي‌دهند، روايات و اقوالي درباره‌ی ظهور مهدي قائم از اولاد حسن عسكري است كه هرگز متولد نشده است. بر حسب پندار شیعه، مهدی در آخر زمان ظهور می‌کند و دشمنان اهل بیت را زنده و آنان را مي‌كُشد. همچنان كه كليني، -محدث شیعیان- از سلام بن مستنير آورده كه گفت: از ابوجعفر ؛ شنيدم كه مي‌گفت: «وقتي مهدي قائم ظهور كند،‌ ايمان را به هر ناصبی عرضه مي‌كند و اگر ايمان نياورد، گردنش را مي‌زند يا مانند اهل ذمه از او جزيه مي‌گيرد و آنها را از شهرها به بیابان بيرون مي‌راند».[[628]](#footnote-628)

تنها این نیست و بس، بلکه صافي- مفسّر شیعه- نيز روايتي از جعفر نقل كرده كه گفت: «وقتي كه مهدي قائم ظهور كند،‌ نوادگان قاتلان حسين را به دليل كاري كه پدرانشان كردند، مي‌كشد».[[629]](#footnote-629)

تنها به قتل نوادگان آنها كفايت نمي‌كند بلكه پدرانشان را نيز، زنده مي‌كند و مي‌كشد؛ چنان كه مفيد به دروغ از جعفر بن باقر روايت كرده كه گفت: «وقتي كه مهدي و قائم آل محمد، ظهور كند پنجصد نفر از قريش را گردن مي‌زند و دوباره پنج‌صد نفر ديگر را زنده مي‌كند و گردنشان را مي‌زند و تا شش بار اين كار را تكرار مي‌كند».[[630]](#footnote-630)

عياشي آورده كه او يزيد بن معاويه و اصحابش را مي‌كشد؛ چنان كه مي‌گويد: ابوعبدالله؛ گفت: «اولين كسي كه به دنيا باز مي‌گردد، حسين بن علي؛ و اصحابش و يزيد بن معاويه و اصحابش است كه آنها را به تاوان قتل حسين مي‌كشد».[[631]](#footnote-631)

اين قوم به اين دروغ‌ها راضي نمي‌شوند و تا آخرين انتقام‌ها را نگيرند، دلشان آرام نمی‌‌‌گیرد. به محمد بن باقر افترا زده اند كه گفت: «وقتي كه قائم ما مي‌آيد، حميراء (يعني ام المؤمنين عايشهل) زنده مي‌شود تا حد تازيانه بخورد و انتقام دختر پيامبرع، فاطمه، را از او بگيرند. گفتند: چرا تازيانه بخورد؟ گفت: به خاطر تهمتي كه به مادر ابراهيم زده است. گفتند: چرا خدا حد او را برای قائم به تأخیر انداخته است؟ گفت: همانا خداوند، پیامبرع را به عنوان رحمت و مهدی قائم را به عنوان عذاب برای جهانیان فرستاده است».[[632]](#footnote-632)

همچنان كه روايت‌های زياد و باطلي را آورده و آنها را به امامان خود نسبت داده اند. يكي از آنها را ذكر مي‌كنيم كه ابوجعفر باقر گفت:

«گویی من قائم را در نجف كوفه ديدم كه به طرف مكه مي‌رفت و پنج هزار ملائكه همراه وي بودند و جبرئيل از طرف راست و ميكائيل از طرف چپ و مؤمنان جلوی او بودند و او لشكريان را در سرزمين‌های مختلف تقسيم مي‌كرد و اولين كسي كه با او بيعت كرد، جبرئيل بود».[[633]](#footnote-633)

مسائل شگفت انگيز:

از جمله دروغ‌هاي زشتی كه درباره‌‌‌‌‌ی اهل بيت گفته اند، اين است كه به دروغ از ابوعبدالله جعفر بن باقر نقل كرده اند كه گفت: «اگر مذي يا ودي در حال نماز از آلت خارج شد، لازم نيست كه غسل انجام بدهي ‌و نمازت را قطع كني؛ زیرا وضو را نقض نمي‌كند و به منزله‌ی خلط است و هر چيزي كه بعد از وضو از تو خارج شد، مثل يك دام است يا مانند بواسير است كه چيزي نيست».[[634]](#footnote-634)

چنان كه بر پدرش، محمد باقر بن علي، زين العابدين دروغ بسته و گفته اند:

«درباره‌ی مذي كه از آلت خارج شود و بر ران جاري شود از او سؤال شد؟ گفت: نماز را باطل نمي‌كند و لازم نيست كه ران را بشويي.»[[635]](#footnote-635)

از عمر بن زيد روايت كرده اند كه گفت:

روز جمعه در مدينه غسل كردم و پاك شدم و لباس تميز پوشيدم و صفيّه از كنار من گذشت و رانهايم را به رانهايش ماليدم و ارضا شدم و او نيز، ارضا شد،‌ اما دچار مشكل شدم و از ابوعبدالله پرسيدم، او گفت: وضو بر تو لازم نيست و او نيز، غسل نمي‌خواهد».[[636]](#footnote-636)

از جمله‌ی اين دروغ‌ها اين است كه جعفر، حنان بن سدير را ديد كه كفشهاي مشكي پوشيده است، گفت: «چرا كفش مشكي پوشيده اي؟ آيا مي‌داني كه کفش مشکی سه ويژگي دارد؟ گفتم: آن سه ويژگي چيست فدايت شوم؟ گفت: باعث ضعف بينايي چشم و سستي آلت تناسلي و ايجاد غم و غصه مي‌شود و لباس انسان هاي متكبر است. تو بايد كفش زرد بپوشي كه سه ويژگي دارد. گفتم: آن سه ویژگی کدامند؟ گفت: چشمها را تقويت و آلت تناسلي را محكم و غم و اندوه را مي‌زدايد».[[637]](#footnote-637)

كسي نيست كه بگويد رابطه‌ی كفش با محكمي و سستي آلت تناسلی چيست؟

از ابوالحسن الاول – امام هفتم شیعه – روايت كرده اند كه گفت: «نگريستن به صورت زیبا باعث روشنی چشم مي‌شود».

از پدرش جعفر آورده اند كه گفت: «چهار چيز از یکديگر سير نمي‌شوند: زمين از باران،‌ چشم از ديدن،‌ مؤنث از مذكر».[[638]](#footnote-638)

همچنين از او روايت كرده اند كه گفت: «ده چيز باعث نشاط و سرمستي مي‌شود: خوردن،‌ نوشيدن،‌ نگريستن به زن زيبا و جماع».[[639]](#footnote-639)

همچنين روايت شده كه از او پرسيده شد: «آيا نگريستن مرد به زن لخت جايز است؟ گفت: اشكالي ندارد. آيا لذتي فراتر از اين وجود دارد»؟[[640]](#footnote-640)

همچنين از ابوالحسن درباره‌ی مردي كه فرج زنش را ببوسد، سؤال شد؟ گفت: اشكالي ندارد.[[641]](#footnote-641)

ما نمی‌دانيم كه امامان اينها چه ارتباطی با اين مسائل دارند و هدف آنها از بيان این مطالب چه بوده است؟ علاوه بر اين، چه ديني اين گونه پيروانش را به محكم كردن آلت تناسلی و خوردن و نوشيدن و جماع و خرافات تشویق می‌کند كه حتي انسان عادي از گفتن آنها شرم دارد چه برسد به امامان و معتمدان؟

همچنين از جعفر روايت كرده اند كه گفت: «نگريستن به عورت غیر مسلمان مانند نگريستن به عورت الاغ است».[[642]](#footnote-642)

درباره‌ی عورت مسلمان از ابوالحسن موسي كاظم روايت شده كه گفت: «عورت دو نوع است: جلو و پشت، ‌عورت پشت توسط لگن‌ها پوشيده مي‌شود و عورت جلو را با دستت بپوشان».[[643]](#footnote-643)

به اينها كفايت نكرده اند، بلكه فضايل بيشتري را آورده اند و گفته اند: ابوجعفر – محمد باقر – مي‌گويد: «كسي كه به خدا و روز قيامت ايمان داشته باشد بدون پيش بند وارد حمام نمی‌شود. پس گفت: روزي بدون پیش بند وارد حمام شد. سپس برده‌ی او گفت: پدر و مادرم فدايت باد! تو ما را به بستن پيش بند توصيه مي‌كنی اما خودت آن را مي‌اندازي؟ گفت: آيا مي‌داني كه نور، عورت را مي‌پوشاند؟»[[644]](#footnote-644).

همچنین از عبیدالله دابقی روایت کرده اند که گفت: در مدینه وارد حمامی شدم، دیدم که پیرمردی که سرپرست حمام بود، آنجا حضور داشت. گفتم: ای شیخ! این حمام مال کیست؟ گفت: مال ابوجعفر، محمد بن علی بن حسین-علیهم السلام-. گفتم: او وارد این حمام می‌شد؟ گفت: بله. گفتم: چکار می‌‌‌‌کرد؟ گفت: وارد می‌شد و شروع به شستن خود می‌کرد. آلت خود را می‌مالید و آن را نشان نمی‌داد. سپس به طرف یکی از نشمینگاهش قرار می‌گرفت و مرا صدا می‌‌‌زد. من هم سایر بدنش را می‌مالیدم. روزی به او گفتم: چیزی که دوست نداشتی ببینم، دیده ام. گفت: نه هرگز! چون نور آن را پوشانده است».[[645]](#footnote-645)

چيزهاي عجيب و غريب:

از جمله مسائل عجيب و دروغ‌های شگفت انگیز اين است كه از محمد باقر نقل كرده اند كه گفت: «مردي كه با مادرزنش يا دخترش يا خواهرش زنا كند، زنش بر وي حرام نمي‌شود».[[646]](#footnote-646)

همچنين از او روايت كرده اند كه گفت: «اگر شخصي با زن پدرش يا كنيز وي زنا كند،‌ آن زن براي شوهرش حرام نمي‌شود و آن كنيز نيز، بر صاحبش حرام نمي‌شود».[[647]](#footnote-647)

امثال اين روایات، بسيار زيادند.

از دیگر مسائل بسيار زشت و عجيب اين است كه می‌گویند: «نماز جنازه بدون وضو نيز، جايز است همچنان كه بر جعفر دروغ بسته اند كه او در جواب كسي كه درباره‌ی نماز خواندن بدون وضو بر جنازه سؤال كرد؟ در جواب گفت: درست است».[[648]](#footnote-648)

در حاشیه‌ی آن مي‌نويسد: علماي ما بر عدم طهارت در اين نماز اجماع دارند، و از کتاب «التذكرة» نقل كرده كه طهارت شرط آن نيست بلكه براي بی‌وضو و حائض و جُنُب جايز است تا بر جنازه نماز بخوانند‌ حتی اگر آب و خاك نيز، موجود باشد. علماي ما بر آن اجماع دارند.[[649]](#footnote-649)

از جعفر بن محمد باقر نقل كرده اند كه گفت: «زن حائض مي‌تواند بر جنازه نماز بخواند».

همچنين اظهار می‌دارند كه از ابوجعفر محمد باقر و پسرش جعفر سؤال شد: «ما لباسی مي‌خريم كه شراب روي آن ريخته و شهوت خوك نيز، به آن خورده است،آيا بعد از ستردن آن جايز است كه قبل از شستن با آن نماز بخوانيم؟ گفتند: آري،‌ اشكالي ندارد؛ زیرا خداوند فقط خوردن آن را حرام كرده نه پوشيدن و لمس كردنش و نماز خواندن با آن».[[650]](#footnote-650)

همچنين درست كردن طناب از موي خوك و كشيدن آب چاه براي وضو جايز است؛ همچنان كه از زراره نقل شده كه گفت: «از ابوعبدالله درباره‌ی طنابي كه با موي خوك درست شده و با آن از چاه آب كشيده می‌شود،‌ پرسيدم که آيا جايز است كه با آن وضو گرفت؟ گفت: اشكالي ندارد».[[651]](#footnote-651)

همچنین از جعفر روایت کرده اند که گوید: «از امیرالمؤمنین، علی؛ درباره‌ی دیگی که پخته شده و موشی در آن است، سؤال شد، در جواب گفت: شوربایش ریخته می‌شود و گوشت، شسته و سپس خورده می‌شود».[[652]](#footnote-652)

همچنان كه از جعفر روايت شده كه «از او سؤال شد: اگر موش یا سگي در روغن بيفتد و زنده بيرون آورده شود، [آن روغن حلال است؟] گفت: خوردن آن روغن اشكالي ندارد».[[653]](#footnote-653)

از طرف ديگر سخت‌گيري كرده اند و گفته اند: رسول الله ع از خوردن گوشت حیوان نر هنگام شهوتش، نهي كرده است.[[654]](#footnote-654)

اين تكليف ما لايطاق است چرا كه كسي نمي‌داند كه اين حیوان نر هنگام ذبح در حال شهوت بوده است يا خير؟

البته سهل گرفتن و آسان‌گیری بیشتر از سخت‌گیری در میان شیعیان وجود دارد. به طوري كه از جعفر بن باقر نقل كرده اند كه «از او سؤال شد: اگر موش یا گربه یا مرغ یا پرنده یا سگ در چاهي بيفتد، حكمش چيست؟ گفت: مادام که رنگ و طعم آب تغيير نكرده باشد، ریختن پنج دلو كافي است».[[655]](#footnote-655)

همچنین از جعفر درباره‌ی چاهی که کیسه نجاستی خشک یا تر درون آن بیفتد، سؤال شد که حکمش چیست؟ گفت: در صورتی که آب زیاد در چاه باشد، اشکالی ندارد».[[656]](#footnote-656)

از صادق؛ نقل كرده اند که «درباره‌ی پوست مردار از او سؤال شد كه آیا می‌توانند در آن آب و روغن بریزند؟ گفت: اشكالي ندارد كه چيزي را در آن قرار دهند و با آن وضو بگيرند يا از آن بنوشند».[[657]](#footnote-657)

همچنین گفته اند که اگر در مسیر آبی، موش یا کرم یا پشه خاکی مرده ای بیفتد و متلاشی شود، نوشیدن آن و وضو گرفتن با آن جایز نیست، و اگر متلاشی نشود، نوشیدن آن و وضو گرفتن با آن اشکالی ندارد، و مردار در صورتی که تازه مرده باشد، دور انداخته می‌شود. همچنین است کوزه و مشک و دیگر ظروف آب.[[658]](#footnote-658)

از جعفر بن باقر روايت كرده اند كه گفت: «اگر دو ناودان موجود باشد، يكي مربوط به آب و ديگري مربوط به ادرار باشد و آن دو قاطي شوند سپس به تو اصابت كنند،‌ اشكالي ندارد».[[659]](#footnote-659)

همان طور که از جعفر روایت کرده اند که یکی از شیعیان به او گفت: «در ظرفی که ادرار در آن ریخته شده و غسل جنابت در آن انجام گرفته، غسل می‌کنم، در این ظرف آب به مقداری که روی زمین بریزد، وجود دارد. حکمش چیست؟ گفت: اشکالی ندارد».[[660]](#footnote-660)

قمي در كتاب خود روايت كرده كه «ابوجعفر باقر؛ وارد دستشويي شد و لقمه ناني را ديد كه بر روي مدفوع افتاده است. آن را برداشت و شست و به برده اش که همراهش بود، داد و گفت: آن را نگه دار تا بيرون بیايم. وقتي كه بيرون آمد به برده گفت: لقمه كجاست؟‌ گفت: آن را خوردم اي پسر رسول اللهع، گفت: آن لقمه در شكم هر كس كه قرار گيرد، بهشتي است. برو كه تو آزادي‌، چرا كه من خوشم نمي‌آيد كسي كه بهشتي است، خادم من باشد».[[661]](#footnote-661)

اينها دروغ‌های اين قوم بود كه سند مغفرت را در برابر خوردن كثافت روي نان مي‌بخشند.

چیزهای خنده آور و گریه آور:

از دروغ‌های خنده‌دار و گريه‌آور شیعیان، اين است كه از جعفر روايت كره اند كه گفت: «وقتي پیامبرع متولد شد چند روز شير نداشت كه بخورد. ابوطالب او را به پستان‌هاي خود بست و خداوند شير را در آنها قرار داد. چند روزي از اين طريق شير نوشيد تا وقتی كه ابو طالب او را به حليمه سعديه سپرد».[[662]](#footnote-662)

همچنین می‌گویند: «حسين از فاطمه و هيچ زن ديگري شير نمي‌خورد،‌ پيامبر ع آمد و انگشت ابهام خود را در دهانش قرار داد و او دو يا سه روز آن را می‌مكيد.»[[663]](#footnote-663)

بنگريد كه اين قوم چگونه اين داستان‌ها و قصه‌ها و اسطوره‌ها را می‌سازند،آن هم تنها براي كسي كه بخواهند او را تمجيد كنند حتی اگر دليلي براي آن نيابند، و چون به خوبی آن را نمي‌بافند،‌ فسادش روشن و زشتي آن آشکار مي‌شود. پس چه وقت اين قوم می‌فهمند و به خود می‌آیند؟

مانند اين دروغ‌‌‌‌ها را از باقر بن زين العابدين نقل كرده اند كه گفت: «به رسول اللهع گفته شد: تو فاطمه را مي‌بوسي و با او زياد رفت و آمد مي‌‌‌كني، با ديگر دخترانت اين كار را نمي‌‌‌‌‌‌‌كني؟

فرمود: جبرئيل سيبي از سيب‌هاي بهشت به من داد و من آن را خوردم و آب آن در پشتم متغير شد سپس با خديجه نزديكي كردم و او به فاطمه آبستن شد، پس من بوي بهشت را از او احساس مي‌كنم».[[664]](#footnote-664)

وقتي فاطمه اين گونه است ناچار بايد علي نيز، مثل وي باشد. درباره‌ی علي س و ولادت وي قصه اي مشابه آن خلق كرده اند. فتال[[665]](#footnote-665)در كتابش آورده كه يك سيني ميوه‌‌‌‌ی بهشتي مثل خرما و انار براي ابوطالب آوردند و ابوطالب از انار خورد و شاد و خوشحال به خانه برگشت. وقتی آن را خورد و آب آن در پشتش متغير شد با فاطمه، دختر اسد، نزديكي كرد و او به علي حامله شد.[[666]](#footnote-666) همچنين به دروغ به جعفر نسبت داده اند که از او سؤال شد:

«چرا فرزندی براي رسول اللهع باقي نماند؟ گفت: چون خداوند حضرت محمدع را نبي خلق و علي ؛را وصي خلق كرده است. اگر رسول الله ع فرزندي داشت، ‌فرزندش برای خلافت بر امير المؤمنين، علی اولویت داشت و دیگر وصيتي براي امير المؤمنين نمي‌شد».[[667]](#footnote-667)

مادام که شیعیان به افترا بستن و دروغ گفتن شروع کرده اند، لیاقتشان است که به اوجش برسند. به رسول الله ع دروغ بسته اند كه گویا آن حضرت فرمودند: «حلقه ای در بهشت از ياقوت قرمز با صفحه‌ی طلايي است كه هرگاه حلقه را بر صفحه مي‌زني، ندای يا علي بلند مي‌شود».[[668]](#footnote-668)

ديگري گفته است: اگر شمشير ابن ملجم نبود علي در دنيا جاودان مي‌‌‌ماند.[[669]](#footnote-669) وقتي براي چنين مقام والایی مبالغه مي‌كنند، پس لازم است شيعيان وي نصيبي از اين بزرگي و شرف داشته باشند. به رسول الله دروغ بسته اند كه او به علي گفت: «خداوند گناهان شيعيان تو را بر دوش من انداخت سپس آنها را به من بخشيد».[[670]](#footnote-670)

از جمله افتراهای دروغ آمیز شیعه بر اهل بیت این است که به ابوعبدالله دروغ بسته اند که درباره‌ی زمین از وی سؤال شد: «زمین بر روی چه چیزی است؟ فرمود: بر روی ماهی. گفتم: ماهی بر روی چه چیزی است؟ گفت: بر روی آب. گفتم: آب بر روی چه چیزی است؟ گفت: بر روی صخره. گفتم: صخره بر روی چیست؟ گفت: بر روی گاو. گفتم: گاو بر روی چیست؟ گفت: بر روی خاک. گفتم: خاک بر روی چیست؟ گفت: آن موقع علما سردرگم می‌شوند».[[671]](#footnote-671)

از جمله دروغ‌های خنده دار شیعه اين است كه به علي بن حسين ملقب به زين العابدين نسبت داده اند كه او گفت: «خداوند فرشته اي دارد به نام خرقائيل كه دوازده هزار بال دارد و فاصله‌ی ميان هر يك از بال هایش پانصد سال است».[[672]](#footnote-672)

ما اين بحث را به اتمام مي‌‌‌‌‌رسانيم زیرا اگر بخواهيم، ادامه بدهيم يك كتاب، دو كتاب و حتی چند كتاب كفايت نمي‌كند؛ زیرا این قوم با دروغ سرشته شده اند و بر آن افزوده اند و آن را در هر جا و مكاني به كار مي‌برند.

ابن بابويه قمي از ابوالحسن درباره‌ی مسخ شده‌ها پرسيد، او در جواب گفت:

«فيل مسخ شده است؛ زیرا او در اصل پادشاه زناكار و لواط كار بوده است و خرس مسخ شده، چون يك مرد ديوث و بی‌غیرت بوده و خرگوش مسخ شده، چون يك زن است كه به شوهرش خيانت كرده و از حيض و جنابت غسل نكرده است و خفاش مسخ شده، چون كسي است كه خرماي مردم را دزديده است و زهره مسخ شده، چون زني است كه با هاروت و ماروت فتنه کرد. اما ميمون و خوك، گروهي از بني‌اسرائيل بودند كه در روز شنبه گناه كردند. سوسمار و ملخ مسخ شده اند؛ چون گروهي از بني اسرائيل هستند. عقرب مسخ شده؛ چون يك مرد سخن چين است. زنبور مسخ شده؛ چون قصابي است كه گوشت را از ترازو مي‌دزدید».[[673]](#footnote-673)

اين بحث را با گلايه و شكايت ائمه‌ی شیعه، از دست اين انسان‌هاي دروغگو به پايان مي‌بریم. البته هر يك از اهل بيت چند نفر امثال اين دروغگويان را در اطرافشان داشته اند و چنان افتراهايي مي‌زنند كه هيچ گاه به ذهنشان خطور نكرده است. كتاب‌هاي شیعه مملو از شكايت و گلايه‌ی ائمه از ایشان است.

از جمله كشي از ابن سنان روايت كرده كه گفت:

ابوعبدالله گفت: «ما اهل بيت صادق هستيم و دروغگوياني هستند كه بر ما دروغ مي‌بندند و صدق و راستي ما به خاطر دروغ آنان نزد مردم ساقط مي‌شود – سپس تک تک دروغگويان را بر مي‌شمارد- رسول الله ع صادق‌ترين مردم بود كه مسيلمه بر او دروغ بست و امير المؤمنين بعد از پيامبر ع صادق‌ترين مردم بود كه عبدالله بن سبأ بر او دروغ بست – لعنت خدا بر او بادـ و ابوعبدالله حسين بن علي، گرفتار مختار شد. سپس ابوعبدالله، حارث شامي و بنان را ذكر مي‌كند كه بر علي بن حسين دروغ بستند و سپس مغيره بن سعيد و بزيع و سري و ابوالخطاب و معمر و بشار اشعري و حمزه يزيدي و صائب نهدي – يعني اصحابش – را ذكر مي‌كند و مي‌گويد: لعنت خدا بر آنها باد؛ ما از دست این دروغگویانی که بر ما دروغ می‌بندند، در امان نيستيم. خدا ما را از دست این دروغگويان در امان بدارد و آتش جهنم را به آنها بچشاند».[[674]](#footnote-674)

نوه‌ی او ابوالحسن نيز، چنين گلايه اي را كرده و مي‌گويد: «بنان بر علي بن حسين دروغ بست. پس خداوند آتش جهنم را به او چشاند و مغيره بن سعيد بر علي بن جعفر دروغ بست و خداوند آتش جهنم را به او چشاند و محمد بن بشير بر علي بن حسن علي بن موسي الرضا ؛ دروغ بست پس خداوند آتش جهنم را به او چشاند و ابوالخطاب بر ابوعبدالله دروغ بست و خداوند عذاب جهنم را به او چشاند. كسي كه بر من دروغ می‌بست، محمد بن فرات بود».[[675]](#footnote-675)

به همين دليل جعفر بن باقر گفت: «وقتي كه قائم ما بيايد، دروغگويان شيعه را مي‌كشد».[[676]](#footnote-676)

اين بهترين سخنی است كه جعفر گفته است: «ما شب می‌کنیم و هيچ كس جز افرادی که ادعای محبت ما را دارند، دشمن سرسخت ما نیستند».[[677]](#footnote-677)

# **آن چيزي بود كه شيعه گفته اند و اين چيزي است كه ائمه‌ی آنان مي‌گويند. خداوند ما را از دروغ و دروغگويان حفظ کند!**

## *باب چهارم:* شيعه و اهانت آنها به اهل بيت

شيعه هيچ گاه دوستدار اهل بيت و مطيع آنها نبوده است و اين امر با نصوص كتاب‌هاي خود شيعه ثابت شده است. آنها از همان روز اول كه به وجود آمده اند، هدفي جز فاسد كردن عقايد صحيح اسلامي و مخالفت با آن و ضربه زدن به مسلمانان و اهانت به بزرگان و پيشينيان اسلام نداشتند و در رأس آنها به حامل شريعت پاك و امام اين امت بزرگ و اصحاب وي و شاگردانش و جانشينان راشدش و اهل بيت پاكش تهمت زدند.

دلیل اينكه ما اين كتاب را به اسم شيعه و اهل بيت نامگذاری کردیم، همين است كه آنها خود را نهالان کاشته شده توسط اهل بیت می‌دانند. ادعا می‌کنند که اهل بيت قواعد مذهبشان را بنا نهادند و اصول عقايدشان را ثابت كردند و علاوه بر اين، آنها كساني بودند كه شيعه را به وجود آورده و تربيت كردند. و این شیعیان چنان رابطه اي با اهل بیت دارند كه هيچ كس چنين رابطه اي با آنها نداشته است.

درباره‌ی ادعاها و پندارهای آنها به تفصيل سخن گفتيم و رابطه‌ی آنها و اطاعت و حبّ شان را نسبت به اهل بيت در ابواب پيشين توضيح داديم. اما در اين باب و باب آخر، مي‌خواهيم كه يك جنبه‌ی ديگر از عقاید شیعه را پيش روی خواننده بگذاريم. این قوم به مخالفت و سرپيچي با اهل بيت و دروغ و افترا بر آنها كفايت نكرده اند بلكه تا حد اهانت و بدگويي غلو كرده اند. اهانت صريح و آشكار نه اهانت مخفي و غير ظاهري. گويي آنها منظورشان از حبّ اهل بيت چيزي جز دشنام و فحش به خلفاي رسول اللهع و یارانش نيست و هنگامي كه از اين كار فراغت يافتند، آنچه در سينه دارند به اسم حبّ اهل بيت و به نام آنها بيرون مي‌ريزند چرا كه هدف آنها حبّ بعضي‌ها و بغض بعضي‌ها نيست بلكه تنها هدف آنها ايجاد شك و تردید در ميان مسلمانان و برانگيختن بغض و كينه در ميان آنها و نابودي كيان اسلام و امت اسلامي است. و گرنه آیا اهانت به اهل بيت پيامبرع و اهل بيت علي جایز است؟ و آیا اهانت به خود رسول اللهع و خود عليس درست است؟

گستاخی شيعه نسبت به خاتم الأنبياء:

آري، پیامبر صادق خداوند كه الله متعال او را بر تمام مخلوقاتش برتری داده و كسي كه رسالتش بر دو عالم ادامه دارد و رهبري ایشان تا روز قيامت پايدار است و پرچم حمد و ستايش را در دستش دارد و حضرت آدم و ساير برگزيدگان در زير پرچم او هستند.

آري، ‌اينان به اين پيامبر عظيم الشأن كه افضل انبيا و رسولان است، توهين كرده و صفاتي را به وي نسبت داده اند كه هيچ گاه نداشته است؛ از جمله درباره اش گفته اند:

علي پيامبر را با خود مقايسه كرده و گفته است:

من تقسيم كننده‌ی بهشت و جهنم و فاروق اكبر و صاحب عصا هستم و تمامي ملائكه و رسولان به آنچه براي محمد اقرار كردند براي من نيز، اقرار مي‌كنند و من نيز، مثل او يك مأموريت الهي دارم. رسول الله فرا خوانده شد و سپس خود را پوشاند و من نيز، فرا خوانده شدم و خود را پوشاندم. از او خواستند كه حرف بزند و از من نيز خواستند كه حرف بزنم – تا اين جا هر دو مساوي هستيم – و به من خصوصيات و ويژگي‌هايي داده شده كه به هيچ كس قبل از من داده نشده است؛ من آرزوها و نيّات و نسب‌ها و مسائل مخفي را مي‌دانم و كسي در اين راه بر من پيشی نگرفته است و هيچ چيز از من مخفي نمي‌ماند.[[678]](#footnote-678)

پس رسول اللهع در بعضي صفات مثل علي است و بعضي صفات و ويژگي ها نیز، برای او حاصل نشده است؛ چرا كه او بشر است: **ﭽ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﭼ** الكهف: ١١٠ و **ﭽ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﭼ** لقمان: ٣٤ و**ﭽ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭼ** النمل: ٦٥.

اما علي بالاتر از پیامبر است چرا كه او بالاتر از بشر است و شايد كه ...؟ ـ پناه بر خدا ـ گفته اند که علي مي‌گويد:

«من صورت خداوند و پهلوي او هستم و من اول و آخر و ظاهر و باطن و وارث زمين و راه خدا هستم».[[679]](#footnote-679)

اين امر از شیعه بعيد نيست؛ چون آنان بر شأن پيامبرع جسارت كرده اند و او را در برابر علی کوچک کرده اند. ما روايت‌هايی را در اين باب آورده ايم[[680]](#footnote-680) که نوادگان وي از اين امر اعلام برائت نموده اند و روايت‌هايي را كه پیش از این نياورده ايم، در اين جا مي‌آوريم. عياشي و حويزي در تفسيرشان روايت‌‌‌‌‌هايی را آورده اند كه بر بالاتر بودن جايگاه علي از جایگاه پيامبر ع دلالت مي‌كند كه در ذيل اين آيه آورده اند: **ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭼ** البقرة: ٢٣٨ مراد از صلوات، رسول الله و اميرالمؤمنين و فاطمه و حسن و حسين است و مراد از نماز وسطي امير المؤمنين است.[[681]](#footnote-681)

آيا توهيني بالاتر از اين نسبت به سرور آفريدگان و رسول ثقلين وجود دارد؟

آنچه حويزي از صدوق نقل كرده، شنيع‌تر و قبيح‌تر است که گفته: پیامبرع فقط براي رساندن ولايت علي بر مردم فرستاده شده است و اگر آنچه به وي امر شده بود ‌نمي‌رساند، کارش بيهوده بود و همه‌ی اعمالش ضایع می‌شد. – پناه بر خدا -

نص عبارت این است كه صدوق در «الأمالي»از رسول الله نقل كرده كه آن حضرت به علي گفت: «اگر من به آنچه به آن امر شده ام؛ یعنی، ولايت تو را نمی‌رساندم، ‌رسالتم باطل و بيهوده بود».[[682]](#footnote-682)

چرا چنين نباشد، ‌در حالي كه ذكر پیامبرع فقط به وسیله‌ی علي بلند شده – امیدواریم خداوند، ما را به خاطر بیان كفرگويي‌هاي اين قوم مؤاخذه نكند ـ و بار گناهش را جز به واسطه‌ی علي برنداشته است؛ همچنان كه بحراني از ابن شهر آشوب در ذيل آيه‌ی:﴿وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ﴾ **[الشرح:2]** مي‌گويد: يعني، سنگيني جنگ با كفار و اهل تأويل را به وسیله‌ی علي بن ابي طالب از دوش تو برداشتیم.[[683]](#footnote-683)

از برسي نقل شده كه پيامبر اين آيه را اين گونه خوانده است: **«ورفعنا لك ذكرك بعلي صهرك»** و ابن مسعود آن را آورده ولی عثمان آن را برداشته است.[[684]](#footnote-684)

به همين دليل پيامبر ع به وسیله‌ی احترام حضرت علي از خداوند درخواست مي‌كرد و او را به فریاد می‌طلبید. همچنان كه بحراني از سيد رضي در كتابش «المناقب الفاخرة في العترة الطاهرة» از ابن مسعود نقل كرده كه گفت:

«به طرف رسول اللهع بيرون رفتم، ديدم كه در حال ركوع و سجود است و مي‌گويد: خداوندا، به خاطر احترام بنده ات علي، گناهكاران امتم را ببخشاي». به اين نيز، اكتفا نكرده اند و بر غلو خود افزوده و گفته اند: از نور پيامبر ع آسمانها و زمين خلق شده و او برتر از آسمانها و زمين است اما عرش و كرسي آن از نور علي خلق شده و علي بسيار بزرگتر از عرش و كرسي است.[[685]](#footnote-685)

اين پيامبر ع از ديدگاه شیعه است و آن هم علي بود كه از پيامبر برتر و والاتر است. براي پایین آوردن درجه‌ی پيامبر، به عمد درباره‌ی علي مبالغه كرده و از تمامي حدود تجاوز کرده اند تا جایی که گفته اند: وقتي پيامبر ع به آسمان عروج كرد، ‌علي و فرزندانش را ديد كه قبل از وي رسيدند پس بر آنها سلام كرد و به سمت زمين از آنها جدا شد.[[686]](#footnote-686)

همچنين از صدوق در امالي اش روايت شده كه رسول الله فرمود: «به آسمان عروج كردم و به پروردگارم نزديك شدم،‌ به گونه اي كه ميان من و او به اندازه‌ی دو كمان يا كمتر فاصله بود‌. فرمود: اي محمد، از ميان مخلوقاتم چه كسي را بيشتر دوست داري؟

گفتم: پرودرگارا، علي. گفت: بنگر ای محمد. به طرف چپم نگريستم‌، ديدم كه علي بن ابي‌طالب است».[[687]](#footnote-687)

تنها اين نيست بلكه فراتر از اين وقتي كه از پيامبرع سؤال شد: پروردگارت با چه زباني در شب معراج با تو صحبت كرد؟ فرمود: با زبان علي بن ابي‌طالب،‌ تا جايي كه گفتم: تو با من صحبت مي‌كني يا با علي؟[[688]](#footnote-688)

علي در هر جايي، قبل از پيامبر ع حضور دارد؛ در آسمان قبل از اوست و نزد پروردگار نیز، قبل از اوست و خداوند با زبان وي پيامبر را مخاطب قرار مي‌‌‌‌دهد و با صداي او سخن مي‌گويد و او از لحاظ خلقت بر پيامبر ع افضل است و توسط علي گناهانش زدوده مي‌شود و به احترام وي دعاي پیامبر اجابت مي‌‌‌‌شود و به قدرت وي خود و روحش را محافظت مي‌كند و قدرت و دينش را قوي مي‌كند. يك شيعي معاصر همین را اظهار داشته و گفته است:

«دين را بنا نهاد و استوار کرد و اگر ضربه‌ی علي نبود، اين بنا استوار نمي‌شد».[[689]](#footnote-689)

ديگري گفته است: توسط شيعه، اسلام برجاي ماند و به وسیله‌‌‌‌‌ی شمشير امامشان، اسلام پایه گذاری شد و پایه‌هایش محکم و ثابت شد.[[690]](#footnote-690)

قبل از اينها نيز، قمي به رسول الله ع اهانت بزرگي كرده و اين داستان باطل و جعلي را ساخته و مي‌گويد:

«رسول الله ع در مكه بود و تا زماني كه نزد ابوطالب بود كسي جرأت نداشت به او نزديك شود و هنگامي كه بيرون مي‌رفت، بچه‌‌‌‌‌‌ها با سنگ و كلوخ به وي حمله مي‌كردند؛ پس پيامبر شكايت آنها را نزد علي برد - به اين تعبير زشت و اهانت آشكار به پيامبر ع توجه كنيد پيامبري كه ناحق را باطل كرد و رهبر شجاعان بود – گفت: پدر و مادرم فدايت باد ای رسول خدا، هر وقت بيرون رفتي من نيز، با تو مي‌آيم. پس رسول الله بيرون رفت و علي همراهش بود و بچه‌ها طبق معمول به پيامبر ع حمله کردند سپس علي به آنها حمله برد و آنها از ترس، صورت و بيني و گوشهايشان خُرد شد».[[691]](#footnote-691)

می‌گویند: علي بود كه از پيامبر ع در غار محافظت کرد.[[692]](#footnote-692)

پس علي همه چيز است و پيامبر ع تنها براي دعوت مردم به سوي او و دوست داشتن او آمده است و خودش در مقابل علي چيزي نيست. – خدايا، از ذكر اين اهانت‌ها و بيهوده‌گويي‌ها از تو آمرزش مي‌طلبيم – همچنان كه ابن بابويه قمي و ديگران از جعفر روايت كرده اند كه گفت: «پيامبر ع صد و بيست بار به آسمان بلند کرده شد و در هر بار خداوند درباره‌ی ولايت علي به پيامبر ع وحي می‌کرد و بیشتر از سایر فرایض به پیامبرع سفارش می‌کرد».[[693]](#footnote-693)

همچنین گفته اند که جبرئیل نزد پیامبرع آمد و گفت: «ای محمد! پروردگارت به تو سلام می‌کند و می‌‌‌‌‌فرماید: نماز را فرض کردم و آن را از دوش بیمار انداختم، و روزه را فرض کردم و آن را از دوش بیمار و مسافر انداختم، و حج را فرض کردم و آن را از دوش فقیر و ندار انداختم، و زکات را فرض کردم و آن را از دوش کسی که مالش به حد نصاب نرسیده، انداختم، و حب و دوست داشتن علی را فرض کردم و در آن رخصتی برای هیچ کس قرار ندادم».[[694]](#footnote-694)

بر خداوند متعال دروغ بسته اند که او مي‌فرمايد: «علي بن ابي‌طالب حجت من براي مردم و نور من در سرزمين‌هايم و امانتدار علم من است. كسي كه علي را بشناسد، وارد جهنم نمي‌شود؛ حتی اگر از امر من سرپیچی كرده باشد و كسي كه او را انكار كند، وارد بهشت نمي‌شود؛ حتی اگر مرا اطاعت كرده باشد».[[695]](#footnote-695)

گستاخي نسبت به پیامبران:

شیعه امثال چنين گفته‌ها و ترّهاتي را تنها بر ضد رسول الله ع نمي‌گويند بلكه مانند آن را و حتي بيشتر از آن را درباره‌ی رسولان پيشين و پیامبران خدا گفته اند. نسبت به موسي و خضر علیهما السلام نیز، جسارت ورزيده و مي‌گويند: جعفر از آن دو عالم‌تر بوده است. كليني از سيف التمار روايت كرده كه گفت:

«ما همراه ابوعبدالله و جماعتي از شيعه در يك اتاق نشسته بوديم، گفت: جاسوسي در ميان ما نيست؟ به راست و چپ نگريستند و كسي را نديدند و گفتند: كسي جاسوسي ما را نمي‌كند. گفت: قسم به خداي كعبه ـ سه بار تكرار كردـ ‌اگر من ميان موسي و خضر بودم به آنها مي‌گفتم كه من از شما عالم‌ترم و نسبت به آینده به آنها خبر مي‌دادم».[[696]](#footnote-696)

به پيامبران اولوالعزم اهانت كرده و داستان‌هاي عجيبي درباره‌ی آنها ساخته اند و گفته اند: وقتي علي متولد شد،‌ پيامبر ع نزد او رفت و ديد كه او دراز كشيده و دست راستش را در گوش راست قرار داده و اذان و اقامه مي‌گويد و به وحدانيت خداوند و رسالت وي شهادت مي‌دهد. سپس به رسول الله گفت بخوانم؟ فرمود: بخوان. او با كتابي كه خداوند بر آدم نازل كرده بود، شروع كرد. کتاب شيث را از اولين حرف تا آخرين حرف خواند تا جایی که اگر شيث حضور داشت، اعتراف می‌کرد كه علی از او بیشتر و بهتر آن را حفظ دارد. تورات موسي را خواند تا جایی که اگر موسي حضور داشت، اعتراف می‌کرد كه علی از او بیشتر و بهتر آن را حفظ دارد. سپس زبور داود را خواند تا جایی که اگر داود حضور داشت،‌ اعتراف می‌کرد كه علی از او بیشتر و بهتر آن را حفظ دارد. سپس انجيل عيسي را خواند تا جایی که اگر عیسی حضور داشت، اعتراف می‌کرد كه علی از او بیشتر و بهتر آن را حفظ دارد. پس قرآن را خواند و ديدم كه او در همان لحظه آن را مانند من حفظ دارد بدون اينکه آيه اي را برای او بخوانم.[[697]](#footnote-697)**ﭽ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭼ** الكهف: ٥**:** «سخن بزرگي كه از دهانشان در آمده جز یک دروغ بزرگ، چيزي نيست».

گفته اند كه ندا دهنده اي در روز قيامت ندا مي‌دهد:

خليفه‌ی خداوند بر روي زمين كجاست؟ داود؛ بر مي‌خيزد و ندايي از جانب پروردگار مي‌آيد كه منظور ما تو نبودي، هرچند كه تو نيز، خليفه‌ی خدا بودي.‌ سپس ندا مي‌دهد كه خليفه‌ی خدا بر زمين كجاست؟ علي بن ابي‌طلب بر مي‌خيزد و ندا از جانب پروردگار مي‌آيد ای گروه مردم، اين علي بن ابي طالب خليفه‌ی خداوند بر زمين است و حجت وي براي بندگانش است.[[698]](#footnote-698)

به رسولان خدا و انبيای وی اهانت كرده و مي‌گويند: نعمت خداوند براي ايوب، پیامبر خدا، تغيير نكرد مگر این كه او ولايت علي را انكار كرده بود و يونس فقط به دليل انكار ولايت علي در شكم ماهي حبس شد و همچنين يوسف و قبل از او آدم ؛ اين گونه بودند.

حويزي روايتي را در تفسيرش آورده كه گوید: «عبدالله بن عمر بر زين العابدين وارد شد و گفت: ای ابن الحسين، ‌تو بودي كه مي‌گفتي: يونس به اين بلا دچار شد چون ولايت جدم را انكار كرده بود؟ متحير ماند و گفت: آري. گفت: اگر راست مي‌گويي دليل و نشانه اي را به من نشان بده. پس امر كرد كه چشمان خود را ببندم و بعد گفت: چشمانت را باز كن، ‌ديدم كه در ساحل دريا هستيم و موج آن به ساحل مي‌خورد. ابن عمر گفت: خون من بر گردن توست، من مي‌ترسم خدايا. گفت: آرام باش اگر راست مي‌گويي. پس گفت: اي ماهي! ماهي مانند كوه عظيمي سرش را از آب بيرون آورد و گفت: گوش به فرمانم ای ولي خدا،‌ گفت: تو كيستي؟ گفت: ماهي يونس ای سرورم. گفت: ماجرای آن را برای ما بازگو. گفت: خداوند هيچ پیامبری را نیافریده مگر اينكه ولايت شما اهل بيت به وي عرضه شده باشد. پس هر کس آن را قبول كند، رهايي يافته و هر کس آن را قبول نكند به مصيبتي مانند مصيبت آدم دچار مي‌شود و گرفتار بلاهایی مانند بلاهای نوح و ابراهيم و يوسف می‌شود. ايوب و داود از خطا رهایی نيافتند چرا كه ولايت علي را انكار كردند تا اينكه خداوند يونس را مبعوث كرد و خداوند به او وحي كرد كه اي يونس، ولايت امير المؤمنين را قبول كن».[[699]](#footnote-699)

مانند آن را بحرانی در مقدمه‌ی تفسیرش، «البرهان» از سلمان آورده که وی به حضرت علی گفت: «پدر و مادرم فدایت باد! ای کشته شده‌ی کوفی‌ها! تو حجت خدا هستی که خدا به وسیله‌ی تو توبه ی آدم را قبول کرد و به وسیله‌ی تو یوسف را از زندان و از دست طاغوتیان نجات داد، و تو سبب تغییر نعمت خدا بر ایوب بوده ای».[[700]](#footnote-700)

از کتاب «معانی الأخبار» نقل شده که از ابوعبدالله درباره‌ی این گفته‌ی علی: «همانا ولایت ما قضیه‌ی بسیار سختی است که تنها فرشته‌ی مقرب یا پیامبر مرسل یا بنده ای که خدا دلش را با ایمان آزمایش کرده باشد، بدان اعتراف می‌کند»، پرسیده شد در جواب گفت: همانا میان فرشتگان مقرب و غیر مقرب، میان پیامبران، مرسل و غیر مرسل و میان مؤمنان هم کسانی که خدا دلشان را با ایمان آزمایش کرده باشد و هم کسانی که خدا دلشان را با ایمان آزمایش نکرده باشد، وجود دارند. ولایت ائمه بر فرشتگان عرضه شد و تنها مقربین بدان اعتراف کردند و بر پیامبران عرضه شد و تنها مرسلین بدان اعتراف کردند و بر مؤمنان عرضه شد و تنها مؤمنانی که خدا دلشان را با ایمان آزمایش کرده، بدان اعتراف کردند».[[701]](#footnote-701)

درباره‌ی پدر پیامبران، حضرت آدم نوشته اند که کلماتی که آدم از پروردگارش دریافت کرد، درخواست و دعایش به حق حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین بود.[[702]](#footnote-702)

اينها عقيده‌ی شیعه بود كه در سينه و لابلای كتاب‌های خود مخفی كرده اند و اهانت‌هايي بود كه به انسان‌های پاك و نجيب و انبياء و رسولان خداوند زده اند.

اهانت به اهل بيت:

در حالي كه اهل بيت پیامبر و اهل بيت علي تقريباً‌ يكي هستند، آنها نيز، از بدزباني و بدقلمي و بدسرشتي و پستي باطن شيعه در امان نمانده اند و شیعه به آنها نیز، مانند انبياء و رسولان الهي اهانت كرده اند. درباره‌‌‌ی عباس، عموي پيامبرع، گفته اند: اين آيه: **ﭽ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﭼ** الحج: ١٣ درباره‌ی وي نازل شده است.[[703]](#footnote-703)

همچنين آيه‌ی: **ﭽ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﭼ** الإسراء: ٧٢ و آيه‌ی: **ﭽﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﭼ** هود: ٣٤ درباره‌ی وي نازل شده است.[[704]](#footnote-704)

اما درباره‌ی پسر عموهاي رسول الله ع و سروران بنی‌هاشم و کارگزار علي س و دوست صميمي وي، عبدالله بن عباس و برادرش، عبيدالله بن عباس، گفته اند:

امير المؤمنين گفته است: «خداوندا، بر پسران فلاني؛ يعني، عبدالله و عبيدالله ـ چنان كه در حاشيه گفته است – لعنت بفرست و چشمانشان را نيز، مانند قلبهايشان كور بگردان و كوري چشمانشان را دليل كوري قلبهايشان قرار بده».[[705]](#footnote-705)

درباره‌ی عقیل بن ابی طالب و برادر پدر و مادری علی به نقل از خود او گفته اند: «در ميان اهل بيت من كسي قوي‌تر و زرنگ تر از من نبود، جز حمزه كه در جنگ احد شهيد شد و جعفر كه در جنگ مؤته كشته شد و من ميان دو نفر ترسو و ذليل و حقير و پست مانده ام؛ یعنی، عباس و عقيل».[[706]](#footnote-706)

كليني نيز، مانند آن را از محمد باقر نقل كرده كه گفت: «همراه من دو مرد ضعيف و ذليل و تازه به اسلام گراييده بودند؛‌ عقيل و عباس».[[707]](#footnote-707) معروف است كه عباس و عقيل و خاندان آنها، ‌جزو اهل بيت پیامبرع محسوب مي‌شوند،‌ همچنان كه اربلي به آن اعتراف كرده كه از رسول الله ع سؤال شد: اهل بيت تو چه كساني هستند؟ فرمود: «آل علي و آل جعفر و آل عقيل و آل عباس».[[708]](#footnote-708)

اهانت به پسر پيامبر :

روايت باطل ديگری را آورده اند كه باعث پایین آوردن شأن و منزلت پسر پيامبر ع و تحقير وي در مقابل نوه‌های پيامبر از فاطمه است. به طور خلاصه داستان اين گونه است كه رسول الله ع نشسته بود، روی ران چپش ابراهيم بود و در سمت راستش، نوه اش حسين بود. گاهی ابراهيم را مي‌بوسيد و گاهی حسين را. جبرئيل نگاه كرد و گفت: پروردگارت مرا فرستاده و سلام بر تو كرده و فرموده اين دو در يك زمان با هم جمع نمي‌شوند. پس يكي از آنها را بر ديگري ترجيح بده و دومي را رها كن. سپس پيامبرع به ابراهيم نگريست و گريه كرد و به سيد الشهداء نگريست – به اين عبارت دلسوزانه بنگريد كه چگونه ميان پسر علي و پسر خودش مقايسه مي‌كند – و گريست و گفت: مادر ابراهيم، ماريه بود و هنگام مرگش کسی جز من ناراحت نشد اما مادر حسين، فاطمه و پدرش علي، پسر عمويم بود كه به منزله‌ی روح من است و او گوشت و خون من است و اگر پسرش بميرد او و فاطمه نيز، ناراحت مي‌شوند. پس جبرئيل را مخاطب قرار داد و گفت: اي جبرئيل،‌ ابراهيم را فداي حسين كردم و به مرگش راضي شدم تا حسين زنده بماند.[[709]](#footnote-709)

توهين به دختران پيامبر :

به سه دختر پيامبر ع نیز توهين كرده اند به طوري كه پدر بودن پيامبر ع را از آنها نفي كرده و گفته اند: آنها از پيامبر به دنيا نيامده اند، ‌بلكه آنها دختر خوانده‌هاي وي بودند. حسن امين شيعي مي‌گويد: مورخان گفته اند كه پیامبر چهار دختر داشته و هنگام تحقيق در متون تاريخي دليلي براي اثبات آن نيافته ايم بجز زهرا. ظاهر امر نشان مي‌دهد كه آنها دختران خديجه قبل از ازدواج با پيامبرع بوده اند.[[710]](#footnote-710)

توهين به خود علی :

آنها به حضرت علی -امام موهوم خود و اولين امام معصوم شان – نيز، مانند ديگران توهين كرده اند و او را تحقير كرده و به ترس و ذليلي منسوب كرده اند. گفته اند: هنگامي كه با ابوبكر بيعت شد و علي از بيعت امتناع كرد، ابوبكر به قنفذ گفت: برو علي را بيرون بياور و اگر بیرون نیامد، خانه را بر سرش خراب كن و اگر ممانعت كرد، ‌خانه اش را آتش بزن. سپس قنفذ ملعون رفت و همراه يارانش بدون اجازه وارد شد و علي به طرف شمشيرش رفت و او جلوتر رفت و شمشيرها را جمع كرد و طنابي در گردنش انداخت و فاطمه ميان آنها مانعی ايجاد كرده بود و قنفذ ملعون او را با تازيانه زد و هنگامي كه فاطمه در گذشت، اثر آن ضربه مانند دمل بر روي بازويش بود. سپس علي را به طرف ابوبكر كشاند، ‌و علي قبل از اينكه بيعت كند در حالي كه طناب در گردنش بود گفت: اين قوم مرا ضعيف كردند و نزديك است كه مرا بكشند.[[711]](#footnote-711)

اين همان علي بن ابي طالب است كه شيعه او را در این جا بسيار ترسو و بزدل معرفی کرده و او همان كسي است كه اسطوره‌ها و داستانهای بسیاری درباره‌ی شجاعت و جرأت وي گفته اند كه پیش از این ‌بيان كرديم.

به اين امر اكتفا نكردند، بلكه از زبان همسرش، دختر پيامبر ع، او را به ترس و خواري وصف كرده اند.

فاطمه بعد از اينكه فدك را مطالبه و با ابوبكر و عمر مشاجره كرد، علي را سرزنش كرد و از دست او عصباني شد كه كسي در اين راه به وي كمك نكرده است. به او گفت: اي پسر ابوطالب من سختي و رنج جنين را تحمل مي‌كنم،‌ حال آنكه تو در گوشه‌ی اتاق نشسته اي.[[712]](#footnote-712)

فاطمه او را سرزنش كرد كه چرا نسبت به اين قضيه ساكت نشسته است.[[713]](#footnote-713)

علاوه بر اين، گفته اند كه عمر بن خطاب دختر علي را غصب كرد و او چيزي نگفته و ممانعت نکرده است. كليني گوید: «ابوعبدالله درباره‌ی ازدواج ام كلثوم، دختر علي، گفته است كه: آن يك فرج غصبي بوده است».[[714]](#footnote-714)

علي نمي‌خواست دخترش را به عمر بدهد اما از او مي‌ترسيد، پس عباس، عمويش، را وكيل ازدواج وي كرد.[[715]](#footnote-715)

همین علي بود كه خلافت و امارت را قبول نكرد، گفت: مرا رها كنيد و ديگري را براي اين كار برگزينید. با دروغ، به او توهين كرده اند و او را از جايگاه و مقامش پايين آورده و مانند يك شخص طامع تصور كرده اند كه نسبت به چنين كاري حريص بوده و در پشت این مناصب هر چيزي را كه بخواهد به دست مي‌آورد. آري، او را مانند هواپرستان در نظر گرفته اند كه با اين كار حسب و نسب و حتي زن و فرزندانش را به دست مي‌آورد.

بنگريد كه چگونه به سالار اهل بيت اهانت كرده اند و در كتاب‌هاي مهم و معتبرشان آن را ذكر كرده اند. هنگامي كه با ابوبكر بيعت شد و خبر آن به گوش علي رسيد،‌ گفت: «اين اسم، تنها شايسته‌ی من است و آن روز ساكت شد و شب هنگام علي فاطمه را برداشت و دست حسن و حسين را گرفت و هيچ يك از اصحاب رسول الله ع را فرا نخواند اما آنها او را به منزلش رساندند و خداوند آنها را براي ياري او ندا داده بود».[[716]](#footnote-716)

آيا اهانتي بزرگتر از اين وجود دارد كه گفته شود: علي زنش را كه دختر پيامبر ع است، روي الاغ سوار كرده است و دست فرزندانش را گرفته و جلوی خانه‌ی مردم رفته تا به او كمك كنند؟

پاك و منزه است ‌خداوند، چه دروغ‌های زشت و قبيحي!

سپس افزوده اند:

علي وقتي ديد كه مردم او را خوار كردند و ياري نكردند و با ابوبكر بيعت كردند، در خانه ماند.[[717]](#footnote-717)

به اين كلمات و عبارات بنگريد و نگاهي دوباره به اين عبارات كوتاه بيندازيد كه خبر از اعتقاد اصلي و آراي حقيقي شیعه نسبت به علي مي‌دهد كه چگونه او را خوار و حقير كرده اند و چگونه او را منزوي و مطرود از جمع دانسته اند.

محدث شیعیان، ابن بابویه قمی مانند این روایات را در کتابش آورده است. او داستانی طولانی را آورده که یاران و یاوران کم حضرت علی چگونه با ابوبکر مخالفت کردند و خلافتش را قبول نکردند و در حضور همه‌ی مردم آشکارا بر ضد وی سخن گفتند. وقتی یاران ابوبکر این را شنیدند، شمشیر به دست نزد علی رفتند و یکی از آنان گفت: به خدا قسم، اگر یکی از شما دوباره چنین سخنانی بگوید، بر او شمشیر می‌کشیم. یاران علی در خانه‌هایشان نشستند و بعد از آن دیگر کسی چیزی نگفت.[[718]](#footnote-718)

از طرف ديگر، به گونه اي زشت و قبيح او را توصيف كرده اند كه مفلس و فقير بود و هيچ مالي نداشت.

«در خانه اي فقیرانه تمام فرزندانش را جمع مي‌كرد تا اصحابش رنج وي را بدانند و بار سنگين آن را براي وي كم كنند».[[719]](#footnote-719)

به همين دليل، وقتی که پدر فاطمه، علی را پیشنهاد کرد، فاطمه ازدواج با او را رد كرد. نص روایت چنین است:

«وقتي رسول الله ع مي‌خواست، فاطمه را به عقد علي در بياورد، فاطمه در گوش پيامبر گفت: اي رسول خدا، تو به آنچه ما مي‌‌بينيم،‌ بيناتري اما زنان قريش گفته اند كه او مردي شكم گنده با دستاني دراز و شانه‌هايي قوي و سری طاس و چشماني بزرگ و لبي خندان است اما مالي ندارد.»[[720]](#footnote-720)

اصفهانی از ابن ابی‌اسحاق روایت کرده که گوید: پدرم روز جمعه مرا به مسجد برد و مرا بلند کرد، علی را دیدم که روی منبر خطبه می‌خواند. او پیرمردی با دستانی دراز و شانه های پهن بود. ریشی داشت که تا سینه اش می‌آمد و چشمش کمی کج بود.[[721]](#footnote-721)

و در يك وصف جامع گفته اند كه علي:

گندمگون، با قدي متوسط نزديك به كوتاه، ‌شكمي بزرگ و انگشتاني منظم و بازوان محكم و پاهايي قوي و چشماني مهربان و ريشي بزرگ و سري طاس و پيشاني پهن بود.[[722]](#footnote-722)

كليني در كافي، روايت کرده كه فاطمه از علي راضي نبود، ‌حتي بعد از ازدواج نيز، از او راضي نبود و او را با آرامش و اطمينان قلبي قبول نكرده بود. متن روايت اين است:

«وقتي رسول الله، فاطمه را به علي داد، بر آنها وارد شد و ديد كه فاطمه گريه مي‌كند. فرمود:گريه مي‌كني؟ قسم به خدا، اگر در اهل بيت من كسي بهتر از او بود، ‌تو را به عقدش در نمي‌آوردم؛ من تو را به عقد علی در نياورده ام، بلكه خداوند تو را به عقدش در آورده است.»[[723]](#footnote-723)

اربلي از «بريده» نقل كرده که رسول الله ع فرمود: اي بريده، برخيز تا فاطمه را برگردانيم. ‌وقتي بر آنها وارد شديم، ديديم كه فاطمه گريه مي‌كند. پيامبر گفت: چرا گريه مي‌كني دخترم؟ گفت: غذاي كم و غم زيادی دارم.[[724]](#footnote-724)

آري، اين است آراء و نظرات این قوم.‌ پس چه اميدي به كساني كه به اصحاب رسول الله ع، صديق و فاروق و ذي‌النورين و ساير اصحاب، و به رسولان و انبياي الهي گستاخي مي‌كنند‌، وجود دارد؟ آيا آنها علي و اهل بيتش را محترم مي‌دانند؟ هرگز چنين نیست.

به علي و پيامبر ع و همسرش در يك روايت باطل و خرافی توهين كرده اند،‌ به طوري كه گفته اند:

پيامبر ع تنها يك لحاف داشت و عايشه نيز، همراه وي بود. پيامبر ع ميان علي و عايشه مي‌خوابيد و لحاف ديگري نداشتند. وقتي كه رسول الله ع شب بر مي‌خواست، با دستش لحاف را از وسط پايين مي‌آورد.[[725]](#footnote-725)

آيا اهانتي بزرگ‌تر از اين اهانت وجود دارد؟

آري،‌ بسيار بزرگ‌تر و بيشتر وجود دارد؛ از جمله، روايت كرده اند كه علي نزد رسول الله ع آمد و ابوبكر و عمر نزد وي بودند. علی می‌گوید: من ميان پيامبر و عايشه نشستم و عايشه به او گفت: جايي غير از ران من و ران رسول الله ع پيدا نكردي؟ گفت: نه اي عايشه.[[726]](#footnote-726)

باری دیگر آمد و جایی نیافت. رسول خداع اشاره کرد که پشتش بنشیند، و عایشه پشتش نشسته بود و پوششی رویش بود. علی آمد و بین رسول خدا و عایشه نشست. عایشه عصبانی شد و گفت: تو را چی شده که غیر از اتاق من جایی نیافتی؟ رسول خداع عصبانی شد و فرمود: ای حمیراء مرا به خاطر برادرم اذیت مکن. [[727]](#footnote-727)

اینان اين گونه خود را خوار و ذليل كرده اند.

بعد از اينكه علی حكومت را به دست گرفت، ‌شیعیان در هيچ جنگي همراه وي نمي‌رفتند و هميشه بهانه مي‌‌آورند؛ گاه مخفيانه و گاه آشكارا از جنگ فرار مي‌كردند. تاريخ پُر است از خوار شدن علی از جانب شيعيانش كه او را در تمام جنگها تنها گذاشته اند. از این رو مي‌گويد:

«خدا شما را بكشد كه دل مرا بسيار چركين و از خشم پُر كرديد و در هر نفس، پي در پي به من غم و اندوه می‌خورانيد و به سبب نافرماني و بي اعتنايي رأي و تدبيرم را فاسد و تباه ساختيد تا اينكه قريش گفتند: پسر ابوطالب مرد دليري است،‌ اما علم جنگ كردن ندارد- تا آنجا که می‌گوید:- كسي كه مورد اطاعت قرار نگیرد، رأي و تدبير ندارد».[[728]](#footnote-728)

در جایی دیگر می‌گوید: «آگاه باشيد من شما را به جنگيدن در شب و روز و نهان و آشكار دعوت نموده ام. پيش از آنكه آنها به جنگ شما بيايند، شما به جنگشان برويد. سوگند به خدا هرگز با قومي در ميان خانه‌ی ايشان جنگ نشده است مگر آنكه ذليل و مغلوب گشته اند.‌پس شما وظيفه‌ی خود را به يكديگر حواله نموده اید و همديگر را خوار ساختيد تا اينكه از هر طرف اموال شما غارت شد و ديار شما از تصرفتان بيرون رفت و اين فرد غامدی است كه با سواران خود به شهر انبار وارد گرديد و حسان بن حسان بكري را كشت و سواران شما را از حدود آن شهر دور گردانيد و به من خبر رسيد كه يكي از لشكريان ايشان بر يك زن مسلمان و يك زن كافر ذمي داخل شده و خلخال و دستبند و گردن‌بندها و گوشواره‌های او را مي‌كند و آن زن نمي‌توانست از او ممانعت كند. باید صدا به گريه و زاري بلند می‌نمود و از خويشان كمك می‌طلبید. پس دشمنان با مال و دارايی بسيار بازگشتند در صورتي كه به يك نفر از آنها زخمي نرسيد و خوني از آنها ريخته نشد. اگر مرد مسلماني از شنيدن اين واقعه از حزن و اندوه بميرد بر او ملامتی نيست حتی نزد من هم به مردن سزاوار است. بسیار جاي حيرت و شگفتي است!‌ سوگند به خدا، اجتماع ايشان بر كار نادرست و تفرقه و اختلاف شما در كار حق و درست، دل را مي‌ميراند و غم و اندوه ایجاد مي‌نمايد. پس چهره‌های شما زشت و دلهايتان غمگين گردد هنگامي كه آماج تيرهای آنها قرار گرفته ايد. مال شما را به يغما مي‌برند و شما غارت نمي‌كنيد، با شما جنگ مي كنند و شما جنگ نمي نمايید. خداوند را معصيت مي‌كنيد و راضي هستيد، وقتي كه به شما در ايام تابستان امر كردند كه به جنگ ايشان برويد، گفتيد: اكنون هوا گرم است ما را مهلت ده تا حرارت گرما کم شود. چون در ايام سرما شما را به جنگ با آنها امر كردند، گفتيد: در اين روزها هوا بسيار سرد است به ما مهلت ده تا سرما برطرف گردد. شما كه اين همه عذر و بهانه برای فرار از گرما و سرما مي‌آوريد، پس سوگند به خدا از شمشير زودتر فرار خواهيد کرد».[[729]](#footnote-729)

اهانت به فاطمه ل، دختر پیامبر:

به دختر پيامبر ع، مادر حسن و حسين و همسر علي،‌ فاطمه‌ی زهرال نيز، اهانت كرده اند و چيزهايي را به او نسبت داده اند كه ارتكاب آن از هيچ زن مؤمن مسلماني قابل تصور نيست،‌ چه برسد به پاره‌ی تن رسول الله ع و سرور زنان اهل بهشت. از جمله گفته اند: فاطمه هميشه از دست علي عصباني بود و به او اعتراض مي‌كرد و شكايتش را نزد پدرش مي‌برد و در بسياری از مسائل كوچك و بي‌اهميت از علي به پيامبر شكايت مي‌كرد.

‌حتي نسبت به امور خير نيز، از علي عصباني مي‌شد چنان كه محدث شیعیان، ابن فتال نیشابوری روایت می‌کند[[730]](#footnote-730): پيامبر ع باغي را براي علي داد و علي آن را فروخت و تمام حاصل آن را ميان فقراي مدينه تقسيم كرد و چيزي از آن باقي نماند. وقتي به خانه آمد،‌ فاطمه به وي گفت: پسر عمو،‌ باغي را كه پدرم كاشته بود،‌ فروختي؟ گفت: آري. گفت: خوب به نقد يا به نسيه؟ پولش كجاست؟ گفت: آن را به فقرا دادم. فاطمه گفت: من گرسنه ام و پسرانم گرسنه هستند، و گمان نمی‌كنم گرسنه اي مانند ما وجود داشته باشد. تنها يك درهم داريم و آن را به طرف لباس علي پرت كرد. علي گفت: فاطمه،‌ تنهايم بگذار. گفت: قسم به خدا، بايد پدرم ميان من و تو داوري كند. پس جبرئيل بر محمد ع نازل شد و گفت: اي محمد، خداوند بر تو سلام كرد و گفت: سلام مرا به علي برسان و به فاطمه بگو: تو حق نداري به دست‌های علي ضربه بزني.[[731]](#footnote-731)

همچنین به فاطمه نسبت داده اند که او راجع به قضیه‌ی فدک نزد ابوبکر و عمر آمد و با آنان جر و بحث کرد و در حضور مردم سخن گفت و فریاد کشید، و مردم اطرافش جمع شدند.[[732]](#footnote-732)

يك بار يقه‌ی عمر را گرفت و او را به طرف خود كشاند.[[733]](#footnote-733)

يك بار ابوبكر را تهديد كرد كه اگر دست از سر علي بر نداريد،‌ موهايم را آشكار مي‌كنم و يقه ام را پاره مي‌كنم.[[734]](#footnote-734) امثال اين روايات زیادند.

اهانت به حسن بن علي:

به هيچ كس به اندازه‌ی حسن بن علی از طرف شيعه توهين نشده است. آنها بعد از وفات پدرش، عليس، او را خليفه و امام خود قرار دادند اما مدت كوتاهي نگذشت كه او را مانند پدرش خوار و به او خيانت كردند.

يعقوبي مورخ شيعي مي‌گويد:

حسن بعد از پدرش دو ماه و بنا به گفته‌ی بعضي چهار ماه، حكومت كرد و عبيدالله بن عباس را همراه دوازده هزار نفر به جنگ با معاويه فرستاد. معاويه هزار هزار درهم به عبيدالله بن عباس داد و او همراه هشت هزار نفر از اصحابش به طرف معاويه رفت و معاويه، مغيره بن شعبه و عبدالله بن عامر و عبدالرحمن بن ام الحكم را نزد حسن فرستاد که در مدائن بود. سپس از نزد او رفتند و مردم مي‌گفتند: خداوند خون پسر رسول الله ع را حفظ كرد و از فتنه در امان داشت و او با معاويه صلح کرد. لشكر آشفته شده بود و هيچ كس در صداقت آنها شك نمي‌كرد. سپس آنها به حسن تاختند و ماليات وی را غارت كردند و حسين اسبي را براي او آماده كرد تا از تاريكي‌هاي ساباط نجات يابد و جراح بن سنان اسدي در كمين او نشسته بود و با نيزه اي به رانش زد و او ريش جراح را گرفت و بلندش كرد و ضربه اي به گردن او زد.

حسن به مدائن رفت در حالی که به شدت خونريزي مي‌كرد، به همين دليل مريض شد و مردم از او جدا شدند. معاويه به عراق آمد و حكومت را به دست گرفت در حالی که حسن به شدت‌ مريض بود. وقتي حسن ديد دیگر قدرتي ندارد و اصحابش از اطراف او پراكنده شدند،‌ و با معاویه صلح كرد.[[735]](#footnote-735) و[[736]](#footnote-736)

مسعودي شيعي در كتاب خود مي‌گويد: كه حسن در خطبه ای بعد از توافق با معاويه گفت:

اي اهل كوفه، اگر شما را فراموش كنم سه کار شما را فراموش نمي‌كنم: اينكه پدرم را كشتيد و سنت و روش مرا از من سلب كرديد و به شكم من خنجر زديد. من با معاويه بيعت كردم پس گوش دهيد و اطاعت كنيد.

اهل كوفه چادر حسن را بر سرش خراب كردند و با خنجر به شكم او زدند. وقتي مطمئن شد چه بلایی سرش آمده، به صلح تسليم شد.[[737]](#footnote-737)

به وی اهانت کردند تا جایی که چادر را بر سرش خراب کردند و به او یورش بردند تا جایی که جانمازش را از زیرش درآوردند. سپس عبدالرحمن بن عبدالله جعال ازدی به او حمله کرد و چادر را از روی سرش برداشت. پس حسن بدون شمشیر و بدون پوشش ماند و هیچ کاری از دستش برنیامد.[[738]](#footnote-738)

مردي از طایفه‌ی بني اسد، جراح بن سنان، به رانش زد و تا استخوانش را پاره كرد ... و حسن را بر تختي تا مدائن بردند ... او به معالجه‌ی زخمش پرداخت و گروهي از رؤساي قبايل مخفيانه به معاويه نامه نوشتند كه از او اطاعت مي‌كنند و تسليم كردن حسن را برای او ضمانت كردند. اين خبر به حسن رسيد. حسن بيشتر متوجه شد که شیعیانش او را خوار کردند، و به فاسد بودن نيّات آنها و سبّ و تكفيرشان و حلال دانستن خونش و غارت اموالش، علم پيدا كرد.[[739]](#footnote-739)

اين شيعيان همان طور که با زبان به او توهين كردند، با دست نيز، او را آزردند. كشي از ابوجعفر نقل كرده كه گفت: «مردي از اصحاب حسن ؛ كه به او سفيان بن ابي‌ليلي مي‌گفتند، ‌نزد حسن آمد در حالي كه او در گوشه‌ی اتاقش نشسته بود. به او گفت: سلام بر تو اي خوارترين مؤمنان،‌ گفت: چطور فهميدي؟ گفت: تو امارت امت را به دست گرفتي سپس آن را از گردن خود انداختي و به گردن اين ظالم انداختي و به غير حكم خدا، حكم كردي».[[740]](#footnote-740)

سپس حسن توضيح می‌دهد كه شيعیان وي و شیعیان پدرش چه بلاهايي بر سر آنها آوردند و چه بدي‌ها و توهين‌هايي به آنها كردند. با كلامي واضح می‌گويد:

«من معتقدم كه معاويه بسيار بهتر از کسانی است كه خود را شيعه‌ی من مي‌پندارند؛‌ آنها به كشتن من و غارت اموالم فكر مي‌كنند. قسم به خدا اگر از معاويه عهد بگيرم كه خونم محفوظ و خانواده ام در امان باشند،‌ بهتر است از اين كه مرا بكشند و خانواده و اهل بيتم نابود شوند. قسم به خدا اگر با معاویه بجنگم، شیعیانم گردن مرا می‌گیرند و مرا تسلیم معاویه می‌کنند. قسم به خدا اگر من با معاويه صلح كنم و عزيز باشم، بهتر از اين است كه مرا بكشند و اسير باشم. اگر با معاویه صلح کنم، در آن صورت معاویه بر من منت می‌نهد و تا آخر زمان به بنی‌هاشم احترام می‌گذارد و معاویه برای همیشه به مرده و زنده‌ی ما احترام می‌گذارد».[[741]](#footnote-741)

به او توهين كرده اند به طوري كه امامت را بعد از وي از فرزندانش قطع كرده اند،‌ حتی فتوا داده اند كه هر كسي از ميان فرزندانش ادعاي امامت داشته باشد،‌ كافر است.

توهين به حسين بن علي:

حسين س نيز، خوشبخت‌تر از برادر و مادر و پدرش نبود، ‌هر چند كه اين قوم در حبّ و پيروي از وي مبالغه كرده اند اما قولاً و عملاً به او توهين كرده اند و گفته اند:

فاطمهل از تولد حسين ناراحت بود و بارها بشارت ولادت وي را رد مي‌كرد. همان طور که رسول خدا ع نمی‌خواست که مژده‌ی ولادتش را قبول کند. فاطمه با روحيه‌‌‌‌ی بد و از روی اجبار او را به دنيا آورد و اينكه حسين از فاطمه شير نخورد نشانه‌ی همين ناخوشايندي فاطمه بود. اين روايات در مهم‌ترين و صحیح‌ترین كتاب‌هاي حديثی شیعه روايت شده است. كليني از جعفر روايت مي‌كند كه گفت: «جبرئيل نزد رسول الله ع آمد و گفت: فاطمه فرزندي به دنيا خواهد آورد كه امت تو بعد از تو او را خواهند کشت. پس وقتي كه فاطمه به حسین آبستن شد از آن خوشش نيامد ‌و هنگام به دنيا آمدنش نيز، خوشش نيامد. سپس ابوعبدالله گفت:

در دنيا مادري را نديدم كه پسري به دنيا بياورد و خوشش نيايد. او خوشش نيامد؛ زیرا مي‌دانست که كشته خواهد شد. وی گفت: اين آيه درباره‌ی او نازل شده است: ﴿ ﴾ [الأحقاف:15][[742]](#footnote-742)

اهانت! چه اهانتي؟! بدگويي!‌ كدام بدگويي؟! دروغ! چقدر بزرگ؟!

حسين از فاطمه شير نمي‌خورد و از هيچ زن ديگري نيز، شير نمي‌خورد. سپس پيامبر ع آمد و انگشت ابهامش را در دهانش گذاشت و او به اندازه‌ی دو يا سه روز از آن شير مي‌نوشيد.[[743]](#footnote-743)

اين گونه شیعیان همانند رفتاری که با برادر و پدرش کرده بودند با وي با وی نیز رفتار كردند. همچنان كه مورخان گفته اند: كوفه كه مركز شيعيان بود هر آنچه خواستند درباره‌ی حسین گفتند. جعفر مي‌گويد: «ولايت ما بر آسمانها و زمين و كوهها وسرزمين‌ها عرضه شد و هيچ كدام جز اهل كوفه قبول نكردند».[[744]](#footnote-744)

درباره‌ی كوفه گفته اند: خداوند چهار سرزمين را برگزيد: و التين و الزيتون و طور سینين و هذا البلد الأمين. ‌تين، مدينه است، زيتون، بيت المقدس و طور سيناء، كوفه و هذا البلد الأمين، مكه است.[[745]](#footnote-745)

از همين كوفه حدود صد و پنجاه نامه به حسين ارسال شد كه در آن نوشته شده بود:

بسم الله الرحمن الرحيم، ‌از طرف شيعیان حسين و شيعيان پدرش به حسين:

سلام بر تو،‌ مردم منتظر تو هستند و رأيی غير از تو ندارند،‌ پس عجله كن. عجله کن اي پسر رسول خدا، والسلام عليكم و رحمة الله.[[746]](#footnote-746)

در نامه ای دیگر می‌نویسد: اما بعد؛ باغ‌‌‌‌ها سرسبز و میوه‌ها رسیده اند. هر گاه خواستی به طرف سربازانت بیا.[[747]](#footnote-747)

وقتي كه نامه‌ها و فرستاده‌هاي شيعه را بررسي كرد،‌ پسر عمويش، مسلم بن عقيل، را نزد آنها فرستاد‌. آنها نیز، همگي پيرامون وي جمع شدند و با او بيعت كردند و گريستند؛ در حالي كه تعدادشان از هیجده هزار نفر بيشتر بود.[[748]](#footnote-748)

بعد از چند روز مسلم بن عقيل به حسين نامه نوشت كه: تو صد هزار سرباز شمشير به دست داری، پس درنگ مكن.[[749]](#footnote-749)

حسین س در جوابشان نوشت: «من روز سه شنبه از مكه حركت مي‌كنم،‌ وقتي كه فرستاده‌ی من نزد شما آمد و از اوضاع جويا شد، بدانيد كه ما پيش شما مي‌آييم».[[750]](#footnote-750)

اما اوضاع دگرگون شد و شيعه مانند قبل عوض شدند و مسلم بن عقيل را بدون هیچ يار و ياوری كشتند. هنگامي كه حسين، خبر مرگ وي را شنيد و با لشكر ابن زياد كوفي مواجه شد، پس با كفش و رداء پيش آنها رفت. پس از حمد و سپاس خدا گفت: «اي مردم، من هيچ گاه نزد شما نمي‌آمدم تا اینکه نامه‌‌هاي شما را دريافت كردم و شما گفتيد: نزد ما بيا كه ما امامي نداريم، شايد خدا ما را بر راه راست و هدايت جمع كند. وقتي ديدم شما اين گونه هستيد، نزد شما آمدم. پس به عهد و پيمانی که با من بستید، وفا کنید. اگر شما این کار را نکنید و از آمدن من خوشتان نياید،‌ من به همان جايي كه از آن آمده بودم، بر مي‌گردم».[[751]](#footnote-751)

سپس او را خوار كردند و از او روي برگرداندند و او را به دست دشمن سپردند تا اينكه همراه چند نفر از اهل بيت و اصحابش كشته شد. همچنان كه محسن امين مي‌گويد:

پس حسن با بيست هزار نفر از اهالي عراق بيعت كرد اما آنها به او نيرنگ زدند و بر او شورش کردند و او را كشتند.[[752]](#footnote-752)

يعقوبي شيعه مي‌نويسد: هنگامي كه اهل كوفه او را كشتند، اموال وي را غارت كردند و حرم او را برداشته و به طرف كوفه بردند. وقتي كه وارد کوفه شدند، زنان كوفه فرياد زنان و گريه كنان بیرون آمدند. علي بن حسين گفت: اينها براي ما گريه مي‌كنند؟ پس چه كساني ما را كشتند؟[[753]](#footnote-753)

اينها همان شيعيان و آنها همان اهل بيت هستند و اين هم رابطه و رفتار آنها با اهل بيت؛ همان كساني كه ادعاي حبّ و پيروي از آنها را دارند.

توهين به ساير اهل بيت:

ساير اهل بيت علي و اهل بيت پیامبر ع از اين آزار و اذيت و بدگويي و اهانت در امان نبودند، تا جایی که آنها را تكفير و تفسيق کرده و دشنام داده اند و تمام كساني را كه به خون خواهي حسين و طلب حق و حكومت برخاسته بودند،‌ نفرين كردند و ادعاي امامت و رهبري در غير اين هشت نفر از فرزندان حسين کردند؛ حالا خواه از فرزندان خود حسین باشد و خواه از فرزندان حسن و خواه از فرزندان علي باشد؛ از جمله: محمد بن حنفيه،‌پسرش ابو هاشم، ‌زيد بن زين العابدين و پسرش يحيي، عبدالله بن محض بن حسن دوم و پسرش محمد، ملقب به نفس زكيه و برادرش ابراهيم، پسران جعفر بن باقر: عبدالله الأفطح و محمد، نوه‌هاي حسن دوم: حسين بن علي و يحيي بن عبدالله، پسران موسي كاظم: ‌زيد و ابراهيم، پسر علي النقي جعفر بن علي و بسياري افراد ديگر از علويان و طالبيان كه اصفهاني در مقاتل الطالبين آورده است و از ميان طالبي‌ها، اولاد جعفر بن ابي‌طالب و عقيل بن ابي‌طالب. آنان معتقدند که تمام عباسياني كه از اهل بيت بودند و ادعاي امامت كردند، کافرند. همچنين پسر عموهاي رسول الله ع و فاطميان مصر.[[754]](#footnote-754) روايت‌هاي زيادي را در اين باره ساختند؛ از جمله: از ابوجعفر باقر سؤال شد: اينكه خداوند مي‌فرمايد: روز قيامت كساني كه به خدا دروغ مي‌بندند، ‌صورتشان سياه مي‌شود، چه كساني هستند؟

گفت: كسي كه بگويد من امام هستم در حالي كه امام نیست، هر چند كه علوي باشد؟

گفتم: حتی اگر از فرزندان علي بن ابي‌طالب باشد؟

گفت:آری. در يك روايت از پسرش، جعفر آمده كه گفت: حتی اگر فاطمي علوي باشد.[[755]](#footnote-755)

همچنين كسي كه ادعاي امامت كند و شايسته‌ی آن نباشد، كافر است.[[756]](#footnote-756)

شیعیان، لقب امام را از هشت نفر از فرزندان حسين خلع کردند اما كمترين توهين و تحقيرها و توهین‌های زیادی به حسن و اولادش نمودند و در عوض برای امام خیالی (مهدی) داستان‌ها بافته اند. آنها را خوار و ذليل كردند و مورد تمسخر قرار دادند و تهمت‌هايي به آنها زدند كه اینان از آن مبرا و به دورند. همان کاری كه با پدرانشان و با حسن و حسين و علي بن ابي طالب و رسول الله ع و ساير پیامبران كردند.

توهين به علي بن حسين:

شيعه به علي بن حسين ملقب به زين العابدين و کسی که او را امام مطاع دانستند و بعد از پدرش با او بيعت كردند، نيز، توهين كردند. درباره اش می‌گویند: او از يك شخص عادي و عامي ترسوتر است و او به بردگی برای يزيد، قاتل حسين، اعتراف كرده است. روايتي در كتاب كافي آنها از پسر زين العابدين محمد باقر آمده كه گفت: «يزيد بن معاويه وارد مدينه شد و مي‌خواست که حج انجام دهد،‌ دنبال فردي از قريش فرستاد و او را آوردند. يزيد به وي گفت: آيا اعتراف مي‌كني كه تو برده‌ی من هستي، ‌اگر بخواهي تو را مي‌فروشم و اگر بخواهي، تو را آزاد مي‌كنم. آن مرد گفت: قسم به خدا اي يزيد، تو از لحاظ حب در قريش از من برتر نيستي و پدرت در جاهليّت و اسلام نيز، از پدر من برتر نبوده است و خودت نيز، در دين از من بهتر نيستي،‌ پس چطور مي‌گويي که خواسته ات را برآورده كنم. يزيد گفت: اگر اعتراف نكني، ‌قسم به خدا تو را مي‌كشم. آن مرد گفت: كشتن من بزرگ‌تر از كشتن حسين بن علي نيست. پس دستور داد كه او را بكشند.

سپس دنبال علي بن حسين فرستاد و همان درخواست را از او نيز، كرد؛ علي بن حسين به او گفت: اگر اعتراف نكنم مانند آن مرد مرا مي‌كُشي؟ يزيد گفت: آري. علي بن حسين گفت: من اقرار كردم به چيزي كه خواسته بودي و من برده‌ی اجباری هستم. پس اگر خواستي مرا نگه دار و اگر خواستي مرا بفروش».[[757]](#footnote-757)

این چنین به فرزند و مادرش نیز اهانت کردند و او را آزردند. می‌گویند: «از یکی از امامان معصوم شان سؤال شد: دو همسایه دارم که یکی شان ناصبی و دیگری زیدی است و ناچارم با آنان رفت و آمد کنم، با کدام یک از این دو نفر رفت و آمد کنم؟

گفت: هر دو مثل هم هستند. هر کس آیه ای از کتاب خدا را تکذیب نماید، اسلام را پشت سرش انداخته و او قرآن و تمام پیامبران و رسولان را تکذیب کرده است. راوی گوید: سپس امام گفت: این ناصبی، آشکارا با تو دشمنی کرده و این زیدی آشکارا با ما دشمنی کرده است».[[758]](#footnote-758)

مادرش هم مورد اذیت و آزار و اهانت شیعیان قرار گرفت؛ به گونه ای که گفته اند: تمام مردم بعد از قتل حسين مرتد شدند جز پنج نفر: ابو خالد كابلي،‌ يحيي بن ام طويل، جبير بن مطيع،‌ جابر بن عبدالله و شبكه همسر حسين بن علي.[[759]](#footnote-759)

ما نمي‌دانيم كه مادر علی بن حسین، شهربانو كجا رفته كه از شبکه نام بردند و او را نام نبردند.

توهين به محمد باقر و پسرش:

محمد باقر و پسرش جعفر، مظلوم‌هاي حقيقي هستند؛ ‌چرا كه هيچ قباحت و زشتي باقی نمانده که به آنها نسبت ندهند. با نام آنها مذهبي را اختراع و مسلكي را ايجاد كردند كه خود آنها خبر ندارند. آنها گفته اند: باقر از ترس، آنچه را خدا حرام كرده بود، حلال كرده است؛ مثلاً فتوا داده است: هر چه باز و عقاب بكشند، حلال است، حال آنكه حرام مي‌باشد.

زراره بن اعين از راويان و بزرگان شيعه و مدار مذهبشان، درباره‌ی محمد باقر مي‌گويد: او پیرمردی است که از خصومت و فصل دعاوي آگاهی ندارد.[[760]](#footnote-760)

آورده اند كه زراره بن اعين گفت: «از محمد باقر مسأله ای را پرسيدم و او جوابم را داد سپس مردي نزد وي آمد و همان سؤال را پرسيد و او بر خلاف جواب من، به او جواب داد. سپس مرد ديگري آمد و بر خلاف جواب من و آن مرد جوابش داد. وقتي كه بيرون رفتند، گفتم: اي پسر رسول الله، اين دو فرد، عراقی و از شيعيان شما بودند و شما به هر كدام جواب‌هاي متفاوتي داديد؟

گفت اي زراره، اين براي ما بهتر است و باعث بقاي ما و شما مي‌شود. اگر همگي بر يك جواب اتفاق داشته باشيم، مردم شما را علیه ما تصديق مي‌كنند و اين بقاي ما و شما را كمتر مي‌كند.

زراره گفت: سپس به ابوعبدلله گفتم: شیعیان شما طوری هستند که اگر کوچکترین آزاری به آنان برسد از اطراف شما پراکنده می‌شوند. زراره گوید: او مانند پدرش جواب مرا داد».[[761]](#footnote-761)

همچنین درباره‌ی جعفر گفته اند که او از ابوحنیفه که در حضورش بود، تمجید کرد و پس از آنکه از نزدش رفت، او را مورد مذمت و نکوهش قرار داد؛ همان طور که کلینی از محمد بن مسلم روایت کرده که گوید: «بر ابوعبدالله وارد شدم در حالی که ابوحنیفه پیشش بود. به او گفتم: فدایت شوم خواب عجیبی دیدم. به من گفت: ای ابن مسلم! خوابت را تعریف کن؛ چون کسی که بر تعبیر خواب علم و آگاهی دارد، اینجا نشسته است. با دستش به ابوحنیفه اشاره کرد. محمد بن مسلم گوید: گفتم: در خواب دیدم که وارد خانه ام شدم، دیدم که همسرم به روی من بیرون می‌آید، وسایل زیادی را شکستم و همسرم آنها را به طرف من پرتاب کرد. از این خواب درشگفتم. ابوحنیفه گفت: تو مردی هستی که راجع به ارث همسرت خیلی جر و بحث و مجادله می‌کنی. پس از تلاش و زحمت فراوان به خواسته ات می‌رسی. محمد بن مسلم گوید: ابوعبدالله گفت: ای ابوحنیفه به خدا قسم که خوب و درست، خوابش را تعبیر کردی. سپس ابوحنیفه از نزدش رفت. آنگاه گفتم:

فدایت شوم! من از تعبیر خواب این ناصبی خوشم نیامد. ابوعبدالله گفت: ای مسلم! ناراحت نشو؛ چون تعبیر خواب آنان با تعبیر خواب ما خیلی فرق دارد و تعبیر خوابت این نبود که او گفت. به او گفتم: فدایت شوم! تو که به او گفتی درست تعبیر کردی و بر آن قسم خوردی حال آنکه اکنون می‌گویی اشتباه کرده است؟ گفت: آری، قسم خوردم که او به خطا، اصابت کرد».[[762]](#footnote-762)

همچنين به او نسبت داده اند كه گفت: «من با هفتاد زبان حرف مي‌زنم و مخرج تمام آنها را به خوبي ادا مي‌كنم».[[763]](#footnote-763)

پیش از این خرافات و بدگويي‌هايی را كه انسان از ذكر آنها شرم دارد، ‌ذكر كرديم[[764]](#footnote-764)و در اين جا فقط يك روايت را كه كشي از زراره نقل كرده است، ‌مي‌آوريم. در این روایت زراره می‌گوید: قسم به خدا، اگر تمام آنچه از ابوعبدالله شنيده ام،‌ بازگو كنم؛‌ آلت تناسلي مردان مانند چوب باد مي‌كند.[[765]](#footnote-765)

اهانت به موسي بن جعفر:

به موسي بن جعفر و مادرش نیز اهانت كرده و گفته اند:

«پسر عكاشه بر ابوجعفر وارد شد و ابوعبدالله نزد وي ايستاده بود. ‌انگوري را به او تقديم كرد و گفت: پيرمرد و کودک يكي يكي مي‌خورد و کسی که تصور می‌کند سیر نمی‌شود، سه تا سه تا و چهار تا چهار تا مي‌‌خورد. اما دو تا دو تا بخور؛ چون این مستحب است. به ابوجعفر گفت: چرا ابوعبدالله ازدواج نمي‌كند، وقت ازدواجش رسيده است؟ يك كيسه پول جلويش بود و گفت: كنيز فروشي از اهل بربر مي‌‌آيد و در خانه‌ی ميمون مي‌نشيند و با اين كيسه پول كنيزي براي او مي‌خريم. گفت: برويد و هر وقت آمد، خبر بدهيد. سپس روزي ما پيش ابوجعفر رفتيم و از كنيز فروشي كه گفته بود او را خبر کرديم. گفت: برويد و با اين كيسه پول، كنيزي بخريد. گفت: نزد كنيز فروش آمديم و او گفت: جز دو كنيز مريض، كنيز دیگری ندارم. گفتيم: آنها را بيرون بياور تا ببينيم. سپس آنها را بيرون آورد و گفتيم: اين دو را چقدر به ما مي‌فروشي؟ گفت: به هفتاد دينار. گفتيم: خوب است. گفت: كمتر از هفتاد دينار نمي‌دهم. گفت: ما آنها را در مقابل اين كيسه پول مي‌خريم و نمي‌دانيم كه چقدر پول در آن است. مردي با موهاي سفيد نزد وي بود و گفت: آنها را جدا كن و بشمار. كنيز فروش گفت: اگر يك درهم كم داشته باشد، معامله نمي‌كنم. هنگامي كه کیسه پول را شمردند، درست هفتاد دينار بود و كم و زياد نداشت. ما كنيز را برداشتیم و او را پیش ابوجعفر بردیم؛ در حالي كه جعفر نزد وي ايستاده بود و ماجرا را برايش تعريف كرديم. سپس خداي را شكر كرد و گفت: اسمت چيست؟ گفت: حميده. گفت: در دنيا حميده و در آخرت محمود هستي. بگو آيا باكره هستي يا بيوه؟ گفت: باكره هستم. گفت: چطور ممكن است كنيزي در دست اين كنيز فروشان سالم بماند و او را خراب نكنند. کنیز گفت: از پشت با من نزدیکی می‌کردند. سپس او گفت: اي جعفر! بگير كه او بهترين فرد روي زمين، موسي بن جعفر را برايت به دنيا مي‌آورد».[[766]](#footnote-766)

درباره‌ی علم و عقل موسی بن جعفر سخن گفته اند؛ از جمله می‌گویند: راجع به زنی که با مردی ازدواج می‌کند در حالی که شوهر دارد، از او سؤال شد، در جواب گفت: زن سنگسار می‌شود مرد هیچ گناهی ندارد و حدی بر او اجرا نمی‌شود. ابوبصیر را دیدم و به او گفتم: از ابوالحسن درباره‌ی زنی که با مردی ازدواج می‌کند در حالی که شوهر دارد، پرسیدم در جواب گفت: زن سنگسار می‌شود و مرد هیچ گناهی ندارد و حدی بر او اجرا نمی‌شود. ابوبصیر سینه اش را دست کشید و گفت: تصور می‌‌‌کنم دوستمان (یعنی موسی بن جعفر) حکمش درست نیست. در روایتی دیگر می‌گوید: تصور نمی‌کنم دوستمان علمش کامل باشد.

ابوبصیر مرادی این چنین موسی بن جعفر را متهم می‌کند که او مرد دنیاست؛ همان طور که کشی از حماد بن عثمان روایت کرده که گوید: من و ابن ابی‌یعفور و مردی دیگر به حیره یا به جایی دیگر رفتیم و از دنیا سخن می‌گفتیم. ابوبصیر مرادی گفت: اگر این دوستتان بر دنیا مسلط شود، آن را برای خود بر می‌‌‌‌‌گزیند.[[767]](#footnote-767)

اهانت به علي بن موسي:

اما علي بن موسي بن جعفر كسي است كه درباره اش گفته اند كه او معتقد به نزديكي مرد با زنش از پشت بود.[[768]](#footnote-768)

همین داستان را درباره‌ی پدرش، موسي بن جعفر گفته اند.

از هاشم بن احمد نقل شده كه گفت: ابوالحسن ؛ گفت: «آيا مي‌داني كه فردي از مغرب آمده است؟ گفتم: خير. گفت: آری، مردي سرخ پوست آمده است، همراه ما بیا. پس همراه او سوار شديم تا نزد آن مرد رفتيم. دیدیم که مردی از مغرب هست و برده‌هایي همراه داشت. به اوگفت: برده‌‌ها را به ما نشان بده. او نه كنيز را به ما نشان داد. ابوالحسن گفت: ما نيازي به اينها نداريم. پس گفت: بقيه را نشان بده. گفت: ديگر چيزي ندارم. گفت: بقيه را به ما نشان بده. گفت: به خدا قسم، جز يك كنيز مريض چيزي نداريم. گفت: چرا آن را نشان نمي‌دهي؟ خودداري كرد. پس ابو الحسن روانه شد و فردا ما را نزد او فرستاد و گفت: بگو كه حد اكثر چقدر مي‌‌فروشي؟ وقتي گفت: این قدر و آن قدر، بگو: خُب قبول دارم. پس نزد او رفتم و گفت: نمی‌‌‌‌خواهم از اين مقدار كمتر بفروشم. گفتم: خُب قبول دارم و کنیز را برمی‌دارم و این مقدار پول را به تو می‌دهم. او قبول كرد و گفت: این کنیز برای تو، اما مردي كه ديروز با تو بود، چه كسي بود؟ گفتم: مردي از بني‌هاشم. گفت: كدام بني‌هاشم. گفتم: از بزرگان و سران آنهاست. گفت: بیشتر از این مقدار می‌خواهم. گفتم: بيشتر از اين ندارم. گفت: ماجرای این کنیز را برایت بازگو کنم؟ اين كنيز را من از دورترين نقطه براي خودم خريده ام، با زني كه اهل كتاب بود، ملاقات كردم و او گفت: ماجرای این کنیزی که با توست، چیست؟ گفتم: آن را برای خودم خریدم. گفت: شایسته نیست که کنیزی با این اوصاف نزد کسی مثل تو باشد. شایسته است که نزد بهترین مرد روی زمین باشد. پس زیاد پیش او نمی‌مانَد تا اینکه پسری از او به دنیا می‌آید که شرق و غرب زمین مدیون اوست. راوی گوید: پس کنیز را بردم و پس از مدت کمی که پیش وی بود، علی را به دنیا آورد».[[769]](#footnote-769)

آيا عاقلانه است كه امثال موسي بن جعفر و جعفر بن باقر، زني از بني‌هاشم يا ساير اشراف برای ازدواج پیدا نكنند و مجبور به خريد كنيز از كنيز فروشان شوند. اين مطالب خنده‌دار و گريه‌آور مایه‌ی شگفتی است.

همچنین به رضا نسبت داده اند كه او عاشق دختر عموی مأمون بود و دختر عموی مأمون نيز، عاشق رضا بود؛ همچنان كه ابن بابويه قمي در بيان روابط ذو الریاستین (فضل) و رضا مي‌گويد:

«فضل دشمني شديدي را با امام رضا اظهار مي‌كرد و به خاطر اینکه مأمون برایش احترام قائل بود، به او حسادت مي‌ورزيد. اولين چیزی که برای فضل از جانب ابوالحسن آشکار شد، این بود که دختر عموی مأمون رضا را دوست می‌داشت و رضا هم او را دوست می‌داشت و درِ اتاق وي به مجلس مأمون باز مي‌شد و او از آنجا به رضا مي‌نگريست و او را دوست مي‌داشت. فضل این مسأله را به مأمون تذكر داد و گفت: شايسته نيست كه در خانه‌ی زنان به مجلس تو باز باشد. سپس مأمون دستور داد که آن را ببندند. روزی مأمون نزد رضا می‌آمد و روزی رضا نزد مأمون می‌آمد. منزل ابوالحسن كنار منزل مأمون بود. وقتي ابوالحسن نزد مأمون رفت، ديد كه در بسته است، گفت: ای امير مؤمنان! اين در چرا بسته است؟ گفت: نظر فضل بود. گفت: إنا لله وإنا إليه راجعون؛ فضل چه كاری به امير المؤمنين و حرمش دارد؟

مأمون گفت: نظر تو چيست؟ رضا گفت: آن را باز كن و بگذار كه دختر عمويت وارد شود و سخن فضل را قبول نكن. مأمون به باز كردن در و وارد شدن دختر عمويش امر كرد. وقتي این خبر به فضل رسيد،‌ ناراحت و غمگین شد».[[770]](#footnote-770)

ترسویی و خواری را به رضا نسبت می‌دهند و می‌گویند: وقتی جلودی-یکی از فرماندهان رشید- کسی را پیش وی فرستاد تا خانه اش را غارت کنند و اموالش را ببرند، رضا به جای اینکه از خانواده و شرف و آبرو و حیثیتش دفاع کند، اموال را به او می‌داد:

«ابوالحسن، رضا داخل شد و همه‌ی اموال را به فرستاده‌ی جلودی داد و چیزی برای خانواده اش باقی نگذاشت حتی گردنبند و گوشواره و جامه‌هایشان را برای خانواده اش باقی نگذاشت و همه را از آنان گرفت و با تمامی آنچه که در خانه بود، به او داد».[[771]](#footnote-771)

توهين به امام نهم:

محمد، پسر رضا، ملقب به قانع كنيه‌ی ابوجعفر دوم است. مردم در اين كه او پسر رضا باشد، به شک افتادند و همچنین در قبول امامت وي ترديد داشتند؛ چون صورتش سياه بود و رنگش تغيير کرده بود. می‌گویند: کسانی که پیش از همه درباره‌ی او به شک افتادند، عموها و برادرانش بودند؛ همان طور که از علي بن جعفر بن باقر نقل كرده اند كه او به برادرش، یعنی رضا گفت:

«هيچ گاه امامی سیاه پوست[[772]](#footnote-772)در ميان ما نبوده است. رضا به آنان گفت: او پسر من است. گفتند:

رسول الله ع با کمک یک قيافه‌شناس حكم می‌كرد. بايد یک قيافه‌شناس ميان ما و شما حكم كند. گفت: شما را به دنبال او مي‌فرستم.

وقتي آمد، ما را در باغ نشاندند و عموها و برادران و خواهرانش را به صف کردند و رضا را آوردند و پشمينه ای بر تن او كردند. كلاهي بر سرش نهادند و به قيافه شناس گفتند: وارد باغ شو. پس ابوجعفر را آوردند و گفتند: اين پسر را به پدرش ملحق كن. گفتند:

در اين جا كسي پدر وي نيست اما اين عموي پدرش است و اين هم عمویش و این هم عمه اش، و اگر كسي در اين جا پدرش باشد،‌ صاحب باغ است؛ چون پاهاي این و پاهای او مثل هم است. وقتي ابو الحسن برگشت،‌ گفتند: اين پدرش است».[[773]](#footnote-773)

به این نمایشنامه نگاه کنید که چگونه آن را به نمایش می‌گذارند؟ و در آن چه بی‌ادبی‌هایی به اهل بیت علی وجود دارد؟

درباره‌ی امام نهم می‌گویند که او فردی ترسو بود و آنگاه که وقتی معتصم عباسی برای بار دوم او را احضار کرد، گریه کرد تا جایی که ریشش خیس شد سپس به سمتی رو کرد و گفت: علی هم از این شخص می‌ترسید.[[774]](#footnote-774)

توهين به امام دهم:

درباره‌ی پسرش، علي مي‌گويند او هشت ساله بود كه پدرش درگذشت. پس در امامت وي اختلاف داشتند و پيرامون آن بسيار سخن گفته اند تا اينكه امامت وي با شهادت مردي از غير خودشان و با مجبور کردن وی برای این شهادت، ثابت شد.[[775]](#footnote-775)

شیعیان مي‌گويند: او با وجود امامتش چيزي از ميراث پدرش، از اموال و نفقه و برده به او تحویل داده نشد و عبدالله بن مساور را از طرف پدرش مأمور آن كردند تا وقتی که به سن بلوغ برسد و آن موقع تحویلش داده شود.[[776]](#footnote-776)

با این وجود از پدرش نقل می‌کنند که جماعتی از شیعیان از مناطق دور و بر اجازه خواستند تا پیش وی بروند. او به آنان اجازه‌‌‌ی ورود داد. آنان وارد شدند و در یک جلسه سي هزار سؤال پرسيدند و او آنها را جواب داد با اینكه ده سال سن داشت.[[777]](#footnote-777)

نمي‌دانم چرا آن قدر او را كوچك مي‌كنند تا مجبور باشند سرپرستی تعیین کنند تا هنگام رسیدن به سن بلوغ او را سرپرستی کند. سپس او را متهم می‌‌‌‌کنند که نمی‌دانست امام بعد از خودش چه کسی است. حتی علی بن محمد امامت را به پسر بزرگترش، یعنی ابوجعفر، محمد واگذار کرد و ندانست که ابوجعفر بعد از وی زنده نمی‌ماند بلکه در زمان حیات خودش فوت می‌کند. وقتي وفات یافت، گفت: من اشتباه نكردم، بلکه خدا نمي‌دانست كه امام بعد از من چه كسي خواهد بود. نص روایت این است: «برای خدا روشن شد[[778]](#footnote-778)که محمد -یعنی پسر دومش، حسن عسکری- پس از ابوجعفر -یعنی پسربزرگش، محمد- امام خواهد بود و خدا قبلاً این را نمی‌دانست همچنان كه درباره‌ی موسي بعد از وفات اسماعيل –یعنی پسران جعفر- این امر برای خدا روشن شد».[[779]](#footnote-779)

توهين به امام يازدهم:

امام يازدهم حسن بن علي ملقب به عسکری می‌باشد که درباره اش گفته اند: وقتي خبر مرگ برادر بزرگش را شنيد، پس از آنکه پیراهنش را پاره کرد و صورتش را خراشید، خداوند را شكر كرد وقتی شنید امامت به او می‌رسد؛ همان گونه که مفید در کتاب «الإرشاد»[[780]](#footnote-780) و اربلي در کتاب «كشف الغمة» آن را اظهار داشته اند.[[781]](#footnote-781)

توهین به امام دوازدهم:

امام دوازدهم موهوم همین بس كه آنها در كتابهايشان تصريح كرده اند كه او به دنيا نيامده و با وجود بررسي‌ها و تحقيقات زياد اثری از او ديده نشده است. سپس حكايات و اسطوره‌های زيادی درباره‌ی وی گفته اند و داستان‌های باطلي را درباره‌ی ولادت و اوصافش ساخته اند. حالا یا او وجود داشته و به دنیا آمده و یا وجود نداشته و به دنیا نیامده است. مولود و غير مولود و معدوم و موجود چه معنایی دارد؟! چه بی‌ادبی‌ای بالاتر از اين وجود دارد؟ و چه توهيني بیشتر از اين وجود دارد؟ متن آن را از مهم‌ترين كتابهاي شیعه ذكر مي‌كنيم. آنها از احمد بن عبيدالله بن خاقان روايت می‌کنند که او در يك داستان طولاني می‌گوید: وقتی حسن عسکری مریض شد، حاکم وقت دنبال پدرش فرستاد كه ابن رضا مریض شده است. او با عجله همراه پنج نفر از خادمان اميرالمؤمنين به دار الخلافه بازگشت که همه از افراد مورد اعتماد وي بودند.

دستور داد به خانه‌ی حسن بروند تا حالش را بپرسند. دنبال چند نفر از طبيبان فرستاد و آنها را به مراقبت هميشگي از او امر کرد. پس از سپري شدن دو يا سه روز، خبر دادند كه او خیلی ضعيف شده است. از این رو طبيبان را به مراقبت بيشتر از وي امر کرد. و دنبال قاضي القضاة فرستاد تا در مجلس وي حاضر شود و او را امر کرد تا ده نفر از اصحاب مورد اعتمادش را برگزيند. پس آنها را احضار کرد و آنان را به خانه‌ی حسن فرستاد و دستور داد شبانه روز از وي مراقبت و پرستاری کنند. آنان پیوسته در آن جا ماندند تا اينكه درگذشت. صداي گريه و زاري بلند شد. سلطان چند نفر را به خانه اش فرستاد تا اتاقش را برای یافتن پسرش بگردند و زناني را كه حامله هستند، بياورند. بعضي از زنان اظهار داشتند كه كنيزي از وي حامله بوده است. او را در اتاق گذاشتند و خادماني را برای مراقبت از او گماشتند و زنانی را نزد او گذاشتند. سپس به تشييع جنازه‌ی او پرداختند و بازارها تعطيل شد و بني‌هاشم و ساير مردم در تشييع جنازه‌ی وي شركت داشتند. آن روز شبيه قيامت بود. وقتي كه از تشييع جنازه‌ی وي فارغ شدند، سلطان به دنبال ابوعيسي بن متوكل فرستاد و دستور داد كه بر وي نماز بخوانند. وقتي جنازه را بر زمين گذاشتند تا نماز بر وي بخوانند، ‌ابوعيسي به او نزديك شد،‌ صورتش را آشکار کرد و آن را به بني‌هاشم و علويان و عباسيان و نزديكان و قاضيان نشان داد و گفت:

اين حسن بن علي بن محمد بن رضا بود كه درگذشت و بيني اش را بر خاك گذاشت. امير المؤمنين تمام معتمدان وي و قاضيان و طبيبان را حاضر كرد؛ سپس صورتش را پوشاند و دستور داد او را ببرند. او را از خانه اش برداشتند و در همان خانه اي كه پدرش دفن شده بود، به خاک سپردند.

وقتي به خاک سپرده شد، حاکم وقت و مردم شروع به جستجو درباره‌ی فرزندش کردند و خانه‌ها و منازل را بیشتر جستجو كردند و از تقسيم ميراثش دست برداشتند. كساني كه مراقب كنيز باردار بودند، ‌همچنان از او مراقبت مي‌كردند تا اينكه بطلان حمل روشن شد. وقتي باردار بودن او منتفي شد، ميراثش را ميان مادرش و برادرش، جعفر، تقسيم كردند و مادرش ادعا کرد که او برایش وصيت کرده، و اين امر نزد قاضي ثابت شد.[[782]](#footnote-782)

چه زيبا نوشته است يكي از نويسندگان سني كه مي‌‌گويد: مهدي شيعه و قائم آنها ساختگی و معدوم و موهوم بوده است و قرآن آنها نيز، معدوم و غيرموجود است و مذهبشان نيز، اختراعي و ساختگی است. و به امید خدا از بین خواهد رفت.

اين روايتي بود كه بسياري از مورخان شيعه و مؤلفان و محدثان آنها جمع كرده اند و قصد ساختن اسطوره و داستان ولادت امام دوازدهم و امامت وي را داشتند اما در واقع آن را نابود كرده اند. منظور آنها از ذكر اين روايات و داستان‌ها جز اهانت و توهين به آنها نيست به طوري كه می‌گویند: مهدي موجود نیست اما از طرف ديگر مي‌گويند: به دنیا آمده و موجود است. انصاف خوب چیزی است.

مفید و دیگران می‌گویند: «ولادت مهدی در زمان حیات حسن عسکری تحقق نیافت و پس از وفاتش همه‌ی مردم او را نشناختند. از این رو جعفر بن علی، برادر ابومحمد امامت را به عهده گرفت، و ترکه‌ی او را گرفت و سعی کرد کنیزهای ابومحمد را زندانی و همسرانش را بازداشت کند ... جعفر تمام ترکه‌ی ابومحمد را از آنِ خود کرد و کوشید تا جانشین وی شود».[[783]](#footnote-783)

اين هم امام دوازدهم آنها بود؛ اگر دوازدهمي داشته باشند. اکنون شیعه معتقد به امامت وي هستند و به جعفريه مشهورند، اما شيعه طبق عادت خویش با دیگران، جعفر را نیز سبّ و نفرين كرده اند و درباره‌ی او؛ يعني، جعفر بن محمد گفته اند: او فسقش را آشكار كرد و فاجر و ديوانه و شراب‌‌‌‌‌خوار و پست و حقير بود.[[784]](#footnote-784)

و او را جعفر كذاب ناميده اند و امثال چنين صفتهای زشت و قبيحي را به وفور به او نسبت داده اند.

## اهل بيت و شيعه

قبل از اينكه اين مطلب را به اتمام برسانيم، مي‌خواهيم اینجا بیان کنیم که اهل بيت از رفتار و كردار اين قوم و برخوردشان با آنان شناخت داشتند، و بر این اساس در عصر خود هيچ‌‌‌‌‌گاه در بيان حقيقت اين قوم و روشن شدن نظر عموم و سنجيدن لعن و نفرين‌ها عليه خودشان كوتاهي نكرده اند.

اولين كسي كه گرفتار شیعیان شد، خود علي بن ابي‌طالب بود. او به آنها به عنوان يك مجرم پست و دشمن مي‌نگريست.

مي‌گفت: «خدا را سپاس مي‌گزارم برای امري كه واجب و لازم نمود و برای کاری كه مُقدّر فرمود و برای آزمايش نمودن من توسط شما اي گروهي كه هر زمان فرمان دادم، پيروي نكرديد و دعوت مرا نپذيرفتيد. اگر شما را مهلت دهند به سخنان بيهوده مي‌پردازيد و اگر جنگي پيش آيد، ضعف و سستي نشان مي‌دهيد و مردمي را كه نزد یک امام جمع می‌شوند، طعن زده و سرزنش مي‌نمايید و اگر به سختي و مصیبت گرفتار شويد به عقب بر مي‌گرديد. در پیروزی و مبارزه علیه حقّتان، چه چیزی را در انتظار دارید؟ مرگ يا خواري براي شما؟ سوگند به خدا اگر اجل من برسد – و البته خواهد رسيد – بين من و شما جدايي مي‌افكند در حالي كه از بودن با شما بيزارم، حساب شما با خداست! آيا ديني نيست كه شما را گرد آورد و غيرتي نيست كه شما را آماده سازد. آيا شگفت انگیز نيست كه معاويه، عده‌ای را مي‌خواند و آنها از او پيروي مي‌كنند بدون اينكه ايشان را كمك و بخششي نمايد ولی من شما را در حالي كه باقي مانده‌ی مردم مسلمانيد با بخشش فراوان دعوت مي‌نمايم اما شما از دور من پراكنده می‌‌شوید و مخالفت مي‌كنيد؟! هر کار رضایت بخشی که انجام می‌دهم شما بدان راضی نیستید و هر ناراحتی ای که از من سر می‌زند، بر آن جمع نمی‌شوید. براي من عزیزترين چيزي كه آرزوی ملاقاتش دارم، مرگ است. قرآن را به شما ياد دادم و با حجت و دليل بين شما حكم كردم و شما را به آنچه نمي‌شناختيد، آشنا گردانيدم و آنچه از دهن بيرون مي‌افكنيد بر شما گوارا ساختم. كاش كور، مي‌‌‌ديد يا خفته بيدار مي‌گشت».[[785]](#footnote-785)

باری ديگر آنها را مخاطب قرار داده و مي‌گويد:

«من از شما متنفرم و از ملامت كردن شما رنجيده گشتم. آيا در مقابل زندگاني هميشگي بر زندگاني موقت دنيا خشنود هستيد و به جاي عزت و بزرگي، تن به ذلّت و خواري داديد؟ وقتي شما را به جنگ كردن با دشمن مي‌خوانند، چشمهايتان دور مي‌زند گويا به مرگ و رنج بيهوشي مبتلا شده ايد كه راه گفت و شنود شما با من بسته شده و در پاسخ به سخنانم حيران و سرگردانيد. گویی عقل از شما زايل گشته و ديوانه شده ايد كه نمي‌فهميد. هيچ وقت شما براي من امين و درستكار و ياران توانايي نبودید. شما مانند شترهايی هستید كه ساربان شان ناپيدا هستند چون از طرفي گرد می‌آيند و از طرف ديگر پراكنده می‌شوند. سوگند به خدا، شما براي جنگ، مردم بدی هستيد. با شما مكر و حيله مي‌كنند و شما چاره ای نمی‌اندیشید و شهرهاي شما را تصرف مي‌نمايند و شما خشمگين نمی‌شويد. دشمن به خواب نمي‌رود و شما را خواب غفلت فرا می‌گیرد و فراموش كار هستيد. سوگند به خدا، مغلوبند كساني كه با يكديگر همراهي نكردند. گمان مي‌كنم اگر جنگ شدت يابد و آتش مرگ و قتل افروخته شود، شما مانند جدا شدن سر از بدن، از پسر ابو طالب جدا خواهيد شد».[[786]](#footnote-786)

يك بار ديگر ترس و پستی و فساد آنها را بيان كرده و مي‌گويد:

«تا چه مدت با شما مدارا كنند چنان كه با شترهاي جواني كه سنگيني بار كوهان، آنها را كوبيده کرده است یا با جامه‌هاي كهنه كه پي در پي دريده شده اند و هر بار كه از سمتي بدوزند از طرف ديگر پاره مي‌گردد، مدارا مي‌نمايند. هرگاه گروهي از لشكر شام به شما نزديك شوند، مردان شما در خانه، همچون سوسمار و كفتار در لانه‌ی خود، خویشتن را پنهان می‌کنند. سوگند به خدا، كسي كه شما او را ياري می‌كنيد، ذلیل و خوار است و كسي كه با ياري شما تير اندازد با تير سر شكسته‌ی بي‌پيكان تير انداخته است. ‌سوگند به خدا، شما در خانه‌ها بسياريد و در زير پرچم‌ها كم و من آنچه شما را اصلاح نمايد و كجي شما را راست نمايد، مي‌دانم اما سوگند به خدا اصلاح شما را با فساد و تباه ساختن خود جايز نمي‌بينم. خداوند شما را خوار گرداند و حظّ و بهره‌ی شما را ناقابل نمايد. حق را نمي‌شناسيد آن طور كه با باطل آشنا هستيد و در صدد ابطال باطل نيستيد چنان كه حق و حقيقت را باطل مي‌‌كنيد».[[787]](#footnote-787)

همچنين مي‌‌‌‌‌گويد:

مي‌بينيد که پيمان‌های خدا شكسته شده اما به خشم نمي آييد در حالی که برای شكستن پيمان‌های پدرانتان حاضر نيستيد و آن را ننگ مي‌‌دانيد. احكام خدا بر شما وارد و از شما صادر مي‌گشت و به شما باز می‌گشت. پس مقام و منزلت خود را به ستمگران واگذار کردید و زمام كارهايتان را به دست ايشان سپرديد و در احكام الهي به آنها تسليم شدید. از آنان پيروي كرديد در حالي كه کارهای شبهه را انجام می‌دهند و در پي شهوات و خواهشهاي نفساني مي‌روند.[[788]](#footnote-788)

وقتی شما سر و صدا راه مي‌اندازيد مانند صدای پوست سوسمارها در وقتي كه به هم ماليده مي‌شوند [تو خالی هستید] حقي را نمي‌گيريد و از ظلم و ستم جلوگيري نمي‌كنيد. شما را در راه آزاد گذاشته اند پس نجات و رستگاري براي كسي است كه خود را در آن راه بیفكند و هلاكت و بدبختي براي كسي است كه توقف كند».[[789]](#footnote-789)

با حالت تأسف و ناامیدی از آنان می‌گوید:

«اگر استقامت ورزید، شما را هدایت می‌نمایم و اگر کج شوید، راست تان می‌کنم و اگر امتناع ورزید، باز سراغتان می‌آیم تا بالآخره هدایت تان کنم. این ریسمان محکم است اما به وسیله‌ی چه کسی و برای چه کسی؟

می‌‌‌‌خواستم به وسیله‌ی شما دردها را مداوا کنم اما خودتان درد من هستید؛ مانند کسی که به وسیله‌ی خار به دنبال خار است و او می‌داند که تیزی خار با خار است. طبیبان این درد کشنده می‌خواهم تا درمانش کنند. کجایند کسانی که وقتی به اسلام فرا خوانده شدند، این دعوت را پذیرفتند و وقتی قرآن خواندند، به خوبی آن را خواندند و بدان عمل و مطابق آن حکم کردند و وقتی به جهاد تشویق شدند، مشتاقانه به سوی جهاد رفتند و به خوبی شمشیر کشیدند و آرام آرام و صف به صف، اطراف زمین را گرفتند. عده ای از بین رفتند و عده ای نجات پیدا کردند. به زندگانی دلخوش نمی‌بودند و در عزای مردگان نمی‌نشستند. چشمهایشان بر اثر گریه سفید شده و شکمشان بر اثر روزه تهی شده و لبهایشان بر اثر دعا خشک شده و رنگ چهره شان بر اثر شب زنده‌داری زرد شده، و بر صورتشان، علامت خشوع کنندگان هست.

آنان برادران من بودند که از این دنیا رفتند. برماست که تشنه‌ی دیدارشان باشیم و دستهایمان را به خاطر فراق شان گاز بگیریم».[[790]](#footnote-790)

بالآخره راز دل خود را برای آنها مي‌نويسد و آنها را فرا مي‌خواند و مي‌گويد:

«تنها كوفه در تصرف من است كه اختيار قبض و بسط آن را دارم. اي كوفه، اگر برای من گردبادهاي تو نباشد كه بوَزد، پس خدا تو را زشت گرداند ... بار خدايا، من از ايشان بيزار و دلتنگ شده ام و ايشان هم از من ملول و سرگشته اند. پس بهتر از ايشان را به من عطا كن و به جای من شرّي را به آنها عوض ده.‌ بار خدايا، دلهاي ايشان را آب كن، همان طور که نمك در آب، ذوب می‌شود».[[791]](#footnote-791)

حسن بن علی هم می‌گوید:

«به خدا قسم كه معاويه براي من از شما كه خود را شيعه‌ی من مي‌پنداريد، ‌بهتر است. شما اقدام به قتل من و دزدي اموال من كرديد».[[792]](#footnote-792)

همچنین می‌گوید:

مردم کوفه و حماقت شان را می‌شناختم. هر کدام از آنها که فاسد و بد است، به درد من نمی‌خورد؛ چون آنان بی‌وفا و بدقَولند، و در گفته و عمل هیچ تعهدی ندارند. آنان از هم زیاد فاصله دارند و دل هایشان از هم دور است و به ما می گویند که دلهایمان با شماست اما در واقع علیه ما شمشیر کشیده اند».[[793]](#footnote-793)

حسين بن علي كه در كربلاء ايستاده بود مي‌گفت:

«اي شيث بن ربعی و اي حجار بن ابحر و اي قيس بن اشعث و اي يزيد بن حارث (نام های شيعيان وي)، آيا شماها نبوديد كه به من نامه نوشتيد كه چشمه‌ها جوشيده و درختان سرسبز و همه منتظر تو هستند،‌ و وقتي رسيدم، با يك لشكر شكست خورده مواجه شدم».[[794]](#footnote-794)

حر بن يزيد تميمي به نيابت از او در كربلا مي‌گويد:

اي اهل كوفه، تمام انسانها، شما را سرزنش مي‌كنند. اين بنده‌ی صالح را فرا خوانديد تا نزد شما بیاید اما او را تسليم كرديد و پنداشتيد كه بدون او با خودتان جهاد می‌کنید، سپس بر او تاختيد كه او را بكشيد اما او خشم خود را فرو خورد و صبر كرد. از هر طرف او را محاصره كرديد تا نتواند در اين سرزمين پهناور خداوند، به جایی روي آورد و او مانند اسيري در دست شما بود كه صاحب هيچ نفع و ضرري براي خود نبود. او و خانواده اش را از آب فرات كه يهودی و مسيحی و مجوسی از آن مي‌نوشند و خوك‌ها و سگ‌های سياه نيز، به آن دهن مي‌زنند، منع كرديد. پس تشنگي آنها را هلاك كرد. شما بد امتی براي محمد بوديد خداوند شما را در روز قيامت آب ندهد.[[795]](#footnote-795)

اينها همان كساني هستند كه فرزدق شاعر، درباره شان گفته است:

اي پسر رسول خدا، چگونه به اين کوفيان اعتماد مي‌كني در حالي كه آنها بودند که پسر عمويت، مسلم بن عقيل، را كشتند.[[796]](#footnote-796)

مفید نقل کرده که وی گوید:

«سال 60 هجری همراه مادرم به حج رفتم، در حالی که شتر مادرم را می‌راندم موقعی که داخل حرم مکه شدم، ناگهان حسین بن علی را خارج از حرم مکه همراه با شمشیرها و سپرهایش دیدم. گفتم: اینها مال چه کسی است؟ گفتند: مال حسین بن علی. پیشش رفتم و به او سلام کردم و گفتم: ای پسر رسول خدا، پدرم و مادرم فدایت باد! خداوند آرزویت را برآورده کرده و آنچه که دوست می‌داشتی بدان رسیدی چرا این قدر برای حج عجله می‌کنی؟ گفت: اگر عجله نمی‌کردم، من را از اینجا بر می‌داشتند. سپس به من گفت: تو کیستی؟ گفتم: یک نفر عرب. به خدا قسم، بیشتر از آن از من پرس و جو نکرد. سپس به من گفت: از مردمان پشت سرت به من بگو. گفتم: از یک نفر آگاه پرسیدی. دلهای مردم همراه تو ولی شمشیرهایشان علیه تو کشیده شده، و قضا و تقدیر از آسمان فرود می‌آید و خدا هر چه بخواهد می‌کند».[[797]](#footnote-797)

اما حسين وقتي ديد تنها مانده و خانواده اش را رها كرده اند و او را ياري نكردند بر اسب خود سوار شد و با آنها روبرو شد و به آنان گفت:

«اي اهل كوفه، زشت باد بر شما وقتي كه ما را به فرياد مي‌خوانديد و ما نزد شما آمديم و شما شمشيرهاي خود را عليه ما آخته كرديد و آتش افروختيد و ما آن را بر شما و دشمنان شما انداختيم. شما به اولياي خود پشت كرديد و ياور دشمنانتان شُديد. ما نسبت به شما گناهي نکرديم. وای بر شما روزی كه ما را نپذيرفتيد و با شمشير بر ما تاختيد. شما با سرعت براي بيعت با ما آمديد و مانند پروانه‌ها گرد ما جمع شديد، سپس از روي ناداني و سفاهت پیمان خود را شکستید و به اطاعت از طاغوت پرداختيد. سپس ما را خوار كرديد و ما را كشتيد. آگاه باشيد كه خدا بر ظالمان لعنت فرستاده است. سپس اسبش را به طرف آنها حركت داد و شمشير در دستش خشك شد در حالی که او از خودش نااميد شده بود».[[798]](#footnote-798)

در پایان همین کسانی که حسین س و یارانش را به کربلا کشاندند، حسین همچون پدرش که شیعیانش را نفرین کرد، آنان را نفرین می کند. مفید می‌گوید:

«سپس حسین دستش را بلند کرد و گفت: بارالها! اگر تا مدتی اینان را از زندگانی دنیا بهره مند می‌کنی، آنان را از هم جدا کن و جمع شان را از هم بپاش، و والیان و حاکمان را از آنان خشنود نگردان؛ چون آنان ما را فرا خواندند تا ما را یاری کنند، سپس دشمن ما شدند و ما را کشتند».[[799]](#footnote-799)

اما علي بن حسين ملقب به زين العابدين ننگ آنها را آشكار كرد و ماهیتشان را برملا ساخت و گفت:

«يهودیان، عُزير را دوست داشتند تا جایی که درباره اش هر چه خواستند، گفتند؛ اما عُزير از آنها نبود و آنها از عُزير نبودند. مسيحيان، عيسی را دوست داشتند و هر چه مي‌خواستند به وی گفتند ولی عيسی از آنها نبود و آنها نيز، از عيسي نبودند، و من نيز، بر اين سنت هستم. گروهي از شيعيان ما، ما را دوست خواهند داشت تا جایی که آنچه يهود درباره‌ی عُزير و مسيحيان درباره‌ی عيسي گفتند، در حقّ ما می‌گویند؛ نه آنان از ما هستند و نه ما از آنان هستیم».[[800]](#footnote-800)

شیعیان حسین، او را خوار کردند و او را تنها گذاشتند و جز پنج نفر کسی از آنان باقی نماند؛ همان طور که در روایتی که قبلاً آوردیم و نیز روایتی که فضل بن شاذان روایتش کرده، آمده است.[[801]](#footnote-801)

یا بنا به روایتی دیگر که جعفر بن باقر می‌گوید، تنها سه نفر از شیعیان حسین همراه وی ماندند و همه او را تنها گذاشتند. در این روایت جعفر بن باقر گوید:

«مردم بعد از قتل حسين مرتد شدند به جز سه نفر:‌ ابوخالد كابلي، يحيي بن ام طويل و جبير بن مطعم. -يونس بن حمزه مانند آن را روایت کرده و این عبارت را بدان اضافه كرده است: و جابر بن عبدالله انصاري».[[802]](#footnote-802)

محمد بن باقر نیز از شيعيان خود نااميد شده بود و مي‌گويد:

«اگر همه‌ی مردم، شيعه‌ی ما شوند، سه چهارم آنها به ما شك دارند و يك چهارم باقي مانده، احمق هستند».[[803]](#footnote-803)

جعفر اشاره می‌کند که پدرم، باقر جز چهار یا پنج نفر شیعه‌ی مخلص و وفادار نداشت؛ همان طور که روایت شده است:

«هر گاه خدا امر بد و ناخوشایندی را برای شیعیان اراده کند، به وسیله‌ی این چند نفر آن را از شیعیان بر می‌دارد.آنان ستارگان شیعیان من چه آنانی که زنده اند و چه آنانی که مرده اند، می‌باشند. آنان یاد پدرم را زنده می‌‌کنند و خدا به وسیله‌ی آنان هر بدعتی را کشف و از بین می‌برد. عقیده‌ی باطل‌گرایان و تأویلِ غلوکنندگان را از این دین دور می‌کنند. سپس گریه کرد و گفتم: آنان چه کسانی اند؟ گفت: کسانی اند که درود و رحمت خدا چه در حال حیاتشان و چه پس از مرگشان، شامل حالشان می‌شود، که عبارتند از: برید عجلی، زراره، ابوبصیر و محمد بن مسلم».[[804]](#footnote-804)

باقر به هيچ كدام از اين شیعیان اعتماد نكرد؛ همچنان كه از هشام بن سالم از زراره نقل شده كه گفت: از ابوجعفر درباره‌ی جايزه‌ی كارگزاران سؤال كردم، گفت:

«اشكالی ندارد. سپس گفت: اگر منظور زراره، هشام باشد، من كارهای سلطان را حرام مي‌دانم».[[805]](#footnote-805)

به علاوه، همین چند نفر چگونه بودند؟ آنان را از زبان جعفر بشناس. مسمع روایت کرده كه از ابوعبدالله شنيد که می‌گفت: «لعنت خدا بر بريد و زراره».[[806]](#footnote-806)

درباره‌ی ابوبصیر گفته اند: سگها در صورت ابوبصیر بول می‌کرد.[[807]](#footnote-807)

جعفر بن باقر به طور بارزتری از شيعيان خود مي‌نالد و خطاب به آنان مي‌گويد: «اما قسم به خدا، اگر از ميان شما سه مؤمن را می‌یافتم كه حديث مرا پنهان می‌كنند، حلال نمي‌‌‌‌دانستم که یک حدیث را از آنان کتمان بکنم».[[808]](#footnote-808)

به همين دليل يكي از مريدانش، عبدالله بن يعفور مي‌گويد: «به ابوعبدالله گفتم: من با مردم معاشرت مي‌كنم و از سخنان آنها تعجب مي‌‌‌‌‌كنم كه از شما تبعيت نمي‌‌‌‌كنند و از فلاني و فلاني تبعيت مي‌كنند و به آنها وفادار و صادق هستند. اما اقوامي از شما تبعيت مي‌‌كنند كه امانت و وفا و صدق ندارند».[[809]](#footnote-809)

بالاتر از آن، جعفر نسبت به همه‌ی شیعیانش شک می‌‌‌‌کرد. به همین خاطر جز با فتواهای مختلف، به آنان فتوا نمی‌داد تا از فتواهایش سوءاستفاده نکنند. همان طور که قبلاً بیان شد.

او بسیار می‌گفت:

«هيچ كس را نيافتم كه وصيتم را قبول كند و مطيع امر من باشد، بجز عبدالله بن يعفور».[[810]](#footnote-810)

بار دیگر شيعيان را مخاطب قرار داده و مي‌گويد:

«شما را چه شده كه مردم را بر من مي‌شورانيد؟ قسم به خدا، كسي را نيافتم كه از من اطاعت كند و سخن مرا گوش دهد بجز عبدالله بن يعفور. من به او امر کردم و به او وصیت کردم، وی از دستورم تبعیت کرد و به وصیتم عمل کرد».[[811]](#footnote-811)

پسرش، موسي آنها را با وصفي جامع و مانع توصيف مي‌كند. سخن را با همين مطلب خاتمه مي‌دهيم. او می‌گوید:

«اگر شيعيانم را جدا كنم، از آنها کسی جز مدّاحان نمي‌بينم و اگر آنها را بيازمايم، مرتداني بيش نيستند و اگر آنها را خالص گردانم، از هزار نفر يكي باقي مي‌ماند و اگر آنها را غربال كنم، كسي از آنها باقي نمي‌ماند. آنها مدام بر تختها نشسته و مي‌گويند: ما شيعه‌ی علي هستيم».[[812]](#footnote-812)

اینها اهل بيت عليس بودند و این هم سخنان و آرای ايشان درباره‌ی كساني بود كه ادعا می‌کنند شيعیان و پیروان و دوستداران آنان هستند ولی اهل بيت این چنین بر آنها نفرين و لعن مي‌فرستند و حقيقت آنها را به مردم نشان مي‌‌‌‌دهند و آنچه در سينه دارند، ابراز مي‌كنند. لعن و نفرین آنها و برائت از اين شيعيان بسيار بيشتر از اینها است اما ما به اين مقدار كفايت كرديم؛ چون براي كسي كه بصيرت داشته باشد، كافي است؛ همچنان كه ما حقيقت شيعه‏ی اهل بيت علي و اهل بيت پیامبر را از كتاب‌هاي خودشان ابراز كرديم، باشد كه عاقلان تدبر كنند؟

در اين سخنان بهره و عبرتی است براي كسي كه قلبي سالم يا گوشي شنوا داشته باشد. از خداوند مي‌خواهم كه حق را به صورت حق به ما بنماياند و سعادت پيروي از آن را به ما عطا كند و باطل را به صورت باطل به ما بنماياند و دوري از آن را روزی ما كند و اوست كه هدايتگر به راه راست است و بر او توكل مي‌‌‌‌كنيم و به سوي او باز مي‌گرديم.

## مصادر و منابع کتاب

قرآن الكريم

منابع شيعه/ روافض:

1. نهج البلاغة با تحقيق صبحي صالح.
2. نهج البلاغة با تحقيق محمد عبده.
3. شرح نهج البلاغة: ابن أبي‌الحديد.
4. شرح نهج البلاغة: ابن الميثم.
5. شرح نهج البلاغة: دنبلي.
6. شرح نهج البلاغة: علي النقي.
7. شرح نهج البلاغة: كاشاني.
8. الصحيفة الكاملة: زين العابدين.
9. تفسير العياشي.
10. تفسير العسكري.
11. تفسير القمي.
12. تفسير فرات الكوفي.
13. مجمع البيان: طبرسي.
14. تفسير الصافي: فيض كاشاني.
15. تفسير البرهان: بحراني.
16. تفسير نور الثقلين للحويزي.
17. تفسير منهج الصادقين لفتح الله الكاشاني.
18. تفسير الميزان للطباطبائي.
19. تفسير الكاشف للمغنية.
20. تفسير البصائر لرستكار.
21. متشابه القرآن ومختلفه لابن شهر آشوب.
22. الكافي للكليني.
23. الاستبصار للطوسي.
24. التهذيب للطوسي.
25. من لا يحضره الفقيه لابن بابويه القمي.
26. الشافي للشريف المرتضى.
27. تلخيص الشافي للطوسي.
28. مرآة العقول للمجلسي.
29. الصافي للقزويني في شرح أصول الكافي.
30. قرب الإسناد للحميري القمي.
31. الشعثيات للأشعث الكوفي.
32. الأمالي لابن بابويه القمي.
33. معاني الأخبار لابن بابويه القمي.
34. عيون أخبار الرضا لابن بابويه القمي.
35. علل الشرائع لابن بابويه القمي.
36. الأمالي للطوسي.
37. بحار الأنوار للمجلسي.
38. وسائل الشيعة للحر العاملي.
39. الفصول المهمة للحر العاملي.
40. المحاسن للبرقي.
41. كتاب الخصال لابن بابويه القمي.
42. الغارات للثقفي.
43. كتاب سليم بن قيس العامري.
44. الاحتجاج للطبرسي.
45. كتاب الغيبة للطوسي.
46. كتاب التوحيد لابن بابويه.
47. كتاب كمال الدين والنعمة.
48. الاعتقادات لابن بابويه.
49. حديقة الشيعة للمقدس الأردبيلي.
50. تنزيه الأنبياء للمرتضى.
51. كتاب الخرائج والجرائح للراوندي.
52. الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف لابن طاؤس.
53. روضة الواعظين للفتال النيسابوري.
54. الأنوار النعمانية للجزائري.
55. قصص الأنبياء للراوندي.
56. الصراط المستقيم للنباتي.
57. المراجعات لشرف الدين الموسوي.
58. قصص الأنبياء للجزائري.
59. إحقاق الحق للشوشتري.
60. مصائب النواصب للشوشتري.
61. حياة القلوب للمجلسي.
62. حق اليقين للمجلسي.
63. مجالس المؤمنين للشوشتري.
64. أجمع الفضائح للملا كاظم.
65. رياحين الشريعة للمحلاتي.
66. نجم الثاقب للنوري الطبرسي.
67. معراج السعادة للتراقي.
68. حق اليقين في معرفة أصول الدين لعبد الله الشبر.
69. أسرار الشهادة للدريندي.
70. إثبات الهداة للحر العاملي.
71. عين الحياة للمجلسي.
72. المناقب للخوارزمي.
73. منار الهدى لعلي البحراني.
74. ذرائع البيان للنجفي.
75. حلية المتقين للمجلسي.
76. كتاب المناقب لابن شهر آشوب.
77. المجالس السنية لمحسن الأمين.
78. الإيقان للحلي.
79. كتاب الخلاف للطوسي.
80. تبصرة المعلمين لابن المطهر الحلي.
81. شرائع الإسلام للحلي.
82. مسالك الإفهام شرح شرائع الإسلام للعاملي.
83. علل الشرائع للصدوق.
84. معالم الأصول لجمال الدين.
85. فقه الشيعة للقزويني.
86. منهاج الكرامة للحلي.
87. تحرير الوسيلة للخميني.
88. الإمام الصادق والمذاهب الأربعة لأسد حيدر.
89. أدوار علم الفقه لآل كاشف الغطاء.
90. أصل الشيعة وأصولها لآل كاشف الغطاء.
91. الشيعة في عقائدهم وأحكامهم للقزويني.
92. رجال الكشي.
93. رجال النجاشي.
94. فرق الشيعة للنوبختي.
95. الفهرست للنجاشي.
96. الفهرست لابن النديم.
97. الخلاصة للحلي.
98. تنقيح المقال للمامقاني.
99. روضات الجنات للخوانساري.
100. مستدرك الوسائل.
101. نهاية الدراية.
102. الكنى والألقاب للعباسي القمي.
103. تتمة المنتهى للعباسي القمي.
104. تحفة الأحباب.
105. نقد الرجال للتفرشي.
106. الذريعة إلى تصانيف الشيعة لآقا بزرك الطهراني.
107. أعيان الشيعة لمحسن الأمين.
108. كتاب الشيعة والسنة في الميزان.
109. تأسيس الشيعة لعلوم الإسلام للسيد حسن الصدر.
110. الفوائد الرضوية للقمي.
111. رياض العلماء.
112. أمل الآمل.
113. نقد الرجال.
114. معالم العلماء.
115. معاشر الأصول.
116. معجم المؤلفين للكهالة.
117. مروج الذهب للمسعودي.
118. تاريخ اليعقوبي.
119. الإرشاد للمفيد.
120. إعلام الورى للطبرسي.
121. الفصول المهمة في معرفة الأئمة لابن الصباغ.
122. كشف الغمة للأربلي.
123. مقاتل الطالبيين للأصفهاني.
124. الأخبار الطوال للدينوري.
125. ناسخ التواريخ للمرزا تقي.
126. منتهى الآمال للعباسي القمي.
127. دائرة المعارف الشيعية لحسن الأمين.
128. حملة حيدري للمرزه بازل.
129. التنبيه والأشراف للمسعودي.
130. تاريخ طراز مذهب مظفري.
131. كتاب صفين لابن مزاحم.
132. عيون الأخبار وفنون الآثار للقرشي.
133. جلاء العيون للمجلسي.
134. الغدير للأميني.
135. صلح الحسن لآل ياسين.
136. فضائل أمير المؤمنين لمحمد حسن المظفر.
137. أمير المؤمنين لمحمد جواد الثرى.
138. ذخائر العقبى.
139. عمدة الطالب في أنساب آل أبي‌طالب.
140. دلائل الصدق للمظفر.
141. الشيعة في الميزان للمغنية.
142. الشيعة بين الحقائق والأوهام لمحسن الأمين.

منابع اهل سنت و جماعت:

1. صحيح البخاري.
2. صحيح مسلم.
3. الموطأ للإمام مالك.
4. سنن أبي‌داود.
5. سنن الترمذي.
6. سنن النسائي.
7. سنن ابن ماجه.
8. السنن الكبرى للبيهقي.
9. سنن سعيد بن منصور.
10. مسند أحمد بن حنبل.
11. مسند أبي‌داود الطيالسي.
12. مسند أبي‌عوانة.
13. مسند الحميدي.
14. المستدرك للحاكم.
15. مصنف ابن أبي شيبة.
16. المصنف لعبد الرزاق.
17. مجمع الزوائد للهيثمي.
18. موارد الظمآن للهيثمي.
19. جامع الأصول في أحاديث الرسول.
20. مشكاة المصابيح.
21. التفسير الكبير للرازي.
22. تفسير ابن جرير الطبري.
23. تفسير ابن كثير.
24. جامع البيان للقرطبي.
25. المدارك للنسفي.
26. المعالم للخازن.
27. تفسير أبي‌السعود.
28. الكشاف للزمخشري.
29. فتح القدير للشوكاني.
30. أضواء البيان للشنقيطي.
31. التاريخ الكبير للبخاري.
32. التاريخ الصغير.
33. كتاب الكنى والأسماء للدولابي.
34. كتاب الجرح والتعديل للرازي.
35. كتاب الضعفاء والمتروكين للنسائي.
36. كتاب المجروحين لابن حبان.
37. تاريخ بغداد للخطيب.
38. تذكرة الحفاظ للذهبي.
39. ميزان الإعتدال.
40. سير أعلام النبلاء.
41. تهذيب التهذيب.
42. لسان الميزان.
43. تقريب التهذيب.
44. خلاصة تهذيب الكمال.
45. الإكمال لابن ماكولا.
46. السيرة لابن هشام.
47. الطبقات لابن سعد.
48. الاستيعاب لابن عبد البر.
49. تاريخ ابن عساكر.
50. أسد الغابة لابن الأثير.
51. الإصابة لابن حجر.
52. كتاب دول الإسلام للذهبي.
53. البداية والنهاية لابن كثير.
54. الكامل لابن الأثير.
55. تاريخ الأمم والملوك.
56. تاريخ ابن خلدون.
57. النجوم الزاهرة.
58. تاريخ الخلفاء للسيوطي.
59. تاريخ خليفة بن خياط.
60. الرياض النضرة.
61. فتوح البلدان للبلاذري.
62. سيرة عمر س.
63. دائرة المعارف الإسلامية أردو.
64. نسب قريش لمصعب الزبيري.
65. كتاب المحبر للبغدادي.
66. أنساب الأشراف.
67. جمهرة الأنساب لابن حزم.
68. المعارف للدينوري.
69. الإسعاف في أحكام الأوقاف للطرابلسي.
70. كتاب الأموال لأبي عبيد بن سلام.
71. كتاب الآثار.
72. كتاب الخراج لابن آدم.
73. كتاب الخراج لأبي يوسف.
74. منهاج السنة لشیخ الإسلام ابن تيمية.
75. المنتقى للذهبي.
76. العواصم من القواصم لابن العربي.
77. تحفهء اثناعشرية للشاه عبد العزيز.
78. الشيعة والسنة للمؤلف.
79. إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء للشاه ولي الله.
80. الصواعق المحرقة لابن حجر المكي.
81. لسان العرب لابن منظور الأفريقي.
82. تاج العروس للزبيدي.
83. القاموس للفيروز آبادي.
84. الصحاح للجوهري.
85. معجم مقاييس اللغة لابن فارس.
86. المخصص لابن سيدة.
87. جمهرة اللغة لابن دريد.
88. أساس البلاغة للزمخشري.

1. - الشیعة والسنة فی المیزان، صفحه‌ی: 25و26 متعلق به صاحب لقب‌های س-خ. در صفحات بعدی گاهی از این کتاب سخن به میان می‌آید. [↑](#footnote-ref-1)
2. - خطبه‌ی شیخ، خطیب جمعه کاظمیه - بغداد. [↑](#footnote-ref-2)
3. - نگاه کنید به کتاب «الشیعة و السنة فی المیزان» ص145و146. [↑](#footnote-ref-3)
4. - و کتاب‌های دیگری که رد کرده ای با این کتاب فرقی ندارد. [↑](#footnote-ref-4)
5. - مثل آنچه در کشورهای عربی چاپ شده است. [↑](#footnote-ref-5)
6. - آري، اعتقادات واقعی اما اعتقاداتي كه بعضي از آنان در مقابل اهل سنت اظهارش مي‌دارند از جمله: انكار تحريف قرآن و ... که از روی تقیه اظهار می‌دارند، هدفي جز فريب اهل سنت ندارند. [↑](#footnote-ref-6)
7. - نمي‌دانم كه اين اهل چرا فقط از ميان دامادهاي پيامبر ع به علي س تخصيص داده شده و به ساير دامادهاي پیامبرع از جمله: عثمان س، شوهر دختر پيامبر و ابوالعاص بن ربيع، پدر امامه و همسر زينب دختر پيامبرع تعلق نمی‌گیرد. اگر بگوئيم به خاطر اینکه علی پسر عموي پيامبر ع می‌باشد، خوب چرا فقط علی اهل بیت است، چرا برادران وي جعفر و عقيل اهل بیت به حساب نمی‌آیند؟ آيا كسي پاسخگو هست؟ [↑](#footnote-ref-7)
8. - القاموس، مصر، بابی حلبی،1952م، ج3، ص32. [↑](#footnote-ref-8)
9. - زبیدی، تاج العروس. [↑](#footnote-ref-9)
10. - ابن منظور افریقی، لسان العرب، بیروت، ج11، ص30- 28. [↑](#footnote-ref-10)
11. - جوهری، الصحاح، دارالکتاب العربی، مصر، ج4، ص1629. [↑](#footnote-ref-11)
12. - أساس البلاغة، مصر، 1953 م، ص11. [↑](#footnote-ref-12)
13. - ابوالحسین احمد بن فارس زکریا، مقاییس اللغة، بیروت، ج1، ص150. [↑](#footnote-ref-13)
14. - المفردات فی غرائب القرآن، کراچی (پاکستان)، ص28. [↑](#footnote-ref-14)
15. - راغب اصفهانی، مفردات، ص29 و 30. [↑](#footnote-ref-15)
16. - الشیعة فی المیزان، بیروت، دار الشروق، ص447. [↑](#footnote-ref-16)
17. - او ابوعلي فضل بن حسن، طبرسي از بزرگان علمای شيعه در قرن ششم است. [↑](#footnote-ref-17)
18. - بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج3، ص180. [↑](#footnote-ref-18)
19. - او ملا فتح الله کاشانی از دانشمندان متعصب شیعه است و کتابش را فقط در رد کتاب «منهج الصادقين في إلزام المخالفين» نوشته است. [↑](#footnote-ref-19)
20. - تهران، ج4، ص493 . [↑](#footnote-ref-20)
21. - تفسیر مجمع البیان (سوره‌ی نمل)، ج4، ص211 . [↑](#footnote-ref-21)
22. - همان (سوره‌ی قصص)، ج4، ص250. [↑](#footnote-ref-22)
23. - ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی، پیشوا و قدیمی ترین مفسران شیعه و از بزرگان شیعه در قرن سوم هجری می‌باشد. [↑](#footnote-ref-23)
24. - نجف، 1386 هـ ، ص139. [↑](#footnote-ref-24)
25. - عبدالله علی بن جمعه از شیعیان متعصب است که به سال 1112 هجری وفات یافت. [↑](#footnote-ref-25)
26. - قم، ج2، ص126. [↑](#footnote-ref-26)
27. - سوره‌ی قصص، ج7، ص95. [↑](#footnote-ref-27)
28. - نگاه کنید به دائرة المعارف الإسلامیة، اردو، مقالۀ المستشرق،A.S.THRITION ، لاهور - پاکستان، ج3، ص576. [↑](#footnote-ref-28)
29. - شوکانی، تفسیر فتح القدیر، مصر، چ مصطفی البابی الحلبی،1349هـ ،ج4، ص270. [↑](#footnote-ref-29)
30. - بخاری، التفسیر. [↑](#footnote-ref-30)
31. - زبیدی، تاج العروس،‌‌ ج5، ص405. [↑](#footnote-ref-31)
32. - لسان العرب، ج8، ص188 . [↑](#footnote-ref-32)
33. - ابومحمد حسن بن موسي نوبختي از علماي بزرگ شيعه و مورد اعتماد آنهاست که در قرن سوم هجري می‌زیست. [↑](#footnote-ref-33)
34. - حسن بن موسی نوبختی، حیدریه،1959م، ص39-42 (به طور خلاصه). [↑](#footnote-ref-34)
35. - فرق الشيعة، اثر ابومحمد حسن بن موسى نوبختي (ص39 إلى 42) با اختصار، چاپ مطبعة الحيدرية 1959م. [↑](#footnote-ref-35)
36. - أعیان الشیعه، بیروت،1960م، ج1، ص11. [↑](#footnote-ref-36)
37. - أعیان الشیعه، به نقل از غایة الاختصار فی اخبار البیوتات العلیة المحفوظة من الغبار، صفحۀ 13-14. [↑](#footnote-ref-37)
38. - سید امیر محمد کاظمی قزوینی، الشیعة فی عقایدهم وأحکامهم، کویت ،ص16. [↑](#footnote-ref-38)
39. - الشیعة فی المیزان، ص17و19 . [↑](#footnote-ref-39)
40. - اين قول، با آنچه سيد محسن امين از ازهري نقل كرده بود، در تناقض است؛ آنجا كه مي‌گفت: شيعه دوستداران و پيروان عترت پيامبرع هستند. جاي بسي تعجب است كه چنين سخنان متضاد و متناقض از معناي شيعه در كتاب‌هاي خودشان يافت مي‌شود و هيچ كدام از اين نويسندگان به صراحت و آشكارا معناي تشيع را به طور جامع و مانع بيان نكرده اند. مگر نه اين كه همگي آنها در هر زمينه‌اي گيج و سرگردان اند و اگر اين امر ما را از موضوع دور نمی‌كرد، مطالب عجيبي را درباره‌ی امور متناقض ميان خود شیعیان بيان می‌کردیم. [↑](#footnote-ref-40)
41. - أصل الشیعة وأصولها، بیروت ،1960م . [↑](#footnote-ref-41)
42. - الكافي، ‌الكليني، از مهمترين منابع حديثي شيعه و يكي از صحاح چهارگانه آنهاست كه ارزش آن نزد روافض در حد صحيح بخاري در ميان اهل سنت می‌‌باشد. [↑](#footnote-ref-42)
43. - ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی، الروضة من الکافی (وصیت پیامبر به امیر المؤمنین)، تهران، دار الکتب اسلامیة، ج8، ص80. [↑](#footnote-ref-43)
44. - الأصول من الکافی (کتاب الحجة)، ج1، ص188. [↑](#footnote-ref-44)
45. - همان، ص194. [↑](#footnote-ref-45)
46. - منتهی الآمال، ص298. الصافی، ج1، ص4. مستدرک الوسایل، ج3، ص532و533. نهایة الدرایة، ص219. روضات الجنات، ص553 (به نقل از معاشر الاصول، ص31). [↑](#footnote-ref-46)
47. - الأصول من الکافی (کتاب الحجة، باب معرفة الإمام والرد علیه)، ج1، ص180. [↑](#footnote-ref-47)
48. - خمینی، ولایت فقیه در خصوص حکومت اسلامی (باب ولایت تکوینی از اصل فارسی)، تهران، ص58. [↑](#footnote-ref-48)
49. - من لا یحضره الفقیه (باب النوادر فی احوال الانبیاء والأوصیاء فی الولادة )، ج4، ص414و415. [↑](#footnote-ref-49)
50. - اصول کافی (کتاب الحجة)، ج1، ص175 و مثل آن را از پدرش نقل کرده است. [↑](#footnote-ref-50)
51. - محمد بن الحسن المشغری، عاملی، متولد 1032هـ در روستاي مشغر از روستاهاي جبل عامل به دنيا آمد. او از جمله بزرگترين علماي شيعه محسوب شده كه كتابهاي متعددی تأليف كرده است؛ از جمله‌ی آنها، كتاب «وسائل الشيعة إلي تحصيل مسايل الشريعة» است كه احاديث شيعه در احكام شرعي را در هفتاد كتاب جمع آوري كرده است. او در رمضان سال 1104 در خراسان از دنيا رفت). [↑](#footnote-ref-51)
52. - حر عاملی، الفصول المهمة، ص152. [↑](#footnote-ref-52)
53. - الأصول من الکافی، ج1، ص196و197. [↑](#footnote-ref-53)
54. - سید طیب موسوی جزایری شیعی، تفسیر قمی، ص15. [↑](#footnote-ref-54)
55. - تفسیر قمی، نجف، 1386 هـ ، ج1، ص106. [↑](#footnote-ref-55)
56. - ابوالنضر محمد بن مسعود عياشي سلمي سمرقندي، معروف به عياشي از علماي بزرگ شيعه كه در اواخر قرن سوم هجري زيسته است. نجاشي درباره اش گفته است: او راستگو و مورد اطمينان بود و يكي از چشمه‌هاي بزرگ شيعه مي‌باشد. (رجال النجاشي ص247، چاپ قم، إيران). ابن نديم گفته است: او از فقهاي شيعه‌ی اماميه و يگانه‌ی روزگار خود بود. (أعيان الشيعة ج1 ص57). تفسير وي طبق اخبار و روايت‌هاي اهل بيت و ارتباط و شأن نزول آنها با اهل بيت، تا حدودي شبيه تفسير علي بن ابراهيم است. (روضات الجنات ج6 ص119). مفسران و عالمان تفسیر از هزار سال قبل تا به امروز-که نزدیک یازده قرن است- این تفسیر را بدون ايراد و اغماض پذيرفته اند. (مقدمة التفسير، اثر محمد حسين طباطبائي). [↑](#footnote-ref-56)
57. - تفسیر عیاشی، ج1، ص181. البرهان، ج1، ص295. الصافی، ج1، ص274. [↑](#footnote-ref-57)
58. - نگاه کنید به کتاب الشیعة و السنة، چاپ ادارۀ ترجمان السنة، لاهور، ص65 إلی 76. [↑](#footnote-ref-58)
59. - نهج البلاغه، بیروت، دارالکتاب، 1387هـ، ص134،‌‌ به تحقيق صبحي صالح. همين مطلب نيز، در الإرشاد، ص126 آمده است. [↑](#footnote-ref-59)
60. - نهج البلاغة (به تحقيق صبحي صالح) ص91، 92 چاپ بيروت. [↑](#footnote-ref-60)
61. - نهج البلاغه (به تحقیق صبحی صالح)، ص177 و 178. [↑](#footnote-ref-61)
62. - نهج البلاغه (به تحقیق صبحی صالح)، ص383. [↑](#footnote-ref-62)
63. - همان. [↑](#footnote-ref-63)
64. - همان. [↑](#footnote-ref-64)
65. - همان، ص557. [↑](#footnote-ref-65)
66. - الغارات، ج2، ص479 و 480 . [↑](#footnote-ref-66)
67. - تفسير منهج الصادقين (ج4 ص240)، همچنین كشف الغمة. (ج1 ص224). [↑](#footnote-ref-67)
68. - همان. [↑](#footnote-ref-68)
69. - ملا باقر بن محمد تقي مجلسي، در سال 1037هـ متولد شد و در سال 1110هـ درگذشت. او از سر سخت ترين دشمنان اهل اسلام بود و از ميان متأخرين شيعه كسي مانند او بد زبان و بد دهن نبود. هيچ يك از سخنان وي بدون فحش و ناسزا نبود. او را «آخرين مجتهد» و «امام امامان متأخر» ناميده اند. قمي مي‌گويد: عنوان شيخ الاسلام و المسلمين و مروج مذهب و دين، ‌امام علامه محقق و مدقق بر او اطلاق شد. كسي مثل او شيخ راسخ و با اراده‌اي در ترويج مذهب و اعلاي كلمه‌ی حق و شكستن حمله‌ی بدعتگران و نابود كردن خرافات ملحدان و احياي سنتهاي دين مبين و نشر آثار ائمه‌ی مسلمانان نبود كه از طرق مختلف و ثابت به آن مي پرداخت. (الكني و الألقاب، ج3 ،ص121). خوانساري مي‌گويد: اين شيخ (مجلسي) در زمان خود، امام علم الحديث و ساير علوم بود. شيخ الاسلام مجلسي در پايتخت (اصفهان) رئيس ديني و دنيوي و امام جمعه و جماعات بود. مجلسی تأليفات متعددی از جمله: كتاب «بحار الأنوار» دارد كه تمامي علوم را در آن جمع كرده است. اين كتاب چندين جلد است. همچنین او كتاب‌هاي فراواني به زبان عربي و فارسي تأليف كرده است. (روضات الجنات، ج2، ص78 و ما بعد). [↑](#footnote-ref-69)
70. - مجلسی، حیاة القلوب، ج2، ص621 . [↑](#footnote-ref-70)
71. - نهج البلاغه، بیروت ،ج3 ،ص7، به تحقيق محمد عبده و ص367 تحقيق صبحي صالح. [↑](#footnote-ref-71)
72. - اشكال از اين جا پيدا شد كه امامت و خلافت در اسلام با شوري و انتخاب است نه با تعيين و وصيت و نص. همچنان كه شيعه بر خلاف نصوص ائمه و معصومين خود مي‌ پندارند. [↑](#footnote-ref-72)
73. - زین العابدین، صحیفۀ کاملة، هند، طبع کلکته، 1248هـ، ص13. [↑](#footnote-ref-73)
74. - تفسیر حسن عسکری، هند، ص65. البرهان، ج3، ص228. [↑](#footnote-ref-74)
75. - همان، ص196. [↑](#footnote-ref-75)
76. - قابل توجه است كه اين حديث از روايتهاي خود شيعه ذكر شده است، پس روايت از خود آنها است و حجت علیه خودشان مي‌باشد. [↑](#footnote-ref-76)
77. - متن آنچه از رضا نقل شده از كتاب «عيون اخبار الرضا» از ابن بابويه قمي ملقب به صدوق، ج 2/87 می‌باشد. [↑](#footnote-ref-77)
78. - مروج الذهب، بیروت، دارالاندلس، ج3، ص52 و 53. [↑](#footnote-ref-78)
79. - بحراني،‌ هاشم بن سليمان بن اسماعيل در يكي از روستاها به نام «توبلي» در نيمه‌ی دوم قرن يازدهم متولد شد و در سال 1107هـ درگذشت. خوانساري مي‌گويد: او فاضل و عالم ماهر و فقيه آگاه به تفسير و عربي و علم الرجال بود. او محدث فاضلي بود كه احاديث را دنبال مي‌كرد و در اين مسأْله جز شيخ مجلسي كسي بر او مقدم نبود. از جمله تأليفات وي «البرهان في تفسير القرآن» است. (روضات الجنات، ج 8،ص181؛ ‌اعيان الشيعة). [↑](#footnote-ref-79)
80. - تفسیر العیاشی، ج1، ص109. البرهان، ج1، ص215. [↑](#footnote-ref-80)
81. - قمی، الخصال، تهران، الصدوق، ص640. [↑](#footnote-ref-81)
82. - ابن بابویه قمی، عیون اخبار الرضا، ج1، ص115. [↑](#footnote-ref-82)
83. - ابوجعفر محمد بن علي بن حسن بن بابويه قمي ملقب به صدوق، متولد اوايل قرن چهارم هجري بود كه در سال 381 هجري درگذشت. او در قم به دنيا آمد و در ري به خاك سپرده شد. وی از بزرگان شيعه و محدثان آنها بود. كتاب «مَن لا يحضره الفقيه» او يكي از كتاب‌هاي چهارگانه‌ی شيعه است كه از جمله مهمترين و صحيح‌ترين كتاب‌هاي شیعه در حديث می‌باشد. همچنين او تأليفات زيادي دارد كه غالباً درباره‌ی مذهب شيعه نگاشته شده اند. شيعيان درباره‌اش مي‌گويند: از ميان علماي قم تا به حال كسي مانند او با علم و دانش زياد و حفظ احاديث ديده نشده است. (اعيان الشيعة، ج 1، ص104 و الخلاصة، ‌حلي).

    مجلسي درباره اش مي‌گويد: تمامي اصحاب او را ثقه دانسته اند؛ چون به صحت تمامي اخبار و احاديث آمده در كتابش حكم كردند؛ يعني، هر آنچه از وي روايت شده است، بدون تأمل پذيرفتني است، بلکه او ركني از اركان دين مي‌باشد. (به نقل از خوانساري 2/132). [↑](#footnote-ref-83)
84. - ابن بابویه، الخصال ،ج2 ،ص342 . [↑](#footnote-ref-84)
85. - ابوالعباس عبدالله بن جعفر بن حسن حميري قمي، شيخ قمي‌ها و برجسته‌ترين آنها و ثقه و مورد اعتماد اصحاب محمد عسكري ؛ بود. وی در سال دويست و نود و اندي به كوفه رفت و اهل كوفه از وي کسب علم نمودند. حمیری قمی كتاب‌هاي زيادي را تأليف كرده است؛ از آن جمله می‌توان كتاب «قرب الأسناد» ر ا نام برد. (الكني والألقاب 2/177).

    او يكي از اساتيد كليني بوده كه کلینی در كتاب الكافي، احاديث زيادي را از وی روايت كرده است. او مكاتباتي با ابوالحسن داشته است. همچنين با ابو محمد – از امامان مزعوم شيعه – مكاتبه داشته است. (مقدمة قرب الاسناد ص2). [↑](#footnote-ref-85)
86. - قرب الاسناد، تهران، ص31 . [↑](#footnote-ref-86)
87. - سليم بن قيس عامري، بیروت، دارالفنون، ص92. از جمله عجايب اين است كه فرزندان يهوديان گناهكار امثال اين كتاب هاي خبيث را كه پر از عيب و ناسزا به صحابه و بهترين امت است، تأليف كرده اند. آن وقت از نوشتن كتاب‌هايی امثال «الشيعة و السنة» که مؤلف براي روشن شدن مذهبشان و اظهار آنچه درباره‌ی امت نيكوكار پيشين در سينه پنهان كرده اند، نوشته است، ايراد مي‌گيرند و مي‌گويند: نوشتن چنين كتاب هايي و چاپ و انتشار آنها، شايسته نیست. مسلمانان بيشتر به اتحاد و یکپارچگی نياز دارند. ما نمي‌دانيم كه چه اتحاد و وفاقي مدّ نظر آنها است؟ آنچه ما انجام مي‌دهيم بر اساس رأي و نظر همگان است که شيعيان ديروز انجام دادند و امروز نيز، انجام مي‌دهند؛ پس از چه چيزي مي‌ترسيد؟

    ما نمي‌دانيم بعضي از كساني كه خود را گشاده‌رو و گشاده قلب و دوستدار تقريب و اتحاد با اهل سنت، می‌دانند،‌ ابله هستند يا انسان‌هاي هوشمند. آنها چگونه به ما اعتراض مي‌كنند كه ما برای احقاق حق و ابطال باطل اقدام نمی‌کنیم! ما از قومي دفاع می‌كنيم که اگر نبودند، گاو پرست یا ستاره پرست یا بت پرست بودیم يا لات و منات و عزي يا سنگ و درخت را پرستش مي‌كردیم. کسانی که اگر پرچم اسلام را بر نمی‌افراشتند و پرچم توحيد را حمل نمي‌كردند، ما پروردگار خود و پیامبر و رهبر خود،‌ حضرت محمد ع را نمي‌شناختيم و نمي‌دانستيم كه خداوند متعال چه پیامی را برای دوست و بنده‌ی خود فرستاده و پيامبر ع چه سنن و حكمت‌هايي را براي ما به جاي گذاشته است و قرآني را كه نور و هدايت و رحمت است، نمي‌شناختيم.

    آري، اين سخن آرامش اين مدعیان تقریب را به هم مي‌زند. و آنها از كتاب سليم بن قيس عامري بدشان نمی‌آید كه در آن جعفرشان - آري، جعفرشان، نه جعفري كه ما مي‌شناسيم و سراغ داریم- مي‌گويد: هر کس از شيعيان و دوستداران ما، كتاب سليم بن قيس عامري را نداشته باشد، هیچ یک از سنت و کردار و گفتار ما را ندارد؛ چون این کتاب سری از اسرار محمد ع می‌باشد. این كتابي است كه هيچ صفحه‌ای از صفحات و ورقه‌ای از ورقه‌های آن، نمی‌بینیم مگر اینکه پر از بدترين ناسزاها و كثيف‌ترين فحشها مي‌باشد. كتاب سليم و امثال این کتاب در ميان شيعيان بيشمار است. إنا لله و إنا اليه راجعون. به اين قوم بي‌غيرت و فاقد جوانمردي مي‌گوييم: تنورهاي گداخته و وسيع شما فراهم شده است. ما هيچ گاه چنين چيزي را تحمل نکرده و هرگز نخواهیم کرد. و به امید خدا تا زماني كه خون در رگهاي ما و روح در كالبد ما و زبان در کام داریم، ‌ساكت نشده و هرگز نخواهیم شد. [↑](#footnote-ref-87)
88. - الروضة من الکافی، ج8 ،ص245. [↑](#footnote-ref-88)
89. - مجلسی، حیاة القلوب، ج2، ص640. [↑](#footnote-ref-89)
90. - الروضة من الکافی، ج2، ص296 . [↑](#footnote-ref-90)
91. - به اين كينه بنگريد كه چگونه ريشه دوانده و به اين بغض و حسدي بنگرید كه چگونه به امت عرب زبان دارند؛ امتی كه رسالت اسلامي را در دوران نخستينش عهده دار شدند و آن را حمل كردند و به تمام جهانيان رسانيدند. [↑](#footnote-ref-91)
92. - علی و اهل بیت که بر اسلام ثابت قدم ماندند، را نیز از دایره‌ی اسلام خارج کرده اند؛ چون فقط از سلمان نام برده اند که بر اسلامش ثابت قدم مانده است. [↑](#footnote-ref-92)
93. - كتاب الشيعة و السنة في الميزان، ص20-21، ‌مؤلف مجهول معروف به س- خ چاپ بيروت؛‌ يعني، كتابي كه مؤلف مجهول آن سعي كرده كه در ردّ كتاب «الشيعة و السنة» ما بنویسد؛ به گونه‌اي كه نتوانسته در تمام آن كتاب يك عبارت غلط يا منبع غلط يا يك مسأله‌ی غلط يا يك نتيجه‌ی غلط پيدا كند. حمد و سپاس براي خداوند است كه چنين توفيق و شرفي را جهت دفاع از حریم پیامبر ع و مقدسات اسلام و دوستداران ملت پاك، به من داده است. خدایا! هدايت را به ما عطا بفرما و ما را از زمره‌ی كساني قرار ده كه همه‌ی سخنان را درک می‌کنند و از بهترين آنها تبعيت مي‌كنند. **﴿** ﴾. [↑](#footnote-ref-93)
94. - علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، نجف ،1386هـ ، ج1، ص175 و 176. [↑](#footnote-ref-94)
95. - برای مطالعه‌ی بیشتر به کتاب «الشیعة و السنة» مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-95)
96. - يعني: مردم از هر طرف مانند گردباد، گرد وي جمع شدند (همچنان كه ابن ابي‌الحديد شارح نهج البلاغه مي‌گويد). [↑](#footnote-ref-96)
97. - الغارات، ج‌1، ص307، تحت عنوان نامه‌ی علي ؛ به اصحابش بعد از قتل محمد بن ابی‌بكر. [↑](#footnote-ref-97)
98. - الغارات، ج1، ص210، و همانند آن با اندكي اختلاف در شرح نهج البلاغه ابن ابي‌الحديد و ناسخ التواريخ، ج3، ص241، ايران و مجمع البحار،‌ مجلسي آمده است. [↑](#footnote-ref-98)
99. - میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ص400. [↑](#footnote-ref-99)
100. - ابن ابی‌الحدید الشیعی، شرح نهج البلاغه، ج1، ص332. [↑](#footnote-ref-100)
101. - عزالدين عبدالحميد بن ابي‌الحسن مدائني، صاحب شرح نهج البلاغه، و يكي از بزرگان فاضل و بزرگان نخبه و ماهر و پيرو آل بيت عصمت و طهارت. اين دلالت بر منزلت ديني وي و غلو در ولايت امير المؤمنين ؛ مي‌كند. شرح گرانقدر وي شامل مطالب ارزشمند و عجيب و حاوي تمامي رايحه‌هاي خوب مي‌باشد.

     وي در اوايل ذي الحجه سال 568هـ به دنيا آمد. از جمله تأليفات وي شرح نهج البلاغه در 20 جلد است كه آن را براي خزانه‌ی وزير مؤيد الدين محمد بن علقمي نوشت. هنگامي كه از تأليف آن فارغ شد آن را به دست برادر علقمي موفق الدين ابوالمعالي داد و او نيز، صد هزار دينار و يك خلعت (يك دست لباس هديه) و يك اسب به او داد. (روضات الجنات، ج5، ص21-20) وی در مدائن به دنيا آمد و بيشتر مردم مدائن، شيعه و افراطي بودند. او نيز مذهب آنان را قبول کرد و عقايد معروف به علويات سبع را در مذهب آنها به رشته‌ی نظم در آورد كه در آن غلوهاي بسياري درباره‌ی شيعه آمده است:

     |  |  |  |
     | --- | --- | --- |
     | **علم الغيوب إليه غير مدافــــع** |  | **والصبح أبيض مـسفر لا يدفع** |
     | **وإليه في يوم المعـــاد حسابـنا** |  | **وهو الملاذ لنا غـداً و المفـزع** |
     | **ورأيت دين الاعتـزال وإننـــي** |  | **أهوي لأجلك كـل من يتشيع** |
     | **ولقد علمت بأنه لابــــــد من** |  | **مهديكم وليومــــــه أتوقــع** |
     | **تحميه من جند الإلــــه كتائب** |  | **كاليم أقبل زاخراً‌ يتدفـــــــع** |
     | **تا الله لا أنسي حسين وشلـــوه** |  | **تحت السنابك بالعراء مــوزع** |
     | **لهفي علي تلك الدماء تراق في** |  | **أيدي أمية عنــــــوة وتضـيع** |
     | **يأبي ابوالعباس أحمـــــد إنـه** |  | **خير الوري من أن يطل ويمـنع** |
     | **فهو الولي لثأرها وهو الحـمول** |  | **لعبئها إذ كل عــــــود يـضلع** |
     | **والدهر طــوع و الشيبة غضـة** |  | **والسيف عضب و الفؤاد مشيـع** |

     «بدون ترديد علم غيب از آن اوست و سپيده صبح بردميده و آشكار است».

     «در روز رستاخيز حساب و كتاب ما با اوست و پشتيبان و پناهگاه ما در آن روز اوست».

     «دين وشيوه‌ی گوشه گيري را اختيار كردم و من به سبب حبّ تو هر شيعه‌ای را دوست دارم».

     « به يقين مي‌دانم كه مهدي شما حتماً مي‌آيد و من در انتظار آن روز هستم».

     «دسته‌هايي از لشكر خداوند از او پاسداري مي‌كنند به سان دريا كه خروشان و پرتوان روي مي‌آورد».

     «سوگند به خداوند كه هرگز حسين و پيكر تكه تكه شده‌ی او را در زير سم اسبان در آن دشت فراموش نمي‌كنم».

     «اي دريغا بر آن خونهايي كه به دست اميه به زور ريخته و تباه شد».

     «ابو العباس احمد كه از بهترين مردمان است، خودداري مي‌كند از اينكه نظاره‌گر باشد و باز دارد».

     «او انتقام گیرنده‌ی آن خونها و بر دوش كشنده‌ی آن بار است؛ زيرا هر چوبي خميده مي‌شود».

     «روزگار فرمان‌بردار است و جواني اندوه، شمشير بران است و دل سخت هوادار».

     سپس به بغداد پناه برد و چنان كه صاحب نسخه‌ی سحر مي‌گويد، در اکثر شرحش معتزله شد پس از آنكه يك شيعه‌ی افراطي باشد.» در سال 655هـ در بغداد درگذشت. آيت الله علامه حلي از پدرش و از او روایت مي‌كند. (الكني والألقاب، ج1، ص185). [↑](#footnote-ref-101)
102. - شرح ابن ابی‌الحدید، ج1، ص130. [↑](#footnote-ref-102)
103. - طوسی، تلخیص الشافی، نجف، ج2، ص372. [↑](#footnote-ref-103)
104. - علي بن حسين بن موسي مشهور به سيد مرتضي و ملقب به علم الهدي،‌ در سال 355 هجری متولد و در سال 436 هجری درگذشت. او يكي از اركان مذهب شيعه و بانيان آن محسوب مي‌شود. شيعه در مدح برادرش شريف رضي، صاحب نهج البلاغه مبالغه‌هاي زيادي كرده اند. خوانساري درباره‌ی او گفته است: شريف مرتضي در علم و فهم و كلام و شعر و وجاهت و كرامت يگانه عصر خود بوده است.اما تأليفات وي همگي ابداعی است كه در شعر و وجاهت و كرامت يگانه عصر خود و بی‌سابقه بوده است، مانند كتاب «الشافي» در امامت. گويم: همچنان كه از اسمش پيداست، شفا دهنده و كفايت كننده (كافي) است، (روضات الجنات، 4/295 و ما بعد).

     قمي گفته است: او بزرگ علماي امت و احياگر آثار ائمه است كه از دو جهت ارزشمند است: نخست تمام علوم را كه ديگران جمع آوري نكرده بودند، جمع‌آوري كرده و اين فضيلتي است كه تنها مختص اوست و همه چه مخالفان و چه موافقان بر آن اجماع دارند. او تأليفات مشهوري دارد؛ مانند الشافي درباره‌ی امامت كه كسي تا به حال مثل آن را چاپ نكرده است. آيت الله علامه مي‌گويد: اين كتاب براي اماميه كفايت مي‌كند و ركني از اركان تأليفات آنها محسوب مي‌شود. (الكني والألقاب 2/40-39). [↑](#footnote-ref-104)
105. - الشافی، نجف، ص171. [↑](#footnote-ref-105)
106. - تلخیص الشافی، ج2، ص428. [↑](#footnote-ref-106)
107. - طبرسی، الاحتجاج. [↑](#footnote-ref-107)
108. - نوبختی، فرق الشیعة، نجف،1951م، ص41. تفسیرقمی، نجف ،ج1، ص156 تحت آیه «ان الذین آمنوا ثم کفروا». [↑](#footnote-ref-108)
109. - کلینی، الروضة من الکافی، ج8 ، ص254. [↑](#footnote-ref-109)
110. - رجال الکشی (تحت عنوان عبدالله بن عباس)، کربلاء، ص55 . [↑](#footnote-ref-110)
111. - محمد بن محمد بن نعمان عكبري بغدادي، در سال 338 متولد و در سال 413 در بغداد درگذشت. سيد مرتضي بر او نماز خواند و او مشهور به مفيد شد. چون مهدي غائب اين لقب را به او داده بود. – چنان كه خود مي‌پندارند-. (معالم العلماء، ص101).

     او يكي از بزرگترين علماي شيعه و رئيس و استاد آنها بوده و تمامي متأخرين شيعه از وي بهره برده اند. فضل وي بيشتر از آن است كه مشهور به فقه و كلام و روايت باشد. مطمئن‌ترين و مورد اعتماد ترين و داناترين فرد زمان خود بوده است. رياست اماميه را در زمان خود به اتمام رسانيد. او نزديك دويست كتاب كوچك و بزرگ تأليف كرده است. (روضات الجنات 6/153).

     مي گويند: امام عصر (غائب وهمي) شيخ مفيد را در كتابش به برادر محكم و مولي رشيد خطاب كرده است. «اي مولي، مخلص در دوستي ما و اي ياريگر ما و منادي حق و دليل حق و عبد صالح و ياريگر حق و داعي حق،...». (مقدمة الإرشاد، ص4). [↑](#footnote-ref-111)
112. - الإرشاد ،ص14. [↑](#footnote-ref-112)
113. - ناسخ التواریخ (کتاب2)، تهران، ج5، ص143و144. [↑](#footnote-ref-113)
114. - عیون الاخبار، ج1، ص313. معانی الاخبار، ایران ، ص110. [↑](#footnote-ref-114)
115. - منتهی الآمال، ایران، ج2، ص212. [↑](#footnote-ref-115)
116. - اربلی، کشف الغمة، تبریز (ایران)، ج2، ص78 . [↑](#footnote-ref-116)
117. - اربلي بهاء الدين ابوالحسن علي بن حسين فخرالدين عيسي بن ابي‌الفتح اربلي، در اوايل قرن هفتم هجري در اربل نزديك موصل به دنيا آمد و در بغداد سال 693 درگذشت. قمي درباره اش مي‌گويد: اربلي يكي از علماي بزرگ اماميه بوده و عالم فاضل و شاعر و اديب و نويسنده و محدث آگاه و معتمد گران‌قدري بود. او صاحب فضایل و محاسن بود و صاحب كتاب «كشف الغمة في معرفة الأئمة» است. وی اشعار زيادي در مدح ائمه در كتاب كشف الغمة آورده و اين كتاب، ارزشمند و جامع تمام خوبي هاست. (الكني و الألقاب، ج2، ص15-14، قم، ايران).

     خوانساري درباره اش گفته است: او از محدثين بزرگ شيعه و علماي بزرگ سده‌ی هفتم هجری بوده است. همه‌ی اماميه اتفاق نظر دارند بر اين كه علي بن عيسي از بزرگان شیعه و از جمله علماي آنها بود كه هيچ غباري آن را غبار آلود نمي‌كند و او در نقل احاديث معتمد و مورد اعتماد بوده است. (روضات الجنات،‌4/342-341). [↑](#footnote-ref-117)
118. - کشف الغمة، ج2، ص147. [↑](#footnote-ref-118)
119. - البرهان، ج2، ص125. [↑](#footnote-ref-119)
120. - او ابو منصور احمد بن علي بن ابي‌طالب، اهل طبرستان است. ‌اين مرد از بارزترين پيروان متقدم ما بود و كتاب «الاحتجاج» از اوست كه كتابي معروف در ميان شيعه است. همچنين در كتاب «أمل الآمل» از او سخن به ميان آمده كه او عالم فاضل و محدث معتمد بود. كتاب «الاحتجاج» از آثار اوست. (روضات الجنات، 1/65). طبرسي شيخ عالم و فاضل كامل و فقيه و محدث بزرگ و معتمدي بود. (الكني و الألقاب، 2/404). [↑](#footnote-ref-120)
121. - طبرسی، الاحتجاج (تحت عنوان «احتجاج ابی‌جعفر بن علی الثانی» درباره‌ی انواع مختلف علوم دینی)، کربلاء، ص230. [↑](#footnote-ref-121)
122. - نور الله بن شرف الدين شوشتري از علماي بزرگ شيعه در هند كه در لاهور و در عهد جهانگير، يكي از سلاطين مغول،‌ قاضي بود. او محدث و متكلم و محقق فاضلي بود. كتاب‌هايي درباره‌ی مذهب شيعه و رد مخالفان نوشته است كه به تهمت رافضي بودن در دولت جهانگير در اكبر آباد – قرن يازدهم – كشته شد و عنوان شهيد ثالث بر او اطلاق شد. (روضات الجنات 8/160). [↑](#footnote-ref-122)
123. - شوشتری، احقاق الحق، مصر، ج1، ص16. [↑](#footnote-ref-123)
124. - الفروع من الکافی (کتاب المعیشة)، ج5، ص68**.** [↑](#footnote-ref-124)
125. **- کشف الغمة، ج2، ص161.** [↑](#footnote-ref-125)
126. - نوبختی، فرق الشیعة، ص78. [↑](#footnote-ref-126)
127. - الشافی، ص238 . شرح نهج البلاغة، بیروت، ج4، ص140. [↑](#footnote-ref-127)
128. - تفسیر حسن عسکری، ایران، ص164و165. [↑](#footnote-ref-128)
129. - مفید، الإرشاد (تحت عنوان «ذکر اخوته»؛ یعنی، باقر)، ص268. [↑](#footnote-ref-129)
130. - مفید، الإرشاد، ص268. [↑](#footnote-ref-130)
131. - ابوالفرج علي بن حسين بن محمد در سال 284 در اصفهان متولد شد. سپس به بغداد نقل مکان کرد و آنجا بزرگ شد و به درجات والا نایل آمد. وی به سال 356 درگذشت. وی مقرب و محبوب درگاه آل بويه بود و شايد يكي از علل مقام و منزلت وی، همسو شدن با آنان در تشیع باشد. او تأليفات زياد و مشهوري در زمينه‌ی ادبيات و شعر دارد كه مشهورترين آنها «الأغاني» و «مقاتل الطالبين» است كه محسن امين در طبقات الشعراي شيعه و در طبقات المؤرخين ذكر كرده است. (اعيان الشيعة 1/175) [↑](#footnote-ref-131)
132. - اصفهانی، مقاتل الطالبین، بیروت، دارالمعرفة، ص129. [↑](#footnote-ref-132)
133. - كتاب ناسخ التواريخ از ميرزا تقي خان سپهر که معاصر با ناصر الدين شاه و پسرش مظفرالدين بود. ناسخ التواريخ او به زبان فارسي نوشته شده كه مانند آن چاپ نشده است. (اعيان الشيعة، ذيل طبقات المؤرخين،‌ بخش اول 1/132). [↑](#footnote-ref-133)
134. - ناسخ التواریخ (تحت عنوان احوال امام زین العابدین)، ج2، ص590 . [↑](#footnote-ref-134)
135. - ناسخ التواریخ، ج2، ص590 . [↑](#footnote-ref-135)
136. - رجال الکشی، کربلاء، الاعلمی، ص18و20. [↑](#footnote-ref-136)
137. - الروضة من الکافی، ج8 ، ص245 . [↑](#footnote-ref-137)
138. - رجال الکشی، ص70 . [↑](#footnote-ref-138)
139. - شوشتری، مجالس المؤمنین، ص89 . [↑](#footnote-ref-139)
140. - کشف الغمة، ج1، ص190. [↑](#footnote-ref-140)
141. - نهج البلاغة، بیروت (به تحقیق صبحی صالح)، ص366و367. [↑](#footnote-ref-141)
142. - ناسخ التواریخ، ج3، جزء2. [↑](#footnote-ref-142)
143. - ابواسحاق ابراهيم ثقفي كوفي اصفهاني شيعي،‌ در حدود سال دويست يا كمي قبل از آن به دنيا آمد و در سال 283هـ در اصفهان درگذشت. او يكي از بزرگترين راويان شيعه بوده است، همچنان كه نوري طبرسي، روايت كرده است. اما ابراهيم ثقفي معروف كه اصحاب به او اعتماد كرده اند، يكي از راويان بزرگ بوده است؛ همان طور که از شرح حالش معلوم است و بزرگان از وی روایت می‌کنند. (المستدرك 3/549-550).

     خوانساري در روضات الجنات، او را شيخ محدث و مُبلغ صالح ناميده است. او صاحب كتاب «الغارات» است كه كتاب البحار، بارها از آن نقل كرده است (ص4) و او حدود پنجاه اثر دارد. (اعيان الشيعة، بخش دوم،‌ص103). [↑](#footnote-ref-143)
144. - نهج البلاغة (به تحقیق صبحی صالح)، بیروت، خطبۀ37، ص81. [↑](#footnote-ref-144)
145. - علی بحرانی شیعی، منار الهدی، ص373. ناسخ التواریخ، ج3، ص532 . [↑](#footnote-ref-145)
146. - ابن میثم، شرح نهج البلاغة، ایران، ص488. [↑](#footnote-ref-146)
147. - محمد بن حسن بن علي طوسي، در سال 385 متولد شد و در سال 460 در نجف درگذشت. او ملقب به شيخ الطائفة است. (تنقيح المقال 3/105).

     طوسي،‌ ستون و ركن شيعه است و بالاتر از تمام علمای شيعه و شیخ و بزرگ شیعیان به طور مطلق بود. وی در تمامي علوم اسلامي تأليفاتي دارد و در اين زمينه، الگو و امام بود و تأليفات وي پر از چيزهاي شنيدنی است. طوسی مؤلف دو كتاب از صحاح چهارگانه به نام های «التهذيب» و «الاستبصار» مي‌باشد. وی درتمام زمينه‌هاي اسلامي و عقيده و اصول و فروع تأليف دارد و تمام خوش بيني‌ها به وي نسبت داده شده است. (روضات الجنات،‌6/216). [↑](#footnote-ref-147)
148. - آيا خلافت منصوص است؟ در این روایت دليل واضحي وجود دارد كه علي بن ابي طالب، به خلافت و امامت منصوص و اینکه امامت عهدي است که از جانب خداوند، از يكي به ديگري منتقل مي‌شود. (الأصول من الكافي، كتاب الحجة ج1 ص277)، و اینکه عهدي است که از جانب رسول اللهع از شخصي به ديگري منتقل مي شود، اعتقاد ندارد. (الأصول من الكافي ج1 ص277). براي تفصيل اين مطلب به كتاب‌هاي شیعه از جمله «اصل الشيعة وأصولها» از محمد حسين آل كاشف الغطاء و «الاعتقادات» از ابن بابويه قمي و «الألفين» از حلي و «بحارالأنوار» از مجلسي و ... مراجعه کنید.

     چون اگر عليس اعتقادي غير از اين اعتقاد داشت، به خلافت ابوبكر اعتقاد نداشت و با او مشورت نمی‌کرد و علاوه بر اين، به اهل جمل، این جملات را نمي‌گفت: «بدون اين كه من شما را فرا بخوانم،‌ شما براي بيعت كردن با من آمديد.» پس اگر او از طرف خداوند به عنوان امام انتخاب شده بود، حتماً مردم به طرف او مي‌رفتند. چرا قبل از اين، مردم برای بيعت با او نرفتند، و او چنين جملاتی نگفته بود و تنها بعد از قتل عثمان ذي النورين، مردم براي بيعت با او آمدند و او نيز، گفت: مرا رها كنيد و ديگري را به عنوان امام خود انتخاب كنيد. مرا به كاري وا می‌دارید که رنگ و ریا در آن بسیار است و دل‌ها به آن قوام نمي‌يابد و عقل‌ها زير بار آن نخواهد رفت – تا آن جا كه مي‌گويد: اگر مرا رها كنيد من نيز مانند يكي از شما هستم. و چه بسا از شما شنواتر و مطيع‌تر باشم براي كسي كه ولايت امور را در دست دارد. من بهتر است كه برای شما وزير باشم تا اين كه امير شما باشم. (سخنان حضرت علی وقتی مردم پس از شهادت عثمان ذی‌النورین از او خواستند که خلیفه شود؛ نهج البلاغة خطبة 92 ص136، چاپ بيروت).

     آيا دليلي صادق‌تر از اين، وجود دارد كه عليس خواهان خلافتي نبود كه شيعه، منكران آن را كافرتر از يهودیان و مجوسيان و مسيحيان و مشركان مي‌دانند. به طوری كه مفيد مي‌گويد: اماميه اتفاق دارند بر اين كه هر کس امامت يكي از ائمه را انكار كند و آنچه خداوند بر او واجب كرده که از آنان اطاعت نماید، ‌انكار نماید؛ كافر و مستحق عذاب ابدي جهنم است. (بحار الأنوار، مجلسي، ج23، ص390، به نقل از مفيد).

     كليني، محدث بزرگ شیعیان، مي‌گويد: اين آیه كه مي‌فرمايد: «سأل سائل بعذاب واقع للكافرين (بولاية علي) ليس له دافع». قسم به خدا که جبرئيل آن را اين گونه بر پيامبرع نازل كرده است. (كتاب الحجة من الأصول في الكافي، ج1 ص422).

     به دروغ و ناحق اين سخن را به محمد باقر نسبت داده اند كه مي‌گويد: تنها کسی خدا را می‌پرستد که خدا را بشناسد و اما كسي كه خدا را نشناسد، او را در گمراهي عبادت كرده است. گفتم: فدایت شوم! شناخت خدا چگونه است؟ گفت: تصديق خداوند و تصديق رسول ويع و دوستی با علي و ائمه‌ی هدایت و اعلام برائت و بیزاری از دشمنان آنها. (باب معرفة الإمام والرد إليه من الأصول في الكافي، ج1 ص180).

     بر این اساس صدوق و ابن بابويه قمي، به صراحت ‌مي‌گويند: اعتقاد ما بر اين است که هر کس امامت اميرالمؤمنين و ساير امامانِ پس از وي را انکار كند، مانند كسي است كه نبوت تمامي انبياء را انکار کرده باشد. و اعتقاد ما، درباره‌ی کسی که امامت امیرالمؤمنین، علی را قبول دارد و امامت یکی از امامانِ بعد از او را انکار نماید، همچون کسی است که نبوت همه‌ی پیامبران را قبول داشته باشد و نبوت پیامبرمان، حضرت محمد را انکار نماید. (الاعتقادات للقمي ص130).

     پس چکار کنیم خود علي بن ابي‌طالب، امامت و منصوص بودن آن را به نقل از مقدس‌ترین و معتبرترین کتاب‌های شیعه انكار مي‌كند؛ همان قومي كه قرآن را انكار مي‌كنند و قائل به تحريف و تغيير و تبديل قرآن هستند همان طور که با ادله‌ی واضح و براهین قاطع به نقل از کتاب‌های خود شیعیان، در کتاب خودمان، «الشیعة و السنة» آن را توضیح داده ایم.

     آری، از مقدس‌ترين كتاب‌هاي شیعه، که همان نهج البلاغه است. در همين كتاب خود علي مرتضيس درباره‌ی خودش مي‌گويد: بهتر آن است كه من مقتدی باشم تا اين كه امام باشم. دوباره گفته‌اش را تكرار مي‌كنیم که مي‌گويد: مرا رها كنيد و سراغ ديگري بروید،‌ من نيز، همچون يكي از شما هستم، و شايد از شما بیشتر به دستورات امام تان گوش دهم و اطاعت کنم. وزير و مشاور بودن من براي شما بهتر است از اين كه امير و زمامدار باشم. (نهج البلاغة خطبة 92 ص136، چاپ بيروت).

     آنچه اين امر را تأييد می‌كند كه علي س قضیه‌ی خلافت را آن طور که این اشخاص درباره‌ی ولايت او تصور مي‌كنند، تصور نكرده، روایتی است که ابن ابي‌الحديد از عبدالله بن عباس روايت كرده كه مي‌گويد: عليس در زمان بيماري پيامبرع به نزد مردم رفت و مردم به وي گفتند: اي ابوالحسن، رسول الله ع چگونه صبح كرد؟ گفت: با حمد و ثناي خداوند، شب را به صبح رسانيد. ابن عباس گفت: عباس دست علي را گرفت و بعد از سه بار قسم، گفت: اي علي، قسم می‌خورم که مرگ را در چهره‌ی پیامبرع ديدم و من مرگ در چهره‌ی فرزندان عبدالمطلب نيز، تشخیص می‌دهم. پس پیش رسول خدا ع برو و این قضیه را پیش او مطرح کن که اگر میان ما کسی مستحق خلافت است به ما اطلاع دهد و اگر در میان غیر ما کسی مستحق خلافت است، ما را نسبت به او سفارش دهد. علی گفت: نه اگر امروز ابوبکر را از خلافت منع کنیم، پس از او دیگر مردم سراغ ما نمی آیند. ابن عباس گوید: همان روز رسول الله ع وفات یافت. (شرح نهج البلاغة، ج1 ص132).

     ابن ابي‌الحديد پس از بیان ماجرای سقيفه و بيعت با ابوبكر اظهار می‌دارد: بدان که آثار و اخبار وارده در اين باره بسيار زيادند و كسي كه در این آثار و روایات بنگرد و انصاف داشته باشد، می‌داند که نص صریح و قطعی که عاری از شک و احتمال باشد، برای منصوص بودن خلافت حضرت علی وجود ندارد. (شرح نهج البلاغة، ج1 ص135).

     حضرت علي س طلحه و زبير را مخاطب قرار می‌دهد و مي‌گويد: قسم به خدا من هيچ رغبتي به خلافت و هيچ ميلي به ولايت ندارم. اما شما مرا به آن دعوت كرديد و آن را بر من تحميل كرديد. (نهج البلاغة ص322).

     همچنين نصر بن مزاحم شيعي (أبوالفضل نصر بن مزاحم التميمي كوفي ملقب به عطار، از جمله‌ی راویان متقدم، بلکه از راویان طیقه‌ی تابعين و سه طبقه ی اولِ أئمه‌ی طاهرين می‌باشد. (روضات الجنات ج8 ص166). نجاشی درباره اش می‌گوید: او بر راه راست بود و رفتار و کردارش خوب بود و صاحب كتاب صفين والجمل و مقتل الحسين و دیگر کتابها می‌باشد. (النجاشي ص301 و302). او روايت كرده كه معاويه بن ابوسفيان، حبیب بن مسلمة فهري و شرحبيل بن سمط و معن بن يزيد را فرستاد تا از حضرت علی بخواهد قاتلان عثمان را معرفی کند. علي بن ابي‌طالب پس از حمد و بسم الله گفتن آنان را راند و گفت: ‌خداوند متعال پیامبر ع را مبعوث كرد و به کمک او مردم را از گمراهي و هلاکت نجات داد و پس از جدايي آنان را جمع و متحد گردانید. سپس خداوند روح وي را باز گرفت در حالی که آن حضرت وظايف محوله را انجام داده بود. سپس ابوبكر و عمر جانشين وي شدند و آنها نيز، سيره و روش نيكويي داشتند و با امت به عدالت رفتار كردند. سپس عثمان متولي امور مردم شد ‌و او کارهایی انجام داد كه مردم آن را ناپسند و نابجا می‌دانستند؛ از این رو بر او شوريدند و او را كشتند. سپس مردم نزد من آمدند و من از آنها روي گرداندم. به من گفتند: با تو بيعت مي‌كنيم و من خودداري كردم.‌ دوباره گفتند: با تو بيعت مي‌كنيم چون امت تنها با بيعت تو راضي هستند و من ترسيدم اگر اين كار را انجام ندهم، مردم متفرق شوند؛ پس با آنها بيعت كردم و خلیفه شدم. (كتاب صفين، چاپ إيران ص105).

     اين مورخ شيعه اظهار می‌دارد كه ابوبكرس هنگامي كه خواست عمرس را پس از خود جانشين كند،‌ بعضي از مردم به او اعتراض كردند. عليس به طلحه س گفت: اگر ابوبكر كسي را غير از عمر جانشین خود كند، از او اطاعت نمي‌كنيم. (تاريخ روضة الصفا فارسي، ص206، چاپ بمبئي). [↑](#footnote-ref-148)
149. - شیخ الطایفه طوسی، الامالی، نجف، ج2 ،ص121. [↑](#footnote-ref-149)
150. - طبرسی، الاحتجاج، عراق، ص50. [↑](#footnote-ref-150)
151. - أصل الشیعة وأصولها، بیروت ، دارالبحار،1960، ص91 . [↑](#footnote-ref-151)
152. - ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج1، ص132 . [↑](#footnote-ref-152)
153. - شرح نهج البلاغة، ج1، ص134 و 135 . [↑](#footnote-ref-153)
154. - نهج البلاغة (تحقیق صبحی صالح)، ص136 . [↑](#footnote-ref-154)
155. - يعقوبي، ‌احمد بن ابي يعقوب بن جعفر، كاتب شيعي عباسيان بود كه جد وی از موالي ابومنصور بود. او مدام در حال سفر بود و سفر را دوست مي‌داشت. به سرزمين‌های شرقي و غربي اسلام سفر می‌كرد و در سال 260 وارد ارمنستان شد. از آن جا به رمنه رفت و به مصر و كشورهاي غربي بازگشت. سپس در سفر به اين كشورها كتاب «البلدان» را تأليف كرد. وی تاريخ معروفي به نام تاريخ يعقوبي دارد. او در سال 284هـ درگذشت. (الكني و الألقاب،‌3/246).

     اما صاحب الأعيان، در طبقات مورخين او را شيعه محسوب كرده است. (اعيان الشيعة) او يك شيعه‌ی افراطي بود كه در كتاب تاريخش پيداست. [↑](#footnote-ref-155)
156. - تاریخ یعقوبی، بیروت ،1960، ج2، ص132و133. [↑](#footnote-ref-156)
157. - تاریخ التواریخ (تحت عنوان «عزم ابی بکر»)، ج2، کتاب2، ص158. [↑](#footnote-ref-157)
158. - تاریخ یعقوبی، ج2، ص138. [↑](#footnote-ref-158)
159. - در اين باره روايات زيادي وجود دارد كه ابوبكر در برخی مسائل با اصحاب خود و از جمله علي س مشورت مي‌كرد و رأي وي را بر ساير آراء ترجيح مي‌داد. نگا: البداية و النهاية از ابن كثير، رياض النضرة از محب طبري،‌ كنز العمال، تاريخ الملوك و تاريخ ابن خلدون و ... ولی چون ما عهد كرده ايم كه فقط از كتاب‌هاي خود شیعه استفاده كنيم، اين كتاب‌ها را مورد استفاده قرار نداديم. [↑](#footnote-ref-159)
160. - مفید، الإرشاد، ایران، ص107. [↑](#footnote-ref-160)
161. - شرح نهج البلاغه، تبریز، ج4، ص228. [↑](#footnote-ref-161)
162. - شرح نهج البلاغة، ج2، ص718. عمدة الطالب، نجف، ص361. [↑](#footnote-ref-162)
163. - الإرشاد، ص186. [↑](#footnote-ref-163)
164. - عمدة الطالب، ص352. حق الیقین، ص21 . [↑](#footnote-ref-164)
165. - ابوداود روایتی از حضرت عليس را آورده كه گوید: من و عباس و فاطمه و زيد بن حارثه نزد پيامبر ع بوديم،‌ گفتم: ای رسول خدا، ‌چنین صلاح می‌دانم که تو مرا متولی حق خودمان از این خمس گردانی و در زمان حیات خودت آن را تقسيم كن تا پس از شما نزاع و درگيري ايجاد نشود، پس این کار را بکن. حضرت علی گوید: آن حضرت این کار را کرد. آنگاه حضرت علی گوید: در زمان حیات رسول الله آن را تقسیم کردم. سپس ابوبكر مرا سرپرست آن قرار داد و تا آخرين سالهاي خلافت عمرس در اختیار من بود. مال زيادي نزد او مي‌آوردند. پس حق ما را در آن سال نداد و بعداً برایم فرستاد. گفتم: امسال به این مال نیاز نداریم و مسلمانان به آن نياز دارند، این مال را به مسلمانان بازگردان. پس عمر آن را به آنها باز گرداند. (ابوداود، كتاب الخراج، مسند احمد، مسندات علي). [↑](#footnote-ref-165)
166. - ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ج4، ص118. [↑](#footnote-ref-166)
167. - طبرسی، الاحتجاج، ص53. کتاب سلیم بن قیس، ص253. مجلسی، مرآة العقول، ایران، ص388. [↑](#footnote-ref-167)
168. - تلخیص الشافی، ایران، ص354. [↑](#footnote-ref-168)
169. - طوسی، الامالی، ج1، ص38. [↑](#footnote-ref-169)
170. - چقدر اصحاب رسول الله ع صادقانه در كارهاي پيامبر ع فكر مي‌كردند و همّ و غم رسول اللهع ، ‌همّ و غم آنها بود؛ چون او را دوست داشتند و به او وفادار بودند. چقدر زيباست چنين پيروي كردني. [↑](#footnote-ref-170)
171. - چقدر اصحاب پيامبر ع با هم مهربان و دلسوز بودند و اين بر خلاف گمان و پندار شیعه است. [↑](#footnote-ref-171)
172. - اين قوم حيا و شرمي ندارند تا جايي كه چنين حكايت‌هاي خرافي و دور از شأن را می‌سازند و آن را به شخصيت‌هاي مبارك نسبت مي‌دهند. آیا دست از این کار بر نمی‌دارند؟ [↑](#footnote-ref-172)
173. - فقر علي چيست؟ شيعه‌هاي افراطي مانند قمي و مجلسي روايت مي‌كنند كه وقتي رسول الله ع خواست حضرت فاطمه را به عقد حضرت علي در بياورد، زنان قريش به او گفتند كه علي مردي چاق، با دستاني كشيده و پاهايي جمع شده، با سري طاس و چشماني درشت است و استخوان هاي شانه اش نرم است و لبي خندان دارد اما مال و دارایی ندارد. پيامبر ع اين اوصاف را انكار نكرد. بلكه – طبق روايت‌هاي شیعه – گفت: اي فاطمه، آيا نمي داني كه خداوند مرا در دنيا مشرف گردانيده و از ميان مردان جهان مرا برگزيده است. سپس خداوند تو را بر زنان جهانیان برتری داده است اي فاطمه. وقتي در شب معراج به آسمان بلند کرده شدم، سنگ نوشته اي را در بيت المقدس يافتم كه روي آن نوشته بود: **«لا اله الا الله محمد رسول الله أيدته بوزيره ونصرته بوزيره»:** «هیچ معبود برحقی جز الله نیست و محمد فرستاده‌ی خداست. او را به وسیله‌ی وزیرش کمک و یاری کردم». گفتم: وزير من چه كسي است. گفت: علي ابن ابي طالب. (تفسير قمي،‌1/336،‌ جلاء العيون،‌1/185). [↑](#footnote-ref-173)
174. - مجلسی، جلاءالعیون، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ص169. [↑](#footnote-ref-174)
175. - الأمالی، ج1 ،ص39. ابن شهر آشوب مازندرانی، هند، ج2، ص20 . جلاءالعیون، ج1، ص176. [↑](#footnote-ref-175)
176. - ابوالمؤيد موفق بن احمد خوارزمي شيعي، ‌فقيه و محدث و خطيب و شاعري است كه كتابي در مناقب اهل بيت دارد. وی در سال 568 درگذشت. خوارزم نام ناحيه‌اي است و يكي از روستاهاي زمخشر مي‌باشد. (الكني والألقاب،‌2/12-11). [↑](#footnote-ref-176)
177. - خوارزمی، مناقب، ص251و252. کشف الغمة، ج1، ص358. مجلسی، بحارالانوار، ج10، ص38و39. جلاءالعیون، ج1، ص184. [↑](#footnote-ref-177)
178. - کشف الغمة، تبریز، ج1، ص348و349 . بحارالانوار، ج1، ص47و48. [↑](#footnote-ref-178)
179. - تاریخ یعقوبی، ج2، ص117. [↑](#footnote-ref-179)
180. - همان. [↑](#footnote-ref-180)
181. - طوسی، الامالی، ج1 ،ص107. [↑](#footnote-ref-181)
182. - جلاء العیون، ص235 و 242. [↑](#footnote-ref-182)
183. - جلاء العیون، ص237. [↑](#footnote-ref-183)
184. - کشف الغمة، ج1، ص504. [↑](#footnote-ref-184)
185. - کتاب سلیم بن قیس، ص353. [↑](#footnote-ref-185)
186. - همان، ص255. [↑](#footnote-ref-186)
187. - الاصول فی الکافی (کتاب الحجة) ،ج1، ص472. مانند این در کتاب الفرق از نوبختی وجود دارد. [↑](#footnote-ref-187)
188. - جمال الدين احمد بن علي بن حسين حسني، صاحب كتاب عمدة الطالب می‌باشد. قمي درباره اش مي‌گويد: او سيدي گرانقدر و علامه‌اي نسب شناس بود. وی از علماي اماميه بود،‌ كه 12 سال در فقه و حديث و نسب، شاگرد ابو معية بوده است. وی در كرمان به سال 828 درگذشت. (الكني و الألقاب 1/350 و أعيان الشيعة ص35 تحت عنوان نسب شناسان شيعه). [↑](#footnote-ref-188)
189. - مفید، الإرشاد،‌ ص253، ‌همچنين در كشف الغمة و منتهي الآمال از شيخ عباس قمي 2/3 آمده است. [↑](#footnote-ref-189)
190. - سعيد بن هبة الله بن حسن در قرن ششم هجري متولد شد و به سال 573 در قم درگذشت و در همان جا به خاك سپرده شد. او عالم متبحر و فقيه و محدث محقق و مورد اعتماد بود. وی صاحب كتاب «الخرائج و الجرائح» و «قصص الأنبياء» و «شرح نهج البلاغة» بود و از محدثين بزرگ شيعه به شمار مي‌رود. (الكني و الألقاب،‌3/58). [↑](#footnote-ref-190)
191. - جلاء العیون، ص673و674 . [↑](#footnote-ref-191)
192. - دنبلی شیعی، الدرة النجفیة. شرح نهج البلاغة، ایران، ص113. [↑](#footnote-ref-192)
193. - الإرشاد، ص186. [↑](#footnote-ref-193)
194. - تاریخ یعقوبی، ج2، ص213. [↑](#footnote-ref-194)
195. - ابوالفرج اصفهانی شیعی، مقاتل الطالبین، بیروت، دارالمعرفة، ص142. مانند این در کشف الغمة، ج2، ص64 و جلاء العیون از مجلسی، ص582 آمده است. [↑](#footnote-ref-195)
196. - تاریخ یعقوبی، ج2، ص228. منتهی الآمال، ج1، ص240. [↑](#footnote-ref-196)
197. - مقاتل الطالبین، ص87 . [↑](#footnote-ref-197)
198. - التنبیه و الاشراف، ص263 . [↑](#footnote-ref-198)
199. - کشف الغمة، ج2، ص74 . [↑](#footnote-ref-199)
200. - مقاتل الطالبین، ص561 و562 . [↑](#footnote-ref-200)
201. - الإرشاد ، ص302 و 303. الفصول المهمة،242. کشف الغمة، ج2، ص237. [↑](#footnote-ref-201)
202. - کشف الغمة، ج2، ص90 . [↑](#footnote-ref-202)
203. - کشف الغمة، ص334. الفصول المهمة، ص283. [↑](#footnote-ref-203)
204. - فدك روستايي در خيبر بوده است. بعضی گفته اند: ناحيه‌اي در حجاز است كه در آن چشمه‌ها و درختان خرما وجود دارد و خداوند آن را به پيامبر ع داده بود. (لسان العرب،‌10/473). [↑](#footnote-ref-204)
205. - ابن ميثم،‌ كمال الدين علي بن ميثم بحراني، در قرن هفتم هجري متولد شد. ‌او عالمي رباني و فيلسوف، صاحب شرح‌هايی بر نهج البلاغه بوده است. از محقق طوسي روايت شده كه گفته مي‌شود: خواجه نصير الدين طوسي، استاد كمال الدين بن ميثم در فقه و حكمت بوده است. او در سال 679 درگذشت و در هلتا يكي از روستاهاي ماحوذ، به خاك سپرده شد. (الكني والألقاب 1/419). او مي‌گويد:

     **طلبت فنون العلم أبغي بها العلي فقصر بي عما سموت به القل**

     «به دنبال رشته‌های مختلف علمی جهت رسیدن به مدارج بالا رفتم، تنها چیز اندکی به دست آوردم».

     **تبين لي أن المحاسن كلها فرع وأن المال فيها هو الأصل**

     «برایم معلوم شد که محاسن و خوبیها همه اش، فرع است و تنها مال و دارایی، اصل است».

     او شعرهاي نوی دارد كه تا به حال كسي آن را نشنيده و هيچ يك از شخصيت‌هاي برجسته، به آن دسترسي نيافته اند. (روضات الجنات، 7/218 و ما بعد). [↑](#footnote-ref-205)
206. - ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغة، تهران، ج5 ،ص107. [↑](#footnote-ref-206)
207. - ایران، ص331 و 332. [↑](#footnote-ref-207)
208. - ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج4. ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغة، ج5، ص107. الدرة النجفیة، ص332. علی تقی، شرح النهج (فارسی)، تهران ، ج5، ص960. [↑](#footnote-ref-208)
209. - كمتر كسي مانند مجلسي مي‌تواند در شتم و ناسزا گفتن به اصحاب، گستاخ باشد و او هيچ كدام از صحابه را نام نمي‌برد مگر اين كه نام آنها را همراه با لعن و كفر ذكر كند. درباره‌ی قضيه‌ی فدك نوشته كه وقتي ابوبكر از فاطمه براي اثبات اين كه فدك حق وي است، طلب شهود كرد، علي به وي گفت: آيا تو شاهد مي‌خواهي؟ آيا براي هر چيزي بايد شاهد آورد؟ ابوبكر گفت: آري. علي به وي گفت: اگر شاهدان، شهادت بدهند كه فاطمه زنا كرده، چكار مي‌كني؟ گفت: مانند ساير مردم حد شرعي را درباره اش اجرا مي‌كنم – پناه بر خدا – (حق اليقين،‌ مجلسي،‌ص193). بنگريد كه با چه جسارت و گستاخی صحبت مي‌كند و از توهین به دختر رسول الله نیز خجالت نمي‌كشد؟) [↑](#footnote-ref-209)
210. - مجلسی، حق الیقین (تحت عنوان «مطاعن ابی بکر»)، ص191. [↑](#footnote-ref-210)
211. - الأصول من الکافی (کتاب فضل العلم، باب العالم والمتعلم)، ج1، ص34. [↑](#footnote-ref-211)
212. - الأصول من الکافی (باب صفة العلم وفضله وفضل العلماء)، ج1، ص32. [↑](#footnote-ref-212)
213. - قمی، الخصال، ص77. [↑](#footnote-ref-213)
214. - همان. [↑](#footnote-ref-214)
215. - الفروع من الکافی (کتاب الوصایا)، ج7، ص47 و 48. [↑](#footnote-ref-215)
216. - الفروع من الکافی (کتاب المواریث)، ج7، ص137. [↑](#footnote-ref-216)
217. - همان، (کتاب الفرائض و المیراث)، ج4، ص347. [↑](#footnote-ref-217)
218. - به کتاب‌های فقهی شیعه مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-218)
219. - حق الیقین، ص201 و 202. [↑](#footnote-ref-219)
220. - مرتضی، الشافی، ص231. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ج4. [↑](#footnote-ref-220)
221. - ابن ابی‌الحدید، ج4، ص82. [↑](#footnote-ref-221)
222. - ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ج4، ص82. [↑](#footnote-ref-222)
223. - الأصول من الکافی (کتاب الحجة، باب الفیء و انفال)، ج1، ص539 . [↑](#footnote-ref-223)
224. - همان، ص543 . [↑](#footnote-ref-224)
225. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-225)
226. - دلو که در آن آب هست. [↑](#footnote-ref-226)
227. - دلوی بزرگ. [↑](#footnote-ref-227)
228. - یعنی تا اینکه شترانشان را سیراب کردند و همان جا شتران را فرو خواباندند و اطراف آب برایشان آغل ساختند. (از تعليقات شيخ آلباني بر مشكاة المصابيح). [↑](#footnote-ref-228)
229. - متفق عليه. [↑](#footnote-ref-229)
230. - به روایت ترمذی. [↑](#footnote-ref-230)
231. - نهج البلاغة (به تحقیق صبحی صالح تحت عنوان سخنان غریبی که نیاز به تفسیر دارند) بیروت، دارالکتاب، ص557. نهج البلاغه (به تحقیق شیخ محمد عبده)، بیروت، دارالمعرفة، ج4، ص107. [↑](#footnote-ref-231)
232. - ابن میثم، شرح نهج البلاغه، ج5، ص463. الدرة النجفیة، ص394 . [↑](#footnote-ref-232)
233. - ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج4، ص519 . [↑](#footnote-ref-233)
234. - نهج البلاغه (تحقیق صبحی صالح)، ص350 . نهج البلاغه (تحقیق محمد عبده)، ج2، ص322 . [↑](#footnote-ref-234)
235. - ابن ابی‌الحدید ، شرح نهج البلاغه، ج3 ، ص92 . [↑](#footnote-ref-235)
236. - نگاه کنید به شرح نهج البلاغه، ابن میثم، ج4، ص96 و 97. [↑](#footnote-ref-236)
237. - همان، ص257. [↑](#footnote-ref-237)
238. - همان، ج4، ص712. [↑](#footnote-ref-238)
239. - نهج البلاغه (به تحقیق صبحی صالح)، ص193. [↑](#footnote-ref-239)
240. - شرح نهج البلاغه، ج2، ص369 و 370. [↑](#footnote-ref-240)
241. - در جای خود به طور مفصل بیان خواهد شد. [↑](#footnote-ref-241)
242. - نهج البلاغة به تحقيق صبحي صالح، ص203، 204 تحت عنوان: از سخنان علي- عليه السلام- وقتی که عمر راجع به حضور شخصی خود در جنگ با ایران با علی مشورت کرد. [↑](#footnote-ref-242)
243. - همچنان كه گفته بود بعد از شهادتش درهاي فتنه باز شده و تا به حال نيز، بسته نشده، حديثي در اين مفهوم آمده است. [↑](#footnote-ref-243)
244. - بحار الأنوار (کتاب السماء و العالم)، ج4 . [↑](#footnote-ref-244)
245. - ابوحنيفه دينوري احمد بن داود از اهالي دينور (‌شهري در نزديكي همدان) است. او در روايت‌هايش مورد اعتماد بود و چنان كه ابن نديم گفته، معروف به صدق و راستگويي بوده است. در سال 281 يا 282 يا 290 درگذشت. بيشتر چيزهايي كه روايت كرده از يعقوب بن اسحاق نحوي آورده است. چون او نيز، شيعه بود و از ايراني‌هایی بود كه امامی بودن خود را اعلام كرد. (الذريعة إلي تصانيف الشيعة، تهران، ‌آقا بزرگ تهراني‌1/339). [↑](#footnote-ref-245)
246. - احمد بن داود دینوری، الاخبار الطوال، ص152. [↑](#footnote-ref-246)
247. - الشافی فی الإمامة، ص213. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه. [↑](#footnote-ref-247)
248. - محب الطبری، ریاض النضرة، ج2، ص85 . [↑](#footnote-ref-248)
249. - بیهقی، ج2، ص130. ابن أثیر، الکامل، مصر، ج2،ص201. امام بخاری، التاریخ الکبیر، هند، ج4، ص145. ابن آدم، کتاب الخراج، مصر، ص23. کتاب الاموال، ص98. فتوح البلدان، ص74. [↑](#footnote-ref-249)
250. - ابن آدم، کتاب الخراج، ص23. بلاذری، فتوح البلدان، مصر، ص74. [↑](#footnote-ref-250)
251. - ابن ابي‌الحديد، ج3 ، ص146. مانند اين، در كتاب الآثار، ص207 و سيرة عمر‌ از ابن جوزي،‌ ص193 چاپ مصر آمده است. [↑](#footnote-ref-251)
252. - علم الهدی، کتاب الشافی، ص171. طوسی، تلخیص الشافی، ایران، ج2، ص428. صدوق، معانی الأخبار، ایران، ص117. [↑](#footnote-ref-252)
253. - همان، ج3، ص93. [↑](#footnote-ref-253)
254. - احوال عمر، لیدن، ج3، ص269 و 270. [↑](#footnote-ref-254)
255. - ابن ابی الحدید، شرح النهج، ج3 ، ص147. [↑](#footnote-ref-255)
256. - کتاب الشافی، ج2، ص428 . [↑](#footnote-ref-256)
257. - طوسی، تلخیص الشافی، ج2، ص428. [↑](#footnote-ref-257)
258. - ابن بابویه قمی، عیون اخبار الرضا، ج1 ،ص313. قمی، معانی الاخبار،ص110. تفسیر الحسن العسکری. [↑](#footnote-ref-258)
259. - مسعودی شیعی، مروج الذهب، ج3، ص51. ناسخ التواریخ، ایران ،ج2، ص144. [↑](#footnote-ref-259)
260. - الروضة من الکافی (تحت عنوان حدیث ابی بصیر مع المرأة)، ایران، ج8 ، ص101. [↑](#footnote-ref-260)
261. - تاریخ یعقوبی، ج2، ص149 و 150. [↑](#footnote-ref-261)
262. - مصر قدیم، ج5 ، ص16. [↑](#footnote-ref-262)
263. - همان، ج7، ص139. [↑](#footnote-ref-263)
264. - بیروت، دارالکتاب، ج3 ، ص29. [↑](#footnote-ref-264)
265. - لیدن، ص340. [↑](#footnote-ref-265)
266. - نگا: الفروع من الكافي، كتاب النكاح، باب تزويج أم كلثوم، ج 5 ص 346. دو روایت در این باب وجود دارد، و روایت‌های زیادی در کتاب‌های اهل سنت راجع به ازدواج حضرت عمر با ام کلثوم آمده است. از جمله به کتاب « المستدرك» اثر حاكم، باب «النظر إلى المرأة إذا أراد أن يتزوّجها»، ج3 ص 130 چاپ هند مراجعه کنید. امام بخاري این ازدواج را در صحیح خود در مبحث«الجهاد»، باب «حمل النساء القرب»، و نسائي در سننش، مبحث «الجنائز»، باب «اجتماع جنائز الرجال والنساء»، و ابوداود در سننش، مبحث «الجنائز»، باب «إذا حضر الرجال والنساء من يقدم» آورده اند. [↑](#footnote-ref-266)
267. - الكافي في الفروع، ‌الطلاق، ‌باب المتوفي عنها زوجها، (‌6/116-115). در همين باب روايت ديگري را آورده است. شيخ الطائفه، طوسي این روایت را در صحيح خود، الاستبصار، ابواب عدّه، باب «المتوفي عنها زوجها»، (3/353) آورده است. و روايت دومي را از معاوية بن عمار آورده است، و آن را در تهذيب الأحكام، باب «في عدة النساء»، (8/161) آورده است. [↑](#footnote-ref-267)
268. - تهذیب الأحکام (کتاب المیراث، باب میراث غرق شدگان و نابود شدگان)، ج9 ،ص262. [↑](#footnote-ref-268)
269. - ص116. [↑](#footnote-ref-269)
270. - ایران ،ص141. [↑](#footnote-ref-270)
271. - رشيد الدين ابو جعفر محمد بن علي بن شهر آشوب سروي مازندراني،‌ بزرگ شيعه و مروج شريعت و احياگر آثار مناقب و فضائل و درياي سرشار از تلاطم و استاد بزرگان اماميه و صاحب كتاب المناقب و غيره بود. او امام عصر خود و يگانه روزگار بوده و از ديدگاه شيعه، منزلتی همچون خطيب بغدادي از ديدگاه اهل سنت دارد. وی در سال 588 در حلب درگذشت. (الكني والألقاب 1/321). [↑](#footnote-ref-271)
272. - بمبئی،ج3، ص162 . [↑](#footnote-ref-272)
273. - ایران قدیم، ص10 . [↑](#footnote-ref-273)
274. - ج3، ص124 . [↑](#footnote-ref-274)
275. - تهران، ص277 . [↑](#footnote-ref-275)
276. - ایران قدیم، ص76 و 82 . [↑](#footnote-ref-276)
277. - مجالس المؤمنین، ص85 . [↑](#footnote-ref-277)
278. - تهران، ص170 . [↑](#footnote-ref-278)
279. - باب احوال اولاد و همسران علی، تهران ،ص621 . [↑](#footnote-ref-279)
280. - تاریخ طراز مذهب مظفری (باب حکایت ازدواج ام کلثوم با عمر بن خطاب). [↑](#footnote-ref-280)
281. - تحت عنوان علی در عهد عمر، بیروت، ص217 . [↑](#footnote-ref-281)
282. - تحت عنوان ذکر اولاد امیر المومنین، ایران قدیم، ج1، ص186. [↑](#footnote-ref-282)
283. - حلی، شرائع الإسلام (درفقه جعفری ،کتاب النکاح). [↑](#footnote-ref-283)
284. - مسالک الأفهام (شرح شرایع الاسلام، باب لواحق)، ج1. [↑](#footnote-ref-284)
285. - شرح نهج البلاغه، بیروت، 1375هـ، ج4، ص575. [↑](#footnote-ref-285)
286. - مصر، ج1، ص428 . [↑](#footnote-ref-286)
287. - مصر، ص37 و 38 . [↑](#footnote-ref-287)
288. - تحت عنوان دامادهای علی، دکن، ص56 و 437. [↑](#footnote-ref-288)
289. - تحت عنوان دختران علی، مصر، صفحه 92، و همچنین تحت عنوان اولاد عمر بن خطاب، صفحه 79 و 80 . [↑](#footnote-ref-289)
290. - همگی فامیل‌های علی و پسر عموهای او بودند. [↑](#footnote-ref-290)
291. - اهل سنت در كتاب‌هاي خود مي‌گويند كه به كساني كه در جنگ بدر بوده اند،‌ دو هزار درهم یا سه هزار درهم داده شد به جز حسن و حسين كه برای هر کدام از آنها به خاطر قرابت با رسول الله ع پنج هزار درهم مقرر شد. برای عباس عموي پيامبر ع نيز، به دليل فاميلي با پيامبر ع پنج هزار درهم مقرر شد. (طبقات ابن سعد، 3/ 214-213، و كتاب الخراج، ابويوسف، ص44-43،‌ چاپ مصر و فتوح البلدان، ص455-454 و كتاب الأموال، ابوعبيد بن سلام) . بلاذري و يحيي بن آدم و طرابلسي و سايرين از جعفر بن محمد باقر از محمد باقر از عبدالله بن حسن و از علي بن ابي طالب روايت كرده اند كه عمر چشمه اي را برای علي مقرر نمود و چيزهاي ديگري را به آن افزود. (فتوح البلدان،‌ بلاذري،‌ ص20 و كتاب الخراج، ‌ص8، ‌چاپ مصر و الإسعاف في أحكام الأوقاف، اثر طرابلسي، ص8 چاپ مصر). [↑](#footnote-ref-291)
292. - با وجود اين از خدا شرم نمي‌كنند و مي‌گويند: عمر حقوق اهل بيت را غصب كرده است. اين يعقوبي است که سیلی‌های حق را به صورتشان می‌زند. خدا توفیقش داده که به این حقیقت اعتراف کند. آن موقع، حضرت عمر، امیرالمؤمنین بود و حضرت علی از او پایین‌تر بود. [↑](#footnote-ref-292)
293. - آري، ابوهريره اي كه شیعه شديداً نسبت به وي دشمنی مي‌ورزند،‌ جز احاديثي كه از زبان پيامبر درباره‌ی مناقب و فضایل اصحاب به خصوص‌ ابوبكر صديق و عمر فاروق شنيده، بيان نكرده است. آري!‌ اين ابوهريره است كه اموال را آورد و قبل از همه از آن به علی پرداخت کرد. [↑](#footnote-ref-293)
294. - تاریخ یعقوبی، بیروت، ج2، ص153. [↑](#footnote-ref-294)
295. - ابن ابی‌الحدید، نهج البلاغه، ج3، ص113 و 114. [↑](#footnote-ref-295)
296. - پس كساني كه ادعا مي‌كنند از نسل حسين هستند، و عمر فاروق را دشنام مي‌دهند و او را ظالم به اهل بيت و مخالف آنها و غاصب خلافت شان مي‌دانند، آگاه باشند اگر او نبود، آنان اصلا وجود نداشتند، و اگر حضرت عمر غاصب باشد، چگونه حسين به گرفتن این كنيز از حضرت عمر كه در يكي از جنگ‌ها و زیر پرچم عمر و با دستورات و راهنمایی های وی اسير شده، راضی شده است؟ باید اندیشید. آيا کسی هست که فکر کند؟ [↑](#footnote-ref-296)
297. - عمدة الطالب فی انساب ابی طالب (تحت عنوان اولاد حسین)، ص192. [↑](#footnote-ref-297)
298. - الأصول من الکافی، ج1، ص467. ناسخ التواریخ، ج10 ،ص3 و 4. [↑](#footnote-ref-298)
299. - ابن میثم، شرح نهج البلاغه، ج5، ص107. الدرة النجفیة، ص332. ابن ابی‌الحدید. [↑](#footnote-ref-299)
300. - ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج3، ص110. [↑](#footnote-ref-300)
301. - طوسی، الأمالی، نجف، ج2، ص345. [↑](#footnote-ref-301)
302. - طوسی، الأمالی، ج2، ص46. صدوق، الأمالی، ص324. ابن شهر آشوب، مناقب، هند، ج2، ص154. [↑](#footnote-ref-302)
303. - اين برخلاف تصور تمام منكران و تصور س- خ است كه به دروغ پناه برده و در كتابش عليه ما رد مي‌نويسد ـ در ردي كه مي‌نويسد، آنچه ما گفته ايم، اثبات مي‌كند و به آن اعتراف مي‌كند ـ او گمان مي‌كند كه ما را تکذیب نموده، اما حقايقي ثابت و قطعی که نمی‌توان از آن گریخت، را تکذیب می‌نماید. پس از ذكر فضايل ابوبكر و عمر که آوردیم، مي‌گويد: اگر من پای منبر علي حاضر بودم هنگامي كه گريه كرد‌ و اين خطبه‌ی مفصل را در ثنا و تمجید ابوبکر و عمر خواند، به او می‌گفتم: ای علی تنها تو ما را گستاخ کردی که با ابوبکر و عمر مخالفت نموده و ما را وادار کردی از آنان عیب و ایراد گیریم؛ چون تو و اهل بيت رسول الله ع از بيعت كردن با ابوبکر خودداري كرديد و عمر را مجبور كرديد كه چوب بياورد و خانه‌ی شما را با كساني كه در آن هستند، بسوزاند. در حالي كه دختر رسول الله ع در آن بود. به او گفته شد كه دختر رسول الله ع در آن است. او مي‌گويد: و اگر ... تا اینکه به زور تو را بيرون کرد. تو بعد از شش ماه و بعد از مرگ همسرت بيعت كردي، همسري كه شبانه وي را دفن كردي؟! این به خاطر رفتار آنان نسبت به تو و فاطمه بود.

     پس اي علي، وقتی مي‌دانستي كه جايگاه آن دو نزد رسول الله ع این گونه است، چرا تو و اصحاب و همسرت اين كار را انجام داديد و ما را وادار كرديد كه كار آنها را به خاطر ارتکاب آن کار نقد كنيم؟ سپس – ای علی- به اين هم اكتفا نكردی تا خطاب به معاويه بن ابي‌سفيان که از تو به خاطر این اتفاق عیب و ایراد گرفت و اظهار داشت كه ابوبکر و عمر تو را همچون شتر پیاده، بيرون كردند و تو با افتخار گفتي:

     **وأوجب لي رسول الله فيكم ولايته غداة غدير خم**

     «رسول الله عولايت مرا در صبح غدير خم درباره‌ی شما واجب كرده است».

     پس چگونه ادعا مي‌كني اي علي كه رسول الله ع فقط رأی آنها را رأی دانسته و فقط محبت و دوستی آنها را محبت و دوستی دانسته است در حالي كه ما، در تاريخ، مسائل زيادي را مي‌بينيم كه عمر نظری داشته و رسول الله ع با او مخالفت كرده است. عمر بعد از جنگ بدر معتقد بود كه رسول الله ع عمويش عباس را جلوتر از همه گردن بزند و تو نيز، برادرت عقيل را جلوتر از همه گردن بزني ولی رسول الله ع مخالفت كرد و در مقابل ديه آنها را رها كرد. همچنين عمر در روز فتح مكه معتقد بود كه رسول الله ع او را به زدن گردن ابوسفيان امر كند اما رسول الله ع امتناع كرد و او را آزاد گذاشت و خانه اش را پناهگاه قرار داد.

     بالآخره پيامبر ع هنگام مرگش گفت: قلم و كاغذي برايم بياوريد تا چيزي براي شما بنويسم كه بعد از من گمراه نشويد. عمر با او مخالفت كرد و گفت: كتاب خدا را داريم كه در آن هر چيزي يافت مي‌شود و براي ما كافي است. پیامبرع از این برخورد ناراحت شد و عمر را بیرون كرد و گفت: برخيزيد و همه برخاستند. امثال این مخالفت‌ها زیادند. پس چرا حقيقت را نمي گويي ای علي؟

     اي علي، فرض کن كه مي‌داني، عمر در زمان حیات پیامبرع از امر رسول الله ع تجاوز نكرده، اما چگونه مطمئن هستی که بعد از وفات وي از امرش سرپيچي نمی‌کند؟ آیا رسول خداع این را به تو خبر داده است؟ وقتی درباره‌ی قضیه‌ی خالد بن ولید ميان ابوبكر و عمر اختلاف افتاد،‌ رسول الله ع با كدام يك موافق بود؟ بدون شك علي خواهد گفت: لعن و نفرين خداوند بر دروغگو. (كتاب الشيعة والسنة في الميزان، اثر صاحب قناع س – خ، ص88، 89، 90، چاپ بيروت).

     آری، من هم می‌گویم: نفرین خدا بر دروغگویان خواه صاحب لقب س-خ باشد و خواه صافی باشد.

     علي او را تكذيب می‌كند و می‌گويد: اي گداي دروغگوی جسور كه بر تختي نشسته اي، به نظرم تو جز نوادگان ابن ملجم كسي نیستی، كه عمر را دشنام مي‌دهي و شوهر دختر من و فاطمه؛ دختر پيامبر ع، را ناسزا مي‌گويي و چيزي را كه نگفته ام و نكرده ام به من نسبت مي‌دهي، و فاروق و مرا تكذيب مي‌كني سپس ادعاي دوستي و ولايت مرا مي‌نمائي و مي‌گويي كه من تو را گستاخ کرده ام که به جان ابوبکر و عمر بیفتی. تو جز نوادگان ابن سبأ کسی نیستی، همان كسي كه از ترس رفتار و کردار و سخنانش که دقیقاً مثل سخنان و آرای توست، وجودش را انکار می‌کنی تا رسوا نشوی و مردم از باطن و درون كثيفت آگاه نشوند. تو مي‌داني كه من همان كسي هستم كه ابن سبأ را چون می‌خواست در دین فتنه و فساد به پا کند و مسلمانان را آشفته و سرگردان نماید، كشتم و سوزاندم.‌ پيشينيان و قوم تو این را گفته اند، اینک تو در قرن چهاردهم مي‌آيي و او را انكار مي‌كني در حالي كه همگي آنها قبل از تو به وجود و اعمال كثيفش اعتراف كرده اند. لعنت خدا بر دروغگويان و منكران!

     **﴿ ﴾.**

     چه كسي دروغگو است؟ تو يا صاحبت؟

     پناه بر خدا اگر بد سرشتي و بد زباني تو به بزرگ اهل بيت رسيده باشد و چه بسيار خطبه‌هاي علي که تو انکارش می‌کنی و چه بسيار عبارت‌هايي كه تو علم به آن را انکار می‌کنی. ما اين خطبه‌ی علي را ‌از كتاب‌هاي خودت و قومت آورده ايم؛ كتاب‌هايي كه خودتان جمع كرده ايد و بر آن تعليق زده و چاپ كرده و آن را به دنيا عرضه كرده ايد. به همین خاطر اين كتاب «الغارات» و سایر کتابهایش، منبع مهم و مستند شيعه شده است. از كتاب‌هاي معروف شيعه بسیار کم يافت مي‌شود كه هنگام روايت كردن، مطلبی را با واسطه يا بی‌واسطه از آن ذكر نكرده باشند. (مقدمة الغارات، اثر ثقفي ص ع).

     این بدین معناست که اين كتاب از مهم‌ترين مراجع شيعه محسوب مي‌شود. پس به فضل و لطف خدا و برخلاف انتظار مخالفان اثبات كرديم كه حضرت علي با حضرت ابوبكر و حضرت عمر ش بيعت كرده و به اين بيعت وفادار مانده و خود به آن اعتراف كرده، و این پس از وفات حضرت ابوبکر و حضرت عمر می‌باشد پس انسانهاي با انصاف چه مي‌‌گويند؟ آيا نمي‌گويند لعنت خدا بر دروغگويان باد؟

     عبدالله بن سبأ

     انكار كردن عبدالله بن سبأ يهودی، دقیقاً مثل انکار یک حقیقت روشن همچون انكار وجود خورشيد در وسط روز است. از ميان متقدمان كسي يافت نشده كه وجود او را انكار كرده باشد. نمي‌دانم كه كدام يك به حقايق، علم بيشتري دارند: متقدمان يا متأخران؟ متأخراني كه از ترس، مؤسس و پدر خود را مخفي مي‌كنند. ما اين قوم را به مبارزه دعوت می‌کنیم تا اثبات كنند يكي از متقدمان خودشان نه ما، وجود عبدالله بن سبأ را انكار كرده و او را وهمي و خيالي دانسته باشد؟

     به خصوص اين دوست ما كه مایل است بر ما رد بنويسد. اي كاش مي‌توانست رد بنويسد. هنگامي كه شنيدم، كسي از آنها پيدا شده و بر ما رد نوشته، بسیار خوشحال شدم و مي‌خواستم بدانم كه چرا بر من رد نوشته است؟ اگر راست بگويد من به اشتباه و خطا و قصور خودم اعتراف مي‌كنم اما آرزو كردم كه آنچه عليه ما نوشته از كتاب هاي‌غير صحيح خودشان يا منابع غیرمعتبر يا عبارات منسوب و غير صحيح يا برداشت هاي‌غلط نباشد. من خود را از اشتباه و خطا بري نمی‌دانم. و حتی خود علی بن ابی‌طالب به امکان صدور خطا و اشتباه از خودش اعتراف می‌کند و مي‌گويد: از سخن حق و مشورت عادلانه خودداري نكنيد چرا كه من از اشتباه معصوم نیستم. (الكافي في الأصول به نقل از أعيان الشيعة، ج1، ص136). اگر احتمال خطا با خلافت و امامت منافات داشته باشد، خُب خطا برای امامان شما صورت گرفته است؛ چون خود ائمه در مقدس‌ترین و معتبرترین کتاب از نظر شما به این امر اعتراف کرده اند. پس در این صورت چه می‌گوید؟)

     خداوند جهانيان را سپاس می‌گویم كه تمامي اين بيهوده‌گويي‌ها و دشنام‌ها و ناسزاها و بدگويي‌ها، جز اطمینان و دلگرمی و اعتماد چیزی به من نیفزود؛ چون خداوند، خود، مرا در اين كار موفق گردانيده تا از اصحاب حضرت محمد ع و ياران وي دفاع كنم و در حقيقت امور مخفي و پنهان اين قوم را آشكار كنم و از كتاب‌هاي خودشان آورده ام تا نتوانند آن را انكار و يا تكذيب كنند؛ چون با انکار آن، كتاب‌ها و محدثان و فقهاء و امامان خود را انكار كرده اند.

     شایان ذکر است که ما، در كتاب «الشيعة و السنة» خودمان نه به نقل از ابن حجر عسقلاني و نه از ذهبي و ابن حبان و ابن ماكولا و بخاري و... سخن نگفته ایم که عبدالله بن سبأ يهودی بوده است، بلكه از كشي، امام خودشان در علم رجال و نوبختي در فرق و مورخ شيعي در الروضة الصفا این را ذكر كرده ايم. هر يك از اين كتاب‌هاي سه گانه، بارها چاپ شده و شیعه، بارها در تحقيقات خود از آن استفاده كرده اند. سپس چگونه می‌تواند که همه‌ی عقلا را نادان و گیج و همه‌ی علما را احمق بداند و بگوید: این ابن سبأ كيست؟ و اين قدرت عجيب را از كجا آورده است؟ كه گاهي او را در مصر و گاهي در عراق و گاهي در بصره و گاهي در كوفه مي‌‌بينيم و او را در هر حادثه‌اي حاضر و مطلع مي‌یابیم و اين قدرت را از كجا آورده كه هر جا بخواهد مي‌رود، و چرا مؤرخان اوليه در آوردن نام وي اهمال كرده اند و چرا عثمان هنگام شكايت ابوذر و عمار و عبدالرحمن، از او شكايت نكرد در حالي كه آنها اصحاب رسول الله ع بودند و چرا كاري را كه با آنها كرد با اين يهودي نكرد؟ و چرا در احاديث و شكايات او نامي از او برده نمي‌شود؟

     «اين يهودی، پسر یک سياه پوست عربِ اسير که سخنان متناقض را جمع‌آوري كرده و کسی که فقط در تصور كساني وجود دارد كه برای عثمان بن عفان عذر می‌آورند، چیز عجیبی است و عجيب تر آنكه اصرار بر وجود خارجي او همراه با ذكر دلايل دروغين دارند.» (كتاب الشيعة والسنة في الميزان ص31، 32 چاپ بيروت).

     از چه كسي مي پرسي اي كسي كه فقط خود را عاقل مي‌داني؟ از ما مي‌پرسي يا از كشي و نوبختي خود؟

     اي كساني كه حقيقت را به خواري تباه كرديد و باطل را به خوبي ياري كرديد و اي دروغگويان و كساني كه بر دروغ گفتن اصرار مي‌ورزيد! ‌آيا گمان مي‌كنيد كه با بیان كلمات دلربا و لطيف مي‌توانيد ديگران را فریب و حقايق را مخفي و كاشفان آنها را بهت زده كنيد. پس به اين سخنان نگاهي بيندازيد كه چقدر گرايش به باطل و دروغ دارند؟ چقدر عقل را به مسخره گرفته اند و دائماً سعی می‌کنند دیگران را گمراه و منحرف کنند تا انسان فریب خورده یا فرد نادان یا کسی که از اصل ماجرا و قضیه خبر ندارد، آن را بخواند و فریب بخورد. چه بسیارند این بیچارگان که به وسیله‌ی چیزهایی شکست خورده اند که هیچ اصل و اساس و برگ و دانه‌اي ندارد. اما چه کسی می‌تواند که شیعیان را از زور حق و قدرت آگاهان به اصل ماجرا نجات دهد؟

     سپس در جایی ديگر مي‌گويد:

     ما شيعيان، تاريخ را درباره‌ی قضيه‌ی ابن سبأ غربال كردیم، دیدیم که اين شخصيت در قرن چهارم هجري ساخته شده است. (خلاصه ای از آنچه که گفته است، ص83، 84).

     مي‌گوئيم:‌ چگونه تاریخ را غربال کردید و حقايق را وارونه جلوه دادید و چشمانت بسته که به ندرت حقیقت و راستی را می‌بینی؟ و قلبت قفل شده و بر آن مهر غفلت زده شده است؟

     اگر اين گونه نبود، من چنين سخني را بيان نمي‌كردم و چنين چيزي را نمي‌نوشتم و تو مي‌داني كه كسي از قبل از قرن چهاردهم هجري نيست كه كمكت كند. اگر راست مي‌گویيد، برهان خود را بياوريد.

     تو در این گفته فقط از کسانی مثل خودت تقليد مي‌كنی. آنان قلب‌هايي دارند که با آن نمي‌فهمند و چشم‌هايي كه با آن نمي‌بينند و گوشهایي كه با آن نمي‌شنوند. و اين همان تقليدي است كه تقليد كوركورانه نام دارد و ما آن را در اصول و فروع رد مي‌كنيم و همانند تقلید يهوديان و مسيحياني است كه بدون تحقیق از راهبان تبعيت مي‌كنند، آن را مذمت كرده است. خداوند از آن به عبادت و تعبّد تعبير كرده است. آنها را عبادت نمي كردند بلكه امور حلال را براي آنها حرام و حرام را حلال مي‌كردند و بدون مجوز شرعي به آنچه به آن امر شده اند، عمل مي‌كردند و از روي تقليد آنها را عبادت مي‌كردند در حالی که خودشان نمی‌دانستند. (ص49، 50).

     پس به اين تناقض و تعارض بنگريد كه همگي از لوازم دروغ و بهتان است که گاهي چيزي را انكار مي‌كند، سپس خودشان آن را مي‌آورند.

     ## **لا تنه عن خلق وتأتي مثله عار عليك إذا فعلت عظيم**

     «مردم را از کاری نهی مکن که خودت همان کار را انجام می دهی. اگر این کار را بکنی، گناه بس عظیمی مرتکب شده ای».

     آنها اين قول اهل سنت را انكار مي‌كنند كه قائل به عدم تحريف قرآن هستند و می‌گویند: اين اعتقاد را به تقليد از گردآورندگان قرآن؛ يعني، صدیق و فاروق و عثمان ذي النورين به دست آورده اند. شما نيز، از سيد حيدر و محمد جواد مغنيه و وردي و شیبي و طه حسين و بعضي از مستشرقان تقليد مي‌كنيد درحالي كه همه‌ی اينها فرزندان اين قرن هستند. و به هیچ دليل و برهاني جهت انكار آن استناد نكرده اند. اگر استناد مي‌كردند، مجبور نمي‌شدی، بگويی: ‌اين شخصيت در قرن چهارم هجري ساخته شده است. چون كلمه‌ی قرن چهارم تو را به دروغ مي‌اندازد و انديشه و سخنت را ابلهانه مي‌کند اگر اندكي تفكر كني، در مي‌يابي منبعي كه ما حكايات و داستان هاي عبدالله بن سبأ يهودي را از آن ذكر كرده ايم، همان منبع مورد اعتماد و مشهور شيعه است كه يك قرن قبل از وي يعني، قرن سوم هجري به وجود آمده، و آن كتاب فرق الشيعۀ نوبختي، ‌اثر ابومحمد حسن بن موسي نوبختي–از علماي قرن سوم هجري- است كه در زير آن با خط مشكي – مانند سياهي دل منكران و زورگویان- نوشته شده است.

     نمي‌دانم كه استاد اسد حيدر چگونه توانسته براي انكار شخصيت عبدالله بن سبأ به دلايل غير كلامي و اقوال بي‌فايده كه مبني بر وهم و خيال است، مانند وهم و خيال وردي و شيبي و مغنیه و طه حسين و ديگران، استناد كند. مي‌گويد: بسيار كم اتفاق مي‌افتد كه كتابي در مورد تاريخ اسلام (يا به تعبير صحيح تر تاريخ شيعه) چاپ شود و عبدالله بن سبأ در آن جايگاهي نداشته باشد. (و این چیزی است که خواب‌هایشان را پریشان کرده و باعث شده وجودش را انکار کنند).- تا آنجا که می‌گوید:- اکنون وقت آن رسیده که نگاهي به عقب بیندازيم تا حقیقت پیدایش این اسطوره را دریابیم. ای استاد! چرا هيچ يك از متقدمین آن را كشف نكرده اند یا تو و همعصرانت را رها کرده اند تا خسته شوید؟ به هر حال متوجه عوامل اين امور باطل مي‌شويم كه سالهاست بر آن مهر خاموشي زده اند. (الإمام الصادق والمذاهب الأربعة ،ج6 ص456، چاپ بيروت).

     ما نگاه می‌کنیم كه چگونه و چطور آن را كشف كرده اند، اما او مي‌خواهد اين مسأله را بيشتر از آنچه هست، ساده جلوه دهد و مي‌گويد: اشتباه مي‌كند كسي كه بگويد: قضيه‌ی ابن سبأ از اموري است كه در اين عصر ناگزير از بحث درباره‌ی آن هستيم؛‌ زیرا زمانه تغيير كرده و اين امر از امور مدفون شده است و درست نيست كه اين دفن شده‌ها را بيرون بياوريم و در كتاب‌هاي مهم چاپ كنيم. ما مي‌گوييم: اين قضيه همان طور كه خیال انديشان مي‌گويند، از جمله امور نابود شده و فراموش شده نيست. بلكه در هر زمان شاخه اي جديد از آن مي‌رويد و رشد مي‌كند و از جمله منابعي مي‌شود كه شيعيان در عصر حاضر به آن استناد مي‌كنند و ابزاري براي طعن و سرزنش علیه شیعه مي‌شود. (الإمام الصادق والمذاهب الأربعة ص457).

     آري! اين مسأله همان طور كه خیال انديشان مي‌گويند از مسائل فراموش شده نيست بلكه شاخه‌ی جديدي است كه هنگام بحث درباره‌ی تاريخ تشيع و اصول اعتقادي آنها و بنيان‌هايي كه مذهبشان بر آن استوار است، آشکار می‌شود. چون اين حقيقت ثابتي است كه گذشت ايام تغييري در آن ايجاد نمي‌كند هر چه دروغ‌ها زیاد و صداي انكارهاي بدون دليل بلند شوند و هر چقدر زمان بگذرد؛ چون این امر وسيله اي است براي كشف اصول و اساس شيعه و مؤسسان و بانيان آن و کسانی که تورهایشان را جهت شکار امت اسلامي گسترانده اند.

     سپس بعد از سياه كردن شش صفحه مي‌گويد:

     مسأله‌ی ابن سبأ در دل بسياري از مستشرقان و ديگران جا باز كرد. پس با توجه خاصي به آن پرداختند و سخنان زيبا و دلنشينی درباره‌ی وي گفتند و آن قدر آن را تكرار كردند كه مؤمن در صحت آن شك می‌کند. گويي كه اين امر از حقايقي است كه قابل شك نيست. (الإمام الصادق والمذاهب الأربعة ص463).

     آری، این قضیه از حقایقی است که قابل شک نیست، ولی او می‌خواهد بنایش را بر شن و ماسه بنا کند و معلوم است که چنین بنایی پابرجا نمی‌ماند. پس از سخنان طولانی می‌گوید: چه بسا تصور شود که این قضیه نظر به مشهور بودن و انتشارش، منبع معتبر و قابل اعتمادی در تعدادی از کتاب‌های تاریخ و ادبیات داشته باشد، ولی این طور نیست و هیچ منبعی ندارد که بتوان بدان استناد نمود؛ همان طور که به امید خدا این مسأله را بیان خواهیم کرد. (الإمام الصادق والمذاهب الأربعة ص464).

     کاری از دستمان بر نمی‌آید جز اينکه بگوییم اي استاد، تمام اينها را رها كن و حقیقت را بیان کن. سپس به هوا می‌رود و در فضا پرواز می‌کند تا اینکه چهار صفحه‌ی ديگر را تباه مي‌كند و مي‌نويسد: ما خود را ملزم به بیان منبع اين داستان مي‌دانيم و بر منابعي كه نويسندگان از آن استفاده كرده اند، آگاه هستيم؛ ‌چون بعضي از نويسندگان مي‌خواهند در صحت اين داستان شك كنند،اما آنها نمي‌توانند به صراحت بگويند چون گمان مي‌كنند كه روايات متعدد و متواتر از مؤرخان معتمد در این باره وجود دارند. اين امري است كه باعث مطرح نشدن آن مي‌شود و مبالغه‌های آن را ‌نفي مي‌كند. (الإمام الصادق والمذاهب الأربعة ص468).

     سپس بعد از يك مقدمه، صفحه‌ی كاملي را مي‌آورد (عمداً این صفحات و این ارقام را بیان کردیم تا روان این گوینده شناخته شود. روانشناسان می‌گویند: انسان ضعیف و دروغگو نمی‌تواند ابتدا به سراغ مقصود و هدف برود؛ چون او از ضعف و دروغی که می‌کوشد پنهانش کند، آگاه است. از این رو برای کتمان آن به راست و چپ می‌پیچد تا اولاً به خودش اطمینان دهد که می‌تواند با این پیچیدن و دوردادن، این ضعف را دور کند، اما انسان قوی و راستگو نیازی به این ندارد و مستقیماً و بدون تردید و بدون توجه به راست و چپ به سراغ مقصود و هدف می‌رود) و مي‌گويد: آري! منبع نخست در اين باره كه كسي قبل از او مطرح نكرده باشد (خوب به این عبارت دقت شود؛ چون همین عبارت مقصود است و منظور اصلی ما همین است، و باید دقت شود که چگونه حرف زور می‌زند و لجاجت به خرج می‌‌دهد) ابو جعفر محمد بن جرير طبري، متوفاي سال 310 هجری و صاحب تفسیر طبری و مؤلف تاريخ الأمم و الملوك معروف به تاريخ طبري است. اين، تنها منبعي است كه به اين داستان پرداخته و تمام اخبار عبدالله بن سبأ را جمع آوري كرده است. ابن اثير متوفاي سال 630 و ابن كثير متوفاي سال 774 و ابن خلدون متوفاي سال 808 و سايرين از ابن جرير نقل كرده اند. (ص469).

     بعد از اين استاد اسد می‌خواهد كه رنج بررسي و نقد ثقه بودن و عدالت طبري و كساني را كه از او نقل كرده اند،‌ تحمل كند كه در بیست و چهار صفحه از كتابش آورده است و اين جداي از چهارده صفحه‌ی مقدمه اي است كه ضایع كرده بود.

     ما به او مي‌گوئيم: اي كسي كه راه استقامت و تدبّر و نقد را در پيش گرفته اي (نگا: صفحه‌ی 492 از این كتاب که آنجا بحث را به پایان می‌برد) ما تو را مجبور به اين سختي نكرده ايم و تو را از رنج نگريستن به كتاب‌هاي رجال و اسناد بي‌نياز مي‌كنيم[اگر این استاد انصاف به خرج می‌داد و خوب به کتاب‌های رجال نگاه می‌کرد، قطعاً سه چهارم مذهبش برباد می‌رفت؛ چون مذهبش فقط بر پایه‌ی اسطوره‌ها و افسانه‌ها و داستان‌ها و اوهام و افکار غلط بنا شده و تنها دروغگویانی که امامان شان و صالحان و سروران اهل بیت از آنها شکایت و گله کرده اند، آنها را نقل کرده اند. اینک به یک روایت از ائمه نگاه کن که کشی از ابوالحسن، امام رضا نقل می‌کند: بنان بر علی بن حسین؛ دروغ می‌بست و خداوند گرمای آهن را به او چشاند، و مغیره بن سعید بر ابوجعفر؛ دروغ می‌بست و خداوند گرمای آهن را به او چشاند. محمد بن بشیر بر ابوالحسن، امام موسی دروغ می‌بست و خدا گرمای آهن را به او چشاند. ابوالخطاب بر ابوعبدالله؛ دروغ می‌بست و خدا گرمای آهن را به او چشاند. کسی که بر من دروغ می‌بست، محمد بن فرات بود. ابویحیی گوید: محمد بن فرات از نویسندگانی بود که ابراهیم بن شکله او را به قتل رساند (رجال الكشي ص256 چاپ كربلاء)]. ما راه را بر تو آسان كرده ايم، آنچه قبلاً ‌به آقاي نقاب دار س- خ و همراهانش گفته ايم، تكرارمي‌كنيم؛ ‌ما وقتي چيزي را نقل مي‌كنيم از طبري و غير طبري مثل ابن اثير و ابن كثير نقل نمي‌كنيم بلكه از نوبختي نقل مي‌كنيم و قطعاً‌ نوبختي نيز، از طبري نقل نكرده و هيچ كدام از شيعيان نيز، نمي‌توانند او را متهم كنند که از طبری نقل کرده است؛ چون اگر نوبختی پیش از طبری نباشد، قطعاً از او متأخر نیست و نوبختی معاصر ثابت بن قره متوفای سال 288 هجری می‌‌باشد (مقدمة فرق الشيعة، اثر نوبختي ص14 چاپ نجف)، و او محور و منبع تمام کتاب‌های شیعه در زمینه‌‌‌ی فرق و مذاهب می‌‌‌باشد. سپس از رجال دان شيعي متعصب که دشنام مي‌دهد و مخالفان را لعن و نفرين مي كند؛ يعني، از كشي معاصر ابن فولديه، متوفای سال 369 هجری نقل می‌کنیم. كتاب وي از مهم‌ترين و نخستين كتاب‌‌‌‌‌ها در علم الرجال به حساب مي‌آيد و از اصول چهار گانه‌اي است كه در اين كتاب به آن استناد شده است. (مقدمة رجال الكشي ص4).

     طوسي ملقب به شيخ الطايفه در رجال خود و ابن ابي‌الحديد در شرح نهج البلاغه و حلي در خلاصه‌ی خود و قمي در تحفة الأحباب و خوانساري در روضات الجنات و مامقاني در تنقيح المقال و مرزه در ناسخ التواريخ و تستري در قاموس الرجال و عباس قمي در الكني و الألقاب و بسياري ديگر قضیه‌ی ابن سبأ را آورده اند و همه شان از غیر طبري نقل كرده اند. پس چرا اين استاد خود را خسته كرده است؟ چرا خود را مجبور به نقد و بررسي طبري و عقیده و سند او كرده است؟

     كار اين استاد و همراهان وي را در این زمان راحت می‌‌كنيم؛ زمانی که علي مرتضيس از آن خبر داده و می‌گوید: «زماني بعد از من خواهد آمد كه هيچ چيزي مخفي تر از حقيقت و هيچ چيزي آشكارتر از باطل نخواهد بود.» (نهج البلاغة ص82 چاپ دار الكتاب بيروت).

     آري، براي اين كه كار شما و ديگران را راحت كنيم، مي‌گوييم: قبل از اين كه طبري در تاريخش درباره‌ی عبدالله بن سبأ بحث كند، ابواسحاق ابراهيم بن محمد ثقفي كوفي شيعيِ متعصب در كتاب «الغارات»خود آورده است. همان كسي كه بيش از پنجاه كتاب براي ترويج مذهب و مسلكش تأليف كرده و اين كتاب از مهم ترين منابع شیعه به شمار مي رود،‌ و ابن ابي الحديد و حلي و مجلسي و حر عاملي و نوري و قمي و شيرازي و خوئي و مرزه محمد تقي مقاماتي و ديگران از او روايت نقل كرده اند. (نگا: مقدمة الغارات ص خط). در اين كتابش آورده كه عبدالرحمن بن جندب از پدرش، جندب نقل كرده که گوید: عمرو بن حمد و حجر بن عدي و حبة العوفي و حارث و عبدالله بن سبأ (همه شان از زمره‌ی قاتلان امام شهید، حضرت عثمان بن عفان س بودند) بعد از فتح مصر بر حضرت علي ؛ وارد شدند در حالی که حضرت علی اندوهگین بود و به او گفتند: بگو نظرت درباره‌ی ابوبكر و عمر چيست؟ گفت: فرصت گير آورده ايد؟ مصر فتح شده و شيعيان من آنجا كشته شده اند. من نامه‌اي براي شما مي‌فرستم و در آن، جواب شما را مي‌دهم و از شما مي‌خواهم حقي را كه از من ضايع كرده ايد، حفظ كنيد و آن را براي شيعيان من بخوانيد و ياريگر حق باشيد. (الغارات، اثر ثقفي ص302، 303 ج1 چاپ انجمن آثار ملى إيران).

     آنچه معروف است اين است كه طبري تاريخ خود را بعد از سال 300 هجري جمع آوری و تأليف كرد، اما ثقفي اين كتابش را حدود سال 250 هجري تأليف كرده و وفات وي سال 283 هجري بود. او يك شيعه‌ی متعصب مشهور بود كه شیعه درباره‌ی شيعه بودن و محكم بودن روايات وي داستان‌هاي متعددي دارند. (برای آگاهی بیشتر به شرح حالش در کتاب‌های رجال شیعه یا به مقدمه‌ی این کتاب مراجعه کنید).

     پس، این كتاب، كتاب شماست و نویسنده‌ی آن، محقق و محدث مشهور و شيعي معاصر است و چاپخانه نيز، يك چاپخانه‌ی شيعي است و ناشر آن نيز، گروهي از شيعيان هستند.

     آيا بعد از اين نيازي به ردّ اين قضيه وجود دارد و می‌توان گفت اولين و تنهاترين منبع در اين باره، کتاب ابوجعفر طبري است؟ به قول شاعر كه مي‌گويد: «اين گناهي است كه در شهر شما نيز، می‌كنند». اگر این گناه باشد، مرتکبان آن از شهر شما می‌باشند.

     در خاتمه، به اين استادان غيرتمند و مغرور شيعه كه معتقدند براي آنها ننگ است كه باني و مؤسس مذهبشان عبدالله بن سبأ یهودی باشد،‌ مي‌گويیم: شما را به خدا سوگند مي‌دهم آيا وجود وی را از روی تقيّه انكار نمي‌كنيد؟ (جهت اطلاع بیشتر به کتاب ما«الشیعة و السنة» مراجعه شود؛ چون در این کتاب به اندازه‌ی آنچه که برای پژوهشگر کافی باشد و تشنه را سیراب و بیمار را درمان کند، آمده است و به لطف خدا ردیه ای بر آن نوشته نشده است) از ترس اینکه مبادا رسوا شوید و حقيقت آشکار شود؟ چون شما بر ديني هستيد كه به گفته‌ی خودتان هر كسي آن را پنهان كند خدا او را عزيز مي‌گرداند و هر كس آن را منتشر كند،‌ خدا او را خوار و ذليل مي‌گرداند. (الكافي في الأصول، باب التقية، ج2، ص222، چاپ ايران). و به امام محمد باقر–امام معصوم پنجم– نسبت مي‌دهيد كه گفت: تقيّه در هر ضرورتي وجود دارد. [پس چگونه جسورانه در كتاب «الشيعة و السنة في الميزان» خود را حاکم قرار می‌دهد و مي‌گويد: تقيه اي كه عقل و نقل بر آن دلالت كند از جمله امور بديهي است كه نياز به شرح و توضيح ندارد. كدام عقل به انساني كه گرگي درنده در مقابلش است مي‌گويد: جلوتر برو و خود را در مقابل اين گرگ قرار بده در حالی كه هيچ سلاحي همراه ندارد؟ آيا کار آنها بدون تقيه، مانند اين عمل نيست؟ آيا نمي‌بيني كه آنها مي‌گويند: خود و خانواده ات را بدون در نظر گرفتن شرافت و كرامت انساني كه شريعت و عرف براي انسان در نظر گرفته است، قرباني كن؟ (ص43).

     همچنين اين فرد پاكستاني و امثال وي، که شيعه را به خاطر تقيه سرزنش مي‌كنند، اگر انصاف داشته باشند‌، مي‌دانند كه ائمه نيز، از دست ظلم و جورهاي زمانه و بعضي حكام اسلامي به تقيه پناه آورده اند. اما چگونه اين كار را انجام داده و آنها را به خاطر ظلمشان سرزنش نكرده اند و مدام به ساز آنها رقصيده و ‌در مقابل از آرزوها و اميال خود دست كشيده اند. اين فرد پاكستاني و امثال او نمي‌توانند برای اين امر تأسف بخورند تا زماني كه خلفای جلاد به آنها ظلم كرده اند و اين در حالي است كه همگي در قرن بيستم، قرن آزادي و مساوات زندگي مي كنند اما روحشان در قرن گمراهي و ناداني سير مي كند. (دوست داشتني ترين چيز هر قومي همراه وي محشور مي‌شود) خداوند دوست مرحوم ما، شيخ محمد رضا مظفر را بيامرزد،‌آن جا كه در كتاب ارزشمندش «عقائد الإمامية» -كه اميدواريم تمام مسلمانان در نقاط مختلف زمين آن را بخوانند تا عقايد و مباني و اخلاص ديني شيعه را بشناسند- مي‌گويد: عقيده‌ی تقيه‌ی ما ابزاري جهت سرزنش و نفرت از اماميه شده است. گويي كه هيچ چيزي آنها را سيراب نمي‌كند مگر اینکه شمشيرهاي خود را آخته كرده تا این عقیده را در آن عصرهایی ریشه کن کنند که كافي است در این عصرها گفته شود: اين فرد شيعه است تا توسط دشمنان اهل بيت (امويان و عباسيان و پس از آنان عثمانیان) كشته شود. (ص46-45).

     اي كاش مي‌دانستم كه كدام يك راست مي‌گويند، ‌تابع يا متبوع؟ امام معصوم يا مقتدي گناهكار؟ ‌و «صاحب آن بهتر مي‌داند» (الکافی فی الاصول، باب تقیه، ج2) .

     آيا در اين جا شكي باقي مي‌ماند که ابن سبأ وجود داشته و عقاید و افکارش پیوسته نزد شیعه بوده که آنها را حفظ می‌کنند و بدان معتقد و پایبندند و بدان عمل می‌کنند. خداوند هدایت کننده به راه راست است. ما خواستیم که درباره‌ی عبدالله بن سبأ به طور مختصر اشاره‌اي كنيم]. [↑](#footnote-ref-303)
304. - ثقفی ،الغارات، ج1، ص307 نقيبه به معنای نفس است. بعضی گفته اند به معنای سرشت است. «رجل ميمون النقيبة» یعنی «مردی پاک سرش که در تلاش‌هایش پیروز و موفق است» همان طور که ابن منظور افريقي گوید. ابن سكيت گوید: اگر کسی ميمون الأمر باشد، در تلاش‌هایش موفق و پیروز است. ثعلب گوید: در صورتی که ميمون المشورة باشد، در کارهایش موفق و پیروز است. در حديث مجدي بن عمرو آمده است: او ميمون النقيبة بود؛ یعنی انسانی موفق و کوشا بود و به خواسته‌هایش می‌رسید. (لسان العرب، اثر ابن منظور افريقي ج1 ص768). [↑](#footnote-ref-304)
305. - طوسی، الامالی، نجف، ج2، ص121. [↑](#footnote-ref-305)
306. - تاریخ یعقوبی، ج2، ص151 و 152. [↑](#footnote-ref-306)
307. - الإرشاد ،ص109 . [↑](#footnote-ref-307)
308. - خیلی واضح به نظر می‌رسد این روایت از دروغ‌های شیعه است؛ زیرا مشابه همین واقعه در زمان رسول گرامی اسلام اتفاق افتاده بود (داستان غامدیه که مرتکب زنا شده بود) و رسول الله در مورد او همین فیصله را کردند. امکان ندارد عمر فاروق از آن واقعه‌ی مشهور بی‌خبر باشد و در این مسأله به کسی مراجعه کرده و یا از فردی نظری خواسته باشد.

     و عمر س خود باهوش‌تر از این بوده که موضوع ساده‌ای را متوجه نشود.

     روافض خواسته اند با جعل چنین دروغ‌های بر علم و فضل علی بیفزایند؛ اما خوشبختانه فضل او در روایات صحیح نیز ثابت شده است و نیازی به این اباطیل محسوس نمی‌شود. [مصحح] [↑](#footnote-ref-308)
309. - الإرشاد، ص110. [↑](#footnote-ref-309)
310. - همان. [↑](#footnote-ref-310)
311. - همان، ص312. [↑](#footnote-ref-311)
312. - طوسی، الامالی، نجف، ج1، ص256. [↑](#footnote-ref-312)
313. - ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج2، ص370. [↑](#footnote-ref-313)
314. - همان. [↑](#footnote-ref-314)
315. - ابن کثیر، البدایة و النهایة، بیروت، ج7، ص35 و 55. طبری، بیروت، ج4، ص83 و 159 . [↑](#footnote-ref-315)
316. - طبری . [↑](#footnote-ref-316)
317. - نهج البلاغه (تحقیق صبحی)، 136. [↑](#footnote-ref-317)
318. - عباس قمی، تتمة المنتهی، ایران، ص390 . [↑](#footnote-ref-318)
319. - مفید، الإرشاد، ص176 . [↑](#footnote-ref-319)
320. - تاریخ یعقوبی، ج2، ص213 . مقاتل الطالبین، بیروت، ص84 . [↑](#footnote-ref-320)
321. - جلاء العیون (ذکر کسانی که در کربلاء همراه حسین کشته شدند)، ص570. [↑](#footnote-ref-321)
322. - الفصول المهمة، تهران، اعلمی، ص143. عمدة الطالب فی انساب آل ابی‌طالب، نجف، ص361. تحفةالإهاب، ص151 و 152. کشف الغمة، ج1، ص575 . [↑](#footnote-ref-322)
323. - الإرشاد،‌ ص194. تاريخ يعقوبي ج2، ص228.‌ عمدة الطالب، ص81. ‌منتهي الآمال، ج 1، ص240.‌ الفصول المهمة، ص166. [↑](#footnote-ref-323)
324. - جلاء العیون، ص582. [↑](#footnote-ref-324)
325. - مقاتل الطالبین، ص119. [↑](#footnote-ref-325)
326. - مجلسی، جلاء العیون، ص582 . [↑](#footnote-ref-326)
327. - الإرشاد، ص261. کشف الغمة،ج2، ص105. عمدةالطالب، ص194. منتهی الآمال، ج2، ص43. الفصول المهمة، ص209 . [↑](#footnote-ref-327)
328. - مقاتل الطالبین، ص127. [↑](#footnote-ref-328)
329. - توضیح این مطلب در المقاتل و سایر کتاب‌ها آمده است. [↑](#footnote-ref-329)
330. - کشف الغمة، ص216. [↑](#footnote-ref-330)
331. - اصفهانی، مقاتل الطالبین، بیروت، ص456 . [↑](#footnote-ref-331)
332. - همان، ص446 . [↑](#footnote-ref-332)
333. - **امامان از پیامبران برترند**

     محمد بن حسن صفار در بصائر الدرجات از عبدالله بن وليد سلمان نقل مي‌كند كه ابوجعفر ؛ به من گفت: ای عبدالله، شيعه درباره‌ی علي و موسي و عيسي چه مي گويند؟ گفتم: جانم فدايت باد از چه نظر مي‌پرسي؟ گفت: درباره‌ی علمشان از تو مي‌پرسم. گفت: قسم به خدا، علي از موسي و عيسي عالم تر بود. گفت: ای عبدالله، آيا اين درست است كه مي‌گويند: پيامبر ع هر علمي داشت، ‌علي نيز، دارد؟ گفتم: آري. گفت: با آنها اين گونه نزاع كن كه خداوند به موسي فرمود: **﴿وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ﴾** پس ما دانستيم كه همه‌ی قضیه براي موسی روشن نشده است و خداوند متعال به حضرت محمد ع مي‌فرمايد: **﴿وَجِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلَى هَؤُلاء وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ﴾** و از علي بن اسماعيل از محمد بن عمر زيات نقل شده كه گفت: ابوعبدالله ؛ گفت: شيعه درباره‌ی عيسي و موسي و علي ؛ چه مي‌گويند؟ گفتم: فكر مي‌كنند كه موسي و عيسي از علي برتر باشند. گفت: آيا فكر مي‌كني که امیرالمؤمنین آنچه را که رسول الله ع دانسته، مي‌داند؟ گفتم: آري. اما مردم او را بر هیچ یک از پيامبران اولوالعزم برتری نمی‌دهند. ابوعبدالله گفت: با كتاب خداوند با آنها بحث كن. گفتم: كجا و چگونه؟ گفت: خداوند به موسي فرمود: **﴿وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ﴾** و خداوند به عيسي گفت**: ﴿وَلأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ﴾** و خداوند متعال به حضرت محمد ع فرمود: **﴿وَجِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلَى هَؤُلاء وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ﴾**، و از علي بن محمد... نقل شده كه ابوعبدالله ؛ گفت: خداوند پیامبران اولوالعزم را آفرید و آنها را با علم فضيلت داد و علمشان را به ما داد و ما علمشان را ارث برديم و ما را در علمشان بر آنان برتری داد و به رسول خداع چیزهایی یاد داد که آنان نمی‌دانستند و علم رسول خداع و علم آنان را به ما یاد داد. (به نقل از الفصول الهمة،‌ الحر العاملي، ص151-152).

     همچنين ابن بابويه قمي، در كتابش «عيون الأخبار» از ابوالحسن علي بن موسي الرضا از پدرش از علي ؛ آورده كه جبرئيل بر رسول الله ع نازل شد و گفت: ای محمد،‌ خداوند متعال مي‌فرمايد: اگر علي ؛ را خلق نمي‌كردم، چگونه براي دخترت فاطمه بر روي زمين کفوی غیر از او پيدا مي شد؟ (عيون اخبار الرضا،‌1/225).

     سيد بجنوردي، تعليقي بر آن آورده و مي‌گويد: بعضي از محققان به اين گروه احاديث، استناد مي‌كنند كه موسي و عيسي بر تمام پیامبران برتري دارند. (همان).

     حر عاملي اين روايت را از طوسي در «التهذيب» خود تحت عنوان باب «پيامبر و ائمه‌ی دوازده‌گانه از ساير مخلوقات و از انبياء و اوصياء و ملائكه و... برتر هستند»، آورده است. (الفصول المهمة،‌ ص151، ايران).

     و در ذيل آن، روايت ديگري را از رضا ؛ آورده كه پيامبر ع فرمود: خداوند هيچ كس را برتر از من خلق نكرده و هيچ كس نزد وي گرامي تر از من نيست. علي گفت: گفتم: ای رسول الله ع، تو برتري يا جبرئيل؟ گفت: خداوند پیامبران مرسل خود را بر فرشتگان مقرب برتري داده و مرا بر تمام پیامبران و رسولان برتري داده است و برتري بعد از من، ای علی از آنِ تو و امامانِ بعد از توست، و همانا فرشتگان، خدمتكاران ما و خدمتكاران دوستداران ما هستند– تا آن جا كه مي‌گويد:- چطور از ملائكه برتر نباشیم در حالي كه نسبت به شناخت و تسبيح و تقديس خداوند خود از آنها جلوتر بوده ايم. تا آن جا كه مي‌گويد: خداوند متعال آدم را خلق كرد و از روح خود در وي دميد و ملائكه را به سجده برای آدم به عنوان اكرام و بزرگداشت ما امر كرد، و سجده‌ی آنها براي خداوند عزّ وجل از لحاظ عبوديت است و براي آدم از لحاظ اكرام است. پس چگونه ما برتر از ملائكه نباشيم در حالي كه همگي آنها براي آدم سجده کردند. (الفصول، ص153،‌ عيون اخبار الرضا،‌1/262،‌ تحت عنوان برتري داشتن پیامبر و امامان بر تمام فرشتگان و پیامبران). [↑](#footnote-ref-333)
334. - خوارزمی، المناقب، نجف، ص252 و 253. اربلی، کشف الغمة، ج1، ص359. مجلسی، بحار الانوار، ایران، ص39 و 40. [↑](#footnote-ref-334)
335. - تاریخ مسعودی، مصر، ج3، ص51. مرزه محمد تقی، ناسخ التواریخ، تهران، ج5 ،ص144. [↑](#footnote-ref-335)
336. - کشف الغمة، ج1، ص358. خوارزمی، المناقب، ص252. مجلسی، بحارالانوار، ج10، ص38. [↑](#footnote-ref-336)
337. - **ازدواج‌هاي ميان بني‌‌‌‌‌اميه و بني‌هاشم:**

     اين ازدواج‌ها دلالت مي‌كند بر اين كه ميان بني‌هاشم و بني‌اميه، كينه و نفرت و دشمني وجود نداشت كه دشمنان اسلام و مسلمانان اختراع كرده و اساطير و داستان‌هايي پيرامون آن بافته اند. همچنان كه ديديم بني‌اميه با بني‌هاشم پسر عمو و برادر و دوست بودند و حتي از لحاظ دوستي و فكري نزديك‌ترين افراد به یکدیگر بودند كه غم و غصه‌هاي خود را با هم تقسيم مي‌كردند و با همديگر رابطه داشتند. حتي علماي شيعه و مورخين آنها اظهار داشته اند كه ابوسفيان كه رئيس بني‌اميه و بزرگ آن قوم بود يكي از بزرگ ترين پيروان حضرت علي بوده و مؤید اين امر روز سقيفه است. يعقوبي آورده كه ابوسفيان، از جمله افرادي بود كه به بيعت با ابوبكر مخالفت مي‌کرد و مي‌گفت: اي بني عبد مناف، آيا رضايت مي‌دهيد كه كسي غير از خودتان ولايت اين امر را به دست بگيرد؟ و به علي بن ابي طالب گفت: دستت را بده كه با تو بيعت كنم و در اين حال گفت:

     **بني هاشم لا تطمعوا الناس فيكم ولا سيما تيم بن مرة أو عدي**

     «کسي در حق بني هاشم طمع نكند به خصوص ‌اگر تيم بن مره يا عدي باشند».

     **فما الأمر إلا فيكم وإليكم وليس لها إلا أبو حسن علي**

     «اين كار جز براي شما و به سود شما نيست، و جز ابوالحسن علي کسی شايسته‌ی آن نيست».

     **أبا حسن، فاشدد بها كف حازم فإنك بالأمر الذي يرتجى ملي**

     «ای ابوالحسن! خلافت را به دست بگیر و مصمم و دوراندیش باش؛ چون تو شاسیته و مستحق خلافت هستی».

     **و إن امرأ يرمي قصياً وراءه عزيز الحمى والناس من غالب قصي**

     «و كسي كه به دور دست نظاره كند مردم از او حمايت مي‌كنند». (تاريخ اليعقوبي (ج2 ص126)، و شرح نهج البلاغة، اثر ابن أبي‌الحديد).

     ابن بابويه قمي بيان مي‌كند كه ياران مخلص علي، دوازده نفر از مهاجرين و انصار بودند كه يكي از آنها خالد بن سعيد بن عاص اموي بود. و او در برابر عموم ادعا مي‌كند: قسم به خدا قريش می‌داند كه من بالاترين فرد از لحاظ مقام و قوي‌ترين آنها از لحاظ ادب و زيباترين آنها و فقيرترين آنها نسبت به خدا و رسولش هستم. (كتاب الخصال ص361).

     میان ابوسفيان و عباس ، عموي پيامبر ع و بزرگ بني‌هاشم، رفاقتي مَثل زدني بود.

     همچنان كه ميان آنها قبل و بعد از اسلام ازدواج‌هايي بوده است. رسول الله ع سه دختر از چهار دختر خود را به بني‌اميه داد كه يكي ابوالعاص بن ربيع و ديگري عثمان بن عفان بود که هر دو از بني‌اميه بودند. حضرت عثمان پسر دختر عمه‌ی رسول الله ع بود كه همراه پدر رسول الله ع، عبدالله بن عبدالمطلب، دوقلو بودند که مادرشان اروی، دختر كريز بن حبيب بن عبد شمس بود. مادر عثمانس ام حكيم بود كه نامش بيضاء دختر عبدالمطلب، عمه‌ی پيامبر ع، بوده است. (كتاب های أنساب مانند أنساب الأشراف، اثر بلاذري، ج5 ص1، چاپ بغداد، المحبر، اثر بغدادي، ص407 چاپ دكن، طبقات ابن سعد، ج8 ص16، چاپ ليدن، أسد الغابة، ج5 ص191، المستدرك، اثر حاكم، ج3 ص96 و لفظ از اوست، و منتهى الآمال، ج1، فصل نهم).

     بعد از عثمان پسرش أبان بن عثمان از بني‌هاشم زن گرفت كه ام كلثوم، دختر عبدالله بن جعفر (طيار) بن ابي‌طالب برادر علي، بود. (المعارف، اثر دينوري ص86). نوه‌ی دختري حضرت علي، سكينه، دختر حضرت حسين، با نوه‌ی حضرت عثمان، زيد بن عمرو بن عثمانس ازدواج كرد و زيد بن عمرو بن عثمان بن عفان همان كسي بود كه سكينه دختر حسين همسرش بود. و او بعد از وفات حسين، وارث وي شد. (نسب قريش، اثر زبيري، ج4 ص120، و المعارف، اثر ابن قتيبة ص94، جمهرة أنساب العرب، اثر ابن حزم، ج1 ص86، طبقات ابن سعد، ج6 ص349).

     نوه‌ی دوم علي و دختر حسين، فاطمه با نوه‌ی ديگر عثمان، محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان ازدواج كرد و مادرش فاطمه دختر حسین بود كه عبدالله بن عمرو بعد از وفات حسن بن حسن بن علي بن ابي‌طالب با او ازدواج كرد.

     سپس نوه‌ی ابن علي، حسن بن علي با نوه‌‌‌‌‌ي عثمان، ‌مروان بن أبان ازدواج کرد. مادر قاسم دختر حسن (دوم) بن حسن نزد مروان بن ابان بن عثمان بن عفان بود (آيا دليلي بزرگ‌تر و صريح‌تر از اين وجود دارد كه عثمان وقتي به نزد ايزد شتافت، اهل بيت از او و خانواده اش راضي بودند و گرنه اين ازدواج‌‌‌‌ها و فاميلي‌ها وجود نداشت. آيا کسی هست که فکر کند و منصفي وجود دارد كه انصاف داشته باشد. يا اين كه بر قلبهايشان مهر زده شده است؟). و محمد بن مروان را براي او به دنيا آورد.( نسب قریش، ج2، ص53. جمهرة انساب العرب، ج1، ص85. بغدادی، المحبر، ص438).

     ام حبيبه، دختر ابوسفيان، رئیس بني‌اميه با سرور بني‌هاشم و سرور فرزندان آدم؛ رسول الله ع، ازدواج كرد كه نيازي به اثبات ندارد.

     سپس هند، دختر ابوسفيان، با حارث بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم ازدواج كرد كه محمد از آنها به دنيا آمد. (الإصابة، ج3، ص58 و 59. طبقات ابن سعد، ج5، ص15).

     همچنين لبابه، دختر عبيدالله بن عباس عبد المطلب، با عباس بن علي بن ابي‌طالب ازدواج كرد،‌ كه وليد بن عتبه (پسر برادر معاويه) بن ابوسفيان از آنها به جاي ماند. (المحبر، ص441. نسب قریش، ص133. عمدةالطالب، ص43 (حاشیه).

     بعد از وي رمله، دختر محمد بن جعفر – طيار – بن ابي‌طالب، با سليمان بن هشام بن عبدالملك (اموي) ازدواج كرد كه بعد از وي ابوالقاسم بن وليد بن عتبة بن ابوسفيان با وي ازدواج كرد. (المحبر ،ص449).

     همچنين رمله، دختر علي بن ابي‌طالب، با پسر مروان بن حكم ازدواج كرد.(آري، مروان بن حكمي كه شيعه، او را ابزار طعنه‌هاي خود به امام شهيد، عثمان بن عفان س، قرار داده اند. اين، همان مرواني است كه پسرش با دختر علي مرتضي – امام معصوم شيعيان به گمان خود – ازدواج كرد). و رمله، دختر علي، مادر سعيد بن عروه بن مسعود ثقفي بوده است. (مفید، الإرشاد، ص186).

     رمله، دختر علي، زن ابو الهياج بود كه معاويه بن مروان بن حكم بن ابي العاص از او به جاي ماند. (نسب قریش، ص45. جمهرة أنساب العرب، ص87).

     زينب، دختر حسن دوم، مادرش فاطمه دختر حسن بوده است و زينب دختر حسن بن حسن بن علي بن ابي‌طالب همسر وليد بن عبدالملك بن مروان بود. (نسب قريش،‌ ص52،‌ تحت عنوان بيان فرزندان حسن دوم. ‌جمهرة انساب العرب،‌ ص108، تحت عنوان بيان اولاد مروان بن حكم).

     همچنين نوه‌ی علي بن ابي‌طالب با نوه‌ی مروان حكم ازدواج كردند. نفيسه، دختر زيد بن حسن بن علي بن ابی‌طالب، همسر وليد بن عبدالملك بن مروان (اموي) بود كه نزد وي نيز، درگذشت و مادرش لبابه، دختر عبدالله بن عباس، بود. (طبقات ابن سعد ،ج5 ،ص234 . عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب ،ص70).

     اين گونه ازدواج‌ها میان بني‌اميه و بني‌هاشم فراوان بود و ما فقط به بيان بعضي از آنها كفايت كرديم، و اين براي حق‌خواهان و انديشمندان كافي است. اما كسي كه خداوند او را گمراه كرده باشد، با این مطالب هدایت نمی‌شود.

     بر این اساس، علي مرتضيس در نامه‌اي به معاويه بن ابوسفيانس مي‌نويسد: «عزت و سربلندي ديرينه‌ی ما، ‌ما را از خويشاوندي با شما منع نمي‌كند،‌ اگر مي‌خواهيد با ما خويشاوند باشيد، پس افراد هم سطح ما با افراد هم سطح شما ازدواج كنند». (نهج البلاغه به تحقیق صبحی صالح، ص386 و 378 و تحقیق محمد عبده ، ج3، ص32).

     آيا بعد از اينها، مجالي براي گوينده باقي مي‌ماند كه بگويد ميان بني اميه و بني هاشم، نفرت و دشمني و حسادت و کینه‌توزی بوده است؟ و اين چيزهايي است كه بعد از آن به صورت جنگ و مشاجره ميان حضرت علي و پسرش، حسن با معاويه و پسرش، يزيد در مي‌گیرد با وجودی كه اين قول اصل و اساسي ندارد؟

     آنچه معروف است اين است كه بني اميه و بني‌هاشم چه قبل از اسلام و چه بعد از اسلام همگي فرزندان يك پدر، و نوه‌هاي يك جد و شاخه‌هاي يك درخت بودند. همگي از يك چشمه آب خورده اند و از ميوه‌هاي دين پاك و جاويدي كه محمد صادق و امينع آورده است، می‌باشند. پیامبری که مي‌فرماید: فرقي ميان عرب و عجم و سياه و سفيد نيست و فضيلت و برتري به تقواست. و تنها مقام و نسب باعث فخر و سربلندي نيست. كسي كه از تعليمات و راهنمايي‌هاي رسول الله ع استفاده نكرده باشد، سربلند نيست. همين پيامبر ع در خطبه‌ی حجة الوداع، طبق روايت‌هاي شيعه مي‌فرمايد:

     «در اسلام همه‌ی انسانها با هم برابر و همگي كفه‌هاي يك ترازو هستند. هيچ عربي بر عجم و هيچ عجمي بر عرب برتري ندارد مگر با تقواي الهي،‌ آيا پیام دین را رساندم؟ همگی گفتند: آري. پیامبرع: خداوندا، شاهد باش. سپس فرمود: نسب خود را نزد من نياوريد بلكه عمل خود را بیاورید. سپس گفت: مسلمان، برادر مسلمان است و او را فريب نمي‌‌‌دهد و به او خيانت نمی‌‌‌‌‌کند و غيبت او را نمي‌كند و خون مسلمانی را نمی‌‌‌ریزد. و هيچ چيز از اموالش براي ديگري حلال نيست مگر با رضايت خود فرد؛ ‌آيا پیام دین را رساندم؟ گفتند: آري. گفت: خدايا شاهد باش. (تاریخ یعقوبی (تحت عنوان حجة الوداع)، ج2، ص110 و 111). [↑](#footnote-ref-337)
338. - مجلسی، حیاة القلوب، ج2، ص588. [↑](#footnote-ref-338)
339. - قرب الاسناد، ص6 و7 . [↑](#footnote-ref-339)
340. - المنتهی، ج1، ص108. التنقیح، ج3، ص73. [↑](#footnote-ref-340)
341. - محمد جواد شیعی (تحت عنوان علی در عهد عثمان)، امیر المؤمنین، ص256 . [↑](#footnote-ref-341)
342. - مروج الذهب، مصر، ج2، ص298 . [↑](#footnote-ref-342)
343. - الأصول من الکافی، ج1، ص439 و 440. عروسی حویزی، نور الثقلین، ج3، ص303 . [↑](#footnote-ref-343)
344. - نهج البلاغه (تحقیق صبحی صالح)، ص234 . [↑](#footnote-ref-344)
345. - تفسیر الحسن العسکری. معانی الاخبار، ص110. [↑](#footnote-ref-345)
346. - همان . [↑](#footnote-ref-346)
347. - همان. [↑](#footnote-ref-347)
348. - الکافی فی الفروع، ج8 ، ص209 . [↑](#footnote-ref-348)
349. - الروضة من الکافی، ج8، ص325 و 326. [↑](#footnote-ref-349)
350. - حیاة القلوب، تهران، ج2، ص424. [↑](#footnote-ref-350)
351. - نهج البلاغه (تحقیق صبحی صالح)، ص368 . [↑](#footnote-ref-351)
352. - طبقات ابن سعد، لیدن، ج3، ص42 همچنین بخاری، باب «داستان بیعت و اتفاق علی عثمان بن عفان» آن را آورده است. [↑](#footnote-ref-352)
353. - طوسی، الأمالی، نجف، ج2، ص121. [↑](#footnote-ref-353)
354. - نهج البلاغه (تحقیق صبحی صالح)، ص102. [↑](#footnote-ref-354)
355. - ابن ابی‌الحدید. همچنین ناسخ التواریخ، ایران، ج2، ص449. [↑](#footnote-ref-355)
356. - الإرشاد، قم (ایران)، بصیرتی، ص113،122. [↑](#footnote-ref-356)
357. - الإرشاد، ص113. [↑](#footnote-ref-357)
358. - الکافی فی الفروع (باب آنچه حد شرب درباره‌ی آن واجب می‌شود)، ج7، ص215. [↑](#footnote-ref-358)
359. - تاریخ یعقوبی، ج2، ص165 . [↑](#footnote-ref-359)
360. - نهج البلاغه (تحقیق صبحی صالح)، ص136 . [↑](#footnote-ref-360)
361. - الاستیعاب، اسد الغابة، الاصابة، و غیر آن. [↑](#footnote-ref-361)
362. - طبقات، الاصابة . [↑](#footnote-ref-362)
363. - تاریخ یعقوبی، ج2، ص176. [↑](#footnote-ref-363)
364. - ابن اثیر، الکامل، ج3، ص45 . [↑](#footnote-ref-364)
365. - تاریخ ابن خلدون، ج2، ص103. [↑](#footnote-ref-365)
366. - تاریخ طبری، الکامل ابن اثیر، البدایة و النهایة، تاریخ ابن خلدون. [↑](#footnote-ref-366)
367. - مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، تهران، ج3، ص80. [↑](#footnote-ref-367)
368. - بلاذری، انساب الاشراف، مصر، ج5، ص68 و 69 . [↑](#footnote-ref-368)
369. - تاریخ الامم والملوک، اوضاع سال 35 هجری. [↑](#footnote-ref-369)
370. - ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ایران، ج10، ص581. [↑](#footnote-ref-370)
371. - شرح ابن میثم بحرانی، تهران، ج4، ص354 . [↑](#footnote-ref-371)
372. - شرح ابن ابي الحديد،‌ ذيل عنوان همان قومي كه با ابوبكر بيعت كردند، با من نيز، بيعت كردند. [↑](#footnote-ref-372)
373. - ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج3، ص286. [↑](#footnote-ref-373)
374. - تاریخ خلیفة بن خیاط، عراق، ج1، ص151 و 152. [↑](#footnote-ref-374)
375. - شرح النهج،‌ تحت عنوان محاصره‌ی عثمان و منع كردن او از آب. [↑](#footnote-ref-375)
376. - بلاذری، الانساب، ج5، ص95. البداية،‌ تحت عنوان قاتلان عثمان. [↑](#footnote-ref-376)
377. - ناسخ التواریخ، ج2، ص531. بلاذری، انساب الاشراف، ج5، ص69 . [↑](#footnote-ref-377)
378. - ابوالحسن علي بن حسين بن علي مسعودي،‌ در دهه‌ی سوم قرن سوم هجري در بغداد متولد شد و در سرزمين‌هاي شرقي آفريقايي گشت و گذار كرد و در سال 342 يا 346 درگذشت.

     محسن امين در طبقات المؤرخين شيعه می‌گوید: مسعودي در تاريخ، امام بود و صاحب كتاب «مروج الذهب» و «اخبار الزمان» بود. (اعيان الشيعة،‌ بخش دوم،‌1/130).

     قمي مي‌گويد: او بزرگ مؤرخان و ستون آنهاست. درباره‌ی امامت و غیر از آن کتاب دارد؛ از جمله كتاب «إثبات الوصية لعلي بن ابي‌طالب». او صاحب كتاب «مروج الذهب» است و نجاشي در فهرست خود او را از راويان شيعه آورده است. (الكني والألقاب،‌3/153).

     خوانساري اقوال عده ای از علماي رجال شيعه را بيان كرده كه او را مدح و ثنا گفته اند و با اوصاف پسنديده‌ی زيادي همچون شيخ گرانقدر، معتمد، امين و شيخ متقدم اماميه، معاصر صدوق، از بزرگان علماي اماميه و از فاضلان متقدم شیعه‌ی دوازده امامی، او را تمجید کرده اند.( روضات الجنات،‌4/281). [↑](#footnote-ref-378)
379. - مسعودی، مروج الذهب، بیروت، ج2، ص344 . [↑](#footnote-ref-379)
380. - فعلا این زمین در وسط قبرستان بقیع در مدینه قرار دارد. [مصحح] [↑](#footnote-ref-380)
381. - ابن ابی‌الحدید، شرح النهج، ایران، ج1، ص97 . همان، بیروت، ج1، ص 198. [↑](#footnote-ref-381)
382. - مفید، الإرشاد (تحت عنوان ذکر اولاد امیر المؤمنین)، ص186. [↑](#footnote-ref-382)
383. - مقاتل الطالبین، ص83. عمدة الطالب، نجف، ص356. تاریخ یعقوبی، ج2 ، ص213. [↑](#footnote-ref-383)
384. - نهج البلاغه (تحقیق صبحی صالح)، ص234. [↑](#footnote-ref-384)
385. - ملاکاظم، أجمع الفضائح. ضیاء الصالحین، ص513. [↑](#footnote-ref-385)
386. - رجال الکشی، ص180. [↑](#footnote-ref-386)
387. - تفسیر العیاشی، ج2، ص116. مجلسی، بحارالانوار ، ج7 ،ص37. [↑](#footnote-ref-387)
388. - تفسیر العیاشی، تهران، ج2، ص116. [↑](#footnote-ref-388)
389. - ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه. [↑](#footnote-ref-389)
390. - تفسیر العیاشی، ج2، ص307 و 308. البحار، ج8، ص47. [↑](#footnote-ref-390)
391. - نهج البلاغه (تحقیق صبحی)، ص452 . [↑](#footnote-ref-391)
392. - تفسیر قمی، ج1، ص114 و 115 . [↑](#footnote-ref-392)
393. - الخرائج و الجرائح، بمبئی ،1301هـ، ص20 و 21 . [↑](#footnote-ref-393)
394. - سلیم بن قیس عامری، ص256 و 257 . [↑](#footnote-ref-394)
395. - تفسیر البرهان، ص74 . [↑](#footnote-ref-395)
396. - الصافی، ص571 . [↑](#footnote-ref-396)
397. - ج2، ص72 . [↑](#footnote-ref-397)
398. - نعمت الله بن عبدالله حسيني جزائري، از بزرگان علماي متأخر و فضلاي متبحر ماست كه داراي قلبي سالم و سرشتي استوار است و او صاحب كتاب «الأنوار النعمانية» است كه حاصل يك عمر است. حر عاملي مي‌گويد: او فاضل،‌ عالم، محقق علامه و گرانقدراست. به سال 1112 هـ‌ درگذشت. او از شاگردان مجلسي بوده است. (روضات الجنات،‌ خوانساري، ‌8/150). [↑](#footnote-ref-398)
399. - تاریخ یعقوبی ،ج2 ،ص126 . [↑](#footnote-ref-399)
400. - سليم بن قيس عامري هلالي كوفي‌، تقريباً‌ در سال 90 درگذشت. درباره ی او مي گويند كه او از اصحاب علي بن ابي طالب بوده است. خوانساري درباره اش مي نويسد: او از اصحاب اميرالمؤمنين (ع) و نويسنده ی كتاب مشهوري است که کتاب بحارالأنوار و غیره از آن نقل می کند. وی از علماي متقدم اهل بيت بوده و پنج نفر از ائمه ی معصوم را ملاقات كرده است، كه عبارتند از: علي، حسن ،‌حسين،‌ زين العابدين، ‌باقر. (روضات الجنات، 4/66).

     قمي مي گويد: او كتاب معروفي دارد كه علما و محدثان اهل بيت از آن نقل كرده اند و اولين كتابي است كه در ميان محدثين شيعه، معروف شده است. شيخ كليني و صدوق و ساير قدما به آن تکیه كرده اند. (الكني و الألقاب،‌3/248). [↑](#footnote-ref-400)
401. - الخصال، ج2، ص342 . [↑](#footnote-ref-401)
402. - تفسیر عیاشی، ج1، ص147. البحار، ج8، ص217 . [↑](#footnote-ref-402)
403. - تفسیر قمی، ج2، ص242. [↑](#footnote-ref-403)
404. - البرهان، ج2، ص127. [↑](#footnote-ref-404)
405. - همان، ص.125 الروضة من الکافی، ج8، ص262. [↑](#footnote-ref-405)
406. - همان، ج3، ص166. [↑](#footnote-ref-406)
407. - البرهان، ص98 . [↑](#footnote-ref-407)
408. - همان، ج4، ص215. [↑](#footnote-ref-408)
409. - حسادت و كينه و جهل او را كور كرده به طوري كه نمي‌داند كه هيچ يك از اين سه نفر خود را به اين نام‌ها نخوانده اند بلکه امت اسلامی و واقعیت زندگی ایشان را به این القاب ملقب نموده است. اين فرد كينه توز و فحاش نمي‌داند كه آنچه در كتاب‌ها و روايت‌هاي خودشان آمده، اين است كه عليس خود را به اين نام‌ها ناميد و آنها را بر خود اطلاق كرد و گفت: من صديق و فاروق هستم. (الاحتجاج،‌ الطبرسي،‌1/95) پس بفهم و تدبر كن. [↑](#footnote-ref-409)
410. - البرهان، ص172 . [↑](#footnote-ref-410)
411. - همان، ص333 . [↑](#footnote-ref-411)
412. - همان، ص127 . [↑](#footnote-ref-412)
413. - کاشانی ،تفسیر صافی، ایران، ص136 . [↑](#footnote-ref-413)
414. - الصافی(تک جلدی)، ص236 و (چند جلدی) ج1 ،ص715 . [↑](#footnote-ref-414)
415. - نور الثقلین، ایران (قم)، ج3، ص18. [↑](#footnote-ref-415)
416. - همان، ص 18. [↑](#footnote-ref-416)
417. - همان، ج3، ص47. [↑](#footnote-ref-417)
418. - الأصول من الکافی، ج1، ص426 . [↑](#footnote-ref-418)
419. - مراد ابوبكر صديق و عمر فاروق و عثمان ذی‌النورین است؛ چون ابوبکر از قبيله‌ی تيم، فاروق از قبیله‌ی عدي و ذي‌النورين و امیرمعاویه ش از بني‌اميه بودند. [↑](#footnote-ref-419)
420. - الأصول من الکافی (کتاب الحجة)، تهران، ج1، ص426. [↑](#footnote-ref-420)
421. - الحجة من الکافی، ج1، ص420 . [↑](#footnote-ref-421)
422. - الروضة من الکافی، ج8 ، ص102 . [↑](#footnote-ref-422)
423. - الروضة، ص103 . [↑](#footnote-ref-423)
424. - الروضة من الکافی، ج8، ص102. [↑](#footnote-ref-424)
425. - الروضة من الکافی، ص345 . [↑](#footnote-ref-425)
426. - همان، ص246. [↑](#footnote-ref-426)
427. - الخصال، تهران، صدوق، ص463. [↑](#footnote-ref-427)
428. - همان، ص485. [↑](#footnote-ref-428)
429. - همان، ص458 و 459. [↑](#footnote-ref-429)
430. - بنگريد چگونه به صديق مي‌تازد در معامله اي كه فاطمه، دختر رسول الله ع، به آن راضي بود، اما قوم عبدالله بن سبأ يهودي كه سعي در تفرقه و نابودي وحدت مسلمانها دارد،‌ راضي نيست. [↑](#footnote-ref-430)
431. - داستان باطل و جعلي و ابداعي كه فقط براي طعنه و سرزنش فاروق ساخته شده است. [↑](#footnote-ref-431)
432. - الخصال، تهران، حیدری، ج2، ص607 . [↑](#footnote-ref-432)
433. - همان، ص556 . [↑](#footnote-ref-433)
434. - ابن بابویه، علل الشرائع، نجف، ص147. [↑](#footnote-ref-434)
435. - از جمله عجايب اين است كه اين قوم، نام هيچ كدام از ائمه‌ی خود را بدون ذكر كلمه‌ی «عليه السلام» يا «عليهم السلام» نمي‌آورند، اما براي پيامبر ع گاهي بعد از آن هيچ علامتي نمي‌گذارند و گاهي تنها به حرف ص اكتفا مي‌كنند. اين نشان دهنده‌ی میزان اعتقاد اين امت به ائمه و پيامبر ع مي‌باشد. [↑](#footnote-ref-435)
436. - علل الشرائع، ص147 . [↑](#footnote-ref-436)
437. - الخصال، ج1، ص162 . [↑](#footnote-ref-437)
438. - سلیم بن قیس، ص80 و 81 . [↑](#footnote-ref-438)
439. - کتاب سلیم بن قیس، ص89-83 . [↑](#footnote-ref-439)
440. - همان، ص89 و90 . [↑](#footnote-ref-440)
441. - کتاب سلیم بن قیس، ص90 و 91 . [↑](#footnote-ref-441)
442. - همان، بیروت، ص91 و 92 . [↑](#footnote-ref-442)
443. - آيا عاقلانه است كه رسول الله ع كسي را به عنوان امير المؤمنين بگذارد در حالي كه هيچ كس در سقيفه و هنگام ماجراي انصار و مهاجرين از آن خبر ندارد؟ اما اين قوم مغز و قلبي ندارند كه با آن بينديشند و احساس کنند و چشمي ندارند كه با آن ببينند. ‌اينان مانند حيوانات و حتي گمراه‌تر از آنها هستند. [↑](#footnote-ref-443)
444. - کتاب سلیم بن قیس، ص167 . [↑](#footnote-ref-444)
445. - همان، ص179. [↑](#footnote-ref-445)
446. - ابوسفیان بن حرب شخصیتي كه در سال فتح مكه ايمان آورد و پيامبر ع درباره اش فرمود: كسي كه وارد خانه‌ی ابوسفيان شود در امان است. (كتاب الخصال، ‌ابن بابويه قمي،‌1/276). [↑](#footnote-ref-446)
447. - همان، ص196. [↑](#footnote-ref-447)
448. - مقدمه‌ی کتاب، ص13. [↑](#footnote-ref-448)
449. - همان، ص13. [↑](#footnote-ref-449)
450. - همان، ص12. [↑](#footnote-ref-450)
451. - اسد حیدر شیعی، الإمام صادق، بیروت، ج2 ،ص617 و 618. [↑](#footnote-ref-451)
452. - ما مي‌دانيم كه بعضي از آنها تنها كتاب‌هايي از شيعه را خوانده اند كه با تقيه و برای فريب اهل سنت نوشته شده است، مانند «اصل الشيعة و اصولها» از محمد حسين آل كاشف الغطاء و كتاب الامام الصادق و المذاهب الاربعة از اسد حیدر. [↑](#footnote-ref-452)
453. - قمي درباره‌ی او گفته است: ابو عمرو، شيخ گرانقدر و متقدمي بوده كه شيخ طوسي درباره اش مي‌گويد: ثقه و مورد اطمينان بوده و از اخبار و رجال آگاهي داشت. اعتقاد صحيحي داشت و همراه عياشي بود كه از او نقل كرده است. خانه‌ی وي محل رجوع اهل علم بود. او از علماي بارز به شمار مي‌رود كه نام كتابش «معرفة الناقلين عن الائمة الصادقين» است. شيخ الطائفة آن را مختصر كرده و آن را « اختيار الرجال» نام نهاده است. گروهي مي‌گويند كه كتاب متداول و مشهور از عصر علامه تا عصر حاضر كتاب اختيار شيخ است. كشي منسوب به منطقه‌ی كش در ماوراء النهر است. (الكني و الألقاب 3/95-94). او در قرن چهارم هجري متولد شد و در همين قرن نيز، وفات كرده است. اين كتاب رجال الكشي معروف است. ويژگي ديگري دارد كه شيخ طوسي، كتاب‌هاي الاستبصار و التهذيب خود را كه از صحاح اربعه‌ی شيعه است، ‌تحت آن گنجانيده و آن را تنظیم و خلاصه كرده است. بنابراين ،اين كتاب از دو محدث بزرگ رجال، كشي و امام و شيخ شیعیان، طوسي است. در اين كتاب روايت‌هايي آمده كه نشان از خرافات شیعه و كينه‌توزی و حسادت آنها نسبت به صحابه وخلفاي راشدين ش دارد. [↑](#footnote-ref-453)
454. - رجال الکشی (ذیل شرح حال محمد بن ابی بکر)، کربلاء، ص61 . [↑](#footnote-ref-454)
455. - همان. [↑](#footnote-ref-455)
456. - همان (ذیل شرح حال بلال و صهیب)، ص41 . [↑](#footnote-ref-456)
457. - همان، ص179 و 180 . [↑](#footnote-ref-457)
458. - همان، ص 180 . [↑](#footnote-ref-458)
459. - علي برتر است يا پیامبر؟ ما نمي‌دانيم كه از ديدگاه شیعه اصل در برتری پیامبر است يا عليس؟ چون اگر شرف و فضل و برتري علي به سبب پيامبر ع باشد که داماد و فاميل وي است،‌ پس چرا ديگراني كه اين گونه با پيامبر ع نسبت دارند از اين فضل و شرف بي‌بهره اند؛ چون هر كس با پيامبر نسبت داشت و او را تصديق كرد و به او ايمان آورد و اطاعتش كرد و او را دوست داشت و بر پدر و مادر و فرزندش مقدم كرد،‌ او بزرگ و محترم است و بر حسب شأن و مقام پيامبر ع اين مقام و عزت را به دست آورده است. علي شوهر فاطمه است، و چنان كه علي روايت كرده است: عثمان به منزله‌ی قلب پيامبر ع بود. پس چرا نبايد بزرگ و محترم باشد در حالي كه پسر دختر عمه‌ی حقيقي او و اولين مهاجر در راه خدا بود. پس انصاف داشته باشيد اي بندگان خدا.

     ما مي‌بينيم كه شیعه، پيامبر ع را به عنوان اصل ندانسته اند كه علي به سبب او قدر و منزلت یابد بلكه پيامبر ع را به خاطر علي بزرگ می‌دانند و به او احترام می‌گذارند؛ زیرا او دخترش را گرفت و او را حبيب و فاميل خود کرد. پس هر كس به علي نزديك باشد و او را ياري كند، شيعه‌ی او شده و فضيلت مي‌يابد. از این رو، روايت عجيب و غريب و جعلي و باطلي را درست كرده اند:

     «صدوق از پیامبرع روايت مي‌كند كه گفت: سه چيز به من دادند كه علي در آن شريك بود و به علي سه چيز دادند كه من در آن شريك نبودم. گفتند: ای رسول خدا ع، آن سه چيزي كه علي با تو شريك بود، چيست؟

     گفت: پرچم حمد و سپاس، مال من است که علي حامل آن است، كوثر مال من است که علي ساقي آن است، ‌بهشت و جهنم مال من است که علي تقسيم كننده‌ی آن است. اما سه چيزي كه به علي داده شد و من در آن شريك نبودم، اين است كه به علي شجاعتي داده شده كه من ندارم و به علي فاطمه زهراء داده شده كه من مثل او را ندارم، ‌و به او حسن و حسين داده شده كه من ندارم. (الأنوار النعمانية، نعمت الله جزائري).

     مجلسي به اين نيز، قانع نشده و افزوده كه رسول الله ع گفت: خديجه مادر زن تو بود كه من مثل آن را ندارم و من پدر زن تو هستم در حالي من مانند خود را ندارم. جعفر برادر توست و من برادري مثل او را ندارم و فاطمه هاشمي مادر توست و من مانند او را ندارم. (بحار الأنوار، مجلسي، ص511، چاپ قديم هند).

     اين روايت – كه امثال آنها بسيار است – بر حقيقت عقايد شیعه دلالت مي‌كند كه آنها علي را اصل و پیامبرع را فرع مي‌دانند. همچنان كه به صراحت ‌مي‌گويند: علي برتر از رسول الله ع است. اين چيزي است ظاهر و آشكار كه شكي در آن نيست. [↑](#footnote-ref-459)
460. - رجال الکشی ، ص34 . [↑](#footnote-ref-460)
461. - ابو محمد زين الدين علي بن يونس عاملي كه در اوايل قرن نهم هجري متولد و در سال 877 درگذشت. او فقيه و محدث و مفسر بوده است. (معجم المؤلفين، ‌7/266). وی از فقهاي جبل العامل بود و از علماي نافذ و ستون‌های شريعت و مردان فاضل بود. (مقدمة الصراط، 2/19).

     كتاب «الصراط المستقيم» از بزرگترين آثار مؤلف و مهم‌ترين تأليفات وي مي‌باشد. [↑](#footnote-ref-461)
462. - عاملی نباتی، الصراط المستقيم إلي مستحقي التقديم، ج2، ص279، چاپ حيدري و نشر مكتبة مرتضوية. [↑](#footnote-ref-462)
463. - الصراط المستقيم الي مستحق التقديم، ج2، ص299. [↑](#footnote-ref-463)
464. - همان، ص300 . [↑](#footnote-ref-464)
465. - ج3، ص25 (خلیفه‌ی دوم) . [↑](#footnote-ref-465)
466. - الصراط المستقیم، ج3، ص28 . [↑](#footnote-ref-466)
467. - همان، ص29 . [↑](#footnote-ref-467)
468. - همان، ص13 . [↑](#footnote-ref-468)
469. - همان، ص30 . [↑](#footnote-ref-469)
470. - همان، ص36 . [↑](#footnote-ref-470)
471. - همان، ص40 . [↑](#footnote-ref-471)
472. - الصراط المستقيم (ج3 ص40). [↑](#footnote-ref-472)
473. - أعیان الشیعة، بیروت، ج1، ص69. [↑](#footnote-ref-473)
474. - متن نوشته‌ی جناب حجت کبیر، آیت الله امام شیخ آقا بزرگ تهرانی، یکی از مجتهدان برجسته در نجف اشرف، صاحب کتاب «الذریعة» و دیگر کتاب‌ها. نگا: مقدمه، ج،2 ص24. [↑](#footnote-ref-474)
475. - شهاب الدین مرعشی نجفی، الصراط المستقیم، ج1 ، ص9 . [↑](#footnote-ref-475)
476. - معجم المؤلفین، ج7، ص266 . [↑](#footnote-ref-476)
477. - الکنی و الألقاب، ج2، ص101 . [↑](#footnote-ref-477)
478. - روضات الجنات، ج1، ص400 . [↑](#footnote-ref-478)
479. - ریاض العلماء، ص586. [↑](#footnote-ref-479)
480. - أمل الآمل، ص23. [↑](#footnote-ref-480)
481. - أعیان الشیعة (به نقل از شرح حال نباتی تهرانی)، ج42، ص32 . [↑](#footnote-ref-481)
482. - احمد بن محمد اردبيلي – اردبيل شهري در آذربايجان- است كه در قرن دهم هجري متولد و در سال 993 درگذشت. او متكلم و فقيهي عالي قدر و بلند مرتبه بود و از جمله كساني بود كه امام زمان را ديده بود. او تأليفات خوبي دارد از جمله: «آيات الأحكام» و «حديقة الشيعة» (الكني و الألقاب،‌ قمي 3/167).

     او در شب وقتی برخی مسایل برایش مبهم می‌بود، به سر قبر امام می‌رفت و جواب مسایل را دریافت می‌کرد، و بسیاری اوقات امام زمان وقتی که در مسجد کوفه بود، این مسایل را برایش حل می‌کرد». (روضات الجنات ج1 ص84 ). [↑](#footnote-ref-482)
483. - حدیقة الشیعة، تهران، ص233 . [↑](#footnote-ref-483)
484. - همان. [↑](#footnote-ref-484)
485. - همان، ص266. [↑](#footnote-ref-485)
486. - حدیقة الشیعة، ص266. [↑](#footnote-ref-486)
487. - همان، ص275. [↑](#footnote-ref-487)
488. - علي بن موسي بن طاوس، در حله و در سال 589 به دنيا آمد و در همان جا رشد كرد و به مدت پانزده سال در زمان عباسيان به بغداد رفت سپس به حله بازگشت و دوباره به بغداد برگشت كه اقتضاي مصلحت‌های دولت مغول بود و رهبری طالبين را در عراق به مدت سه سال و یازده ماه از جانب هولاكو در سال 66 به عهده گرفت‌، هر چند كه در زمان مستنصر از ولايت نقابت وي به شدت‌ منع شد. وی در سال 664 هـ درگذشت. (مقدمه كتاب به نقل از البحار44/107). تفرشي گفته است: او از بزرگان شیعه است وارزش و منزلتي والا داشته است. (نقد الرجال ص144). [↑](#footnote-ref-488)
489. - ابن طاوس، الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، خیام،1400هـ ،‌ ص401. [↑](#footnote-ref-489)
490. - همان، ص410. [↑](#footnote-ref-490)
491. - الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، ص468 و 469. [↑](#footnote-ref-491)
492. - همان ، ص417 . [↑](#footnote-ref-492)
493. - همان . [↑](#footnote-ref-493)
494. - اين دشمن خدا دروغ مي‌گويد و به ياد ندارد كه خودش روایت کرده که فاطمه قبل از وفاتش از ابوبكر و عمر راضی بود،‌ همچنان كه قبلاً ذکرش رفت و بعداً بیان خواهد شد:

     فاطمه از علي ناراحت شد، این در حالی است که رضايت و عدم رضايت وي نشانه‌ی اسلام و كفر نيست. چون فاطمه از علي نيز، ناراحت شده و كسي نگفته كه علی با اين كار از اسلام خارج شده است.

     خود شيعه این مطلب را در كتاب‌هايشان آورده اند:

     از جمله روایتی است که این بابویه قمی ملقب به صدوق در کتاب خود از ابوعبدالله، جعفر- امام ششم شیعیان- روایت کرده که از وی سؤال شد:

     آيا تشييع جنازه با آتش، درست است، و. درست است که جنازه با فانوس و آتشداني كه با آن راه را روشن کنند، تشییع شود؟

     راوی می‌گوید: چهره‌‌‌‌ی ابوعبدالله تغيير كرد و نشست و سپس گفت: يكي از بدبخت‌ها به طرف فاطمه دختر پيامبر ع آمد و گفت: آيا مي‌دانستي كه علي از دختر ابوجهل خواستگاري كرده است. گفت: آيا آنچه مي‌گويي راست است؟ گفت: آنچه مي‌گويم راست است و سه بار این جمله را تکرار کرد. غيرتي به او دست داد که نتوانست خودش را کنترل کند. -زیرا خداوند غيرت را بر زنان و جهاد را بر مردان مقرر نموده است. و برای زنی که خویشتن داری می‌کند و صبر پیشه می‌کند، به اندازه‌ی مردی که در راه خدا هجرت کرده، اجر و پاداش قرار داده است- راوی گوید: غم فاطمه بر اثر آن بيشتر شد و تا شب همچنان فكر مي‌كرد. شب فرا رسید و حسن را بر طرف راست و حسين را بر طرف چپ خود حمل مي‌كرد و با دست راستش، دست چپ ام كلثوم را گرفت. سپس به اتاق پدرش رفت. علي وارد اتاق خود شد و فاطمه را نديد و بر اثر آن غمش بيشتر شد و خیلی سختش آمد. نمي‌دانست قضيه چیست. شرم کرد كه از منزل پدرش او را فرا بخواند. پس به طرف مسجد رفت و بسيار نماز خواند. سپس مقداري از شن‌هاي مسجد را جمع كرد و بر آن تكيه كرد. وقتي پیامبرع اندوه و نگرانی فاطمه را ديد كمي آب بر او ريخت. سپس لباسهايش را پوشيد و وارد مسجد شد. و مدام نماز مي‌خواند و هر دو ركعت كه مي‌خواند، دعا مي‌كرد كه خداوند غم و اندوه فاطمه را بزدايد. وقتي كه پيامبر از پيش فاطمه بيرون رفت: فاطمه دگرگون و پريشان بود و آرام و قرار نداشت. پيامبر به او گفت: برخيز. دخترم، او برخاست. پيامبر ع حسن را برداشت و فاطمه، حسين را و دست ام كلثوم را گرفتند و به طرف علي رفتند. ديدند او در خواب است. پيامبر ع پاهايش را به پاي علی زد و گفت برخيز اي ابو تراب،‌ چه كسي تو را آزرده است؟ ابوبكر را از خانه اش برایم صدا بزن و عمر و طلحه را نيز، برایم صدا بزن. علي رفت و آنان را از منزلشان بیرون کشید و همگي نزد رسول الله ع جمع شدند. پيامبر گفت: اي علي، مي‌داني كه فاطمه، پاره‌ی تن من است، هر کس او را بيازارد، مرا آزرده است. [از جمله چيزهاي عجيب اين است كه اين روايت تنها از طريق علي روايت شده است، اما آنها، آن را به ابوبكر صديق،‌ نسبت مي‌دهند. بر این اساس، شیخ الإسلام ابن تيميه (رحمه الله) مي‌گويد: اگر اين تهدیدی باشد كه ملحق به فاعلش بشود،‌ بايد اين تهدید شامل علي بن ابي‌طالب بشود و اگر تهدید ملحق به فاعل آن نباشد ابوبكر نسبت به اين تهدید دورتر از علی است. (المنتقي، ذهبي)] و هر کس مرا بيازارد، خداوند را آزرده است، و كسي كه بعد از مرگ من فاطمه را بيازارد، مانند اين است كه در زمان حيات من او را آزرده و كسي كه در زمان حیات من او را بيازارد، مانند كسي است كه او را بعد از مرگ من آزرده است. (قمی، علل الشرائع، نجف، ص185 و 186. همچنین این روایت را مجلسی در کتاب «جلاءالعیون» آورده است).

     همچنین بار ديگر فاطمه از دست علي عصباني شد و آن زمانی بود كه علي را در اتاق كنيزي ديد كه از طرف برادرش به او هديه داده شده بود. متن ماجرا از این قرار است:

     قمي و مجلسي از ابوذر روايت می‌کنند که گوید:

     من و جعفر بن ابي طالب به سرزمين حبشه مهاجرت كرديم؛ كنيزي را كه قيمتش چهار هزار درهم بود، به او هدیه دادم و هنگامي كه به مدينه رسيديم، آن را به علي هديه كرد تا خدمتگزار وي باشد. علي او را در منزل فاطمه گذاشت. يك روز فاطمه وارد خانه شد و به سر علي در اتاق آن كنيز نگاه کرد. گفت: اي ابوالحسن، آن کار را کردی؟ [به ركيك بودن تعبير و حماقت اين قوم بنگريد و به بهتان و افترايي كه به اهل بيت نبوت می‌زنند، آن هم از طرف همين قوم كه ادعاي محبت اهل بيت و دوستداري آنها را دارند ولی اهل بيت از امثال چنين اعمال زشتي مبرا هستند]. علي گفت: قسم به خدا هیچ كاري نکردم. منظورت چيست؟ فاطمه گفت: به من اجازه می‌‌‌‌دهی كه به منزل پدرم رسول الله ع بروم؟ علی به فاطمه گفت: اجازه می‌دهم. فاطمه لباسهايش را پوشيد و به طرف منزل پدرش رفت. (علل الشرائع، نجف ،ص163. بحارالانوار، باب چگونگی معاشرت با علی، ص43 و 44).

     طبق روايت‌هاي شیعه، فاطمه برای بار سوم نيز، از علي عصباني شد. ماجرا از این قرار است:

     فاطمه وقتي فدك را از ابوبكر مطالبه کرده بود و ابوبكر از پس دادن آن خودداري كرد، فاطمه با حالتي خشمگين و ناراحت بازگشت و از علي عصباني شد كه چرا او را ياري نداده و گفت: اي پسر ابوطالب، سختي كار را به من واگذار كرده اي و خود بعد از اين كه مردان شجاع را هلاك كردي در گوشه اي از خانه نشسته اي و مغلوب اين چند نفر شده اي. ‌اين ابن قحافه، فدكي را كه پدرم به من داده بود به زور و ظلم از من گرفته و كسي نيست كه در اين راه مرا ياري دهد و شفيع و وكيلي ندارم. خشمگين رفتم و اندوهگين آمدم. گرگها آمدند و رفتند و تو حركتي نكردي. اي كاش، قبل از اين مرده بودم و فراموش مي‌شدم و من از آنها به نزد پدرم شكايت مي‌كنم و نزد پروردگار نیز، آنها را دشمن مي‌پندارم. مجلسی، حق الیقین (بحث فدک)، ص203 و 204 . (مانند این در «الاحتجاج» از طبرسی و «الأمالی» چاپ نجف، صفحه ی 295 آمده است.)

     وقایع ديگري نیز، اتفاق افتاده كه هر كدام از مجلسي و طوسي و اربلي و ... روايت شده است و اين وقایع ميان علي و فاطمه اتفاق افتاده ‌كه سبب اذيت و آزار فاطمه و ناراحت شدن وي از دست علي شده است.

     نمي‌دانيم اين قوم چه جوابی به این وقایع می‌دهند که فاطمه از دست علی ناراحت شده است؟ و انسان‌هاي منصف دربار‌ه‌ی آنها چه حكم مي‌كنند؟ ما آنها را در مقام قاضي، قبول داريم و مي‌خواهيم كه جواب بدهند. پس جواب آنها درباره‌ی علي چيست؟ همان جواب ما درباره‌ی ابوبكر و عمر خواهد بود.

     اگر بگويند: فاطمه بعد از ناراحت شدن از علی دوباره از او خشنود شده است، در جواب مي گوييم فاطمه وقتي كه از ابوبکر و عمر ناراحت شد، دوباره از آنها خشنود شد. ابوبكر نزد فاطمه رفت و براي عمر شفاعت كرد، پس فاطمه از عمر راضي شد.( ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، بیروت، ج1، ص57. حق الیقین، تهران، ص180. ابن میثم، شرح النهج، تهران، ج5، ص507. دنبلی، شرح النهج، تهران،ص331). [↑](#footnote-ref-494)
495. - مجلسی، حق الیقین، ایران، ص204 و 205. [↑](#footnote-ref-495)
496. - حق اليقين،‌ ص206. آيا يكي از اين داعيان فريب خورده و جاهل و خود فروش تقريب وجود دارد كه غيرتش از اين سخن زشت و فحش بسيار بد به حركت در آيد؟ يا اين كه غيرتي در آنها نمانده است و همچنين جوانمردي اسلامي و شجاعت اصيل شرعي در وي وجود ندارد. پس كسي كه نسبت به ام المؤمنين غيرت نداشته باشد، نسبت ‌به مادرش نيز، غيرت ندارد. و كسي كه نسبت به دوستان محبوب پيامبر ع غيرت نداشته باشد، نسبت به خودش نيز، غيرت ندارد. [↑](#footnote-ref-496)
497. - كسي نیست به اين زوزه كش بگويد: كسي كه او را خليفه‌ی سنت ناميده است،‌ علي بن ابي طالب و فرزندان و عموها وبرادران و خواهرزاده‌ها و برادرزاده‌ها و تمامي خانواده اش بوده اند. و او خود يكي از مشاوران و وزيران و قاضيان او بوده است. همچنان كه دخترش را به وي داد و علي به اعمال او غبطه مي‌خورد. همچنان كه پیش از این ‌با ذكر منابع و مراجع بيان كرديم. [↑](#footnote-ref-497)
498. - مجلسی، حق الیقین، ایران، ص219 . [↑](#footnote-ref-498)
499. - همان، ص223. [↑](#footnote-ref-499)
500. - مجلسی، حق الیقین، ص259 . [↑](#footnote-ref-500)
501. - حق الیقین، ص270 [↑](#footnote-ref-501)
502. - همان ، ص271. [↑](#footnote-ref-502)
503. - پروردگارا مرا ببخش و توبه می‌‌‌‌کنم که این عبارات زشت و ناپسند را علیه بنده ای از بندگان صالحت نقل می‌کنم که در زمان حیات شان به بهشت مژده داده شدند. علیه کسی که فرستاده‌ی تو که وحی را بر زبان می‌آورد، به خواست تو دو دختر و نور چشمانش و پاره تنش را به ازدواج وی درآورد. بارالها! از تو طلب بخشش می‌کنم و تو می‌دانی که قصد من از نقل این عبارات، فقط بیان مذهب و عقیده‌ی شیعه و کینه توزی شان نسبت به مسلمانان و پیشوایان دینی شان و رهبرانشان به سوی بهشت می‌باشد. هر کس آنان را دوست بدارد، به خاطر محبت تو و محبت پیامبرت، او را دوست می‌دارم و هر کس آنان را دشمن بدارد، به خاطر دشمنی پیامبر هدایتگرت و دین خوبت، او را دشمن می‌دارم. پس ما را از آنان قرار نده و ما را به سبب آنچه که جهت اطلاع بندگانت از این یهودی‌های پلید و کثیف، نقل کردیم، بازخواست مکن. [↑](#footnote-ref-503)
504. - همان، تهران ،ص273 و 274. [↑](#footnote-ref-504)
505. - مجلسی، حیاة القلوب، تهران، ج2، ص700. [↑](#footnote-ref-505)
506. - قمي به دروغ گفته كه آيه‌ی: «إن جاءكم فاسق بنبإ فتبينوا» درباره‌ی عايشه نازل شده است. (تفسير قمي، ‌2/319). البته بهتان‌هايی بيشتر از اين در دین روافض بر علیه بهترین امت وجود دارد. [↑](#footnote-ref-506)
507. - صدوق از كساني است كه تحريف را در قرآن‌هاي اوليه انكار مي‌كند،‌ مي‌گويد: هشتاد آيه درباره‌ی علي نازل شده كه در كتاب خداوند است و هيچ كس با او شريك نيست. (كتاب الخصال، قمي، ‌ملقب به صدوق، 2/592) پس اين آيات كجا هستند؟ [↑](#footnote-ref-507)
508. - علم الهدی، الشافی، ص428. [↑](#footnote-ref-508)
509. - همان، ص428 . [↑](#footnote-ref-509)
510. - مرزه محمد تقی لسان الملک شیعی، ناسخ التواریخ، ج5 ، ص143. مروج الذهب، ج3، ص60. [↑](#footnote-ref-510)
511. - ناسخ التواریخ، ج3، ص60. [↑](#footnote-ref-511)
512. - همان. [↑](#footnote-ref-512)
513. - اربلی ، کشف الغمة، ج2، ص78 . [↑](#footnote-ref-513)
514. - قمی، عیون أخبار الرضا، ج2، ص87 . [↑](#footnote-ref-514)
515. - ناسخ التواریخ (تحت عنوان «اقوال زين العابدين، عمدة الطالب،‌ تحت عنوان، ‌اخبار زيد بن علي») ، ج3، ص590. [↑](#footnote-ref-515)
516. - همان. [↑](#footnote-ref-516)
517. - کشف الغمة، تبریز (ایران)، ج2، ص147. [↑](#footnote-ref-517)
518. - نهج البلاغه (تحقیق صبحی صالح)، ص323. [↑](#footnote-ref-518)
519. - الاخبار الطوال (ذیل عنوان واقعۀ صفین)، قاهره، ص165. [↑](#footnote-ref-519)
520. - همان. [↑](#footnote-ref-520)
521. - نهج البلاغه (تحقیق صبحی صالح)، ص179. [↑](#footnote-ref-521)
522. - همان، ص248. [↑](#footnote-ref-522)
523. - نمي‌دانم مجلسي- كه ادعاي دوستی با اهل بيت را دارد، چگونه جسارت كرده كه می‌گويد: علي قتل عثمان را مباح دانسته و اشكالي در آن نديده است. سپس به علاوه، نهج البلاغه مملو از اقوال امام اول و معصومی است كه به قول خودشان اشتباه نمي‌کند. از جمله سخنان علی س در نهج البلاغه این است که او از قتل عثمان س و قاتلانش مبرا و بی‌گناه است. هر کس نهج البلاغه را بخواند،‌ بر اين امر گواهي مي‌دهد اما از اين قوم چه کسی نهج البلاغه را مي‌خواند؟ زیرا حسد، قلب هايشان را خورده و چشمانشان را كور كرده، و كسي كه خداوند نوري برايش قرار نداده باشد، نوري نمي‌بيند. [↑](#footnote-ref-523)
524. - نهج البلاغه (تحقیق صبحی صالح)، ص448. [↑](#footnote-ref-524)
525. - ثقفی، الغارات (تحت عنوان «ولایت قیس بن سعد)، ج1، ص211. [↑](#footnote-ref-525)
526. - الغارات، ص211 و 212. [↑](#footnote-ref-526)
527. - ثقفی، الغارات، ج2، ص403. [↑](#footnote-ref-527)
528. - کلینی، الکافی فی الاصول (کتاب فضل العلم)، ج1، ص70. [↑](#footnote-ref-528)
529. - الكافي في الاصول، ج‌1، ص59،‌ باب رجوع به كتاب و سنت و اين كه هيچ حلال وحرامي بدون رجوع به آنها درست نيست. همچنين مانند آن را از پدرش در كتاب الشيعة في الميزان، ص56 نقل كرده است. [↑](#footnote-ref-529)
530. - الأصول من الکافی ، ج1 ، ص70. [↑](#footnote-ref-530)
531. - همان، ص71. [↑](#footnote-ref-531)
532. - همان، ج1، ص70. [↑](#footnote-ref-532)
533. - رجال کشی (ذیل شرح حال مغیره بن سعید)، کربلاء، ص195. [↑](#footnote-ref-533)
534. - همان، ص195. [↑](#footnote-ref-534)
535. - طوسی، الأمالی، نجف، ج1، ص237. [↑](#footnote-ref-535)
536. - همان، ص221. [↑](#footnote-ref-536)
537. - طبرسی، الاحتجاج، ص229. [↑](#footnote-ref-537)
538. - ملا فتح الله کاشانی، منهج الصادقین، ج2، ص489. [↑](#footnote-ref-538)
539. - تفسیر منهج الصادقین، ص492 به نقل از شیخ علی بن عبد العالی، در رساله ای که در باب متعه نوشته است. [↑](#footnote-ref-539)
540. - برای تحقیق بیشتر به کتاب «الشیعة و السنة» مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-540)
541. - تفسیر منهج الصادقین، ج2، ص493. [↑](#footnote-ref-541)
542. - پس معناي سخن اين فرد چيست كه مي گويد: ‌اهل نجف و تمام سرزمين‌های شيعه نشين، متعه را عيب مي‌دانند،‌ حتی اگر حلال باشد، و هر حلالي را كه نبايد انجام داد. (اعيان الشيعة، سيد محسن امين، ص159) اينها با اقوال ائمه كه درباره‌ی وجوب متعه و ثواب آن ذكر شد،‌ منافات دارد. پس كدام يك راست مي‌گویيد: ‌شما يا امامانتان؟ [↑](#footnote-ref-542)
543. - تفسیر منهج الصادقین، ج2، ص493. [↑](#footnote-ref-543)
544. - ابن بابویه قمی (ملقب به صدوق ـ کذوب ـ)، من لا یحضره الفقیه، ج3، ص463. [↑](#footnote-ref-544)
545. - طوسی ، تهذیب الأحکام ، ج7 ،ص251. الفروع من الکافی ، ج5 ، ص450. [↑](#footnote-ref-545)
546. - طوسی ، الاستبصار(باب تحلیل متعه)، ج3 ، ص142. [↑](#footnote-ref-546)
547. - بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج1، ص360. تفسیر العیاشی، ج1، ص233. تفسیر صافی، ج1، ص347. کلینی، کافی، ج5، ص448. طبرسی، مجمع البیان، ص32. [↑](#footnote-ref-547)
548. - کلینی ، الفروع من الکافی (باب نوادر)، ج5، ص465. [↑](#footnote-ref-548)
549. - کاشانی، الصافی، ج1 ، ص347. من لایحضره الفقیه، ج3، ص458. [↑](#footnote-ref-549)
550. - الفروع من الکافی، ج5، ص455. [↑](#footnote-ref-550)
551. - همان، ج5، ص249. [↑](#footnote-ref-551)
552. - تهذیب الأحکام، ج7، ص256 . الاستبصار، ج3، ص144. [↑](#footnote-ref-552)
553. - جعفربن الحسن، تهذیب الأحکام و شرائع الإسلام، ص184. [↑](#footnote-ref-553)
554. - تهذیب الأحکام، ج7، ص253. [↑](#footnote-ref-554)
555. - خمینی، تحریر الوسیلة، قم (ایران)، ص292. [↑](#footnote-ref-555)
556. - الاستبصار، ج3، ص144. [↑](#footnote-ref-556)
557. - تهذیب الأحکام، ج7، ص253. [↑](#footnote-ref-557)
558. - الفروع من الکافی، ج5، ص462. [↑](#footnote-ref-558)
559. - همان. [↑](#footnote-ref-559)
560. - تهذیب الأحکام، ج7، ص272. [↑](#footnote-ref-560)
561. - الفروع من الکافی، ج5، ص449. تهذیب الأحکام، ج7، ص251. الصافی، ج1، ص246. [↑](#footnote-ref-561)
562. - طوسی، الاستبصار، ج3، ص145. تهذیب الأحکام، ج7، ص255. جعفر هم چنین گفته است؛ الفروع من الکافی، ج5، ص463. [↑](#footnote-ref-562)
563. - تهذیب الأحکام، ج7، ص254. [↑](#footnote-ref-563)
564. - نجم الدین حلی، شرائع الاسلام، تهران ،1377هـ، ج2، ص186. [↑](#footnote-ref-564)
565. - الاستبصار، ج3، ص147. [↑](#footnote-ref-565)
566. - الفروع من الکافی، ج5، ص457. [↑](#footnote-ref-566)
567. - تهذیب الأحکام، ج7، ص260. [↑](#footnote-ref-567)
568. ­- الفروع من الکافی، ج5، ص457. [↑](#footnote-ref-568)
569. - همان، ج5، ص460. الاستبصار، ج3، ص151. [↑](#footnote-ref-569)
570. - الفروع من الکافی، ج5، ص460. [↑](#footnote-ref-570)
571. - آیا از خدا شرم نمی‌کنند که این حماقت و بی بندوباری را نکاح می‌نامند؟! آیا نکاح چنین است که در مقابل روزهایی که زن پیش مرد نیامده، از مهریه کم می‌شود؟ ای بندگان خدا کمی انصاف داشته باشید!. [↑](#footnote-ref-571)
572. - نمی‌دانم چگونه شیعه برای جواز متعه دلیل می‌آورند که متعه برای مسافران و کسانی که توانایی ازدواج دائم را ندارند، ضروری است؛ چون غالباً در صورت عدم جواز متعه، تبعات و آثار ناگواری به بار می‌آید. (أصل الشيعة وأصولها، اثر محمد حسين كاشف الغطاء ص146، چاپ بيروت 1960م).

     همان طور که درک نمی‌کنیم این چه عذری است که می آورند: شیعیان سوریه و لبنان و عرب‌های عراق ازدواج موقت نمی‌کنند. ولی نقل شده که برخی از زنان سن بالا در شهرهای ایران ازدواج موقت می‌کنند، اما بر اساس قاعده ای که بیان کردیم. به رغم آن شیعیان سوریه و لبنان و عراق ازدواج موقت نمی‌کنند و متعه در مناطق آنان رایج نیست. (الشيعة في الميزان، اثر مغنية، ص358، چاپ بيروت).

     كسي نيست بپرسد اگر آن را ثواب مي‌دانید پس چرا هميشه از آن استفاده نمي‌كنید؟ و مادام که معتقدید ايمان با آن كامل مي‌شود و فاعل آن اجر مي‌برد، چرا آن ر انجام نمي‌دهید؟ اینکه آن را انجام نمی‌دهید، آیا این امر نشان نمی‌دهد که دل انسان به این کار راضی نیست و این کار نادرستی است؟ و گرنه ‌چرا عرب و عجم آن را انجام نمي‌دهند؟ سپس چرا برای تعلیل آن مسافران را می‌آورند؟ اگر متعه از مکملات ایمان و سبب رفع درجات است، فرق ميان گشاد دست و تنگدست و مسافر و مقیم چيست؟ در حالي كه بزرگان شما گفته اند: لازم است فرد در صورتي كه به آن نياز ندارد از آن خودداري كند. در اين سخنان، عبرت‌هايي براي خردمندان است. [↑](#footnote-ref-572)
573. - من لا یحضره الفقیه، ج3، ص366. [↑](#footnote-ref-573)
574. - همان، ج3، ص463. [↑](#footnote-ref-574)
575. - همان، ج3، ص366. [↑](#footnote-ref-575)
576. - ملا کاشانی، تفسیر منهج الصادقین، ج2، ص495. [↑](#footnote-ref-576)
577. - طوسی، الاستبصار، ج3، ص141. [↑](#footnote-ref-577)
578. - همان، ص139. [↑](#footnote-ref-578)
579. - الفروع من الکافی، ج5، ص468. [↑](#footnote-ref-579)
580. - کلینی، الفروع من الکافی، ج5، ص40. الاستبصار، ج3، ص243 و 244. [↑](#footnote-ref-580)
581. - طوسی، الاستبصار (کتاب النکاح)، ج3، ص343. [↑](#footnote-ref-581)
582. - طوسی ، الاستبصار، ج3، ص243. تهذیب الأحکام، ج7، ص415. [↑](#footnote-ref-582)
583. - طوسی، تهذیب الأحکام (باب آداب خلوت)، ج7، ص414. الاستبصار، ج3، ص243. [↑](#footnote-ref-583)
584. - الاستبصار، ج3، ص244. [↑](#footnote-ref-584)
585. - جمع محشه که به معنای دُبراست. [↑](#footnote-ref-585)
586. - من لایحضره الفقیه (کتاب النکاح، باب النوادر)، ج3، ص468. [↑](#footnote-ref-586)
587. - بحرانی، مقدمة البرهان فی تفسیر القرآن، ص23. قمی، الخصال، ج2، ص583. [↑](#footnote-ref-587)
588. - تفسیر البرهان، ج3، ص255. الصافی، ج2، ص78. [↑](#footnote-ref-588)
589. - اين قوم تنها ائمه را معصوم نمي‌دانند بلكه خود را نیز، در عصمت آنها شريك مي‌دانند، به طوري كه خداوند قبل از ارتكاب گناه آنها را بخشيده است و كسي كه اين گونه باشد، معصوم است. پس عصمت، هم براي ائمه و هم براي خود شيعه مي‌باشد. [↑](#footnote-ref-589)
590. - البرهان، ج3، ص228. [↑](#footnote-ref-590)
591. - تفسیر نور الثقلین، قم (ایران)، ج2، ص504 . [↑](#footnote-ref-591)
592. - الخصال، ج2، ص578 . [↑](#footnote-ref-592)
593. - همان، ص180. [↑](#footnote-ref-593)
594. - علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ج1، ص83 و 84 . محمد بن مسعود سلمی (معروف به عیاشی)، تفسیر عیاشی، ج1، ص135. [↑](#footnote-ref-594)
595. - تفسیر منهج الصادقین، ج6، ص488. [↑](#footnote-ref-595)
596. - همان. [↑](#footnote-ref-596)
597. - تفسیر منهج الصادقین، ج8 ، ص110 . [↑](#footnote-ref-597)
598. - همان، ج8، ص111 . [↑](#footnote-ref-598)
599. - احمد بن محمد (معروف به مقدس اردبیلی)، حدیقة الشیعة، تهران ،ص2. علی بن عیسی اربلی، کشف الغمة، ج1،ص112. [↑](#footnote-ref-599)
600. ­- کلینی، الروضة من الکافی، ج8 ، ص78 . [↑](#footnote-ref-600)
601. - همان . [↑](#footnote-ref-601)
602. - مقدمة البرهان، ص21 . [↑](#footnote-ref-602)
603. - الإرشاد، اثر مفيد، ص252. [↑](#footnote-ref-603)
604. - ابن بابویه قمی، عیون اخبار الرضا، ج2، ص236 . [↑](#footnote-ref-604)
605. - مفید، الإرشاد، قم، بصیرتی، ص252. [↑](#footnote-ref-605)
606. - همان. [↑](#footnote-ref-606)
607. - مجلسی، جلاءالعیون، ج2، ص468. [↑](#footnote-ref-607)
608. - جلاءالعیون (باب گریه بر حسین)، ص464 . [↑](#footnote-ref-608)
609. - عیون اخبار الرضا، ج2، ص227. [↑](#footnote-ref-609)
610. - همان، ص259 . [↑](#footnote-ref-610)
611. - همان . [↑](#footnote-ref-611)
612. - عيون أخبار الرضا، ج2 ص260. [ شیعه در دروغ خیلی زیاده روی کرده اند به گونه ای که هیچ یک از امت‌های گذشته و حال به آن درجه نرسیده اند. هر یک از علما و فقها و محدثانشان در ساختن دروغ مسابقه می‌دهد و می‌‌‌خواهد بیشتر از دیگران دروغ گوید تا جایی که فراموش کرده دیگران در این زمینه چه گفته اند. همه می‌دانند که شیعه منزلت و جایگاهی که برای حسین، نوه‌‌‌‌‌ی پیامبرع قایل اند به احدی نمی‌دهند، ولی ابن بابويه موقعی که شروع به سخن گفتن از رضا می‌نماید، در دروغ زیاده روی می‌کند و خیلی دروغ می‌گوید تا جایی که مذهب و اعتقاد خود را فراموش کرده و در دریای دروغ غوطه ور می‌شود تا جايي كه رضا را بر حسين برتري مي‌دهد ؛ چون مفيد در الإرشاد اظهار داشته که زيارت قبر حسین برابر با صد حج و صد عمره است. ولی وقتی از رضا سخن می‌گوید، اظهار می‌دارد که زیارت قبر رضا برابر با هزار حج است. (نگا: عيون أخبار الرضا، ص257). فراتر از آن می‌گوید: زيارت قبر رضا از زيارت قبر حسين برتر است؛ همچنان كه از علي بن مخرياء نقل كرده اند كه گفت: به ابن ابي جعفر، یعنی امام رضا گفتم: «فدایت شوم! ‌زيارت قبر رضا برتر است يا زيارت قبر حسين؟ گفت: زيارت قبر پدرم برتر است». (عيون أخبار الرضا ج2 ص261). فراتر از آن گفته است: «زيارت قبر وي از زيارت كعبه برتر است». (عيون أخبار الرضا ج2 ص255).. [↑](#footnote-ref-612)
613. - همان ،ص255 . [↑](#footnote-ref-613)
614. - همان، ص267 . [↑](#footnote-ref-614)
615. - الأصول من الکافی، ج19، ص197 . [↑](#footnote-ref-615)
616. - الأصول من الكافي، كتاب الحجة (ج1 ص261). [↑](#footnote-ref-616)
617. - الأصول من الکافی، ج1 ،ص262 . [↑](#footnote-ref-617)
618. - رجال الکشی (شرح حال اسحاق بن عمار)، کربلاء، ص348 . [↑](#footnote-ref-618)
619. - الحجة من الکافی، ج1، ص257 . [↑](#footnote-ref-619)
620. - رجال الکشی، ص248 . [↑](#footnote-ref-620)
621. - الحجة من الکافی، ج1، ص470 . [↑](#footnote-ref-621)
622. - همان، ص227 . [↑](#footnote-ref-622)
623. - همان، ج1 ،ص258 . [↑](#footnote-ref-623)
624. - همان، ص264 . [↑](#footnote-ref-624)
625. - همان، ص393 . [↑](#footnote-ref-625)
626. - همان، ص402 . [↑](#footnote-ref-626)
627. - حمیری، قرب الاسناد، تهران، نینوی، ص146 . [↑](#footnote-ref-627)
628. - الروضة من الکافی، ج8 ، ص227 . [↑](#footnote-ref-628)
629. - تفسیر الصافی (سورۀ بقره)، ج1، ص172 . [↑](#footnote-ref-629)
630. - مفید ،الإرشاد، ص364 . [↑](#footnote-ref-630)
631. - تفسير العياشي، ج‌2، ص280 ‌ذيل آيه ی **«ثم رددنا لكم الكرة عليهم»** البرهان، ج2 ، ص408 ؛‌ الصافي، ج ‌1، ص 959. [↑](#footnote-ref-631)
632. - تفسیر الصافی (سورۀ انبیاء)، ج2، ص108 . [↑](#footnote-ref-632)
633. - روضة الواعظین، ج2، ص364 و 365. الإرشاد، ص364 . [↑](#footnote-ref-633)
634. - الفروع من الکافی، ج3، ص39 . تهذیب الأحکام ، ج1، ص21 . الاستبصار، ج1، ص94 . [↑](#footnote-ref-634)
635. - الفروع من الکافی (کتاب الطهارة)، ج3 ، ص40 . [↑](#footnote-ref-635)
636. - حر عاملی، وسائل الشیعة (کتاب الطهارة)، ج1 ، ص198 . [↑](#footnote-ref-636)
637. - ابن بابویه قمی، الخصال، ج1 ، ص99. [↑](#footnote-ref-637)
638. - الخصال، ج1 ،ص221 . [↑](#footnote-ref-638)
639. - همان، ص443 . [↑](#footnote-ref-639)
640. - الفروع من الکافی، هند، ج2، ص214 . [↑](#footnote-ref-640)
641. - الفروع من الکافی، ج2، ص214 . [↑](#footnote-ref-641)
642. - الفروع من الکافی، تهران، ج6 ، ص501 . [↑](#footnote-ref-642)
643. - همان. [↑](#footnote-ref-643)
644. - همان، ج6 ص 502، 503. [↑](#footnote-ref-644)
645. - همان، ص503 . [↑](#footnote-ref-645)
646. - الفروع من الکافی، ج5 ص416 . [↑](#footnote-ref-646)
647. - همان، ص419 . [↑](#footnote-ref-647)
648. ­- همان، ج2 ،ص178. من لا یحضره الفقیه، ج1، ص170 . [↑](#footnote-ref-648)
649. - الفروع من الکافی، ص178 (حاشیه) . [↑](#footnote-ref-649)
650. - من لا یحضره الفقیه، ج1، ص170. [↑](#footnote-ref-650)
651. - تهذیب الأحکام، ج1 ،ص409. [↑](#footnote-ref-651)
652. - الفروع من الکافی، ج3، ص7. [↑](#footnote-ref-652)
653. - همان، ج2، ص161 . [↑](#footnote-ref-653)
654. - همان ، ج6، ص260 . [↑](#footnote-ref-654)
655. - همان، ج3، ص5 . [↑](#footnote-ref-655)
656. - تهذیب الأحکام ، ج1، ص416.الاستبصار، ج1، ص42. [↑](#footnote-ref-656)
657. - ابن بابویه قمی، من لایحضره الفقیه، ج1 ،11 . [↑](#footnote-ref-657)
658. - همان، ج1، ص14. [↑](#footnote-ref-658)
659. - الفروع من الکافی، ج3، ص12 و 13؛ تهذیب، ج1 ،ص42. [↑](#footnote-ref-659)
660. - الفروع من الکافی، ج3، ص14 . [↑](#footnote-ref-660)
661. - من لا یحضره الفقیه (باب احکام التخلی)، ج1، ص27 . [↑](#footnote-ref-661)
662. - الأصول من الکافی (کتاب الحجة)، تهران، ج1، ص458. [↑](#footnote-ref-662)
663. - همان، ج1، ص465. [↑](#footnote-ref-663)
664. - علل الشرائع، ج1، ص183. [↑](#footnote-ref-664)
665. - محمد بن حسن بن علی، فتال نيشابوري. قمي درباره اش مي‌گويد: او حافظ و واعظ و صاحب كتاب «روضة الواعظين» بوده است. از علماي سده‌ی ششم و از اساتيد ابن شهر آشوب بوده است. (الكني و الألقاب).

     حلي مي‌گويد: او متكلم گران قدر و فقيه و عالم و زاهد بوده است كه ابوالمحاسن عبدالرزاق رئيس نيشابور او را كشت. (رجال، الحلي،‌ ص295،‌ 508). [↑](#footnote-ref-665)
666. - فتال، روضة الواعظین، قم (ایران)، ج1، ص87. [↑](#footnote-ref-666)
667. - علل الشرائع، نجف، ج1 ،ص131. [↑](#footnote-ref-667)
668. - روضة الواعظین، ج1، ص111. [↑](#footnote-ref-668)
669. - أصل الشيعة وأصولها، بیروت ،1960، ص112. [↑](#footnote-ref-669)
670. - البرهان، قم (ایران)، ج2، ص442. [↑](#footnote-ref-670)
671. - تفسیر قمی، ج2، ص59. [↑](#footnote-ref-671)
672. - البرهان، ج2، ص327. [↑](#footnote-ref-672)
673. - علل الشرائع، ص 485 و 486. [↑](#footnote-ref-673)
674. - رجال الکشی (شرح حال ابی الخطاب)، ص257 و 258. [↑](#footnote-ref-674)
675. - همان، ص256 . [↑](#footnote-ref-675)
676. - رجال الکشی، ص252 . [↑](#footnote-ref-676)
677. - همان، ص259 . [↑](#footnote-ref-677)
678. - الأصول من الکافی (الحجة)، ص196 و 197. [↑](#footnote-ref-678)
679. - رجال الکشی، ص184. [↑](#footnote-ref-679)
680. - در باب دوم تحت عنوان «چه کسی برتر است؟ علی یا پیامبر؟». [↑](#footnote-ref-680)
681. - تفسیر العیاشی، تهران، ج1، ص128. نور الثقلین، قم ،ج1، ص238. [↑](#footnote-ref-681)
682. - تفسیر نور الثقلین، ج1، ص654. [↑](#footnote-ref-682)
683. - البرهان فی تفسیر القرآن، ج4، ص475. [↑](#footnote-ref-683)
684. - همان. [↑](#footnote-ref-684)
685. - همان، ج4، ص226 . [↑](#footnote-ref-685)
686. - تفسیر البرهان (به نقل از برسی)، ج2، ص404 . [↑](#footnote-ref-686)
687. - تفسیر البرهان، ج2، ص404 . [↑](#footnote-ref-687)
688. - کشف الغمة، ج1، ص106 . [↑](#footnote-ref-688)
689. - محمد حسین آل کاشف الغطاء، أصل الشيعة وأصولها، چاپ نهم، ص68 . [↑](#footnote-ref-689)
690. - محسن امین، أعیان الشیعة، ج1، ص123. [↑](#footnote-ref-690)
691. - تفسیر قمی، ج1، ص114. [↑](#footnote-ref-691)
692. - نور الثقلین، ج2، ص219. [↑](#footnote-ref-692)
693. - مقدمة تفسیر البرهان، ص22. [↑](#footnote-ref-693)
694. - همان. [↑](#footnote-ref-694)
695. - همان، ص23. [↑](#footnote-ref-695)
696. - الأصول من الکافی (کتاب الحجة)، ج1، ص261. [↑](#footnote-ref-696)
697. - روضة الواعظین، ص84. [↑](#footnote-ref-697)
698. - کشف الغمة، ج1، ص141. [↑](#footnote-ref-698)
699. - تفسیر نور الثقلین، ج3، ص435 . [↑](#footnote-ref-699)
700. - البرهان، ص27. [↑](#footnote-ref-700)
701. - مقدمة البرهان، ص26. [↑](#footnote-ref-701)
702. - كتاب الخصال، اثر ابن بابويه القمي، ج1 ص270، زیر عنوان: الكلمات التي تلقاها آدم من ربه. [↑](#footnote-ref-702)
703. - رجال الکشی، ص54. [↑](#footnote-ref-703)
704. - همان، ص52 و 53. [↑](#footnote-ref-704)
705. - همان، ص52 . [↑](#footnote-ref-705)
706. - جزایری، الأنوار النعمانیة ومجالس المؤمنین، ایران، ص78 . [↑](#footnote-ref-706)
707. - الفروع من الکافی (کتاب الروضة) . [↑](#footnote-ref-707)
708. - کشف الغمة، ج1، ص43 . [↑](#footnote-ref-708)
709. - مجلسی، حیاة القلوب، ص593. ابن شهر آشوب، المناقب . [↑](#footnote-ref-709)
710. - دائرة المعارف الإسلامیة الشیعة، بیروت، دارالمعارف للمطبوعات، ج1، ص27. [↑](#footnote-ref-710)
711. - سلیم بن قیس، ص84 و 89. [↑](#footnote-ref-711)
712. - طوسی، الأمالی، ص 259. مجلسی ، حق الیقین، ص203 و 204. طبرسی، الاحتجاج. [↑](#footnote-ref-712)
713. - أعیان الشیعة، ص26. [↑](#footnote-ref-713)
714. - الکافی فی الفروع، هند، ج2، ص141. [↑](#footnote-ref-714)
715. - مقدس اردبیلی، حدیقة الشیعة، ص277. [↑](#footnote-ref-715)
716. - کتاب سلیم بن قیس، ص82 و 83. [↑](#footnote-ref-716)
717. - همان، ص83. [↑](#footnote-ref-717)
718. - قمی، الخصال ، ج2، ص465 . [↑](#footnote-ref-718)
719. - ابوالفرج، مقاتل الطالبین، ص26 . [↑](#footnote-ref-719)
720. - تفسیر قمی، ج2، ص336 . [↑](#footnote-ref-720)
721. - مقاتل الطالبین، ص27 . [↑](#footnote-ref-721)
722. - همان. [↑](#footnote-ref-722)
723. - الفروع من الکافی. [↑](#footnote-ref-723)
724. - کشف الغمة، ج1 ، ص149 و 150 . [↑](#footnote-ref-724)
725. - کتاب سلیم بن قیس، ص221. [↑](#footnote-ref-725)
726. - البرهان فی تفسیر القرآن، ج4، ص225 [↑](#footnote-ref-726)
727. - کتاب سلیم بن قیس عامری، ص179 . [↑](#footnote-ref-727)
728. - نهج البلاغة، ص70 و 71 . [↑](#footnote-ref-728)
729. ­- نهج البلاغه، ص70 و 71 . [↑](#footnote-ref-729)
730. - محمد بن حسن الفتال فارسی نیشابوری، متکلم جلیل القدر، فقیه، عالم، زاهد، باتقوا که ابوالمحاسن عبدالرزاق رئيس نيشابور او را به قتل رساند. (رجال الحلي،‌ ایران، ص259)

     او از بزرگان شيعه، در سده‌ی پنجم بوده و كتاب «روضة الواعظين» از اوست. (تأسيس الشيعة ص395). او شيخي بزرگ از بزرگان شيعه و متكلم و فقيه و عالم و مفسر و متدين و زاهد بوده است. (به نقل از محمد مهدی خراسانی، ایران، مقدمه‌ی كتاب، ص11). [↑](#footnote-ref-730)
731. - روضة الواعظین، ج1، ص125 . [↑](#footnote-ref-731)
732. ­- کتاب سلیم بن قیس، ص253 . [↑](#footnote-ref-732)
733. - الکافی فی الاصول. [↑](#footnote-ref-733)
734. - تفسیر العیاشی، ج2 ، ص67. الروضة من الکافی، ج8 ، ص238 . [↑](#footnote-ref-734)
735. - صلح حسن با معاويه؛ ‌وقتي كه اين قوم اين عبارت را مي‌شنوند،‌ خجالت مي‌كشند و چيزهايي مي‌گويند و آن را ‌تأويل مي‌كنند كه عقل از آن حيرت مي‌کند. خلاصه‌ی گفته‌ی آنها اين است كه او با معاویه صلح كرد اما بيعت نكرد و امارت و خلافت را به معاویه نسپرد. در اين جا براي پرهيز از طولاني شدن بحث تنها يك روايت از كتابهاي شیعه را مي‌آوريم و فكر مي‌كنيم كه براي كسي كه بصيرت داشته باشد،‌ كافي است. بزرگ شیعیان در علم رجال، این روایت را از ابوعبدلله جعفر آورده که او گفت: معاویه نامه ای به حسن بن علی نوشت که تو و حسین و یاران علی اینجا بیایید. قیس بن سعد بن عباده انصاری همراهشان رفت و وارد شام شدند. معاویه به آنان اجازه‌ی ورود داد و خطیبان را برایشان جمع کرد و گفت: ای حسن! برخیز و بیعت کن. حسن برخاست و با معاویه بیعت کرد. سپس به حسین گفت: برخیز و بیعت کن. حسین نیز برخاست و بیعت کرد. سپس گفت: ای قیس! برخیز و بیعت کن. قیس به حسین نگاه کرد تا ببیند نظرش چیست. حسین گفت: ای قیس! او امام من است. در روایتی دیگر آمده که حسن نزد قیس رفت و گفت: ای قیس! بیعت کن. قیس هم با معاویه بیعت کرد. (رجال كشي ص102). [↑](#footnote-ref-735)
736. - تاريخ يعقوبي، ج2، ص215. [↑](#footnote-ref-736)
737. - مروج الذهب، ج2، ص431 . [↑](#footnote-ref-737)
738. - مفید، الإرشاد، ص190 . [↑](#footnote-ref-738)
739. - کشف الغمة، ص540 و 541 . الإرشاد، ص190. الفصول المهمة فی معرفة أحوال الأئمة، تهران، ص162 . [↑](#footnote-ref-739)
740. - رجال کشی، ص103 . [↑](#footnote-ref-740)
741. - طبرسی، الاحتجاج، ص148 . [↑](#footnote-ref-741)
742. - الأصول من الکافی، کتاب الحجة، باب مولد حسین، ج1 ،ص464 . [↑](#footnote-ref-742)
743. - همان، ص465 . [↑](#footnote-ref-743)
744. - صفار ، بصائر الدرجات، جزء2، باب 10. [↑](#footnote-ref-744)
745. - مقدمة البرهان، ص223 . [↑](#footnote-ref-745)
746. - کشف الغمة ج2 ، ص32 . الإرشاد، ص203 . الفصول المهمة فی معرفة احوال الأئمة، ص182 . [↑](#footnote-ref-746)
747. ­- مفید، الإرشاد ، ص203 . طبرسی، اعلام الوری، ص223. [↑](#footnote-ref-747)
748. ­- مفید، الإرشاد، ص205 . [↑](#footnote-ref-748)
749. - همان، ص220 . [↑](#footnote-ref-749)
750. - همان . [↑](#footnote-ref-750)
751. ­- همان، ص224. [↑](#footnote-ref-751)
752. - أعیان الشیعة، ص34 . [↑](#footnote-ref-752)
753. ­- تاریخ یعقوبی، ج1، ص235 . [↑](#footnote-ref-753)
754. - ما نمي‌دانيم كه شيعيان معاصر بر چه اساسي مي‌گويند كه فاطميان يك دولت شيعي و باني شكوه و عظمت شيعه و داعي آن بوده اند و باني علم و تمدن در مصر و مؤسس مساجد و كتابخانه و دانشگاه‌ها در آن جا بودند. (الشيعة في الميزان، ‌مغنية،‌ ص149و ما بعد، اعيان الشيعة ص264،‌ بخش دوم) با وجود این، آنها را تكفير كردند و بر خارج شدن آنها از دایره‌ی اسلام اتفاق نظر دارند. آنها در دوره‌ی خليفه قادر عباسي در ربيع الأخر سال 402 ، نامه اي نوشتند كه امضاي بزرگان اين قوم و سران آنان را در برداشت، به خصوص كسي كه ملقب به نقيب الأشراف و گرد آورنده‌ی نهج البلاغه بود؛ يعني، سيد رضي و برادرش مرتضي. براي حفظ تاريخ و اعتبار آن، در اين جا متن اين نامه را مي‌آوريم: منصور بن نزار ملقب به حاكم – خداوند حكم خواري و پستي به او بدهد – پسر سعد بن اسماعيل بن عبدالرحمن بن سعيد – خداوند او را خوشبخت نگرداند – وقتي كه به مراکش رفت، خود را عبيدالله، ملقب به مهدي ناميد. او و پيشينيان كثيف و نجس او– لعنت خدا بر آنها باد – داعيان خوارج بودند و هيچ نسبتي با فرزندان علي بن ابي‌طالب ندارند و اين ادعایی باطل و دروغ است که خود را به علی نسبت داده اند. اين شخص و پيشينیان وي، كافر و فاسق و زنديق هستند كه پایبند به مذهب مجوسي می‌باشند. آنها حدود الهي را تعطيل و فرجها را مباح کردند و خونها را ريختند و انبياء‌ را دشنام دادند و پيشينان را لعن كردند و ادعاي ربوبيت دارند.

     **امضاکنندگان:**

     شريف رضي، سيد مرتضي برادرش، ابن ازرق موسوي، محمد بن محمد بن عمر بن ابی‌يعلي علوي، قاضي ابومحمد عبدالله بن اكفاني، قاضي ابوالقاضی، ابوالقاسم جزري، امام ابو حامد اسفرايني و بسياري ديگر (النجوم الزاهرة في ملوك مصر و القاهرة، ‌جمال الدين تسغري بردي اتابكي،‌ متوفای سال 874 هـ ،ج‌4ص230-229. شذرات الذهب و تاريخ الاسلام،‌ ذهبي، مرآة العقول، ‌المنتظم و عقد الجمان). [↑](#footnote-ref-754)
755. - الأصول من الکافی، ج1، ص372 . [↑](#footnote-ref-755)
756. - همان. [↑](#footnote-ref-756)
757. - الروضة من الکافی، ج8 ، ص234 و 235. [↑](#footnote-ref-757)
758. - الروضة من الکافی، ج8، ص235. [↑](#footnote-ref-758)
759. - شوشتری، مجالس المؤمنین، تهران، ص144. [↑](#footnote-ref-759)
760. - الدصول من الکافی . [↑](#footnote-ref-760)
761. - الأصول من الکافی (کتاب فضل العلم)، تهران، ص65 . [↑](#footnote-ref-761)
762. - الروضة من الکافی، ج8، ص292 . [↑](#footnote-ref-762)
763. - بصائر الدرجات، جزء 6 . [↑](#footnote-ref-763)
764. - نگاه کنید به باب سوم «شیعه و دروغ‌هایشان بر اهل بیت» از این کتاب . [↑](#footnote-ref-764)
765. ­- رجال الکشی، شرح حال زراره بن اعین، ص123. [↑](#footnote-ref-765)
766. - الأصول من الکافی، ج1، ص477 . [↑](#footnote-ref-766)
767. - همان، ص154 . [↑](#footnote-ref-767)
768. - الاستبصار، ج3، ص343 . [↑](#footnote-ref-768)
769. ­- ابن بابویه، عیون اخبار الرضا، ج1، ص17 و 18. کلینی، الأصول من الکافی، ج1، ص486. [↑](#footnote-ref-769)
770. - عیون اخبار الرضا، ص153 و 154 . [↑](#footnote-ref-770)
771. ­- همان، ج2، ص161 . [↑](#footnote-ref-771)
772. - كسي كه رنگش سياه شود و تغيير كند . [↑](#footnote-ref-772)
773. - الأصول من الکافی، ج1، ص322 و 323 . [↑](#footnote-ref-773)
774. - همان. [↑](#footnote-ref-774)
775. - همان، ج1، ص324. [↑](#footnote-ref-775)
776. - همان، ج1، ص325. [↑](#footnote-ref-776)
777. - همان، ج1، ص496 . [↑](#footnote-ref-777)
778. - به معناي فراموشي و جهل نسبت به خداوند. براي تفصيل آن به كتاب «الشيعة والسنة»، باب اول، مسأله‌ی «بدا» مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-778)
779. ­- مفید، الإرشاد، ص337 . [↑](#footnote-ref-779)
780. - همان، ص326 . [↑](#footnote-ref-780)
781. - همان، ص 405 . [↑](#footnote-ref-781)
782. - الحجة من الکافی، ص505. مفید، الإرشاد، ص339 و 340. کشف الغمة، ص408 و 409. الفصول المهمة، ص289. جلاءالعیون، ج2، ص762. طبرسی، اعلام الوری، ص377 و 378. [↑](#footnote-ref-782)
783. - الإرشاد، ص345. اعلام الوری، ص 380. [↑](#footnote-ref-783)
784. - الأصول من الکافی، ج1، ص504. [↑](#footnote-ref-784)
785. - نهج البلاغة، ص258 و 259 . [↑](#footnote-ref-785)
786. - همان، ص78. [↑](#footnote-ref-786)
787. - همان، ص98 و 99. [↑](#footnote-ref-787)
788. - همان، ص154. [↑](#footnote-ref-788)
789. - همان، ص177 و 178. [↑](#footnote-ref-789)
790. - همان. [↑](#footnote-ref-790)
791. - همان، ص66 و 67. [↑](#footnote-ref-791)
792. - طبرسی، الاحتجاج، ص148. [↑](#footnote-ref-792)
793. - همان، ص149. [↑](#footnote-ref-793)
794. - مفید، الإرشاد، ص234. طبرسی، اعلام الوری بأعلام الهدی، ص242. [↑](#footnote-ref-794)
795. - الإرشاد ، ص234 و235. طبرسی، اعلام الوری، ص243. [↑](#footnote-ref-795)
796. - کشف الغمة، ج2، ص38 [↑](#footnote-ref-796)
797. - الإرشاد، ص218. [↑](#footnote-ref-797)
798. - کشف الغمة، ج2، ص18 و 19. [↑](#footnote-ref-798)
799. - الإرشاد ص241. إعلام الورى، طبرسي ص949. [↑](#footnote-ref-799)
800. ­- رجال الکشی، ص107. [↑](#footnote-ref-800)
801. - همان، ص107. [↑](#footnote-ref-801)
802. - همان، ص113. [↑](#footnote-ref-802)
803. ­- همان، ص179. [↑](#footnote-ref-803)
804. - رجال الکشی، ص124. [↑](#footnote-ref-804)
805. - همان، ص 140. [↑](#footnote-ref-805)
806. - همان، ص134. [↑](#footnote-ref-806)
807. - همان، ص155. [↑](#footnote-ref-807)
808. - الأصول من الکافی، هند، ج1، ص496. [↑](#footnote-ref-808)
809. - همان، تهران، ج1، ص375. [↑](#footnote-ref-809)
810. - رجال الکشی، ص213. [↑](#footnote-ref-810)
811. - الأصول من الکافی، ص215. [↑](#footnote-ref-811)
812. - الروضة من الکافی، ج8 ، ص228. [↑](#footnote-ref-812)